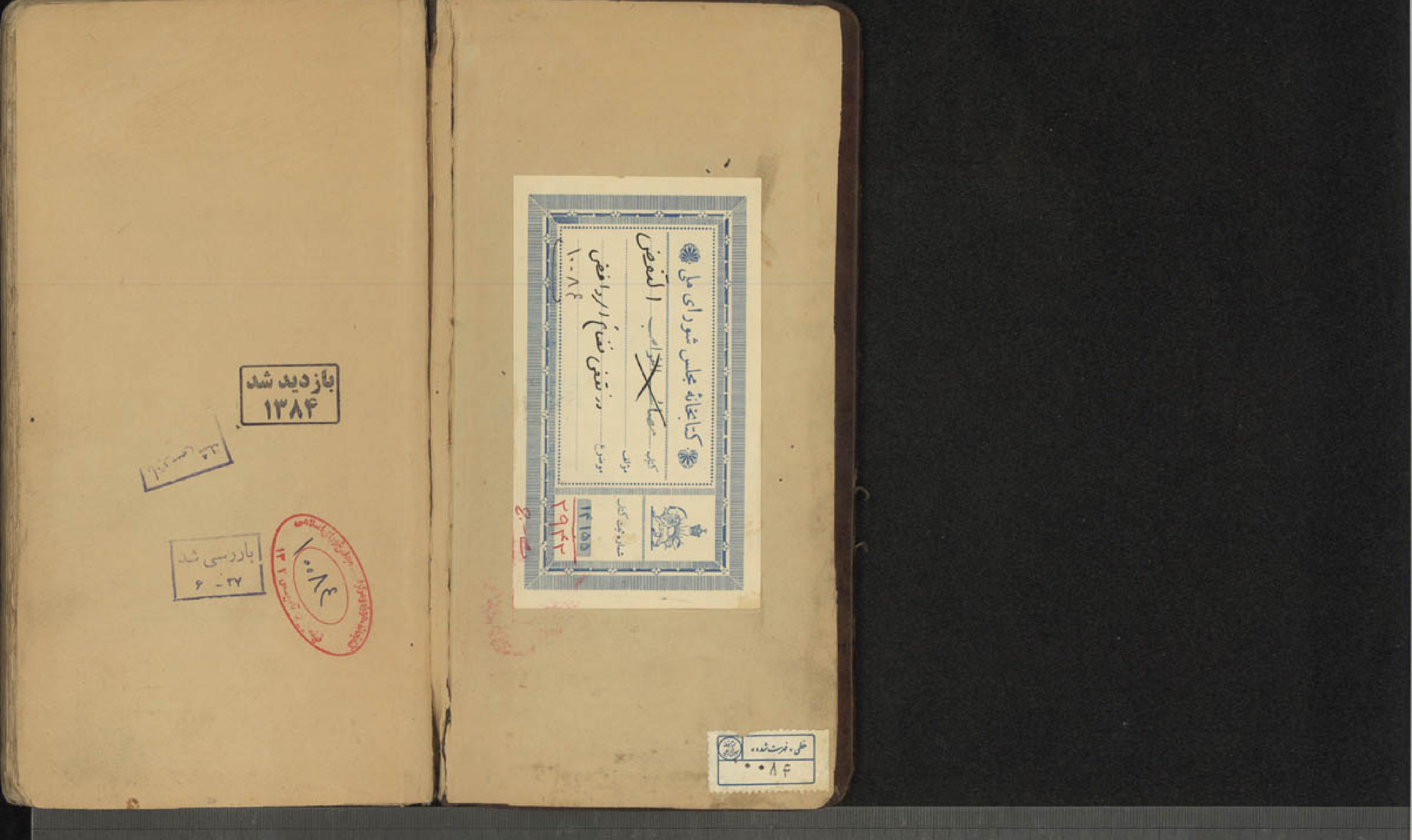

بازدید شد
۱۳۸۴
بازرسی شد
۶ - ۳۷
۱۰۰۸۴



۷۱۱

مصائب النواصب

قد نقل الی هذا الکتاب المسمی مصائب النواصب

... علماء اهل السنة لعنهم الله

وسمّاها فضایح الروافض باب ... العجم ...

... محمد حسن ... الحاج ...

... غفر الله لهما و ستر عیوبهما ...

نواصب

هذا الکتاب
مصائب النواصب

گلگونه شاهد گونه گونه شاهد عذاران آرایش گیرد و غازه سیمای گل‌رخسار دلارای
صفحه ازان رنگینی گیرد و سرو از جمال جلال صانع صورت قرین و یکتای مهیمن ...
که هرچه بیوند عذارش لیاعانت باره و معنی از ماء معنی در رشته هوار نخل در رشته تکوین کشید و ابداع
و صورت آرای صنعش از سلاله طین خورشید عذارا ماه زهره جبین پر سبع طلعت تمثال آتش
برجان هواجویان محبت قرین پدیدار کرده در حجله ایجاد و اختراع آن بند زیبای عارض
نوعروس گل و رعنائی بالای شاهد سبز از ابر مشاطگی ارادهٔ او ست که در ازل
هزار دستان با هزار دستان بهران غزلخوان آمد و فاخته دلخسته برابر نغمه سرای او ...
گوهر سنگ خاره کند لولو از صدف فرزند آدم از گل و برگ گل از گیاه کاهی صنع نقطه
بر روی خوب روز گلگونه شفق کشد و سر مهر وحی زبان خالق اشباه که از شبهه شبیه و مانند
منزه است و از نعمت قرین و فرزند بری سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن
انفسهم ومما لا یعلمون و او بره گوش دوشیزگان حجال اجبال و برابر سرود وش حوران ...
عرفات افکار ارباب افضال نعت رسول امیر و نهی فرزندی ... است که ذات
پاکش آبای علوی را سبب ایجاد و کلموس حسنه منشور نبوتش ... ولکن رسول الله
و خاتم النبیین نقش خاتم رسالت محمد عربی سجع روز ... محمد مجتبی را اگر نه از واسطه روی و موی
او بودی هدایت خلق میسر ... شب و نهار علیه و علی آله صلوات الله الملک الوهاب
و در منشور نبوتش ... و درود عنبر ... که است مشاطه جمال از سر سطر ...
آل معصوم ... بارگاه عرشش بنیاد خلفا و ائمه و اولاد خلافت نهاد او را
که پیشوایان معشر بشر شدند و سپهر امامت را بروج اثنی عشر فصلوات الله علیهم اجمعین
الی یوم الدین و بعد عرض از چهره پرداز این ورق دلپذیر که رنگ فزای رخسار
گلرخان خلخ و کشمیر است اینکه چون ... فصوص ذات پاک حضرت وحدت و توحید
سزاوار یگانه ما زوج الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ... نهال است میوه
شیرین و مزاوجت در نعت نبوی سنت است متوکد لهذا در زبان چون
همسکام وصال گلچهر کال نوش لب طرب انگیز و ادائی که ... از اهم
سوجات لبریز عارض دلارای حسنان روش گلگون نقاط آراسته و گیسوی مشک

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

چون جواهر محامد که غواصان دریای دین بصحت دلیل از قعر بحر دل بغوص ارادت بساحل زبان آرند نثار حضرت واجب الوجودی باد که موثر در معرفت او باتقا بتکلیف تفکر و نظر است و لآلی با داد آن بر که کفت موجبان تقلید و تعلیم دخبر است ان ملک تعالی که موصوفست بصفات کمال لم یزل و لایزال عادل منزه از انکه غبار تهمت جبری و مشبهی و معطل جمال کمال او آید تعالی عما یقول المجبره و تقدس عما یظن المستبدعه و صدور درود و تحیات از خدای تعالی و از همه احبار زمره انبیا و رسل باد و سفیران عالم غیب ارواح مقدس ایشان باد که مبرا و مبرا از همه عار و عیب اند و باضعاف آن تحیات متراد فات بر شخص پاکیزه و روح لطیف حضرت محمد مصطفی باد آن مهتر گزین شریعت و شفاعت منقذ و بوعده بر فتراک او بستند و حاشا چنانکه مذهب مجبر انست که سینه پاک او بشکافتند یا شستند از اصلاب طیبین و ارحام طاهرات بجهان امد کفر و بدعت و ضلالت از هیچ شخص او در جهان نهان آمده و هم چندان آفرین و ثنا از اهل زمین و سما بر آل محمد و پاکان و برگزیدگان و احباب و ازواج و اصحاب او نثار باد از فلک و تسبیح ملک اما بعد بدانند منصفانی که این مجموع برخوانند که در ماه ربیع الاول سال پانصد و پنجاه و شش سال از هجرت صاحب شریعت بانتقال افتاد که کتابی بهم آورده و او را بعض فضایح الروافض نام نهاده اند و در محافل کبار و حضور صغار بر طریق تشنیع میخوانند و مردم

غافل از استماع آن دعاوی بی بینه و معانی متحیر می مانند تا که دوستی مخلص بحرمت آن بر سید رئیس کبیر جمال الدین علی بن شمس الدین الحسینی ادام الله علوه که رئیس شیعه است برد و او آنرا مطالعه کرد باستقصا تمام پیش مهتر اوحد الدین الحسینی که مفتی طایفه است مد الله عمره و انفاذ نسخه او نیز مطالعه نسخه تمام کرد او از من پوشیده داشتند خوف آنکه مبادا من در جواب نقض تعجیلی کنم مدتی در انتظار که من طالب آن نسخه بودم میسر نمیشد تا خود دانستم که گروهی از علماء هر طایفه باستقصا تمام در تفحص ادراق این کتاب اند و بر کلمات نیک و بد وقوفی یافته اند و استبعاد و تعجب نموده که اصول و فروع مذاهب بر علما پوشیده نباشد و شتم و لعن و زور و بهتان در کتب معتاد و معهود نبوده است بی دلیل و الزام و در اثنای آن مولف حوالات و اشاراتی بمعتقدات امامیه اصولیه کرده بری از آن بدعت غلاة و اخباریه و حشویه است علی اختلاف آرائهم و نفی و تبرا از آن از ایشان در کتب اصولیان اثنی عشریه ظاهر است و بعضی خود وضع نموده که مذهب کسی نبوده است و نسخه کرده یا بخزانه امیری معروف فرستاده و دیگری مصنف سید ادر و در خفیه بر عوام الناس میخوانند و نسخه از آن نقل کرده تعزوین که هرگز علما مصنف بدان مقام نکنند مگر بسبب تهیج عوام الناس الت های حران و دست او بر فتنا نان شود و از انجا تولد فسادهای کران ممکن کردد که شر و زر و وبال و نکال بدنیا و آخرت در گردن مولف بماند کمن سن سنة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمه نسخه اصل بدست سید امام شهاب الدین محمد تاج الدین کیکی افتاد که معتبر شیعه است و او از سر صفاء دل و فضل و اعتقاد نیکو مطالعه کرد و بما فرستاد و ما را در آن فصول و کلماتی چند تاملی شافی و وقت با حتیاطی کامل بعضی مذهب جبر و هوای طبع و حب العوفرا هم آورده الحق عباراتی درست و خوش دارد

اما کلمات تشنیع از سر تعصب و جهل حوالت نه بر جاده حقیقت تشنیعهای بی‌قیمت بر شیعه
معارضات نامعقول و اشارات نامسقول اسامی از تصنیف متقدمان بصورت
کتب ندیده نقض بدین گونه که هر عاقل فاضل که بانصاف بخواند نادانی و
نامنصفی بداند و او را از خود براند و نخواند بیچاره از مضمون این آیه بیگانه
افتاده ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا و درین غایت جسارتی و نهایت خسارتی قلم در میدان طغیان
افکنده و مشبهان توحید و عدل الله و مقران نبوت و امامت را و شاگردان شریعت
را به تهمت کذب منسوب کرده و سادات بزرگوار و مشایخ کبار را ابی
حججی معیوب دانسته و مصنفان امین و راویان معتمد را خاین و مخطی پنداشته
و متکلمان محقق و مفتیان متدین و مقربان عارف را ساده دل گفته و نوشته
و وزیران عادل و خواجگان دین دار را طعنها بد زده و قضاة دین داران
و شعرای مسلمانان معتقد را ببد یاد کرده و از مضمون این آیه نیز دور افتاده که در
نص مجید مذکور است که فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون اگرچه مصنف
خود جزای عمل را منکر است و چون در نسخ مجموعه نام مصنف نبود و مصنف
مصححه از نام و لقب و فضل و نسب او اعلام نگوید که کیست و غرضش از جمع آن
کتاب چیست که سعی شروع از سر بغض و عداوت امیر المؤمنین علی عادت
که مبغضش هم منافق و هم شقی است که ولا یبغضه الا منافق شقی و پیش از
وصول این کتاب جماعتی از خواص علمای شیعه که این کتاب را مطالعه
کرده بودند در حضرت مقدس مرتضی [illegible] عفا الله جلاله از لفظ گهربار السید
برفته که عبد الجلیل قزوینی میباید که در جواب این بوجه خوش شروع کند چون
نسخ اصل بجا آوردند و تامل افتاد عقل چنین اقتضا کرد که اگرچه تقرب در آن
بخدای بی عیب و عار و احمد مختار و حیدر کرار باشد دیباچه کتاب باید
باسم امام روزگار خاتم کبار مهدی بن الحسن العسکری علیه السلام و علا

لیکن نقرات کلام او

و معلوم شد که چه

سید شرف الدین ملک النقبا سلطان العترة الطاهرة ابو الفضل محمد بن علی المرتضی

رازی

که بنده بوده

اما بر

آیا نه باشد که وجود عالم را حوالت بقای اوست و عقل و شرع بشرط حضور
و ظهور و لقای او و آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات بر
صحت عصمت و اثبات امامت گواه آید و خبر لو لم یبق من الدنیا زین الله
الدین والاسلام بخروجه و ظهوره و ملاء المشارق والمغارب من نوره
چون این عزم مصمم شد دل مژده بجان داد و جان پیغام بزبان و بیان
بنان که اگر میخواهی این طرف لغو ایمان کنی صواب آن باشد که دیباچه بنام
آخرین امامان کنی در حال قدم در راه فرمان نهادم و بعد از استخاره
بالله رب العباد و وسیله و ذخیره یوم المعاد شروع افتاد و جواب
جواب لازم شد بنام و تایید صاحب الزمان مهدی بن الحسن بن علی بن ابی
طالب علیهم السلام آن امام مفترض الطاعة بفضل و علم و عصمت از اهل زمانه
خود مخصوص است و باقبال آن امام همام علیه السلام این کتاب بر وجهی مرتب شد
که خواص را دافع شبهات باشد و عوام را مثمر دلالات بعبارتی
سهل و آسان نه بر قاعده دیگر مصنفات دیگرها که دقتی و رقتی دارد که قبول
چنین کتاب نه از دقت عبارت باشد بل از شرف حوالت و دلالت باشد
تا هر خواننده که بخواند و هر نویسنده که بنویسد و هر شنونده که بشنود
از آن بهره تمام گیرد و فایده بسیار حاصل کند و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و هو حسبی و نعم الحافظ المعین والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و
آله الطاهرین فصل در اول این کتاب آن مجبر ابتدا کرده است بسم الله
الرحمن الرحیم و چون بمذهب مجبر اسم و مسمی یکی باشد فایده بسم الله
معلوم نشود و فرقی نباشد میان خدا و نام خدا پس نتوان دانستن که ابتدا
بخدا کرده است یا بنام خدا چنانکه در اثبات صفات نیز قدیم لازم است
بلکه بعدد اسامی هزار و یک خدا ایشان لازم باشد و چون نام را انکار است
و خدای خود را قدمیت باجماع بمذهب مجبران این اجرا خطا باشد و خود

عمل را چه

فرق نمیدانند که اسم الله خدا است یا نام خدا الخ که بعد از تسمیه ابتدا کرده است
بخطبه تبارکی و این پایه از عرف معلوم نگرده که کتاب باری را خطبه تبارکی
معهود و متعارف نباشد بعد از خطبه گفته است پس بر سبیل اختصار که بدان
ای برادر که این مجموعه الیست اندر شرح بعضی از فضایح و قبایح رافضیان
ابتدا کرده شد بنام خدای تعالی و ثنا و درود بر رسولان خدا خاصه بر محمد
مصطفی صلی الله علیه و علیهم و ثنا بر خلفاء راشدین ابوبکر الصدیق و عمر
الفاروق و عثمان ذی النورین الزکی الشهید فی الدار و علی المرتضی الرفیق
قاتل الکفار و الکرار غیر الفرار امام ابرار رضی الله عنهم اما جواب این لفظ بر
سبیل اشارت کرده است که بدان ای برادر آنست که بمذهب این قایل که
ای برادر باید که فاعل مجبر باشد و او را در فعل خویش اختیاری باشد تا
بداند که این امر و اشاره لغو و بی فایده باشد اگر باری سبحانه و به قدرت
موجد او نیافریند و یا نخواهد که او این بداند او را کش نیافریند که بمذهب جبر
معنی است هرگز نتواند دانستن پس چون خواهد که این لفظ را ادا کند
این را مقرر و متقن کرده اند یا دست از مذهب جبر باید داشتن و بنده
مکلف را فاعل و مختار میباید گفتن و این تقریر میباید کردن موافق مذهب
اهل توحید و عدل بخلاف مذهب و قاعده اهل جبر و تشبیه و اگر نه دست از
آن مذهب بد نتواند داشتن که بس گران خریده است بدنیا بعد او تشنیع
مرتضی و آتش ائمه هدی و تبعیات عقوبت و دوزخ و عذاب خدای تعالی
چنان میبایست گفتن و تقریر کردن که بار خدایا تو قدرت موجد و ادراک
بیافرین که تا برادر آن سخن من که این مذهب بد اند و بشنوند تا مرض بود که
در حضور پس این قول بدان ای برادران از این وجوه خطاست الجواب
این کلمات که این مجموعه الیست در شرح فضایح و قبایح از دو قسم خارج
نباشد یا همه خلق خدا است و بمشیت اوست یا همه فعل رافضیانست و گواست

واختیار

و اختیار ایشان واقع شده یا بعضی از آن فعل خدا است و بعضی فعل
رافضیانست اگر همه فعل خدا است پس خطای عظیم باشد که خواجه فعل خدا
را منسوب کند برافضیان و بر مذهب جبر و تشبیه این لفظ را باید گفتن
که این مجموعه الیست در فضایح و قبایح که خدا آفریده است و خالقش اوست
و رافضیان بر آن قادر نباشند اما حوالتش بر ایشانست تا هر عاقل
استحالت این چنین سخن گواه بودی و اگر بعضی فعل خدا است از آن قبایح و
بعضی از فعل رافضیان در قسمت بیان بایست تا فعل خدا از فعل ایشان
ظاهر شدی و اگر مشارکتیست بار کیا و دیگری مصحح و آن قسمت این باطل و
محال است و اگر میگوید که فضایح و قبایح فعل رافضیانست و ایشان مجبرند
مرحبا بالوفاق دست از جبر و تشبیه باید داشتن و در توحید و عدل آویختن
تا اجرای چنین الفاظ متعرض نباشد و اگر نه بدان مذهب و طریقه بدعی بودن
و فضایح و قبایح را حوالت کذب بیکردن و رافضیان را معاف و مسلم
و معذور داشتن الجواب آنچه گفته است ابتدا کرده شد بنام خدای بی
همتا این مجمل معلوم نشود که از این آن خدای را میخواهد که اهل توحید و عدل
اثبات میکنند خداوندی که ظلم و کفر و فسق و عصیان و مقبحات نیافریند و
بدان راضی نباشد و تلبیس ادله نکند و تکلیف ما لا یطاق نکند و جزاء بد بر
اعمال در قیامت خلاف وعده نکند و رنج نیکوکاران ضایع نکند و به جزا
تصدیق کند و آدم و محمد و همه انبیا و اولیا و مومنان را بی شبهه به بهشت
رسانند و ابوجهل و فرعون و همه کفار را بالقطع بدوزخ رسانند اگر این خدا را
ثنا میکند مرحبا بالوفاق که خلاف زایل شد و مقصود حاصل آمد و اگر از این لفظ
آن خدا را میخواهد که کفر فرعون و نمرود و ابلیس او آفریده است و همه تکلیف ما
لا یطاق کند و رنج نیکوکار ضایع کند و همه فضایح و قبایح از فعل او باشد
بیان بایست کردن تا مذهب قایل در اثبات خدای تعالی پوشیده نبودی و آن

خدایا که موصوف بودی بصفات نقص مستحق حمد و ثنا بودی نزدیک عقلا
یا نه پس با ثبوت مذهب جبر و تشبیه این اجرا اطلاق رضی و محمود نباشد
و این ثنا مقبول و مسموع نباشد **الجواب** این کلمات که گفته است و ثنا و درود
بر رسولان خدای دانم که ازین رسولان آدم صفی تا مسیح مریم علیهم السلام در اجرا
مذهب خویش فراموش کرده که مذهب خواجه و همه مجبران چنانست که آدم در
خدای عصیان کرد و نوح از برای پسر کافر از خدای تعالی طلب امان کرد و موسی
عمران عمل شیطان کرد و یوسف صدیق همت بزنا نسوان کرد و داود با زن
اوریا هم چنان کرد و ایوب تهمت خدا را کفران کرد و تا باری تعالی نفس او را طعمه
کرمان کرد و باری تعالی صخره جنی را بصورت سلیمان کرد پس اگر این مصنف انبیا
را از مانند این تهمت مسلم داشتی و بر زبان نفکندی در حق رسولان خدا این
تخبط و تخبیط نبایستی او بهتر بودی از آنکه درود و ثنا بدروغ فرستادی و بر
مسلمانان تلبیس کردی و اگر درین دعاوی تقیه و انکار کند از خوف شمشیر
سلطان بود که کتابی بزرگ که آنرا تنزیه الانبیا خوانند ابو الفضایل مشاطه کرده
است و در کتاب تنزیه الانبیا که سید علم الهدی مرتضی کرده است قدس الله
روحه تا معلوم شود و بقیامت بدانم که بهره از شفاعت انبیا آنرا باشد که
کتاب تنزیه الانبیا باشد یا آنرا باشد که تصنیفش زلة الانبیا باشد پس
دست از آن دعاوی بی حجت باید داشتن و انبیا را معصوم باید گفتن بجا
بالوفاق و اگر دروغ و بدروغ در باقی نهادن **الجواب** آنکه بعد از این گفته
است خاصه بر محمد مصطفی صلعم صاحب بدست خواجه است تا وقتی میگوید سید الاولین
و آخرین را اول الله شکم برگرفته و از کفر و شبهه بشسته و گاهی گوید زن زید
حارثه عاشق شد تا در اول کافر باشد و در آخر عاشق و جحود و انکار چگونه
تواند کرد در مانند این دعاوی که علمای طوایف اسلام را از مذهب مجبران
مصور است که خواجه چنین سمر را الصلوات مخصوص میکرد اندوای بر چنین بدین

بد که اگر سلطان عالم و امیر بدانند اما ثنا و خلفا را بان انکار نیست بزرگانند
از مهاجر و انصار والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین
اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم آنکه بعد از آن چنانکه ما بر امام حق صلوات الله علیه
و دولتش ثنا گفته ایم او سلطان سعید محمد بن محمود را قدس الله روحه که تالیف در
عهد دولت و حیوة او اتفاق افتاده بود مدح و ثنا گفته است به ان انکار
نتوان بودن باری همه سلاطین آل سلجوق را غریق رحمت کرداناد و دورات
اقبال و نصرت اخلاف از اسلاف موید و منصور باد و در عدل و انصاف ابادان
موضع که امیر المومنین علی را قاتل الکفار خوانده است بتقیه و فراموش کرده است
که در کتاب میگوید که علی مبتلا بضلال و قتل مسلمانان پس تقیه باشد که گفت
المسلمین و قاتل الکفار تا اول سخن با آخر مانند بودی اعتراض و صحابه را رضی الله عنهم
بکفر و نوشتن بر مذهب مجبر خطا باشد که رضای خدا چون در مشیت باشد
اگر بخواهد راضی نباشد تا در اجزا الفاظ مذهب بفراموش نکند **آنکه**
دیگر باره گفته است که بدانکه اینجماعت رافضیان خود را شیعه میگویند و رسول
خدا مصطفی صلعم از ایشان خبر داده است و با امیر مومنان علی بن ابی طالب گفته
که ای علی جماعتی خواهند بود درین امت که دعوی دوستی تو کنند اشعار ایشان
باشد که ایشان را رافضه خوانند و آن دو وزیر مرا ابوبکر و عمر را دشمن دارند یا علی
چون ایشان را دریابی بکش که ایشان از جمله مشرکان باشند و چون زید علی
خروج کرد روافض او را انکار کردند و بیعتش بشکستند و از آن بازداشتند که ایشان
رافضیانند که رسول خدا ایشان را خبر داده و در خوی و شکال او بودند
اشتقاق رفض بر صنعش که لایق باشد گفته شود انشاء الله **اما** آنچه گفته است
که رسول صلعم علی را خبر داد که جماعتی را رافضیان خوانند بودن بر او دل خواجه
و موافق مذهب خواجه چنانست که گفته بودی که این جماعت باشند که خدای
بقهر اعتقاد رفض در ایشان آفریند و ایشان قادر نباشند بر ترک و منع در

آن مجبر و مکره باشند و کفت دشمن آن دو وزیر من باشند اکر ایشان را در پایه
نکشی تا ظلم خدای کرده باشند یکی من و یکی تو حاشا من الله و عن رسوله و عن
الائمة الطاهرین و چون علی در نیابند دروغ کفته باشند و اکر علی دریافت و
نکشت علی خیانت کرده باشد و آن حوالت که در آخر کتاب خواجه کرده است
که عبدالرحمن رافضی بود بایستی که علی بمتابعت فرمان مصطفی او را کشته بودی
که چند بار پیش علی آمد و تن به وی سپرد و او را علی نکشت و غیر او را که خواجه
کفته است و سکر که قرن یک فصل چند سخن او متناقض است اول دروغ
بر رسول خدا نهادن دویم نافرمانی علی مصطفی را اکردن سیم ابوبکر و عمر را
با خدای تعالی شرکت و برابری دادن که باتفاق مسلمانان مشرک آن باشد
که خدای را انباز کوید و انکار وحدانیت کند نه آنکه مخالفت خلافت
بوبکر و عمر کند و هر عاقل کامل که در چنین فصل اندیشه کند که چه خطا و افترا
کرده است و این کلمه که در حق زید بن علی بن الحسین علیه السلام کفته در میان این مجموع
فضلی کفته است در خروج و خذلان قوم او و ضلالتهم و ما آنرا جواب نشانه کان نه کفته ایم
و تکرار و تطویل ملال افزاید تصنیفش استقصار رود و الحمد جواب سپاس آن
خدای را که دل و سینه ما روشن کردانید بنور معرفت و از ما زدود زنک
بدعت بجلای هدی تا دور باشیم از ضلالت و متابع باشیم طریق حق را
و این طریق مذهب سنت و جماعت تا در کاه طفولیت تا بیست و پنج سالکی
بر مذهب رفض بودیم و نشو و نما و تربیت ما با ایشان بود چون از خبث
عقیدت ایشان آکاه شدیم این منکر و بدعتها که ایشان کنند و کویند
همان شتم اجلاء صحابه و ترحم ابولولو ترسا کشنده عمر و امامان دین و
بزرکان سلف را بد کفتن و در قبیح زنان رسول خدا و در نمازها منکر
کردن چنانکه شرح هر یک بجای خود وارد شود انشاء الله جواب
آنچه کفته است که سپاس باد آن خدای را که دل ما روشن کردانید بنور

معرفت شرحی که داده است که خارج نیست از دو قسمت یا دلش بکرفتند
و از کفر و ضلالت بشستند یا بقطعیه بنور توفیق و لطف و هدایت روشن
کردانیدند اکر قسمت اولست بزرک مردیست که با سید اولین و آخرین در
هدایت شرکت دارد و اکر قسمت دویم است محتشم شخصیست که درجه
او عند الله رفیع تر است از درجه سید همه انبیا محمد مصطفی که آنحضرت هدایت
مشروطست بقطعیه و اینجا هدایتست به قطعیه تا هر کس با نصاف تامل کند
سترایش مذهب بد بداند که بر چه وجه است جواب این که لاف زده است
از طریق حق و متابعت سنت که بعد از بیست و پنج سال از رفض سلامت یافته
است چون باری تعالی او را هدایت کرامت کرد و بدان هدایت انتقال شد
و دیکر رافضیان را آن هدایت کرامت نکرد این تشنیع بایستی که بر خدای
زدی و این حوالت بر رافضیان که ایشان منزه و مبرا اند و آنچه کفته است
که از حال طفولیت تا بیست و پنج سالکی بر مذهب رفض بودم عجب باشد از
عاقلی که حد تکلیف نداند و وقت بلوغ دیکر باشد آن طفل را اندیشی اعتقاد
نباشد و آنچه کفته است چون از خبث عقیدت ایشان آکاه شدیم درین
کلمه دعوی خدایی کرده است و با فرعون و نمرود شریک شده است که بر
اسرار و عقاید باتفاق همه مسلمانان الا باری تعالی مطلع نباشد و علی زعمه روا باشد
که آن احوال و اقوال که از رافضیان واقع می آید همه حق و بطاعت باشد
و باری تعالی بحکم مصلحت بصورت باطل و معصیت بدو نموده باشد و این مذهب
نو خواجه باطلست و خدای تعالی بصورت حق بدو نموده است که این اشعریانست
که تلبیس ادله مجوز است و دعوی بی حجت و اما ترحم ابولولو و شتم صحابه که در هوا
این کتاب به تشنیع یاد کرده است دعوی بی حجت است و حوالها بر ایشان بلفظ
نادر است اکر در هر موضع بر آن شرحی رود در رد نکار درین صرف شود و بدیکر
مهمات حقایق نوشته علی سبیل خبر ثابت نشود اما در فصولی که مطولست شرحی بوجه رود

بکردی ح

مذهب ح

انشاء الله اگر گوید و سرمایه مذهب رافضیان بیش از دو چیز نیست بهتان
بر سلف صالح و تبرا از ایشان و چون از خبث عقیدت ایشان آگاه
شدیم از آن عقیده فاسده بیزاری می جستیم و با ایشان در مجادله و
مجاهده بودیم و مذهب ایشان فرا روی ایشان نهاده داشتیم اما جواب
آنچه گفته است که سرمایه مذهب ایشان دو چیز است راست میگوید یکی
توحید است و دویم عدلست و دو دیگر هست نبوت و امامت و نهی و وعد
و وعید و لواحق و توابعی که ارکانست معقول و مشغول که مبارزان راه دین
و راهروان طریق اسلام در ان معانی در اصول و فروع هزاران کتاب تصنیف
کرده اند و پنداری آن دعوی که کرده است که بیست و پنج سال در آن طریقه
بوده است هم اصلی نداشته است و آنچه گفته است از مذهب ایشان بسیار
کتب نوشته ام بایستی که دانستی که سرمایه مذهب ایشان چیست و آنچه گفته
است یکی بهتانست بر سلف صالح و دیگر تبرا از ایشان بنده ام که این حوالت
بکدام ناقلست و این اشارت بکدام کتاب و از چه سلف که میخواهد و ان تبرا
از انبیاست که میکنند و آنچه ظاهر و معلومست از مذهب شیعه اصولیه پوشیده
نیست که خدای تعالی یکی واحد لاشریک و بی مثل و بی مانند فاعل همه اجسام و اعراض مخصوص
عادل منزه موصوف بصفات کمال و اثنای زنده او ست خواهان طاعت و
کاره از همه قبایح و معاصی مدرک همه مدرکات سمیع و بصیر و غنی از حاجت مستغنی
از جای و مکان و صاحب و ولد و پیغمبران همه صادقان و پیغمبران و امامان
را همه معصوم گویند از قبل خدای تعالی توبه و وعید منفرد بامر و نهی معترف بحشر و
نشور و ثواب و عقاب راضی به شریعت قبول کرده از همه مخالفان این جمله که توحید
و عدلست تبرا کنند بنیاد مذهب شیعه برین است و سرمایه اعتقاد این و آنچه
خواجه حوالت کرده است دروغ و بهتان و بغض و کین است اما آنچه گفته است
من با ایشان در مجادله و مجاهده بودم بر اصل مذهب مجبران مجادله با خدای تعالی

بایستی

بایستی کردن که رفض بجبر و قهر در ایشان آفریده بقدرت موجبه و بر رافضیان
دو ظلم نشاید کردن یکی آنکه خدا در او آفریند و یکی آنکه با خواجه مجادله و مجادله
او چه حاجت هست معلومست که آن باشد که مشارکت با خدای تعالی در باز گیرند
و هر یک را انکار و فعل و عمل بگذارد که یضل من یشاء و یهدی من یشاء اگر گفته است
اکنون بدانکه ای برادر ما درین مجموعه بعضی از فضایح و قبایح ایشان شرح
خواهیم دادن چنانکه از ایشان بدانسته ایم و اشارت بکتابهای ایشان
کرده ایم که در میان ایشانست و هیچ سرای از سرای محققان ایشان نیست الا
که یکی و دو از آن کتابها باشد و رافضی را قاعده باشد که چون مذهب
او را فرا روی او داری انکار بدروغ میکند که ایشان تقیه روا دارند باشد
و روا دارند که اندر باطن چیزی گویند و اندر ظاهر دیگر چیز و این عین نفاق
باشد و انکار بزرگان و ائمه ما گفته اند که ایمان ملحد و توبه رافضی قبول
نشاید کردن زیرا که ملحد و رافضی باطن و تقیه روا دارند پس صحت قول هیچ
هر دو بنشاید کردن و قبول توبه و ایمان هیچ دو نشاید کردن و اندرین مختصر
جز اشارتی نرود زیرا که شرح تطویل احتمال نکند اما جواب این فصل را اصل و
کلماتی فایده آن باشد که چون گفت ما بعضی از فضایح ایشان شرح خواهیم داد او
بایستی که سنی فراموش نکرده بودی و به توفیق و مشیت خدای تعالی مقرون کرده
بودی که چون بنیاد مذهب بد رسوا برینست که بنده فاعل هست بحقیقت و
مختار نیست بر فعل مقهور و مجبر است در کار و آنکه گوید ما شرح و بیم مذهب
بخلاف مذهب اشارت کرده باشد آنچه گفته است ما در کتب ایشان
دیده ایم و خوانده ایم بحمد الله همه کتب شیعه اصولیه ظاهر و باهر است و بر زبان
آنکه در سراهای ایشان باشد نسخها در کتب خانهای بلاد اسلام نهاده است
بری در کتب خانهای صاحبی و باصفهان در کتب خانه بزرگ و بساوه در
خانه بوطاهر خاتون و در شهرهای عراق و خراسان مشهور و معروفست مستغنی از

از قبایح و فضایح هم

انکه بدان حوالت و اشارت کند برای کسی هم معلوم گردد عدل خدای تعالی و شئون
از براهین توحید و نفی مشارکت و رد بر دشمنان دین از فلسفه و دهریه و
طبایعیه و غلاة و حلولیه و غیر آن از اصناف مبطلان چون مجبره و مشبهه
و مجسمه و غیرهم و الحمد لله رب العالمین علی هذه النعم الجلیه و المنن الرفیعه لا انکم کفران
که رافضی را عادت باشد که چون مذهب وی نزار وی او داری انکار
کند و تقیه روا دارد و کور است که این طایفه را در بلاد اسلام و شهرهای معظم
هزاران کرسی و منابر و مساجد و مدارس است که در وی تقریر مذهب کنند
بتظاهر بحضور ترک و تازی و نوبتهای عقد و مجلس ایشان اظهر من الشمس است و
آنچه مذهب ایشان باشد در اصول و فروع نوشته مدارند در کتب و
فتاوی اما اگر دعاوی دروغ خصمان ایشان بر ایشان کنند و فتیوا امهات
المؤمنین که در مواضع کتاب ما نقل تکرار کرده است لابد از آن عذری گسته
و بر آن انکار کنند و لعنت و عداوت شیعه بر اعدای علی و فاطمه و ائمه معصومین
باشد به تقیه و مداهنه و در مخ تقیه بوقت نزول تعصب روا دارند و موافق
اندرین معنی با ایشان همه عقلا و همه طوایف علما که دفع مضرت معلوم و مظنون از
نفس و احبت هرگاه مدفوع بودن ممنوع باشد و از ینجاست که در عهد دولت
محمد ص عمار یاسر رض چون رسول ص هجرت کرد از مکه با عنت رسول کفار قریش
او را بگرفتند و گفتند خدای را و محمد را دشنام ده و گر نه ترا هلاک کنیم آنچه در
خواست ایشان بود بگفت و خلاص یافت خبر به مدینه رسید که عمار بیدین گر
حق خدا و رسول زبان جنبانیده بعضی از صحابه بر وی انکار میکردند حق
آیه فرستاد که بر عمار هیچ غرامت نیست و بوقت دفع مضرت تقیه رواست
آنجا که گفت من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان
و مانند این در عهد همه انبیا در وقت نزول خوف بوده است و قرآن مجید
بر آن ناطق است که ابراهیم خلیل الله ع را بگرفتند ءانت فعلت هذا بالهتنا

از ترس تمسحا به

یا

یا ابرهیم بوجهی جواب داد که تقیه بود و آن گفت بل فعله کبیرهم هذا الایة
و در دیگر انبیا که بذکر همه کتب مطول گردد و اگرچه خواجه عقل و قرآن منکر است
باری از عرف و روایات نمی بیند و نمی شنود که چون در بازارها و درگاهها
یکی از مجبره را میگوید تو اشعری میگوید من سنی ام و مذهب صد و پنجاه
ساله به تقیه پنهان میکند و چون بضرورت رسد ترا میکند اران تا بر تقیه انکار
نکند و قول بحث اضرار نکند اما در فائده این کلمات [illegible] و آن آنست که توبه
است که بزرگان و ائمه ما گفته اند که ایمان ملحد و توبه رافضی قبول نشاید کردن
بلا اکراه بار نماند که بزرگان و ائمه خواجه عالم ترند از خدا و مصطفی و از همه انبیای
خدا از بهر آنکه مدار بعثت رسل و انزال همه کتب بر قبول توبه است و رجوع از
طریق کفر و ضلالت و اگر کسی در هفتاد هزار سال منکر توحید و رسالت بوده باشد
و بت پرستد چون رجوع کند تائب باشد که الاسلام یجب ما قبله الا در یکنونت
که مرتد را گویند توبه مقبول نباشد پس ائمه و بزرگتر خواجه درین مسئله طریقه
نهاده اند بخلاف فرمان خدای و نص قرآن و قول رسول خدای چون توبه
رافضی قبول نباشد ان شیع فایده نباشد و عجیبتر آنست که مذهب
خواجه چنانست که وحشی کافر غلام هند جگر خواره که مادر خال المؤمنین خواجه
است حمزه بن عبد المطلب را که اسد الله و عم رسول الله بود بدان زاری
بکشت و رسول خدای در آن حادثه آن جزع و فزع کرد که حد آن را خدای داند
انکه وحشی بیامد و توبه کند رسول روی بگردانید خدای تعالی با رسول بدان بزرگواری
عتاب کند که چه زهره داری که توبه وحشی قبول نکنی ترا بدان فرستاده ایم
که توبه عصاة و کفار قبول باشد و وحشی توبه کند و خون حمزه را اثری نماند
و همچنین مذهب خواجه است که کشنده عثمان و قاتل حسین را توبه قبول الا که ان
توبه را قضیان رسید شریعه برگشت و حکم باطل شد و در توبه بسته اند
که ایشان دشمنان صحابه رسول الله علیه السلام ما لعن رعه کرده باشند و کار صحابه تبرا بر

از خدا و رسول که منکران خدا و رسول را توبه مقبولست و دشمنان ایشان را
توبه مقبول نیست با غایت عداوت و خصومت اهل بیت مصطفی و محبان ایشان
ظاهر کرده باشد الا که کلمه در آخر آیی فصل عجبست که هر عاقل منصف که در آن
نظر کند جهل و بی باکی و کم سرمایگی این قایل بداند اولا در موضع که پیش از آن
فصل بیان کرده است که من بیست و پنج سال بر مذهب رفض بودم و چون
خبث عقیدت ایشان بدانستم توبه کردم و مذهب اهل سنت اختیار کردم
و در آخر این فصل این بعد را و تهدید فراموش کرده و میگوید بزرگان ما دانا
گفته اند التوبه رافضی قبول نباشد و قبول نشاید کردن که او تقیه روا
دارد و اکنون خالی نیست که خواجه راست میگوید که از رفض بیست و پنج سال توبه
کرده و سنی رافضی شده یا دروغ میگوید و هنوز رافضی است اگر چه خواجه راست
میگوید بزرگان و ائمه خواجه که گفته اند توبه رافضی قبول نباشد که او تقیه میکند
دروغ گفته باشد و بر قول این بزرگان و ائمه اعتماد نباشد و خاین و نا
معتمد باشند و چون در یک قول چنین صریح خاین و نامعتمد باشند در هر کلمات که
بدین کلمات ایشان حوالت کرده باشد همان حکم باشد تا همه دعاوی و گفتها
و فصول این کتاب باطل و مضمحل باشد و یا بزرگان و ائمه صادق و درست
گوی باشند و توبه رافضی ممکن نباشد و به تقیه منسوب باشند پس مصنف آن
کتاب نامقبول و اعتراف او هم رافضی و ستیح(?) و ضلالت و آنچه میگوید تقیه و
مداهنه میگوید و آن را اعتبار نیست و هنوز رافضی است و این الزام بر قول و روایم(?)
که معتبر نباشد و هر کس به استبصار خواند کذابی و نامعتمدی او بداند نعوذ بالله
من شر الضلال و من سوء المقال **آنچه گفته است** که ما در تاریخ الائمه و کلام
جمع کرده ایم شرحها داده ایم از صنع مذهب رفض که بوده است اما جواب این کلمه
آنست که هر از من سرکه را یک قطره چاشنی کفایت باشد و نهی این رساله که در
در نقاص المغالطه و اجزای کلمات و نقل اصل اما کلا انا بغیر تشنیع بما فیه در سنی که

بنقض

بنقض سپه ابوطالب قرار گرفت یکذره طرو شاید و ایشان که نوفس و وراث
و سعادت و اقبال و شریعت و کمال و بصیرت و ضیاء و انصاف از ایشان
مهجور کرده تا هرچه گوید و کند همه خطا و ریا باشد خسر الدنیا و الآخره ذلک هو الخسران
المبین **آنچه گفته است** که آن کرده که این مذهب نهاده اند محمد جهان
بختیار بود و ابوالخطاب محمد بن ابی زینب و پیران نوبخت و یونس که ماشیره فرد
و جابر جعفی و یونس بن عبد الرحمن قمی رافضی و محمد بن محمد بن النعمان الاحول المعروف
بشیطان الطاق و محمد سعید و ابو شاکر محمد بن رمضان و هشام بن سالم
الجوالیقی و هشام بن الحکم الیمامی و محمد بن محمد بن نعمان الحارثی المفید و ابوجعفر
محمد بن الحسن الطوسی و ابوجعفر بن بابویه و ابوطالب الاسترابادی و ابوجعفر
ابن بابویه المجوسی و زراره بن اعین الشامی و ابن البرقی **لا جواب**
این کلمات آنست که هر عاقلی که اندک مایه آگاهی داشته باشد از علم
تواریخ و آثار و اسامی رجال و آن علوم که بدان متعلقست چون درین تامل
صادق کند غایت جهل و نادانی این ناقل بداند اول محمد جهان بختان در عهد
امیر احمد عبد العزیز بود که بود گفت رین در کار که پیشتر از دو قوم
مردم بگذشته شد و محمد بن رمضان را کی دیده و کی بدو رسید و اتفاق شرط
حضور است در وضع مذهب و طریقت و نوبختیان پس از عهد حسن عسکری
بوده اند و کتب ایشان در تقویه توحید و ترتیب اسلام و رد بر فلاسفه
و زنادقه و دهریان معروف و مشهور است و درین کتاب خانها نهاده اند
و سخن ابو زکریا در آن فصل مخصوص که در آخر کتاب اشاره کرده است
مستقصا برود ان شاء الله و جابر الجعفی رحمه الله در عهد جعفر صادق علیه السلام
بوده است و از وی روایات بسیار است او را اسد شجاعت که رسانیده
و اسان او را کی دریافتند و یونس بن عبد الرحمن در عهد ابان کی
بود و این اتفاق چگونه بود و ابو محمد نعمان مومن الطاق رحمه الله تا هشام

بن الحکم سالها بوده مدتهای دراز و ابو جعفر طوسی شیخ کبیر ابو جعفر بابویه
را کی دیده و ابو طالب و ابو عبد الله بابویه در عهد ما بوده اند ایشان
مفقود ما زاد در کی یافتند و کی دیده بودند اینکه این اتفاق نامعقول نامذکور
نامسموع چگونه ممکن گشت که اتفاق عقلا است و چون جماعتی بشارکت
یکدیگر کاری کنند و چیزی اند از اند و مذهبی نهند باید که همه باهم باشند
یا بمکاتبت و مراسلت یکدیگر را خبر کنند و اجماعت اگر او و اصحاب
مذهب میخوانند از یکی تا دیگری دولت سعید سالت و بهری خود مخالف
آن دیگران در مسایل معنی و بهری خود در علم و فضل بدرجه کمال نبوده
است اما هر کس این فضل بر این وجه بر خوانند جز آنکه عقل و فضل ناقل
بد اند — انکه گفته است و گفته اند که واضع مذهب رافضیان زنی
بوده است از رکاکت مذهب و گفته اند که روافض متقدم مثل ابن
المقنع شده اند تا او آن مذهب بهر ایشان اختیار کرد و گفت که شما
هر چه بر کار زنان راست باشد میگویند گفته است که واضع مذهب
رافضیان زنی بوده است این است که این دعوی مخالف آنست که
در پیش گفته است و بعد واضع این کرده که هر دو شواند بود این دو
قول که دروغ باشد و حکم کرده است و خیال که این مذهب داشته است
این مانند آنست که شیعه متابعت هر مردی اختیار نکرده اند اما آن
وسعت اجماع و اتفاق اگر عصمت متفق باشد امامت نگویند پس این
صلابت و قوت چگونه متابعت زنی کنند که چون مرد باشد که متبوع شیعه
گوید باید که نص و معصوم و عالم به امر باشد با حکام شریعت
که رافضیان متقدم مثل ابن المقنع آمدند تا او مذهب رفض اختیار کرد
این عجب که متقدمین خود رافضی بودند و اندران اختیار ابن المقنع کرد
باطل و بی فایده باشد اما هم بقول خواجه کاذب و خاین باشد و اگر گفت

لا جواب مالکم

لا الحکم گرفت

کما

شما میگویید چنانکه خواهند بایست که این مذهب نیست و خیال این قدر علم
حاصل کردی که بمذهب محققان شیعه اخبار آحاد و اصحاب علم و عمل نکنند
و به دلیل و حجت صحیح جز بر معقول نباشد تا این جمله آن دعوی هم باطل و
بی اصل باشد و مذهب محدث آن باشد که نسبت کنند بشخص معین و در
شیعه عادت نرفته که گویند امیر المومنین و باقر و صادق علیهم السلام آن
داریم پس مذهب محدث چون مذهب اعتزال باشد که حواله اش با ابی
عبد الله کرام کنند و چون اشعری که واضعش ابو الحسن اشعری است
و او در عهد ابو علی و ابو هاشم بوده و سالها معتزلی بوده و این مذهب
اختیار او و موضوع اوست و چون مذهب نجار که حواله اش بحسین نجار است
و چون مذهب کلابیه که واضعش ابن الکلاب است و چون مذهب باونجانیه
که واضعش باونجان فروش است و چون مذهب زیدیه که از زید بن
علی در گذرند و [illegible] و [illegible] و قطعیه و کیسانیه و غیر ایشان از اصحاب مذاهب
و مقالات و در فقه و شریعت و اجتهاد خود معلوم است که هر مذهبی را
نسبت و حواله بکیست و اسامی فقها و مجتهدان معلوم است که گویند مالک و
نزد و ابو یوسف و اوزاعی و مذهب احمد بن حنبل و غیر آن که همه فقها و علما و
اصحاب تواریخ و آثار معلوم است که خلفا و سلف شیعه اصولیه را استاد و
مذهب و طریقه در معقولات عقل و نظر باشد و در اثبات توحید و عدل
و پاکی و نکاتها و عصمت و صدق همه انبیا و ائمه و این طریقه خدای تعالی تقریر
کرده است و عقل عمده به نقلند و تعلیم و شکان آسمانها همه مذهب دارند
بر این اعتقاد و اند و انبیا را علیهم السلام در معقولات این مذهب طریقه بوده است
و فروع اگر خواهند بدانند که واضع مذهب شیعه که بوده
است اول خدای تعالی و او کتب بجبرئیل امین داده و بمحمد فرستاده و
از نجاست که شریعه منصوص گویند این طایفه چنانکه حق تعالی فرمایند و ما آتیکم

استناد در فروع

آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا بعد از آن سوال امیر المؤمنین علی
ع و همه صحابه و اهل بیت بگفته و نقل استاد شیعه و مذهب این طایفه آنست
که دین درست و اعتقاد پاکیزه حاصل توان کردن در دلیل که اسلم شبهه
و شکی را در آن مدخل نباشد چون دین برین وجه حاصل گردد هر دو شرف
و معظم شود اگر چه مرد حبشی باشد و با فقد این علوم که علمست بتوحید و عدل
و نبوت و امامت و احکام شریعت مرد جاهل و دون آید اگر چه سید
قرشی باشد چنانکه شاعر در این گفته لعمرک ما الانسان الا بدینه
فلا تدع التقوی اتکالا علی الحسب لقد رفع الاسلام سلمان فارسی
وقد وضع الشرک الشریف ابا لهب و علما اسلام را معلومست که
مذهب شیعه درین مسئله چنین است الا آنکه موضع نزاع و محال خلافست که
چون شریف نسبی و ضیع قدری مؤمن باشد که بهمه خصال پایه از امثال و
استکمال ارجح باشد از علم و تقوی و زهد و امانت و ورع و سبق در
اسلام و انفاق مال و قبول شرایع و احکام و فضل و شجاعت و سخاوت
و ترک همه منکرات و لزوم عصمت اولیتر باشد بمقام و رتبه از مؤمن
دیگر که او را این خصال نباشد و خواجه مجبر باید که این حجت را منکر نباشد
و اگر کور نیست از قرآن برخواند و اگر کر نیست از مفسر دانا بشنود که وارث
آدم شیث است چه استحقاق و اهلیت دارد از ایمان و علم و عصمت
و دیگر فرزندان و وارث نوح سامست و دون کنعان و وارث ابرهیم
اسمعیلست و وارث یعقوب یوسفست و وارث داود سلیمان و
وارث زکریا یحیی و امثال این بسیار است و آن انبیا را اصحابه بوده اند و هم
فرزندان و خدمتکاران و هم چاکران مؤمن مصلح و این کار با وجود فرزند
در اولاد ایشان رسید خواجه مجبر پیداست که این اعتراض بر خدا
نمی کند و نگوید که ملک نشسته گرکان و از ندهٔ پیغمبران پس با وجود فرزند

در اد

و برادر مستحق تر بکار مجد و مؤمن تر از آیات قرآن و اخبار رسول خدای معلوم
مقصور است و تشبیه کردن این طریقه بکبریه بگبرگان الا حجود محض و انکار
صرف نباشد و بلال و سلمان و صهیب و غیر ایشان از صحابه همه مؤمن و متقی
و متقی بودند اما خواجه مجبر بر این کوری دنا توفیقی هست که شاکر دارد از خداوند
کار نمی شناسد و فرق در میان تابع و متبوع و امام و مأموم نداند و
آنچه جمهور قریش اشاره آورده است و ابو طالب را در کفر با اینها
تقدیم داده با ولید پلید و بوجهل بر جهل برابر داشته چگونه است با شبه
آنکس که نصرت و قوه و مدد کند مصطفی را بر ادای رسالت و اظهار دعوت و
اتباع شریعت با جماعت که خذلان کنند و او را انکار کنند و او را جفا
و ایذا کنند بضرب و شتم و ابو طالب رض معلومست که او تربیت کرد
در حال غیبت او را نصرت و تقویت کرد و چون از دنیا بیرون شد در آن
دم او را از چو دو راه دین کلمات بحضرت محمد صلعم وصیت کرد
اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا ابنی و شیخ القوم عباسا
و حمزة الاسد الحامی حقیقته و جعفرا ان تذودوا دونه الباسا
کونوا فدی لکم نفسی و ما ملکت و نصر احمد دون الناس اتراسا
و مانند این ابیات و کلمات بسیار است ابو طالب را که در نصرت محمد و
اسلام و مصطفی صلعم گفته است که دلالت وجه است بر صفای ایمان و ثبات اعتقاد
اما خواجه مجبر بداند که او را باکفران مکه و صناوید و قریش برابری دادن از
غایت جحود و حق و ظهور عداوت بی پرسش باشد و در ایمان ابو طالب این خبر
کفایتست که از صادق ع روایت کرده است که امیر المؤمنین ع در مشهد نشسته بود
با قومی بسیار یکی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین انت بالمکان الذی انزلک الله
فیه و ابوک یعذب بالنار فقال ع مه فض الله فاک والذی بعث محمدا
بالحق بشیرا و نذیرا لو شفع ابی کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله فیهم

کاول زهر پیاده در

ابی یعذب بالنار وابنه فیتنعم فی الجنه والنار **اگر گوید راست** اگر دین و دولت بنسبت
بودی چنانکه مذهب کبرکان و رافضیانست بایستی که نه ابوبکر را بودی و نه
علی را آن عباس را بودی که عم نزدیکتر است بمرده که پسر عم و اگر خود نیز
چنان بودی که رافضی دعوی میکنند که این کار بتوارث قرین است حسن و حسین
راست که پسران فاطمه اند نه علی را که قرابت قرب حسن و حسین راست
شرف فرزندزادگی و اگر از جهه پسر عم دعوی میکنی و در رج ابن علی جواز علی
دیگران بودند چون پسران عباس و غیرهم و اگر از جهه دامادی که گوی عثمان
بن عفان و ابو العاص بن الربیع نه دامادان بودند چون علی اگر گوی شرف نه
فضل فاطمه راست و دون آن دختران دیگر بدانکه اگر فاطمه فاضلتر است
و بزرگتر از دیگر خواهرانش این شرف همه را بر رسول است نه بفاطمه و دیگر دختران
همچنان فرزندان رسول صم بودند چون فاطمه و دامادان اگر چه علی فاضلتر بود
از ابو العاص که داماد و سید است بر زینب بنت رسول الله صم فاطمه از زینب بهتر است
الجواب این کلمات مکرر و بی فایده از پیش گفته است که مذهب شیعه امامت
و خلافت بنسبت و استحقاق امامت بدان شرایط است که بیان کرده
شد و آن عصمت و منصوصیت و علم است که با فقد این یکانه امامت نباشد
و اگرچه فرزند پیغمبر باشد اما این خواجه که این تصنیف کرده است نه دعوی
میکند در اول کتاب که میت و خیال رافضی بوده است استغال شده علی
زعم قولش در دعوی اول مسموع باشد و در دعوی رجوع که حجه و بینه باید
آخر در آن مدت دراز و عهد طویل بایستی که تا این غایه بدانسته بودی که شیعه ترک
و امامت بنسبت نگویند و بمیراث اثبات نکنند تا عباس را با فرزندان
و دختران و دامادان و بنی عمان را باشد بلکه از شرایط امامت عصمت و
منصوصیت و کثرت علم گویند هر که را این مرتبت باشد امام مفترض الطاعه
او باشد اگر خویش و اگر نه باشد یک نام بدانکه شبهه ساقط شود و این

بلغ

مشنع

مشنع لال کرد و دیگر بیاید و آنست که اگر شیعه امامت بنسب گفتندی امام حسن علی
فرزند مهتر است علی را و فاطمه را و شیعه در اولاد امام حسن علی از اول تا آخر
هیچکس دعوی امامت نکرده است و از فرزندان امام زین العابدین علی الا در امام
محمد باقر هم دعوی نکرده و زید علی که پسر امام زین العابدین است او خروج کرده
است با اتمش قبول نکنند برای فقد عصمت و منصوصیت نگویند که ذلک در هر یک
از ائمه دین برین وجه که بیان کرده شد تا این سوالات همه ساقط باشد و این
تشبیهات که آورده همه باطل **الا اگر گوید** که علی را کرم و تفضیل کرده است که
شخصی را که سید انبیا سید اوصیا خواند و آیات الهی در قرآن مجید در فضایل
و مناقب او نزول شده است و اخبار بی عدد در شرف او نقل و خواجه از تعصب
روا ندارد و گفتن که او بهتر است از عثمان تا برسد که سوراخی در محجر قرینه
و چون درست شد که امامت بنسبت قرابت و قربت نیست بعصمت و علم
و منصوصیت است مستغنی باشیم از تکرار بی فایده **الجواب** این کلمه که گفته
است که دین و دولت و خلاف بنسبت گفتن مذهب کبرانست کلامی لطیف
بود که هر عاقل و فاضل قبول کنند و لا قایل این قول و معتقد این اعتقاد
بیرون باز آنکه از خدای تعالی تبرا کند و بر نص قرآن انکاری دوری قول
انبیا را بخطا و مجبری شناسد بر خلفای بنی العباس طعن میزند سلاطین
آل سلجوق را انکار میکند و از سنی رجوع میکند چنانکه از رافضی رجوع
کرده است اولا بحمد الله و المنه درست کردیم که نسب نه از شرایط امامت است
اما از قرآن این آیه برخوانده است که چون باری تعالی ابراهیم خلیل الله
را گفت که انی جاعلک للناس اماما ابراهیم گفت و من ذریتی
بایستی که خدای تعالی با خلیل گفتی که این سخن مگو که این سخن کبرکانست و چون
موسی علیه السلام بر طور سینا با خدای خود مناجات میکرد واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی خدای تعالی بایستی که کلیم را گفتی که این حدیث مگو که

بهتر است از ابو العاص هم

ان طریقه کبرکانست و چون زکریا علیه السلام بمناجات گاه آمده میگفت رب هب لی
من لدنک ولیا یرثنی ویرث آل یعقوب حق تعالی بشارت داد و اگر گفتی بهنار
درین معنی زبان محبان که این سنت و سیرت کبرکانست و اگر انبیا این
معنی نداشتندی و خدای تعالی ایشان را معلوم نکردی بایستی که همه نوشتی از
دریچه ابستند رکروهی که دین و دولت و ملک و خلافت نسبت خواهند از
طرس کبرانست و در آیه دیگر که خدای تعالی منت بر انبیا مینهد و میگوید آل
ابرهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض پنداری بخواجه
رسیده و آنچه مصطفی میگفت که کل حسب و نسب ینقطع الا حسبی و نسبی الی
یوم القیمة بر قاعده خواجه بلفظ خطاست و متابعت کبرکانست علی زعمه
حاشا عنه و آنچه غیر آنست چنانچه ایشان را معلومست که خلفای بنی العباس ببغداد
سراهای محکم کرده اند و بیگانه را در وی راه نکنند و اطفال خود با احتیاط
تمام با بینان حاذق و معتمدان مشفق بسپارند تا تربیت بوجهی میسر نمایند
تا خلافت از خاندان ایشان نیفتد و اگر متغلبی طلب آن کند بخونش سعی کنند
خواجه انتقام بایستی ان شفقت نگاه داشتی و ایشان را معلوم کردی که این
دولت و خلافت نسبت گفتی که مذهب کبرکانست تا دست از آن باز داشتندی
و اگر هم درین هیچ وجه کور و کر است یک شاهد را که از اشیا ظاهر است
بایستی که فراموش نکرده بودی که تا سلطنت بقهر با آل سلجوق افتاد و ملک دنیا
نوا هر کجا که طفلی بکاینه سلجوقی باشد امیری معروف نکردی به سبب تعصب حیله
چاره بدست آورد و بطرفی از اطراف عالم شود و مضطرب میدارد و اگر
چه طفلی بی عقل و بی علم و بی قوت باشد هرکس از عقلا بشنود آن امیر
اتابک را معذور دارد و میگویند که سلطان بچه دارد و مصنفان مشغول و متعصب
میبایستی که ایشان را معلوم کردی که این طریقه دین و دولت نسبت داشتن
مذهب و طریقه کبرکانست و ریا مسلمانان که بطریق شفقت و انصاف این حال

واین

واین وجه بر خلفا و سلاطین و امرا عرض کردندی تا خواجه را افشا دی آنکه
مستحق آنست با آنکه مذهب شیعه آنست که امامت و خلافت بعلم و عصمت و
منصوصیت و دون نسب نداند که چرا حجه انبیا و خلفا و سلاطین و امرا
و رؤسا و قضاة این طریقه رواست و متابعت کبرکان نیست چون نوبت
بشیعه رسد که در بعضی فرزندان اولاد فاطمه زهرا با حصول شرط
معروف که گذشته دعوی امامت کنند متابعت کبرکان باشد ای مسلمانان
لقربا لله استعو در این یک با انصاف تامل کنید که نایب داود سلیمان باید
و وزیر موسی هارون و بر جای یعقوب یوسف و قایم مقام زکریا یحیی و خلیفه
مسترشد راشد و بر جای ملکشاه که سنجر قایم مقام محمود محمد و نایب
حسن استرابادی ابیق در حکم و قضای پیرش و در بهره ی که رئیسی فوت
شود حاکم پسرش یا برادرش که صاحب حقیقت و منشور سلطان نیز توقیع
امیر دارد و اگر من گویم چون امیر المومنین علیه السلام اولین و آخرین است
و آورده همه طفیل آفرینش اوست خواجه از همه فراموش کند و حلقه عداوت
مرتضی در گوش کند و گوید این متابعت کبرکانست که ایشان در انضمام
دین و دولت و خلافت نسبت میگویند و هذه قصرة من طویلة والحمد لله رب
العالمین انکه گفته است و اگر گویی فضل بشجاعت زبیر و خالد چنان
شجاعان بی مثل بودند چون اختلاف بود میان صحابه بهری میگفتند که علی
شجاع تر است بهری میگفتند که زبیر تا آنکه مشهور شد و گفتند لا فارس اشجع
من زبیر و لا راجل اشجع من علی بن ابی طالب خالد الدلم بهزم فقط زبیر و علی
سواری شجاع تر است و علی در حال پیادگی و خالد را کسی بهزیمت نکرد پس
بایستی که هر دو در خلافت همسر علی بودندی لا جواب است که بشرح و فصل در پیش
گفته شد و شرایط امامت و قسمت که بیان کردیم مستغنی باشیم از جواب
این فضل که با شجاعت را از شرایط موجبه نکرده ایم در امامت اما گویم باشد

از جهان بهان شود خلافت حسن علی ابا شد
که پسر فاطمه زهراست دختر محمد مصطفی صلعم که سید

از کلمه چند مختصر در جواب این کلمات **الاعتراض** آنچه گفته است از سر بی دیانتی و
غش و خیانت و بغض علی مرتضی که زبیر و خالد همچنان شجاع بودند که علی الی آخره
که از اجماع و قرآن و اخبار متواتره بهره نباشد و عقل را خود اثری ننهند
قیاس چنین کند ای عجب بایستی که علما و مذکران در نقل و در بلاد اسلام
سر کرسی و منابر ذکر آن دو شخص شجاعت کرده بودند که در فتحی از فتحهای
اسلام در عهد مصطفی صلعم یا آیاتی که در قرآن مجید از قتال و جهاد ایشان
از خدای تعالی نازل بودی یا خبری از مصطفی صلعم وارد بودی و بدین سخن قلب
عقل بر وی بخندد و شرع خود نمی پسندد و عجب است که صحابه برای العین دیده
باشند مردی و شجاعت امیر المؤمنین را و از جبرئیل شنوند لا فتی الا
علی لا سیف الا ذو الفقار و انکه خالد و زبیر را با وی برابر کنند و پندارد
زبیر مقبول الشجاعت گم گشته در سواری زبیر شجاع تر است او منسوب شده است
و حرب جمل اختیار کرده و گمان کرده که خیانت پس ندانم که خون او گردن
که باشد بلکه صحابه بعضی گفته اند و روا ندارند که در شجاعت کسی را با علی برابر
کنند این بدوری و دروغ از اختلاف او باشد که نو مسلمانست و از جمیع
هیچ کار را اقضی بکر گفته است خواهد زبیر و خالد را با علی در شجاعت برابر کند
تا در سنی مقبول گردد و عجب تر آنست که همگی گویند ابو بکر فاضلتر است از علی
لیکن نه صحبت و چنین با آنکه اجماعست که علی از همه صحابه عالمتر بود و شجاعتر بدلالات
و آیات و اخبار و غزوات این سخن باری هرگز شنیده ایم که کسی گفت در امت
رسول کسی در شجاعت با علی برابر است باری تعالی ما را توفیق کرامت کناد تا
بکرم عمیم او متوجه گشت شبهه بشناسیم و دیو لعین را از خود برانیم انه القادر القهار
آنکه گفته است اگر کوهی سبق در اسلامست که علی ده ساله بود در اسلام
آمد و قبول کرد و ابو بکر چهل ساله بود و هر دو سابق بودند و زید حارثه هم
درجه مرد و بود پس مرد رسیده بخلافت و نیابت سزاوارتر باشد که کودک

نارسیده

نارسیده و مولی که نه در رتبت و منصب ریاست عامه باشد چون زید حارثه **الجواب**
این فضل توجه تامل باید کردن اول باید دانست که بمذهب امامیه سبقت از شرایط
امامت نیست اگرچه تاکید در امامت و شرایط موجبه از سه گانه است از
پیش بیان کرده شد تا هر کس را یک صفه از آن نباشد در امامت نصیب ندارد
اما آنچه گفته که بو بکر چهل ساله بود و علی ده ساله و هر دو سابق بودند
تصدیق اشد از طریق معارضه با آنکه روایت برین وارد است که بو بکر بعد از
مرتضی بچهل روز اسلام آورد و سبقت علی را بود بدان مدت پیش دیگر
کودک نارسیده جواب اول آنست که باتفاق علما درجه نبوت رفیعتر است
از درجه امامت باری تعالی در قرآن مجید کودک نارسیده را یاد کرده است
آنجا که در حق عیسی مریم حکایت میکند از قول او در حال طفولیت که انی عبد الله
آتانی الکتاب و جعلنی نبیا انبیا گشت و در حق یحیی سه ساله میگوید و آتیناه
الحکم صبیا پس اگر سه روزه و سه ساله را نبوت درست باشد ده ساله را
حصول شرایط موجبه امامت را شاید جواب دویم آنست که روز دعوت نبوت
امت را با امت غیر رسول چه حاجت بود که رسول صلعم خاصه که رسول بود امام بود
و دعوی امامت بعد از عهد رسالت میرود و علی این روز سی و سه ساله بود و
بمقام امامت و منزلت رشاد رسیده بود باتفاق امت و چون معصوم و نص او
بود و عالمتر از همه امت بود در احکام دین و شریعت الا امام او باشد دلا از
پیغمبر بلا فصل با شیطان در این فضل شبهه زایل باشد و هم مقصود حاصل شود و الحمد
لله رب العالمین کما هو اهله و مستحقه **آنکه** گفته است و اجماعست از چهار
دلیل یکی دلیل عقلست و یکی کتاب خدا و یکی سنت مصطفی پس اگر چنین بود که
رافضی میگوید اجماع مهاجر و انصار که ایشان بودند حکام بر خلق و صدور اول
بودند و ناقلان حضرت رسالت نبوت بودند در هیچ کار حجه نبودی چه گویند
نیست که اهل حل و عقد و بنا نهادن اساس دین و قواعد اسلام ایشان بودند

باجماع ایشان چه حاجت بودی که هر که نسبت شریفتر بودی امام اعظم و
سلطان اکبر او بودی و نسبی بودند که درجه علیا داشتند **لا جواب**
این کلمات آنست و عجب اید از نقصان و قلت فضل ناقل که در حکمی نادرست
چندین تکرار کند و چند لفظ بگوید که محتمل یک معنی باشد و در جواب بعضی
شروع برفت و جواب همه ملزم شد **لا جواب اکمه کور است** که اجماع مهاجر
و انصار که ایشان حکام بودند بر خلق و صدر اول بودند و ناقدان حضرت
نبوت بودند اولاً چون امامت فرع باشد بر اصل خواجه مکلف مجبر باشد
و ترک فرعی از فروع پندارم نقصان لازم کند پس این بهر دو تشنیع و
تکرار که خواجه میکند بیفایده باشد و هنر **اکمه کر است** که ناقدان حضرت
بودند نمیدانیم که این ناقدین چه خواسته است اگر نقد قرآن و اخبار
کردندی انفاقست که در عهد سید با نزول اهبه و جبرئیل و قرآن پندارم
بقیاس حاجت نیفتد مه لا این آیه که وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی دیگر روا باشد که با وجود حضرت تاویل آیات متشابهات بکار
میخواهد که رسول در مصالح با ایشان مشورت کردندی درست پس خواجه
اهل مشورت را از ناقدان باز نمیشناسد و این لفظ اجرا کردن از بی ادبی
بی علمی باشد و انچه لازمست درین اجرا زبان عقل بیان میکند و آنچه حوالت
کرده است که بنا دین ایشان نهاده اند از چنین لفظ مبهم اگر احتراز کرده
بودی شایسته تر که اتفاق همه مسلمانانست که بنیاد دین و قاعده خدای تعالی نهاده
است قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام و حواله دین و شریعت نیز بغیر الله
کردن از غایت جهل و نادانی باشد و این اطلاق کفر محض است **لا ابحه**
شیعه اصولیه اجماع را منکر نباشند و یکی از چهار حجت خود اجماع طایفه محقه است
اما فرق میان حق و باطل از عقلات متقلد و ندانیم توان دانستن و چون مهر
دعوی علم باخبار و آثار کند باید که انکار نکند که روز سقیفه مهاجر و انصار تقریر

حواله کرده است با جماع

امامت میکردند ابوبکر و عمر در مسجد رسول صلعم باهم بودند مغیره در آمد و گفت چه
خواهی کردن عمر گفت ننتظر هذا الشاب حتی ینا بعه گوش بعمید اریم تا بر
وی بیعت کنیم مغیره گفت او را ذی الموت بکعند گفت زنهار که با علی بیعت مکنید و
دیگری را اختیار کنید که کفایت رساله ورز باشم. بیا ب الجدا آمد و گفت
لا عهد لی لقوم اسوء محضرا منکم ترکتم رسول الله صلعم فی جنازه بین ایدینا و
قطعتم امرکم فیما بینکم کانکم تعلموا اما قال الیوم غدیر خم و انه حسبنا
و علیکم فی دنیاکم و اخرتکم و ابوبکر اصل بود در اختیار این روز سقیفه یا
اباالحسن انی لو علمت انک تنازعنی فی هذا الامر لما اردته و لا طلبته فان
ابایعنی فذاک ظنی بک و ان لم تبایع فی وقتک و تحبان تنظر فی امرک لن
اکرهک علیه فانصرف و اشترا ذا شئت واسرا ذا شئت ابوالحسن قرشی روا
میکند از نافع زهری از عروه از عایشه که گفت ان علیا لم یبایع الا بعد ستة
اشهر و این حدیث در فتوح اعثم است که تصنیف احمد بن اعثم است که شافعی
مذهب است و سخنش نزد یک خواجه مقتدا باشد که رافضی نیست و در جمع بین
الصحیحین که ابن نصر حمیدی جمع کرده است هست و نزد یک شیعه چنانست که علی
هرگز با ابوبکر و غیر از ابوبکر با امامت بیعت نکرد و نه عهده جراح که نزد یک خواجه
یکیست از عشره ناحیه بعد از سه روز پیش علی آمد و گفت یا علی انت اولی بهذا
المکان بفضلک و سابقتک و قرابتک و لیکن ارض بما رضی المسلمون و نحن بوا ...
بزرگ از مهاجر و انصار با انکار بیعت و فضول غیر ایشان در فضول متفرد مشبع
بیان کردیم تا بدانند که رافضیان اول ایشان بودند که انکار اجماع و این بیعت کردند
و اگر این لعنت و تشنیع که مصنف مجبر کرده است و زده بحق است باید که اول در آن
جماعت رسد که کبار مهاجر و انصار بودند انکه در آن جماعت که بعد از ایشان بعد
سال انکار امامت و بیعت اختیار میکنند تا درین فصل با انصاف نظر کنند و
بدانند که انکار اختیار در امامت نه کفرست و نه ضلالت که دوازده شخص معروف

تا ایشان بسقیفه رفتند و بر ابوبکر ابو قحافه
بیعت کردند و فاطمه سرا درپیچ بیعت هم

معتبر در یک مجلس همه انکار کردند بر آن بیعت و کلماتی گفتند بعباراتی مختلفه همه
مشتمل بر یک معنی که در حق علی مرتضی است و اخبار متواتر از رسول صلعم روایت کردند
و ابوسفیان پدر خال المؤمنین خواجه است این روز بدر حجره علی آمد و در پیش
بود و بآواز بلند گفت   بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم ؛ و لا سیما تیم بن
مرة او عدی ؛ فما الامر الا فیکم والیکم ؛ و لیس لها الا ابو الحسن علی ؛
ابا حسن فاشدد بها کف حازم ؛ فانک بالامر الذی یرتجی ملی ؛ و خزیمة بن ثابت
ذو الشهادتین که محل و مرتبت او در صحابه بدان حد بوده است که گواهی او بشهادت
غیر رسیده حکم کردی چون بشنید ابوبکر بیعت کردند بدان انکار کرد و این ابیات
میخواند   ما کنت احسب هذا الامر منصرفا ؛ عن هاشم ثم منها عن ابی
حسن ؛ الیس اول من صلی بقبلتهم ؛ و اعرف الناس بالآثار والسنن ؛ و آخر
الناس عهدا بالنبی و من ؛ جبریل عون له فی الغسل والکفن ؛ من فیه
ما فیهم لا یمترون به ؛ و لیس فی القوم ما فیه من الحسن ؛ من ذا الذی
ردکم عنه فنعلمه ؛ ها ان بیعتکم من اغبن الغبن ؛ و چون ابوبکر قحافه
در اول عهد خلافت نامه باسامه زید نوشت من ابی بکر خلیفة رسول الله الی زید
اسامة بن زید بن عتیق انکار بروی کرد و جواب بنوشت من الامیر اسامة
بن زید بن عتیق الی ابن ابی قحافة اما بعد فاذا اتاک کتابی هذا فالحق بمکانک
فان رسول الله بعثنی امیرا و بعثک انت و صاحبک فی الجیش و انا امیر
علیکما کما امرنی رسول الله صلعم و اگر ذکر آنچه مهاجر و انصار گفتند در این معنی مشغول
شویم کتاب بها مطول شود و روزگار ما باید بار آن قدر کفایت است پس در حکم
هر یکی از اصحاب اقرار کنند و گروهی انکار امامت کنند چرا او را روا باشد
اگر شیعه را در این خلاف باشد حوالت بدیگر دین بجا لفت و خصومت صحابه
رسول و چون جماعتی امامت باختیار و اجماع گویند و جماعتی بنص و شرط عصمت
این بر حساب این جمله مانده گرفتن که خواجه در مواضع بدلیل آورد که اختلاف امتی

رحمة

رحمة تا شبهه زایل باشد و مقصود حاصل **آنگه گفته است** پس چون کار با جماعتی
افتاد که ایشان از علم دین کمتر است رافضیان بر ایشان تلبیس میکنند و آنچه
هرگز ندیده اند اکنون می‌بینند و آشکارا فضایح خویش میگویند و بتعصب
خانهای مسلمانان خراب میکنند و بگونه دیگر فرا روی ارباب دولت میدارند
و مذهب رافضی را ترتیب میکنند **الجواب** این فصل آنست که دیگر
باره خواجه سنی مسلمان که میت و جنایه بر رفض اعتراف داده است و بزرگان
غازی و سنیان اصل تشنیع میزنند و انکار میکنند و میگوید ایشان از علم
دین و اسلام کمتر است تا لاش در این امر معروف خیانت است که در حکایات
مرآید که جهودی مسلمان شد و هم در ساعت در بازار میگذشت و میگفت راه
مسلمانان باز دهید و پنداری که با این همه تلبیس خواجه خود در اصل ترد
متعصب تر و معتقدتر میپندارد از ولاة و امرا و قضاة و حکام و علما و خواجگان
و خود نمیدانند مصلحت ملک و دین بهتر دانند و اگر جهان خراب شود
خواجه را از این بس باک نباشد بطاراجی زیان اگر جهان اکبر داده است
ملت و مذهب و مقاله اسلامیان مختلف است و پادشاه راعی بر رعیت باشد
و راعی را با آفتاب تشبیه کرده اند بر همه بقاع بر نیک و بد تافته شود و
نیک و بد بینا نیکو ظاهر شود و بقیامت پدید آید محق از مبطل و تقی از شقی
و موافق از منافق و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون **آنگه**
گفته است در بازار مناقب خوانان کنند و در ... اند که ما منقبت امیر المؤمنین
همی خوانیم و همه قصیده های رافضی و امثال آن میخوانند و جمهور روافض جمع میشوند
همه و قبیح صحابه پاک و خلفاء اسلام و غازیان دین میخوانند و صفات تنزیه
که خدای راست جل جلاله و صفت عصمت که رسولان خدای راست علیهم السلام و قصه
معجزات که الا رسولان خدای را نباشد نشر کرده میخوانند و بیع ابوطالب میکنند
الجواب این فصل آنست که عجب است که این خواجه بر بازار مناقب خوانان

می‌بینید که میخوانند و فضایل خوانان را و هر جا کش بهره نباشد مرتبه بوبکر دانند
نه درجه علی شناسد برای دوام نان هیچ چند در دشنام اصفیان از
برگروه و در سرمایه شکم بکار زد خاموش نباشد و هر کجا عاری حماری
باشد که دشنام میدهد و لعنت ساده میکند و آنچه می‌ستانند
بصحبت اسانید از معتمدان باد و در هر روزگاری معصوم
بوده است که اگر خلل راه یابد با او دفع کند تا اگر شبهه افتد در شرعیات
حل آن بکند اول حسن بن علی پسر فاطمه زهرا نص معصوم از قبل
خدای تعالی و بعد از وی ابوعبدالله الشهید الحسین بن علی امام مقتدی و بعد
از وی سید و مجتهد امام زین العابدین علی بن الحسین بقیة التقیا و بعد از
وی امام محمد بن علی الباقر علم انبیا و بعد از وی ابوعبدالله جعفر بن
محمد الصادق زین اولیا و بعد از وی کاظم موسی بن جعفر از همه عیب
و تهمت مبرا و بعد از وی غریب خراسان و دفین طوس علی بن موسی الرضا
و بعد از وی محمد تقی صاحب صدق و صفا و معدن دعا و بعد از وی علی
بن محمد النقی زین اصفیا و بعد از وی الحسن بن علی العسکری امام ازکیا
و امروز مهدیست باقی ائمه هدی خاتم اوصیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
علیه و علیهم صلوات الله رب العلا و اصحاب مذهب شیعه ایشانند بغیر
مقتدی و پیشوا این جماعت‌اند و شریعت خود منصوص علیه است ابوجعفر
بابویه قمی فقیهی است متقدم و شیخ المفید المفتی محرم و مرتضی محقق است
و ابوجعفر طوسی مدرس است در وین کند که هر یک را اسامی‌ها
کرده است نه واضع‌اند و نه صاحب مذهب و مطاع‌اند و نه مقتدی
ناقلانی‌اند معتمد مستنبطان‌اند این کانها این جمله برخواستند و بدا شد
معلوم شود که این حکایات و اسامی چه مشتر و چه فایده است و تن چند
چون محمد حبان کمان و ابوزکریا و ابوالخطاب و دیصانی و غیرهم چون

مطعون

نه مدی که بکار رود عار نیست بلکه نشنند
و هر کجا فخاری و قماری آید که بر

مطعون و متهم‌اند که در آخر کتاب ذکر ایشان برود و این مذهب مذاشنه‌اند
والحمدلله رب العالمین اگر گفته است و همچنین روایات میکنید این
جماعت و میگویند ابا عبدالله عن ابیه عن آبائه عن رسول الله صلعم و
جعفر از اسناد و راویان آگاه نه لا جواب آنچه گفته است از راویان
می‌آید با جعفر و مدر انش عجیبتر آنست که خواجه اسناد اخبار از یار چند
ز دوش و رسن تاب و جوالیقی و حلاج و شانه تراش می‌برد تا
بانس بن مالک و ابوهریره و ابوعبیده و بر آن اعتماد میکنید و عالم
مذهب منزلت دارد   معتصمین جبر و تشبیه و مخالف عدل و توحید
و عقل و قرآن بر بطلان این گواه و اگر شیعه اخباری موافق
عقل و قرآن با سانید صحیح از ائمه که هر یک نزد یک شیعه مقطوع علی
عصمتهم‌اند و نزد یک همه مخالفان عالم و امین و معتمد ندارم و شیعه
در نقل حرمی باشد و نزد این مولف مجبر را پنداری معلوم نیست که
جمله اصحاب وی اخبار آحاد را ایجاب عمل نکنند و بر اخبار مرسل عمل کنند
و مناوله و اجازه دادن در روایت اخبار معتبر گویند و حدثنی
و اخبرنا گویند با مسوده از مخبر و ناوده و ده و شیعه در سماع این
وجوه روا ندارند الا که از مخبر معتمد بشنوند تا روایت اجازه درست
باشد و بهمه مذهب خبر صحیح مقبول و معمول علیه باشد و آنچه گفته است
صادق از آن بی‌خبر است و معذور است که علم با سانید اخبار و تصحیح
این نه کار هر خامی باشد و اگر بدانستی که هیچ خبر نباشد که شیعه
از ائمه خود روایت کنند و الا در آن روایات بسیار از اصحاب
ابوحنیفه و شافعی ایشان را موافق باشند و در آن الفاظ در بیشتر
معانی و اگر خلافی باشد در بهری بود تا دلیل خبر باشد نه در لفظ و
اگر بدان اخبار که متفق علیها است مشغول شویم احمال کنند مذهب اسناد مجمل

شبهه نیست آنکه گفته است وچون دولت در دست خلفا بود و امیر عالمان
بودند روافض را زبون داشتندی و بتقیه ایشان فریفته شدندی
و بدین اسلام ایشان را لقب ندادندی و در مجالس مناظره ایشان
تمکین نکردندی لا جواب این کلمات بانصاف فهم باید کردن که گفته است
چون دولت خلفا بود تشنیع میزند و انکار میکند بر سلاطین آل سلجوق
که ایشان خلفا را تمکین نمیدارند و بخارجی بر سلاطین گواهی که ده فرا
مینماید که دولت در دست خلفا نیست و در دست ظالمانست وانچه
گفته است که امیران عادل بودندی معنی آنست که این امیران جاهلند و
ایشان روافض را زبون داشتندی اگر ایشان از جهل و بی حمیتی
این طریقت ترک کرده اند خاصه مذهبی که بدلیل الخطاب گویند خاکش
بدهان که خلاف اینست که نموده است و دولت که بنی عباس را بود با سور
بر آن قرار و قاعده است و امیران و ولاة اکنون عالمتر و بزرگترند و
همیشه تا بوده است سادات و علما و روسا در حضرت خلافت و بارگاه
سلاطین و پیش امرا موقر و محترم و ممکن بوده اند و مقبول القول و مشار
الیه و اکنون امرا و ولاة و طریقه بوصیه میروند و تا لقیامت چنین
باشد و آنکه نتوانند دید کور شود اما آنچه گفته است که بدین اسلام
لقب نوشتندی عجب آمد از عاقلی که دعوی تواریخ کند و بدین رکیکی
سخن کند اولا در آن عهد پیشین که لقب عادت نبودی خود سمکیس را
نوشتندی چه سنی چه شیعی چون استدراک رفت و قاعده افتاد اگر ملک
عرض را القاب بود چون غیاث و سنجر ملوک اسلام را اگر شیعه بودند
القاب سابق بود و عضد و سیف و رکن الدوله بنامندان در تواریخ
و کتب و اشعار عرب و عجم مذکورتر از آنست که انکار توان کرد و چون تیغ
دستار سند امروز لقب خود ابو القاسم عباد را که در شیعه علم بود

صاحب کافی نوشتندی و بعد از وی کفاة صاحب وزرا را و طفیل او اعیان را
چون حسن اسحق را نظام الملک نوشتندی و وزیرش ابو الفضل اردستانی را
مجد الملک نوشتندی و در آن عهد پیشین که خلفا را مقتدر و مستظهر
و مستعصم نوشته اند شیعه را باتفاق امت باقر و صادق و رضا خواندندی
و مرتضی بغداد وی را باتفاق علم الهدی و سید اجل خواندندی و در آخر
عهد که استاد ابو مسلم را ثقة الملک نوشتند سید مرتضی قم را ذو
الفخرین نوشتند و چون بزرگتر آمد از اهل دین و دولت و اگر کسی را لقب
بودی ابنای جنس ایشان را از شیعه مانند آن و زیاده از آن بود
پس بدانیم که این بکدام روزگار بود که این جماعت را بدین و لقب اسلام
نوشتندی و هرکس این فصل بخواند نامنصف و جحود این قایل بداند لا
انچه گفته است که در مجالس و مناظرات شیعه را تمکین نکردندی خود محل
و آنست که مسکویه ایم و در نباشد که مذاهب بحث شده است و مجالس هر یک
پیداست و هر طایفه ای های خود میگویند اگر حنفی مخفی باشد که شافعی مذهب
را الی تمکین نکند یا در محفل شافعیان حنفی را گوش ندارند نقصان مذهب
واعظ او نکند مانند این روزگار رکیکه رود با صاحب حکم با خود که باشد
و چون یافتند و حکایات بر این وجه و شبهات با دلیل نقصان مذهب
نباشد انچه گفته است در روزگار سلطان ملکشاه و سلطان محمد قدس
الله ارواحهما نگذاشتند که ایشان مدرسه و مسجد بسازند لا جواب
این کلمه از وجوه دفع ضروری کرده است آنست که بدانیم که بکدام بقعه
اشاره کرده است اگر مسجد و مدارس و سادات مشغول شویم در بلاد خراسان
و حدود خراسان و مازندران و شهرهای شام از حلب و حران و از بلاد
عراق چون قم و کاشان و آبه که مدارس چه امست و که بوده است و
اوقاف چند دارد و ظاهر است و کسی خواهد اما از برای دفع شبهه اشارتی

رود که شهری که منشا و مولد ابن قاینت او لا مدرسه بزرگ سید تاج الدین
محمد کسکی رحمه الله علیه یکباره دو روزه از آن که مبارک شمرده فرموده است و درج
نود سالست که در آنجا ختمات قرآن و نماز بجماعت هر روز پنج بار و مجلس
وعظ هر یک هفته دو بار و یکبار درین مدرسه موضع مناظره و نزول مصلیان
و لنگر جای واردان اند از اهل علم و زهد و سادات و فقها و غربا که رسیده
باشد و معمور و مشهور است و در عهد طغرل بزرگ سقاه الله کردند و
از آنجا مدرسه شمس الاسلام حسکا بابویه که پیر این طایفه بود که نزدیک سرای
امالیست و در آنجا نماز بجماعت و قراءة قرآن و تعلیم قرآن کودکان
را و مجلس وعظ و طریق فتوی ط د معین بوده است و هست در عهد ان
دو سلطان کردند که خواجه اشارت کرده است و دیگر مدرسه میان ان
دو مدرسه است که تعلق بسادات کسکی دارد که از ا خانقاه زنان
کوینه و مصلیان و در آن مقام باشند در عهد سلطان محمد نور الله قبره
فرمودند و مدرسه بدروازه آهن که منسوب باشد بسید زاهد ابو الفتوح
هم در عهد دولت سلطان ملکشاه ساختند و مدرسه فقیه علی جاسر نکوی
اصفهانیان که خواجه میرک فرموده است که بدان بتکلف مدرسه در هیچ
طایفه نیست و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز
بجماعت باشد در عهد سلطان ملکشاه فرمودند در آن تاریخ که شهر تنگ
ساد بکین جامع هدر مسکرد همه ان اصحاب حدث که ایشان زاد در مسجد ادینه
بنود و مدرسه خواجه عبد الجبار رصد که چهار رصد در فقه و متکلم از بلاد
عالم درین مدرسه درس شریعت آموخته و در عهد مبارکشاه در روزگار
برهارق رحمه الله کردند و این ساعت بدرس علوم و نماز بجماعت و ختم
قرآن و نزول اهل صلاح و فقها همه بزرگان شرف الدین میر و شیعه
است و مدرسه کوی فرزانه و در عهد این سلاطین بنا کردند و خانقاه

امیر

امیر اقبالی در عهد کریم عنایت کردند و خانقاه علی عثمان که پیوسته منزل
سادات عالم زاهد متدین بوده است و در انجا نماز بجماعت و ختم
قرآن مترادف و متواتر باشد در عهد سلطان ملکشاه فرمودند و
هنوز معمور و مشهور است و مدرسه خواجه امام رشید رازی بدروازه
جاروب بندان که زیاده از دویست دانشمند در روی درس اصول دین
و اصول فقه و علم شریعت خوانند و علاء روزگار خویش بودند در عهد
دولت سلطان سعید محمد ره کردند و هنوز معمور و مسکون و در انجا
درس علم میخوانند و هر روز ختم قرآن و منزل مصلیان و فقهاست و
کتب خانه دارد و بهمه انواع مزین است و مدرسه شیخ جنید یکی بدر بعضا
کاه هم در عهد سلطان محمد ره کردند همه باشاره امثله سلاطین و مدد
نواب و شحنکان ایشان و عجبیت که بسمع خواجه رسیده است که در شهور
سنه خمسمائه که سیصد و پنج سالست که در قزوین فتنه پدید آمد و در سد جاکه بود
خواجه امام ابو اسمعیل بن حمدان ره باصفهان رفت پیش سلطان محمد و آنجا
با ملاحده لعنهم الله مناظره کرد و ایشان را مایوس و مخذول کرد تا زکوة
بداوند و عطاش اقوع کشته شد سلطان محمد خواجه ابو اسمعیل را امام
الدین لقب داد و تشریف فرمود و مدرسه اش در فتنه خراب کرده بودند
بفرمود تا عمارتش کردند و کرسی بنهادند و او تا بسبق قاعده و رسم خود
رفت و این مدرسه هنوز معمور و مشهور است و بیرون ازین که شرح داده
آمد در ری چند مدرسه معمور هست که در آنجا ذکر و قرآن و نماز و طاعت
میرود و اما این جمله یاد کرده شد آنست که این در عهد سلاطین کرده اند
که خواجه اشارت کرده است در کتاب که شیعه بیاراستند کردن و مساجد
و منابر سادات شیعه را خود حدی نیست از بزرگ و کوچک که بذکر هر یک کتاب
مطول شود تا بدانند که دروغ محض گفته که منع کردند از مدرسه و مسجد حاشا عنهم

واعتقاد ایشان ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی
خرابها این آیه بشنو که در حق کدام گروه است و خواجه در حق سلاطین غور
کرده است آنست که در بلاد عالم و بسیط زمین و فسحت دنیا هر خیری که
در مسلمانی ظاهر میشود و از مدارس و مساجد و خانقاه و منابر و مشتهای
نیکو در رفع بدعتها همه برکات بقوت تیغ آل سلجوق رحم الله الماضین منهم
والباقین بخلاف آنکه این قایل حواله کرده است اما آنکه گفته است
زیرا که رافضیان را درس فقه و شریعت نباشد و خود باجتهاد مجتهدان
و رای و قیاس و اخبار صحیح نگویند اما جواب این کلمات آنست چگونه
درس فقه و شریعت نباشد جماعتی را که کتب خانهای ایشان مملو باشد از
کتب اصولی و فروعی که تقدیر و حصر آن متعذر باشد و در اسامی رجال از
مصنفان و روات ایشان مجلدی مدوّن باشد اما چون اشاره بفقه و شریعه
کرده است کتابی چند که متداولست و معروفست برگفته اند تا شبهه بدان زایل
شود و آن چون مقنعه و عویض و فرایض و مصباح مرتضی و شرایع علی حسنا
و مجلدات من لا یحضره الفقیه و کتاب علل الشرایع و هدایة المسترشد و مراسم
العلویه فی الاحکام النبویه و جمل العقود و کتاب التنزیه الفقه و مجلدی کتاب
وجوه القرآن بدو مجلد و مناسک از زیارات و کتاب عروض العددی و
کتاب فایق العامه و الخاصه و کتاب المهذب که ابن براج کرده است و کتاب
المتمسک بحبل آل رسول محمد و فهرست کتب الاصحاب و مسایل الخلاف چند جلد
و مصباح کبیر چند جلد و تهذیب الاحکام مجلدات و کتاب المبسوط و عمل السنه
و کتب صغار و مسایل خورده که از احدی نیست همه بشرح و بسط تمام همه مشغول
و مسند از ائمه طاهرین باسناد معتمد و ناقلان ثقه از علما و فقها و هر یک
ازین کتب را هزار کتاب در اطراف عالم هست پس اگر با این حجت و بیان
انکار کنند که این طایفه را فقه و درس نیست اذا لم تستحی فاصنع ما شئت

واما

و اما آنکه گفته است که باجتهاد مجتهدان و رای و قیاس نگویند شبهه و
شکی نیست که شیعه امامیه شرایع و احکام همه از طریق نصوص اثبات کنند
و بنا و مذهب ایشان برین است و آنچه گفته است که باخبار صحیح نگویند
دروغ و بهتانست چنانکه دیگر دروغها که بمذهب شیعه اخبار آحاد البته
ایجاب علم و عمل نکند و خبر چون صحیح و متواتر باشد مسموع و مقبول باشد
و ایجاب علم و عمل کند و آنچه گفته است که ایشان را درسی نباشد مگر سبع
آن قایل رسیده است که میر مرتضی علم الهدی رضی را چهار صد شاگرد
فاضل متبحر بوده اند غیر از دیگران در اصول و فروع و فنون علوم در زمان
بنی العباس بود مکرم و محترم و مقبول القول و العلم مدرس سید اجل طاهر
نقیب السادات در مدینة السلام حاکم در جنب دار الخلافه و متنبی در آن
قصیده مدح او میگوید اذا علوی لم یکن مثل طاهر ٭ فما هو الا حجة
للنواصب ٭ و آنچه مرتضی کرده است از تنزیه اسلام و ترتیب شریعت
حدیث مصطفی و در جواب شبهات منکران توحید و رسالت چون فلاسفه
و زنادقه و براهمه کس را قوه نبوده است و پیش از وی محمد بن نعمان مفید را
شاگردان بسیار بوده اند و مناظرات اوست که در اول کتاب گفته است
و فضل و بزرگی ابن جعفر بن بابویه رحمه الله خود چگونه انکار از تصانیف و
وعظ و درس و از ری تا بلاد ترکستان و اعلان اثر علم و فضل و برکات و
زهد و امانت و پوشیده نیست و بوالحسن محمد بن شاذان که فضل ایشان
در جهان ظاهر است و ذو العین مرتضی قم که فضلاء عالم از خطبها و تصانیف
او خاسته است و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله که فضل و زهد او اظهر من الشمس است
و ابو الصلاح و سلار و ابن البراج و از متأخران چون خواجه ابو جعفر دوریستی
و ابو الفتح حمدان و الحسن بن المطهر الحمدانی و خواجه سعد الحار قزوینی و
فقیه امرک قزوینی و چون سید امام محمد کیسکی و امام ناصر الرضی و سعد عبد الرحمن

نیشابوری و برادرش ابوسعید محمد و محمد و سمان و فقیه عبدالجلیل و خواجه امام
رشید محقق خواجه جسکا و ابوطالب بابویه و خواجه ابوجعفر مشاوری
و قاضی ابوعلی طبسی و رشید علی زیرک قمی و خواجه ابوالفتوح عالم که صاحب
مصنف مجلدات است از تفسیر قرآن و مولف کتاب شرح شهاب سوی
که همه طوایف اسلام نوشتن و خواندن آن را غنیمت و عراسان از
متقدمان و متاخران که بذکر همه کتاب مطول شود که همه مدرس و متکلم و فقیه
و عالم و معتبر و متدین بودند و اشارتی در مذهب کفایت تا ناقل و غیر
او را از مجبران که این کلمات بخواند معلوم شود که شیعه را هم مدرسه بوده
است و هم مدرس و هم فقیه و هم **عالم بوده** الحمد لله ربی بر استغنا فت
بر افقیان و همه بر منبرها بودند که ایمان بیاری **اما جواب** کلمات آنست که این
رجس این دلالت نقصان و بطلان مذهب باشد چون جماعه خصمان
سعایتی کنند پیش سلطان زمان و در آن حرکت کنند و در همه شهرها در عهود سلطان
مانند آن رفته باشد چنانکه در عهد نبوت و نمایه بر پاکان و علما
مجبران رفت و چنانکه در عهد محمودی با شبهات رفت و بعهد السلطان
مسعود رحمه الله و ربی در عهد قتلمش و امیر عباس که اصحاب ابوحنیفه را مجمل
پادشاه حاضر کردند کرات که بیدار خدای تعالی بگوی و موسی که قرآن
قدیم است و ایشان امتناع میکردند چون شیخ ابوالفتح سفرابادی و
خواجه محمود حدادی حنفی و غیر ایشان که ایشان را در آن مدت این مذهب نبود
و نقصان نکرده باشد و در عهد دولت دیلمان که ایشان امامی بودند با علما
دیگر طوایف مانند آن کردندی و این هیچ دلالت بطلان مذهب باشد
در وقت مگر خواجه مجبر و پیغمبر است که هیچ ماه نباشد که گروه گروه مجبران
و مازندران و این پیش تخت شاه مازندران نیا درند و الزام نکنند که ایمان
بیاری دوست از مجبر برادرید در آن مصادره بسیار مدت تا از مذهب جبر

بر گردند پس اگر در عهد ملکشاه مانند آن باشد رفته است باشد هم این
حکم دارد و بر آن قیاس پیدا کردن و تا رخنها همه باید دانستن تا جواب کی
جواب بشنود و در دل و رنج جان نباشد **اگر** گفته است در عهد سلطان
محمود غازی چون وقت از قتل و صلب در روی علما رفض سیاه بکردند و
منبرها بشستند و از مجلس دانشمندان منع کردند و هر وقت جمعی را می
آوردند دستها در گردن کرده که ایشان دستها در نماز فرو کرده اند و سته
و بر مرده پنج تکبیر کرده اند و پس از سه طلاق تجدید نکاح کرده اند و
این بزرگان حقیقت مذهب ایشان را بدانسته اند و به تقیه در حرف قول
ایشان فر تقیه معاش شوند که بولاکاه ما این کنیم و مذهب اهل البیت داریم و ندانسته
بودند که ایشان را دروغ گویند **اما جواب** این فصل چون بعضی از الفاظ
بخوانند و بدانند شبهه را الحمد لله تعالی مدخل نباشد همه عقلا و اهل تجربها
معلوم است که چون لشکر بیگانه و رایت سلطانی غریب بشهری و ولایتی
رسند و پادشاه آن جایگاه را منهزم کند ما کرد   و نها او بحرم
و جفا کننده است که مذهب و طلب و دایع و تفحص کردگان و متواریان
و ا   و بطلان اعتقاد نکنند و عزیزان شهر را ذلیل و اسیر دانند
به دلالت همون سخن در قصه بلقیس و سلیمان که ما در ان الملوک اذا
دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون
و باری تعالی برین قول گواهی میدهد آنجا که گفت کذلک یفعلون پس اگر تو خود
راست سلطان محمود ملک عراق دارد و مالم هست این طایفه را نقصان
سر است قتل و نهب و صلب دلیل بطلان مذهب نباشد رحمه اعتقاد محض
بوده باشد بحکم تقریر سلطنت و قاعده ملک باشد قیاس در لشکر
سلطان غازان در ملک خراسان و احد سلطان چون سنجر و دو الوپیش
مانده بود و قتل و نهب و صلب از کشتن سادات کبار و علما بزرگ و مفتیان و

قاضیان چون سید اجل علی و محمد بن یحیی فقه النیشابوری که علامه عالم و علیم
النظر بوده در اصحاب شیوخ و شیخ عبد الرحمن اکاف زاهد روزگار
بوده و الوف الوف علما و صلحا در ان جا درگشته اند پس آنچه شکر
عزیب کردند با شیعه ری نقصان مذهب را شاید که عیز آن کردند تا
اصحاب سنه هم دلالت بطلان باشد بلکه همه عاقلان دانند که مثل آن
برای نقمه و تقرر ملک کنند و نقصانی نباشد بدلیل آنکه چون محمود در بت
علمای شیعه با حضور شیکان دیوان او باش و قرار قاعده رفتند
و چون عزی رفت سلطان در بلاد اسلام همه ناس قاعده خود رفتند اما
آنچه گفته است بکسر هر دو دست فرو گذاشت و تحدید نکاح کرده در او ان
کتاب فضولی چند که نصیحت نام نهاده است و بشنع نام کرده جوابش گفته
اند انشاء الله که علما شیعه را از محاسن منع کردند و همه عقلا معلوم است که
سلطان از بهر مصلحت و امرا از خوف فتنه در همه شهرها باشد این کنند
با هر طایفه ما دوستی دیده ام و شنوده که کرده اند و نقصان مذهب
اعتقاد نکنند اما آنچه گفته است در نسبت که برکان بودند که ملک بنسبت
داشتند چون دین سلمان فارسی را و بلال حبشی و صهیب رومی را که
مولای رسول اند و اسامه زید را عزیز کرده اند به رتبت دعا و اخوت و اخاء
بدین دین را و بولهب و بوجهل اشتر و عتبه را که رئیس جمهور قریش
بود و ولید مغیره را در ایمان الوحش خواندندی با شرف نسبت شان
و بزرگی جاهشان بدور کردند **لا جواب** این فصل رکیک عاری از معنی
مختل در عبارت پاروزن و بی مزه که از سر جهل و تعصب ایراد کرده است
که مجرد میراث است بلکه اعتقاد خرابات می برند و بنیاد زنا میدهند و بر سبلت
فقه ریاق و مجیران میخندند و این قاعده نوشت که نقتایا و مناقبی در بازارها
فضایل و مناقب خوانند اما ایشان همه توحید و عدل و نبوت و امامت و شریعه

لا دو کمینه ...

خوانند ایشان همه جبر و تشبیه ولنعه من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها
و اما آنچه گفته است تنزیه خدا و عصمت و معجزات رسولان بر علامی نهند بدین
خواجه خدا را بدین منزه خ اند که هر کفر و الحاد و عصیان که در جهان میرود
از خلق همه فعل خدای تعالی دانند و رسولان را بدین معصومی ندانند که همه را
مخطی و عاصی و جایز الخطا خوانند پس خلاف اول با تنزیه خدا و عصمت انبیا است
نه و بر عقیده و منقبت مرتضی و آنچه گفته است که معجزه رسولان در حق علما
اثبات میکنند پنداری که این قایل بدان سبب که بس روزگار نکبت ستر
شده است احوال این مذهب سره نمیدانند که گاهی گوید که بروزی از بغداد
بشام آمد و شیخ شبلی بساعتی از کوفه به بیت الحرام آمد و معروف کرخی را
میان سنگ طعام آمد و ابوالحسن نوری را از درخت سلام آمد و این
پیران نیکو طریقت هرگز این دعوی نکردند و این طامات بخود در راه ندادند خواجه
انجمن را انبغی مکثر کرامات نام نهاده اند که از معجز بلیغ تر است که موسی
عمران با درجه نبوت از مصر یکهفته بدین مر رسید و مصطفی که سید انبیاست
بچند روز از مکه بمدینه آمد پس اگر شیعه امامیه بوقت حاجت امام از برای
اظهار حجه معجزی اثبات کنند بدیع نباید و اشتن دیاد دست از ان طریقه
باز باید داشتن با چون بدان معترفست بدینهم مقر باید بود و هذه عشیره
من طویله و آنچه گفته است و معاریها میخوانند که علی را البرهان خدای تعالی در
منجنیق نهادند و بذات السلاسل انداختند تا به تنهایی آن قلعه را که پنج هزار
مرد در و بود فتح کرد شد و حضرت علی در خیبر بیک دست برگرفت و از جای
خود بجنبانید و در دست نگاه داشت تا لشکر بدان گذر کردند و ابوبکر و عمر و عثمان
حسن ابن علی علیهما السلام بر آن در آمده و شد میکردند تا علی خسته گرد و عجز
ظاهر کرد **لا جواب آنکه** معاریها خوانند که آنرا اصلی نباشد این بغض
علی مرتضی است و اولاد او چنانست که متعصبان بر این بیعه مردانیان بعد از قتل

شیخ جنید م

دو یکر صحابه م

حسین ع با فضلت و منقبت علی طاقت نمیداشتند جماعتی خارجیان از بقیه
السیف علی گرد هم رو ایشان را جمع کردند تا مغازیها بدروغ و حکایات
بی اصل وضع کردند در حق رستم و سهراب و اسفندیار و کاوس و ازال
غیر ایشان و خوانندگان را بر مربعات اسواق بلاد ممکن کردند تا
میخوانند تا در دبابشد بر شجاعت و فضل امیر المومنین ع و هنوز آن بدعت
باقی مانده است که با تفاق ارباب مصطفی صلعم مدح گبرکان خواندن بدعت و
ضلالت است خواجه اگر مناقب علی از مناقب خوانان نمی تواند شنید باید
که بدان سنگها مهار و در زیر طاق با خرد صحرا در عاشق که مصنف را
از وی دو گونه معتقد حاصلست این معنی معلوم که بهمه حال فضل و منقبت علی
مرتضی بتر جان خارجیان و خارجیان است و حدیث منجنیق هدیث سلاسل
نزد یک شیعه بر آن معول کرده اند و در کتب معروفان مذکور نیست و
خواجه امام رشید الدین رازی که استاد اهل زمانه خود بوده در
علم حدیث انکار کردی و نامعتمد و نامعول دانستی پس اگر شعرا برای
زینت شعر کلمه گویند و خوانندگان برای رونق خود چیزی خوانند بر
آن اعتبار نباشد اعتبار در ین قول فحول علما و کتب شیوخ معتمد باشد
و مجبران باید که قیاس کنند این معنی را با وره و بازوی حلب که بهم
حال علی به از عمرو ذو الفقار را رفره در کمر منیت و در کوفه کشن ملعون لوطی عمر بن عبد
و بازگشتن لشکر با ظفر پیش از رفتن امیر المومنین از آن ظاهرتر و
روشن تر است و معروف و مشهورتر و در تفاسیر و تواریخ طوایف مسلمانان
که خواجه رافضی بوده است ناصبی شده است تعصب و انکار باید کرد
از آنکه شعرای عرب و عجم نظم کرده اند و اخبار رسول شیخ الشعرا معروف
حسان بن ثابت پیش مصطفی بوده آن روز این حال بنظم آورده است
و پیش رسول خوانده است و مقبول و مسموع آمده   وکان علی ارمد

اصول ابن م

العین یبتغی دواء فلما لم یحس مداویا شفاه رسول الله منه بتفلة
فبورک مرقیا و بورک راقیا وقال ساعطی الرایة الیوم صارما
سمیا محبا للرسول و داعیا یحب الاله و الاله یحبه
به یفتح الله الحصون الا وابیا فاصفی بها دون البریة کلها
علیا و سماه الوزیر المواخیا و این ابیات معروفست در ذکر
فتح خیبر و نصرت اسلام و طوع علی ع اینست که بخدا سوگند که من
فردا رایت بروی دهم که خدا او رسول او را او دوست دارند و او خدا او
رسول را او دوست دارد و او ستیزنده ناگریزنده است باز نگردد از
خیبر تا خدای تعالی بر دست او فتح خیبر کند اگر با جماع مسلمانان و نزول
آیه در ین فتح و ظهور قول مصطفی و شعر شعرا خواجه نوشتن انکار میکند از
بغض او کم رسیلی کرد اما آنچه گفته است که شیعه میگویند که صحابه را از آن
حسد آمده و در آمده و شیعه عجز علی علیه السلام کردند این وهاست این سخن جهال و عوام
و او باش باشد بلکه صحابه بشر خرم شدند و شادی کردند و اگر بعضی را
حسد آمد این آیه منزل شد ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله
و حسد دیگر از نقصان مرتبه علی مرتضی نباشد اما گفته است که رافضیان
گویند علی الرضا ع در پیش مامون خلیفه ع شد صورت شیری بر بالش
و بیا کرده بودند در حال جانور شد و قصد مامون کرد و این محال عظیمت
الجواب این دعوی آنست که این حدیث در کتب شیعه هست و گفته اند و
گویند پس انکاری بر آن دعوی از آن طریق میکند که در معتقد در خدا
مانند این ممکن نیست اگر چه خدا قادر بالذات گوید افراز تفسیر و تاریخ خوانده
باشد که باری تعالی عصا را اژدها کرده است از برای موسی ع و از برای
صالح ع از سنگ ناقه بیرون آورده است و آهن در دست داود ع
مانند موم کرد پس در معتقد در باری تعالی ممکن باشد مار و اژدها اگر انکار میکند

در رسول در حضور جماعت انصار فرمود و الله
لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و
یحب الله و رسوله کرار غیر فرار لا یرجع حتی
یفتح علی یدیه یعنی بکلام حضرت مصطفی ص

که علی موسی الرضا ع این قدر و منزلت نباشد که برکات وجود او باری بهم جادرا
حیوان کند این سخن را موش نبایست کرد که در کتب اهل سنت و جماعت
مذکور است و از شیوخ متصوفه نقلست و علما و مذکران و عالمان سی‌ام
ساله بر سر کرسیها گویند و لاف میزنند که شیخ حسین منصور حلاج روزی بر
شیری سهمگین نشسته بود و اژدهایی را در دست گرفته زنده از دنباله
لبه او در آمده و از گرد شهر گشت و انا الحق زده و اگر آن ام سخن است
که در کتاب صاحب خواجه چنین است که حسن بصری در راه بادیه با رابعه
عدویه رسید رابعه را گفت چه مزوری رابعه دست بخاک کرد بادیه
آغا زید و مشتی از آن خاک بر داشت شیخ را گفت بستان و نگو تا
در صحرا بوده خاک بود بمیل اشر ممزوج شده چون از دست رابعه
به من شیخ آمد مغز بادام و شکر سفید بود اگر این معتقد و رفد است تغیر
شیر بران و دنیا معتقد در باید داشتن و اگر حسین منصور و رابعه را این محل
منزلت در حق رضا ع نیز روا باید داشت که منصوص است از قبل خدا و معصوم
از همه خطا و اگر منده رت از مذهب بد داشتن که چون بیست و پنج سال عمر
تحری کفایت بود مذهبی اختیار کردن بخلاف [illegible] هرکه مذهب که دارد
نداشته که هرکه را اکیزه مبغض مرتضی و رضا در سینه و دل کند رد در
مولودش نقصی دارد و این نقصان از نوبطه مادر وارد اگر
گفته است که این محالات دیگر که رافضیان گویند که علی در چاه رفت
و با جنیان جنگ کرد و بسیار جنی را به تیغ بیازرد و از چاه برآمد تیغ
خون آلود و جز [illegible] که چندین جنیان و شیطان را کشتم و امثال این
خرافات و بهتانها و ترهات بر علی بندند و هم [illegible] این خرافات
باشد الجواب کلمات بر سبیل اختصار این باشد که اگر این مدعی هنوز
ندانسته است که جنیان مکلفند بشریعت و احکام قرآن مجید پیش ما در بیت

بیست و پنج سال عمر

ور

و بر خواندن که باری تعالی ایشان را در تکلیف تقدیم میدهد و میگوید که سنفرغ
لکم ایها الثقلان و جای دیگر میفرماید قل اوحی الی انه استمع نفر من
الجن تا آیه و جای دیگر میفرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل
منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا و این خطاب
بقیامت باشد و هم دلالت بر آنکه ایشان مکلفند و محمد مصطفی ص رسولست
از خدای تعالی بدیشان و چون مکلف باشند مجوز باشد از ایشان که هم
مومن باشند و هم کافر و هم متمرد و هم منکر و چون کتاب و شمشیر بهم آمده است
صلاحیت کتاب و شمشیر و جهاد دارند و هر دو بر یک حد باشند اگر
آصف وزیر سلیمان را روا باشد که بر ایشان حاکم باشد مصطفی بهتر
از سلیمانست و مرتضی به از آصف و قرآن مجید از آن حکایت کرد و گفت
والشیاطین کل بناء وغواص و آخرین مقرنین فی الاصفاد پس اگر روا
باشد که سلیمان ایشان را محبوس کند روا باید داشتن که علی با ایشان جهاد
کند و اگر مصطفی و مرتضی بقرآن و شمشیر بر ایشان حکم کنند روا باشد و
انکار آن بحکم انکار قرآن و شریعت باشد و اگر مراد خواجه مصنف محر
ازین دعوی تاریخ و انا میکند و کتاب در آن ساخته است چون بار گشت
سید عالم ص او را پرسید که کجا بودی گفت یا رسول الله ابلیس ملعون
آمده بود و بر بالای سر ابوجهل کافر ایستاده بود و اسنار را اغوا و رطوبت
داد و از پیش براندم بکنار دریای عمان نگاه باز پس کرد و گفت نه تنها
مرا مهلت داده بود بدیت تا بقیامت گفتم آری و این وعده را اطلاع بنیست
اما خواستم که ضربتی بزنم تا اگر از زخم و جراحت آن رنجور باشی تا بقیامت
این اشنیده و بدریا فرو شد و من از من بازگشتم و قرآن مجید ازین خبر داده
است که فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه و در تفسیر ثعلبی سنی این
معنی مذکور است و مشروح که ابلیس آن روز بصورت سراقة بن مالک بن خثعم الکنانی

آنچه در قصه روز بدر شنیده است و نخوانده است
که جبرئیل ع تیره بر جانش [illegible] بینداخته ساخت

آمده بود یا خواجه مجبران دعوی شیعه را صحت قرآن آنچه گفت جبرئیل خیانت
میکند تا قتال علی در چاه با جنیان روا دارد یا دست از آن بردند از
که مخالفت قرآن و اجماع کرده باشد الحمد لله الذی هدانا لهذا و
ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله اگر گفته یقول شاعرکان بد اعتقاد
سفیه نابکار که شعرهای رکیک جمع کرده میخوانند و این خواجکان کاه
ریش جوری عوان ابله و مداری بمر تهمت روی دلها بر غل و غش و کین جمع شده
و بر آن در دعا معتکف بوده و این بهتانها بجان خریدار شده و این
محالات را در سبح تاریکی داری ارشیشه جواب این کلمات اگرچه
زیرکان و عقلا و همه علما سفاهت و بی ادبی را جواب سکوت و قلت
التفات گفته اند بر سبیل اشاره کلمه مختصر گفته میشود اول تجهیل اعتقاد شعرا
خبر دادن که از افعال قلوبست که جز خدای تعالی بدان مطلع نباشد از
غایت جهلست دوم آنچه گفته است که شعرای نمازند و مفسد باشند عجبست
که خواجه خود انبیا و ائمه معصومین نگوید شاعرانش معصوم میباید کدام
شاعر بوده است که او بلهو و بطر مشغول نبوده است از رودکی و عنصری و
معزی و برهانی و غیر ایشان پس شعرای شیعه را با ایشان قیاس باید کرد
و این تهمت نهاد که ما در ایشان دعوی عصمت نکرده ایم و انچه
گفته است که در سراها جمع شوند و مناقب خوانند پنداری هذیه و نشنیده
که در مناقب خوانان در قطب رووده در بسته ترده و مسال مسجد
عتیق همان خوانند که بدروازه مهران و مصلیگاه که منقبت و مدح آل
رسول را منکر و جاحد نباشند و شبهه ندود دست دارند مگر که مجبر و
انتقلا و نوسلان باشند لا انچه دین دار محسن بکرم مقبل را ابدی یاد
کرده است که هر روز زاده و امثال او ریش بالان کرده پیاده بدر سراهای
ایشان میگردد و بمخاطبه و مکالمات گرته ایشان را احمد و م خوانند

وخدا

وخداوند نویسند و بدر آن سراها که رود اگرجای تطفیل باتعقب در افتد
پرورش نشسته و خداوند و مولانا میرفتند بالقمه بخورند و کهربتان
اکنون چون خبث عقیده و کرسینیها و معلوم خواجکان دین دار
شده است و اشقا مکشف زبان و قلم بمساوی و مثالب بتادو سیاه
کرده و برین گونه تصنیف میسازد و خود نمیداند که گفتنا کسی بیشوم روی خبیس
طبع کمینه اند غبار تهمت بر چهره آل اهل دولت بنشسته و آب دریا
بدهان سگ پلید نشاید حکایت ناقل جنانست که میگویند زنگی در آینه نگاه کرد
روی سیاه و زشت خود را با آینه نسبت کرد تا از آینه بزبان حال
آواز آمد که گناه روی زشت را بمن حوالت مساز نگر از مادر آورده
پس این بیچاره چون در روی خواجکان نگاه میکند سگانگی ز او از
گفته بدان چه زبان قیل ان الاله ذو ولد ؛ قیل ان الرسول قد
کهنا ما نجی الله والرسول معا ؛ من لسان الوری فکیف انا ؛
لا انچه گفته است که در عرب منجنیق کی بود باری هم میفرماید و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکه خود را بدست تهلکه بدهید علی ابوطالب خلاف قول
خدا اگر ده باشد بمیرد تنها چگونه ممکن باشد که در قلعه رود که درو بیست
هزار آدمی بود واقعه ذات السلاسل چون معروفست که امیر السریه عمرو بن
العاص بود بفرمان رسول صلعم بدانجا بود آنچه جواب این واقعه پیش گفته
شد شرط اعاده نباشد اما منع لا تلقوا الآیه مگر ندانسته که تهلکه اینجا
استعمال کنند آنست که بفرمان خدا و رسول باشد و مگر در قرآن قصه
موسی و هرون نخوانده که دو شخص با چند هزار آدم رفتند و دعوت کردند و
موسی تنها چهل حاجب گاه در شد که در هر حاجبی شیری خفته بود و ده یر
ایستاده و تهلکه نبود و قصه لوط پیغمبر که سالها در زمین موتفکات
چگونه دعوت میکرد و هر یک از انبیا را در اول حالت بعثت همین بوده است

پس اگر علی را خدای تعالی و رسول تعالی بسیار بستایند این تهلکه نباشد. این
آیت از قرآن برخوانند و از تفسیر بدانند و در آنکه روز ذات السلاسل
عمرو عاص برفت انکار نیست و در کتب آنکه مذکور است مخذول و نامظفر
بازگشت و با خواجه امیرالمؤمنین برفت و مظفر باز آمد و در آن شبیخون بود
که سوره والعادیات نازل شد و شرح این قصه متعذر باشد اما خواجه
و فخر که با خصومت چنین تابع پسر سعد وقاص شد و روزی بعداوت علی
مداح عمرو عاص بر وقت حلال زادگی خود ظاهر بیارزد مبارک باد و برا
بنده و پسرش و مادرا فاطمه و پدرش و پسران و شوهرش یوم ندعوا کل
اناس بامامهم. آنگه گفته است که این مناقبها بدان خوانند تا عوام الناس
کودکان و دیگر طوایف را از راه ببرند و فرا نمایند که اینهمه معتقد و رادی نبود
و صحابه همه دشمن علی بودند. اما جواب این کلمات که مناقب برای فضولی و طعن
مردم عوام و کودکان و دیگر طوایف خوانند در وعظ و بهتانی عظیم است
و دلیل بر آنست که اگر غرض این بودی از خواندن مناقب بایستی که در
قم و کاشان و آبه و بلاد مازندران و سبزوار و دیگر بقاع که جز شیعه
نباشند نخواندندی و معلومست که آنجا بیشتر خوانند پیش مناقبیان و
فضایلیان کتب معتقد باشد. و آنچه حواله کرده است که بعقیدت حق مشغولند
و تعلیم باطلست و اندر مذهب باطنیان و مجبرانست که قول را بهره باشد
در دانستن حق. آنگه گفته است گویند که آنچه علی کرد معتقد و رادی میان
نباشد و هرکه را بهره از علم و عقل بوده باشد این سخن نگوید و روا ندارد
و آنچه علی گفته است و علی کرده است همه برامثال آن قادر باشند و آنچه
آدمیان بر آن قادر نباشند مانند خلق اجساد و اعراض در عالم علی بتر
بدان قادر نباشد و صنع آن داخل نباشد تحت معتقد و رادی. و آنچه گفته است
که گویند صحابه دشمن علی بودند لعنت بر آن باد که گوید یا بر آن کس که دروغ گوید

صحابه بهری دوست علی بودند و بهری نه خلاف مصادقی و خصومتی بود
و این معنی بر علما پوشیده نیست و در کتب مسطور است که دوست کدام و
دشمن کدام اگر مناقشتی بود خود معلومست و حدیث ابوحنیفه و شافعی
و بوصفی که لایقست گفته اند انشاء الله. آنگه گفته است که در روزگار
قدرت نداشتند اکنون دلیر شده اند و همه و همین سخن میگویند زیرا که
هیچ علوی نامتشیت الا که ده یازده را فضلی حاکم کند و وزیران و دبیران
همه ایشانند و اکنون بعینه چنانست که در عهد مقتدر خلیفه بود. اما
جواب امثال این سخن خود لازم نباشد اما کلمه چند بر سبیل اشارت میرود
خواجه بو سنی خصومت ترکان و تحریض امیران میکند چون گوید در روزگار
این قوت نداشته اند چنانست که روزگار معتقد رحم متناقض باشند و
چون ترکان با صولت و دولت و رای و بزرگی و نیکو اعتقاد ایشان را
بجواجگی قبول کرده اند و خوار میخوانند دیگر باره داعیه مشفق تر باشد
که مادر و پیش بقضای خدای تعالی دیگر باره انکار میکند و راضی نمیباشد و چون قضا
و تقدیر خدا آنست که ترکان حاکمان جهان باشند و رافضیان وزیران
و مشیران ایشان باشند بمقتضای خدای تعالی راضی باید بود و تحریض
ناکردن و تشنیع نازدن و گرنه بسلامت باش مذهب بیست و پنج ساله
رفض و جعل را با سنه اضافه کردن و این تعریف کردن. اما آنچه
گفته است که استیلای روافض در عهد مقتدر خلیفه از سنه خمس و ثلثمایه
تا سنه ثلث و عشرین و ثلثمایه که معتقد را بکشتند چنان بود که وزیر مقتدر
ابوالحسن فرات بود و سلطان خلیفه بود و مرجع همه جهان درگاه خلافت
بود و این ابوالحسن فرات علوانی و شیرازی معروف بود و در مذهب رفض
چنان بود که با علی دوستی منسوب کردند. اما جواب این کلمات آنست که آنچه
نشان داده است که خلیفه را او زیرش مبتدع بوده مدت بیست سال نقصان

بجملهٔ سنیان عاید تر است که بر رافضیان قم و کاشان و از چند قسمت خالی
نباشد یا خلیفه خود اعتقاد وزیر ندانسته باشد و خواجه بعد از دویست
و پنجاه سال سیده اند تا چه سبب خواجه غایب عالم باشد که خلیفه حاضر یا
دانسته باشد و از خوف نیارسته باشد این کلمه از کسی پرسیدیا
تقیه و مداهنه کرده باشند در آن و مذهب خواجه عامه مردم روا نباشد
که تقیه کنند خلیفه روزگار چگونه روا باشد که تقیه کند و قسم اول آنست
که دانسته باشد که وزیر شیعه است و قبول کرده باشد و روا داشته
باشد و خواجه روا نمیدارد و داند که خلیفه کند یا عالم تر باشد از خلیفه
و متعصب تر باشد از وی پس اگر خلیفه با نیابت اصل و جلالت فضل مر این
وزیر رافضی را راضی بوده است انکار این کردن دیگر باره احمقی و جاهلی
باشد و هر کس که با انصاف بخواند همین بداند **اگر** گفته است که
در مصر اسمعیلیان پدید آمدند و در عراق و قهستان دیلمان سر بر آورده
بودند و خویشان ابوالحسن فرات بر علمهای خطیر بودند و همه جهان در
تحت تصرف داشتند و پسران درگاه چون پسران ابوالفضل و
پسران بسطام و بوسهل قرابات او و پسران نگلانه مر رافضی بودند یا
ملحد و همه مستولی بودند بر خلیفه و جهان در تحت تصرف ایشان بود **اما**
جواب این سودای طبع و زواید محالات آنست که ابوالحسن فرات متهم
نبود اما پسران ابوالفضل و پسران نگلانه و پسران بسطام با لحاد و
زندقه متهم بودند و مجبران بودند با دل پس ملحد شدند اما بوسهل بن یحیی
رحمه الله شیعی و معتقد بوده است و چون این مصدر مواضع این کتاب ذکر
کرده است که قائم کیست که خلیفه باید تا جهان از ظلم اهل بدعت و ضلالت
پاکیزه سازد اکنون حوالت مکند که خلیفه روزگار که رافضیان و ملحدان را
تمکین کرده بود و جهان بدست ایشان باز داده و ایشان از مسلمانان

مسلط ساخته و ممتنع بوده اند که نقصان آن عاید بدست معتقد که خلیفه روزگار بود
و اگر آنچه او کرد از تمکین ایشان صلاح بود بر این انکار کردن غایت جهل
باشد و اگر فساد بود اقرار دادن بعناد خلفا مخالف اجماع مسلمین است
و حضور این خلیفه کمتر باشد از غیبت مهدی پنداری چون این فصل نوشته
است تا معتقد و رشد دارند **اگر** گفته است در عهد ترکان یکبار تسلطان بوده
و سلطان محمد رضا ابوالفضل براوستانی و ابوسعید هندو مستوفی بودند و
دستار هندوان از قم و کاشان و آبه چنان مستولی بودند که در رفت مجد
الملک براوستانی که کمتر دستار هندوی بوده بنده قبای مهتری بیگرفت و بدیوان
پیرو تا حدی که ابوالفضل براوستانی در ری بود کار زری را از در عاشش
بجوانی بگرفتند و نام کار زر بوتگل بود اما رافضی بود تا پیش مجد الملک
براوستانی گفت بر ایشان او را اذا و خیزی بجوانی که قتل او واجب بود گفتند
ای خداوندا او مرد موسفت یعنی رافضی است گفت شما گفتید بوبکر نام دارد
و هر آینه بوبکر کشتنی باشد تا دست ازو بداشتند و چون حسن بسیار
کردند تا همه را از ری زار بکشتند و ابوالفضل براوستانی را پاره پاره کردند
و بوسعید هندو را با ده برآویختند **اما** جواب این کلمات آنست که
بر نقصان و بر سلاطین نیکو سیرت بر سبیل اشاره کرده که وزیر بیشتر همه
متبوع داشتند و مجد الدین دین دار را ابدی نام برده که هنوز آثار خیرات
او در حرمین مکه و مدینه ظاهر است و در مشاهد ائمه علوی و سادات فاطمی
احیاها از اوقاف و اقوات و شمع و سوختن و خط و توقیع او هنوز معتقدان
اصحاب دولت و رسوم و قواعد نیک او هنوز باقیست و از بزرگی قدر
و رفعت او هنوز لعنت او کتبی نداده اند و مجد الملک مطلق او را داشتند
و حکایت کار زر که آورده است عاقل چنان سخن التفات نکند که ملک شرق
و منسوب شخص حی چگونه مناسب نماید بدین جاهلی و نادانی نیکنامی را بجز

بوبکر بود

تا بر او بخندند

آویخت در عهد سلطان سعید محمود قوام الدین ابو القاسم اسابادی
بنو مو قتلت و قتلت و ستقتل قاتلک و در این فصل اینقدر کفایت است
انکه گفته است که بو الحسن فرات که او مستوفی بود و مقتدر خلیفه
کودک بود و حکم سیده میکرد مادر خلیفه و اولیای دولت چون یونس
مظفر و مفلح و مونس و هرون بیه گرد شده بودند و او را دو وزیر بود
دو پیران بکتین ثقه تا حسین بن روح و دیگری پسر عضایری و داعی از
مغرب بدین دیار و پیران هر آمد نام پسر شلمغانی محمد علی بود و منکر رسالت اعلب مصر
و نبها آورده بود که اینک ما از مغرب در مصر آمدیم با سعید هزار علم سفید
و این همه مقدمه و علامات مهدی ع است شما بکوشید این خلیفه را از پای بگیرید
و دعوی ناظر و دولت اسفید علمان در دولتها رایج کنید چهار هزار
دیران رافضی و ملحد در بغداد بودند که رعیت و سیاست ابو الحسن
فرات و مانند او بسیار در کتب مرحمات اما جواب این فصل بگوش
هوش استماع کن و باید کردن که راحت دل و قوت ایمانست و اگر چه این ترهات
نامعقول که آورده است درین فصل ضعف دل و ثقل جانست میگوید که ابو الحسن
فرات رافضی بود و وزیر مقتدر خلیفه بود و مقتدر ساله بود و مگر فراموش
کرده که کودک صلاحیت خلافت ندارد و از پای وشش برقبه است آن تقرر که
خلافت و دولت بنسبت مذهب کبر کالنت و مقتدر سیزده ساله را الا اثبت
مجرد و در سالها صلاحی بتوان بود از علم و فضل و عقل و اجماع امت در آید
و پنداری در عهد مقتدر پیران و رسیدگان بنی هاشم و بنی عباس هم
برده بودند تا این جحت بدان انکار و رحس مجبرش ماند و آنچه
گفته است که حکم با درش سیده میکرد و او لا نام او لین با درش فراموش
کرد که مست بوده و حکم سیده لقبش بوده است بدان نام اجماع که رضا داده است
و عقل کی پسندد که زنی در دولت شاهی اطلاف حکم کند و انجا میگفته است

اینکه بوبکر نام باشد او را هلاک فرماید مگر در غفلخانه او هزاران ابوبکر
و عمر و عثمان سنی و شیعی محترم و مقبول القول باشند و معتقد علام ترک
داشته باشد چه حنفی چه سنی چه شیعی که آخر معتقد ترک همه شیعی
نباشند و مثال انکه آورده است در حق بوبکر کار زمین برشنیده ام
از رئیس شیعه و بر سادات سید سعید فخر الدین شمس الاسلام الحسن ره
گفت روزی در پیش مجد الملک بودم و در خدمت پدرم حاضر بودم
سیدی علوی رحمه و بازرگان غریب در آمدند یکی از حلب دیگر از ماوراء النهر
ماوراء النهری عمر نام داشت حنفی بود و حلبی علی نام و شیعی بود هر دو بر سلطان
مبلغی قرض داشتند مجد الملک بفرمود که ماوراء النهری را از خزانه زر نقد
بدهند و علی حلبی را حوالت ساختند باشهر مردکی فراش حاضر بود گفت
ای خداوند عجب نیست عمر را نقد میدهند و علی را نسیه گفت میدانم اما تا
جهانیان بدانند که در پادشاهی و معامله تعصب روا نباشد و طره بیاید
کرمن علی را دوست دارم و دوست دارم و این مغز از وی اسپید بده داشته
و آنچه اهل تصوف و علماء سنت و حنفیان از امراعات کردی و سنت اوی
یکا کردی از آفتاب ظاهرتر است و قبه حسن علی که عباس عبد المطلب که
پدر خلفاست آنجا مدفون است مجد الملک فرموده است و چهار طاق عثمان
بن عفان بقیع هم او فرموده است که هیچ سنی را حیت آن نیست که
درش در افتد و مجد الملک را شب و روز در شاهد ثنا گویند او را
پاره پاره کردند بروی هیچ عاری نیست که خلفا و صلحا بلکه انبیا و اولیا
بلکه ملوک و وزرا و رهبان بسیاری کشته شده چه بجهة دنیا و چه بجهة دین و مال
و نعمت و قبر مجد الملک متصل است بقبر مشهد حسن بن علی علیهما السلام و حدیث
زین الملک شد و هیچ نقصان نکند و دیگر او اعتقاد شیعه را که هر
کس کسی را کشد روزی کشته شود و تاج الملک دیلم که او را اب و در

اوکه

بدروغ که واضع مذهب رفض زنی بود از کیسانیه مذهبان مذهب اگر
حاکم زن باشد پندارم چنان رفیع نباشد که بایدو امامان حکایت
اصل و تزویر و تمویه نهاده است و گفته و نام جماعت ملحد و بددین
عوام تازه کرده تا بدانند که همه عالمست و همه چیز را شناسد و راست
گفته اند که اسرار سبحان حکمان دانند اما حسین بن روح رحمه شیخ مومن بود
و سفیر امام غایب و از سفراء اربعه بود که ابو عمرو عثمان بن سعید العمری و پسرش
ابو جعفر محمد و ابوالحسن علی بن محمد السمری و الحسین بن روح النوبختی رضی الله عنهم
همه مومن و معتقد بودند اما چه عصاری و چه سلطنه خود یکی است و متهم بوده
اند و نسبت ملحدی تا بدانند که ملحد ملحد باشد و مومن مومن و چون چهار
هزار مرد متبع یک وقت در قرب دار الخلافه ممکن و محترم باشند
و جهان بدست و قلم و حکم ایشان باز داده باشند این غایه ظلم و
عقلت باشد از دین مصطفی که اگر روزگار علی و عمر اگر سبند عمر را این
نشان داد و بدی طلب کرد و بدی و بکشند خلیفه که این ممکن کند تا دین
غایت مکر خلفایش هر جدای تو معتقد و رنباشند مگر و این خواجه هر بیانی
که میکند یا انکار است مذهب یار جدای تو یا انکار است بر بعضی از انبیا
یا بر خلفا و سلاطین و امرا و قضاة و علما و نقضهای هر دار صنایع میدهد
تفضل و عمل خلفا و سلاطین و امرا راضی میباشد و درین فصل کلام
گفته است که اگر فضلا و عقلا بانصاف تامل کنند طریقی معلوم شود که در این
کتاب برد او این قدر کفایت باشد او لا گفته است که مقتدر خلیفه سیزده ساله
بود و وزیرش ابوالحسن فرات ملحد و رافضی بود و مادرش سیده حکم میراند
در خلافت و جهانداری اکنون باجماع همه عقلا خاصه بمذهب مصنف سیزده ساله
خلافت را نشاید و اجماع محالست که بر بیسالهٔ منعقد شود که او را نه عقل
باشد و نه رای و نه اجتهاد و نه اهلیت خلافت و این مذهب کبر گشت

و وزیرش ابوالحسن فرات میگوید ملحد و رافضی بود و حل و عقد از او
درست و مرضی و معقول نباشد البته و باجماع همه مسلمانان زن ناقص العقل
ولی علم خلافت و زعامه را نشاید تا بقول خواجه از سیزده ساله که معتقد تا
بحد بلوغ و کمال عقل جهانبان خلیفه بوده باشد و اتفاقست که در عهد
مقتدر جای خلیفه دیگر نبود پس اگر بدین الزام رو باشد که ده ساله
عالم بی خلیفه باشد و نقصان نکند حکم صدودیست سال همان باشد تا
تشنیع که در موضع این کتاب زده است که مهدی کجاست که خلیفه باشد
باری آن روزگار قیاس میکنید که مقتدر سیزده ساله بود و وزیرش ملحد و مادرش
زن ناقص عقل خلیفه و این نه چنین باشد که از و منقری باشد و نه از امر
که او را انکار توان کرد الحمد لله اما آنچه گفته است که مال بسیار ابن ابی الحسن
فرات را در کتابهاشرحها از آنست تا بدان حد که یک دفعه او را مصادره
کردند دوازده بار هزار هزار دینار از وی بستدند بر قرار بیرون از انکار
سراهاش بغارت کردند بدان حد که هزار رطل کافور ریاحی و هفت هزار
نافه مشک بیرون از زرینه و سیمینه و فرش و غیر آن که ستهلک بر کشید
و چهار پای خود قیاس کن و درین خیال که او وزیر بود سه بار همچنین
مصادره کردند و سراهاش بغارت کردند باز خلعتش میدادند و بار
کارش میفرستادند و او در عهد وزارت پنهان رسولان بدیلمان
میفرستاد و ایشان را بر ملک حرص میکرد و در آن نکبتها سلطانان مرسید
چنانکه در آن وقت ابوطاهر جنابی و ابوسعید جنابی با ان لشکر بنهان
مکه راندند و روز عرفه در عرفات سی و هفت هزار مرد را از حاجیان
بکشتند و خلایق خود را در چاهها افکندند و سه روز مکه را غارت کردند
و حجر الاسود بکندند و بمصر بردند و پیش سال سپرده بود تا که هم ملحدان
رد کردند و میگفتند اخذناه بامر و رددناه بامر و شرح آن غلبه و فتنه

وجهان با مر

درکتب مسطور است و مشهور و این لعین سر حاجیان را در عرفات تقیت بو[د]
غارت میکفت تا و این بکبیر بعهدی آهنک کرد هلاک شد و باقی کریختند
و آن ملعون میکفت هو فی السماء وبیته فی الارض وحجر الاسود
را بمصر آرند اما جواب این فصل رحمت و برکات بر آن مسلمانان باد
که این فصل و جوابش باستقصا بر خوانند و انصاف بدهند اولا عذر
ابوالحسن فرات نمیخواهم اگرچه در کتب شیعه نام و موفقی دارد معلوم نیست
که چه مذهب و چه اعتقاد داشت و از بزرکی کمی بود ابوالحسن فرات
که وزیر خلفا بود و بحتری شاعر را در مدح او قصاید است و این ابیات
در مرثیه دخترش میکوید ابا حسن ان احسن العزاء عند المصیبات
والنازلات یضاعف فیه الاله ثواب الصابرین والصابرات
ومن نعم الله لا شك فیها بقاء البنین وموت البنات الصبر عند
البلاء بمنزلة الشکر عند النبات لقول النبی علیه السلم دفن البنات من المکرمات
و معتقد و شیعه بود بخلاف آنکه خواجه کفته است ما معلوم کثرت مال و نعمت او
حکایت کرده است و شرح داده یا مال حلال بود یا حرام اگر حلال بود
و از وجه مستحق بدست آورد بر وی وبالی و نکالی نباشد و چون از و
بستانند مستحق ثواب و عوض باشد اگر مومن و موقن و معترف بود و
اگر مال حرام بود از مسلمانان در مدت دوازده سال وزارت خلافت بظلم و قهر
بستده و وزر و وبال و نکال او بیشتر در کردن خلیفه باشد که مستخلف
ظالمی را بر مسلمانان کذارد و تمکینش دهد تا مالهای مسلمانان بناحق
جمع میکند یا بکردن آن جماعت که اجماع کنند بر خلیفه سالی بی عقل و
زن ناقص عقل تا وزیری مستقل عالم خراب میکند و اگر جاهلی کوید امام
عادل و منصف و عالمتر و شجاعتر از رعیت باید که باشد و معصوم باید از
خطا و زلت و کوتاه دست و تمکین ظالمان و عاصیان باید که نکند

و نص باشد از قبل خدای بر هر روزکاری تا ظاهر و باطنش پاکیزه باشد
خواجه مصنف تشنیع زند و کوید این مذهب رافضیانست و خلاف
اجماع مسلمانان و خصومت صدر اول و جمهور اعظم است اکنون باید که
ابوالحسن فرات که راضی باید بود و معترف شدن بآنکه خلیفه این کند
مجرم و مخطی باشد و امامت را نشاید و امام بنص و معصوم باید تا هم
سخنش متناقض نباشد و هم قولش باطل نکردد که اگر در امامت اقتدا
بعمر بایست علی بوقت سماع سخن عقیل شمع بیت المال فرو نشاند و
بقول خواجه عمر در بیت المال آستین بر بینی می نهد تا بوی مشک نشنود
دیکر باره چون بوالحسن فرات مصادره کرده باشند و معزول کرده خلیفه
او را خلعت دهد و با سر عمل آورد این نقصان بدانم که تیز و تک عاقلان
بخلیفه و حاکم عاید باشد که بعهدی ظالم را این تمکین میکند یا این نقصان
بهم عاید باشد بعد از دویست و سی و سه سال به افضیان در راه و مهران
و در مصلحکاه که مرا این مسئله مشتبه شده است یا خواجه مصنف لعنت از آن
کند که مستحق لعنت باشد یا دست از مذهب بد بدارد و یا خود بدین وجه
تصنیف نکند و رسوایی مذهب خود آشکارا نزند و ابوطاهر جنابی
و ابوسعید لعنهما الله که موجب در معرفت خدای تقوی و تنزیه کفتند و حسن قبیح
عقل را احوال شریعت کردند که این رکن اعظمست در بعهدی و خراب کردن
کعبه و کشتن سی و اند هزار مسلمان حاجی و این حادثه عظیم دیکر بار معلوم
که این نقص بکه راجع میشود و خون این مسلمانان بکردن کیست مرا چنان
مینماید که بتقصیر آن حاکم روزکار که خلیفه باشد راجع شود که چون متغلبی از
ملحدان مظفر بهدم کعبه و خرابی دین اسلام و قتل و نهب مسلمانان چنانکه
عمر خطاب و علی مرتضی بوده است بایست که خلیفه از حرم بدر آمدی و روی
از بغداد بحجاز آوردی و آن ملحدان متغلب را دفع کردی و حاجیان و

لعنت کنند

مسلمانان را خلاص دادی و از آنجا روی بمصر و شام نهادی و حج گزاردی
و ناو وان را باز ستدی و متغلب را دفع کردی و والی در بر داشتی و تقویت
کردی که وجوب معرفت بعقل و نظر است تا خلافت بر قاعده بودی و
اجماع را فایده حاصل آمدی و بدعت و ضلالت سپری شدی پس چون
خلیفه مقتدر در بغداد در حرم بر بستر رومی و سقرلاطی خفته باشد و حلوا
خورد و کنیزکان ماهروی بملازمت او کنند و خطبه و سکه در بسیط زمین
و بلاد عالم بنام او باشد و علی نقی و حسن زکی علیهم السلم ممنوع و محروم
باشند و اگر در آن وقت متغلبان و ملحدان مصر بیایند علیهم لعائن الله
و مانند این کنند که کرده اند خواجه غفلت خلفای خود فراموش کند
و بعد از سالهای دراز تصنیف کند و گناه آن را بر رافضیان قم و کاشان
نهد و دشنام بر رافضیان ارم و ساری دهد که چرا زهره دارند گفتن
که امام و خلیفه نص باید از قبل خدای تعالی و معصوم باید که از همه خطا دور
مبرا باشد و شجاع تر و عالمتر باشد از هر یکی از ما چون هست درین فصل
تامل کند هیچ شبهتی نماند از آنچه آورده است و اما و چه مانند است
این غلبه و حادثه که در عهد مقتدر از ابوطاهر و سعید جنابی حکایت کنند
این تاویل بدان حادثه که چون حسین علیه السلام را بطف کربلا شهید کردند امیر المؤمنین
یزید پسر خال المؤمنین معویه مسلم بن عقبة المرة الخارجی را با لشکر فرستاد با حصین
بن نمیر سکونی که عبد الله زبیر از خوف یزید و بنی امیه بمکه گریخته بود و در آنجا
متواری شده و اهل حجاز بعد از قتل حسین روی بعبد الله زبیر داشتند
آن جماعت ملاعین بنود هزار مرد خارجی شامی بقتال فرستاد بیامدند مدینه رسول
سه شبانه روز نهب و غارت کردند و با زنان زنا کردند بعد از آنکه کشتی
هزار مرد و کودک را از ابناء المهاجرین الاولین والانصار المتقدمین بکشتند
و عمر و پسر عثمان بن عفان را بکشتند در آن حادثه و از آنجا روی بمکه نهادند

بطلب

بطلب عبد الله زبیر تا با او همان معامله کنند که با پسر فاطمه زهرا ع کردند
بدشت کربلا مسلم بن عقبة المرة لعنه الله در راه بمکه بدوزخ رفت و حصین بن
نمیر سکونی را امیر لشکر کردند و آن ملعون بمکه آمد و در برابر کعبه منجنیق نهاد
و قتل و نهب و غارت میکرد اما خواجه نقیه ابو الحسن فرات و جاسان
در کتاب یاد کند و چنین حادثها فراموش کند که نباید کردی بر چهره آیند
بوسفیان نشستند آنگه در این میانه که آن قوم ستم بر عبد الله زبیر حصار
کردند و کعبه را سنگسار کردند خبر آمد بهلاک یزید بدمشق که خر خورده بود
شکم گنده بدوزخ رفت و آن قوم بازگشتند چون خلیفه مسلمانان
این کند و فرماید از ملحدان و متغلبان مصر چه طمع شاید داشتن و بعد از
آنکه روزگار عبد الملک مروان رسید که خلیفه روزگار شد و اجماع
وی منعقد شد حجاج بن یوسف الثقفی که امیر لشکر او بود بفرستاد با
لشکرهای گران و آلات بسیار بطلب عبد الله زبیر بمکه از رسوایی که از آن رفت
از قتل و نهب و حرمت کعبه بر داشتن و در حرم اند هزار مسلمان بود
خون ریختند تا آخر کار عبد الله زبیر را بگرفتند و بدر کعبه در آویختند و
عبد الله پسر زبیر بود و مادرش اسما بنت ابا بکر الصدیق خاله اش
عایشه صدیقه بود و خلیفه وقتش یاد گرفت و سعید جابر را بگرفت حجاج و بکشت
و کعبه بمنجنیق خراب کرد تا بوقت عمارة از خوف نقد آلت مستعار از وی
جدا شد اما خواجه در آن قوم طعنه زند و بر خلیفه که یزید و مروانست انکار
نکند دانم که چون این حوادث را با رافضیان تعلق نبود اگر حادثه او است از
غفلت مقتدر است و اگر این دو گانه است خود یزید و عبد الملک مروان
کردند اما چون اجماع بر ایشان منعقد است زبان باید نگاه داشت و
رافضیان اگر چه گناه ندارند لعنت میباید کردن تا خواجه نوشتن را
در میان سنیان حرمتی و وقعتی باشد و اگر دعوی تاریخ دانا میکند

از قصه ولید عبد الملک که بمذهب خواجه خلیفه است و اجماع بروزکاری
بر وی منعقد است بایست که جزو اوی که مصحف باز کردی تا فال برگیرد
این آیه بر آمد وخاب کل جبار عنید مصحف بهانه و تیرباران کرده و این ابیات انشا کرد
اتوعدنی بجبار عنید ؟ فها انا ذاک جبار عنید ؟ اذا لاقیت ربک
یوم حشر ؟ فقل یا رب مزقنی الولید ؟ یکی کعبه خراب میکند و یکی
قرآن بنشانه تیر میکند اما این رافضی لعنتیان نتوانند حضرت خداو
رسول و امام و قرآن و کعبه و شریعت را لعنت میکنند بحق بعوض آنکه مصنف
نا منصف بدروغ و بهتان کرده است والسلام علی من اتبع الهدی آنچه
گفته است و معلوم هست که چه کردند در عهد تزار و معد و مومن و حاکم و مستنصر
وغیرهم از الحاد و اظهار کردن و در بانگ نماز گفتن اشهد ان محمدا رسول
الله و اشهد ان علیا ولی الله و صورت عایشه صدیقه بر دیوار مسجدها
کردن و صورت دیوان را با وی قرین کردن که محمد رسول الله شود که با او
بود و دیوی بود بر صورت رسول و در بازارها مصر و ولایت آن از کفایه
ولایه و مستحل باشد شتم صحابه بطلا میخواندند و لاف میزدند که وقت
آنست که باطن ظاهر شود و ندا میکردند که العنوا عایشه و بعلها و اگر مسلمانی
ضعیف گفتی انکم ظلمتم عایشه وکیف بعلها رسول الله گفتندی نه او
شیطان بود که با او بود نه رسول جواب این فصل میگویم بار خدایا همه یا مر البکون
ازین کلمات کفر و زندقه و بدعت و ضلالت و محض الحاد که بضرورت فصل
در قلم آوردم که خواندن و نوشتن و دیدن آن نقصان دل و جان
و ایمانست اما چون ضرورتست بسبیل حکایت میرود العهده علی من ابتدا
بر اولا این ائمه ملاحده را که بالقاب و اسامی یاد کرده است علیهم اللعنه
الله که هیچ شیعه ملعون بوده اند اما آنچه از ایشان یاد کرده
است از افعال بد و بد عقاید است و ناپسندیده و کفر و ضلالت است

و همه قول و فعل و عمل ایشان منبر است بر آن مسئله اولی که بصفوت توحید
گفتن در خدای تعالی شناختن پیغمبری و معلم صادق حاجتست آنچه گفته
در بانگ نماز محمد را برسالت یاد کردن و علی را بولایت خاک بر سر
ایشان که چگونه امام را بر رسول مقدم کردند و ملحد چگونه الامانیه عنها
و تهمتها و نام عایشه را بر دیوار با صورت دیو قرین کردن این غایت
کفر و ضلالت و بدعت باشد صد هزار لعنت خدا و لعنت فرشتگان
و لعنت همه پیغمبران و لعنت همه مومنان بر آنکس باد که مذهبش این باشد
که دیوی بصورت رسول تواند شدن و با عایشه بودن حاشا عنه و
عنها این مذهب معتبر میدارد که گویند باری تعالی دیو را بصورت سلیمان کرد
و ملک سلیمان بدان دیو سپرد و تلبیس ادله روا دارد چنانکه مذهب
خواجه منتهی است بمذهب شیعه الحمد لله که لایق نیست تا چون مذهب اندهم
مذاهب را برشناسد در وجوب معرفت و تلبیس ادله و غیر آن و تغیر
صورت انبیا و آن راه ملحدان را انجیران نمودند که گفتند خدای صورت
سلیمان بدیوی داد و ملکش بدان دیو سپرد تا ملحدان نیز گفتند صورت
مصطفی بدیوی داد و زنش را بوی داد و شیعه الحمد لله ازین و آن
مبرا اند که خدای تعالی را عادل دانند و رسولان را معصوم و زنان
انبیا را پاکیزه و لعنت بر عایشه و شوهرش روا دارند که کی منزل
کردن که شوهرش مستحق صلوة خدا و فرشتگان و مومنانست و زنش
مستحق رحمت خدا و در عایشه شیعه بیشتر از آن اعتقاد نکنند که تا علی
که امام مفترض الطاعه است اختیار حرب کرد و اگر از آن توبه نکرده
باشد او در قیامت از آن حرکت که بغی است باجماع مواخذه گشته
تا معلوم باشد و غیر آن بنسبت مذهب شیعه دروغ و لعنت شیعه بر ملحدان
و مقلدان و متعصبانست اما امید آنم که این فصل درین کتاب بر آنچه سبب آورده

آورده است اولا مذاهب رافضی اگرچه علما را معصوم و بهتر از هر یک از
امت میدانند مذهب ایشان چنین است که اگر در میان فصول بانگ
نماز بعد از شهادتین اشهد ان علیا ولی الله بگویند بانگ و نماز باطلست و با
سر باید گرفتن که بانگ علا در نماز بدعتست و باعتقاد کردن معصیت و گو
این در لعنت و غضب خدای باشد و چون این مصر که مینت و پنج سال این
مذهب دعوی میکنند این باید بدانسته باشند و معلوم شده که غش
درین فصل نیست الا خصومت مصطفی و عایشه بوده باشد ما در قبول
و قلم آمد باری تعالی توفیق داد تا بر زبان ما همه صدق و صواب رود و در هم
ما کلماتی که آید بدان مجرم و ماثوم نباشیم و دیگر اگر مینیکی بدم و قلم
و قدم ما اقتدا کنند الله الحافظ و المجیر آنچه گفته است آن ملحدان
در مصر میگفتند صورت مصطفی بد بوی داد و زنش را ابوبر داد العیاذ
بالله ان و ما حولها و بدعتهای بظاهر کردند چون زنا و لواطه در بازارها
و جهارا و خمرخانها را نهادند و زنان و دختران خود را بی نکاح دادند
و قاضی نشاندند تا توسط خمر و زنا و لواطه میکنند و مانند این چنانکه از
بعضی از ین [illegible] تاریخ [illegible] جمع کردیم در باب خلافت
تعقد [illegible] شرح بدادیم این متغلبان مصر خود را ابن رسول گفتند القائم
بامر الله و المهدی بالله و العزیز بالله و الظاهر لاعزاز دین الله و الحاکم
بحکم الله و آمر بالله لقب نهادند و خواجگان احمق رافضی در عراق و
قهستان که بودند خبر می‌شنودند که در مکه و تهامه و مصر و مغرب چه میرود
و شاد میشدند و یکدیگر را تهنیت میکردند و بر فرو اشارت چنانکه عادت
رافضیانست که همه عاقلان طهور قاسمیست این فصل اگرچه
لازم نیست بضرورت شروع کلماتی رود که حوالت کرده است بملاحده
از کشتن علی و غازیان بغیر رسول خدای و بوبکر بوقحافه و بظاهر کردن منکرات

ومنهیات

ومنهیات از خمر و زنا و لواطه و غیر آن شبهه نیست که آنچه مذهب ملحدان
رواست و بمذهب مجبران بقضا و اراده خداست و اگر این و مانند
آن بکردندی و برشت رنین از همه اصناف مبطلان از شرک و کفر
بت پرست و آفتاب و ستاره پرست و مجوس و آتش پرست و مجبر و
گبر و جهود و ترسا و همه اعدای خدا و انبیا و اولیا ملحدان بدتر و شقی
تر و ملعون ترند و از ینجاست که تازیان میگویند الباطنیة شر الخلق کلهم
شرور باطنهم بیرمیك بالشرك ؛ دین الاباحة و التعطیل دینهم
و الجحد بالرسل و التکذیب بالزبر ؛ هم المجوس بنی دیصان فانتسبوا
مکرا و زورا الی الاشراف من مضر ؛ و کتابها که شیعه اصولیه امامیه کرده
اند در نقض قاعده ملاحده لعنهم الله علیهم از مختصر و مطول آنرا نهایت نیست
و در همه طوایف اسلام ملحدان را دشمن تر شیعه اصولیه اند اما جواب
این کلمات که خلفاء ملاحده در مصر خمر و حشیش و زنا و لواطه و غیر آن از
منهیات شرعی بظاهر کردند لعنت بر ملحدان باد و افعال ایشان اما
بایست در بغداد ظاهر نبودی و خرابات خانه که در همه منهیات رود در جهان
خمر نبودی و [illegible] ندی و رضا ندادندی و اجرت نستدندی تا بر ملاحده این
طعن شایستی زدن پس خواجه مجبر را از دو وجه بر ملاحده این طعن نیست
یکی برای حرمت خلفاء و دیگری برای اقرار بقضا و قدر و رضای خدا
پس طعنه بر ملاحده شیعه را رسد که خدای تعالی را عادل و منزه گویند
و انبیا و خلفا را معصوم آنچه گفته القاب بدعیان و مبطلان مصر یاد کرده
که بر خود نهاده اند اسلام و دین را از آن چه نقصان باشد که کافران بتان را خدای
میخوانند و مسیلمه و طلیحه بن خویلد خود را رسول میخوانند و فرعون خود را خدای
میخواند و جهود عزیر را و ترسایان مسیح را پسر خدای میخوانند و غالیان
علی را خدای میدانند و میخوانند و وحدانیت و رسالت را نقصان نباشد

اگر جماعتی مبتدعان و متغلبان مصر خود را الحاکم بامر الله و الآمر بامر الله نام نهند اسلام
و دین و اعتقاد و مسلمانی را نقصانی نکند اما عجب اینست این مخنث چون
کتاب را النقض بفضائح الروافض نام نهاده است اسامی و القاب ملاحده
در وی بیان کردن از غایت نامنصفی و نامعتمدی و بد اعتقادی و بی دیانتی
باشد تا جهال و عوام الناس داد باشند و کم علمان که بر خوانند ایشان را
پسندیده آید و همه وزر و وبال آن بر گردن این بیچاره بماند که چنین تصنیف ساخته
و اگر درین مجموعه ذکر مذهب شیعه کرده بودی در نقض آن چنین شروع
نمی‌کردی اما بضرورت نقض کرده آمد که هم خواص بر خوانند و هم عوام بدانند
که این مصنف احمق بدان آوازه که از مغرب و مصر متواتر شد خرم
میکردند و بشارت میدادند رسیده است که معتقدان مهدیت الحق دعوی میکرد

آنچه گفته

و بیچاره نوشته است که آن رافضیان علی رغم بوبکر صدیق را با سبقت در
هجرت و بذل مال و وصلت رسول و بیعت مهاجر و انصار و عمر خطاب را
با صلابت و عدل و کوتاه دستی و وصلت رسول و فتحهای عالم و عثمان عفان را
با کثرت حیا و بذل مال و نسبت دامادی مصطفی چون بغض و معصوم ندانسته
بامامت قبول نکنند با چندین خصومت ندانم تا چه عیان و ملحدان مصر و مغرب
و امامان زیدیان چگونه‌یان التفات کنند و هر کس اصول مذهب شیعه داند
این همه تهمت قبول نکند تا در دروغ و خطا و بی اصلی و تعصب مصنف در هر فصل از
هر ساعت ظاهر شد **آنچه** گفته است محمد در افضر را بکشتند و پا و حیدر و بهرامی
را آتش در زدند و بادشاهان بشکستند و همه چنین بوده است و کار ایشان
در بندی بر بدارد و بادشاهان بزدود و نشینند زیرا که دغل دار است
اما جواب این محالات و ترهات که از سر رکاکت عقل و دل باک یاد
کرده است که نه در کتابی مسطور است و نه از معتمدی مذکور که چون خلیفه را بکشتند
غوغا بر آید و در آن میانه تمیزی نباشد مستحق و نامستحق و ملحد و موحد در کشتن

مراد اینجا اینست که مقتدر خلیفه را بکشتند و چهار هزار آدم

کرد

تا نه بیش

یکسان باشند ملحد باشند و مسلمان و کلام العدی ضرب من الهذیان و بادی کسی
ذو نشند که صد و پنجاه سال پادشاهی نهاده باشند و بر سی سال خطبها از علمای
ایشان ستانده بر جوع و انکار حاکه اظهر من الشمس است مذهب شیعه
تا مصطفی از دنیا رفت و بجوار حق پیوسته همانست که بوده هم بر آن نسق است
که گفتند از عدل و توحید و نبوت و امامت و این ها بی باشد که نه نشنید و الحمد لله
علی ترادف احسانه و تواتر امتنانه **آنچه** الک گفته است فصل دیگر اینکه
هیچ فرقه از فرق اسلام ضعیف رای تر و احمق تر ازین فرقه گمراه حشویه
نباشند هرگز بنفس خود مستقل نباشند و تیر از جعبه خود ننهند ازند زیرا که
مذهبشان و اصول عقیدتشان فرا پیش کس نشاید بردن و فروع خود با
ایشان را که بر آن مناظره کنند **اما جواب** این کلمات دغل آنست
که چون بقول خویشتن این مجبران طائفه را از فرق اسلام میخوانند اگر
بخوانند و مال ایشان در مواضع این کتاب اشاره میکنند مخالف قول مصطفی
و شریعت باشد که چون اسم امت بر ایشان باشد بخوان امت فقر
کنند و بخلاف فرمان خدا و مصطفی اشاره نماید کفر و ضلالت باشد و
بقول خود دشمنی کفر خود اظهار و اثبات کرده باشد **آنچه** گفته است که
شیعه مستقل نباشند و تیر از جعبه خود دیگر نیفکنند از خود حساب کرده است که
هرگز مستقل نبوده است اگر تقیه کند و گوید در اصول مذهب ابوالحسن اشعری
دارم و در فروع مذهب شافعی و از عهد امام شافعی تا عهد ابوالحسن سالها
بوده است ندانم تا این جماعت در اصول مذهب که داشته‌اند تا خود اصول
در مذهب ایشان موقوف باشد و بر فروع کار کرده باشند تا ابوالحسن
اشعری پدید آمد و اگر خود از اصول مذهب امام شافعیست حواله مذهب
ابوالحسن کردن خطاست و انکار و تلبیس حق باشد و اکنون میگوید تقیه
نمیکنم و خود را سنی حنفی میخوانند پس هرگز مستقل نبوده است بنفس خود

و تیزار جمله خود نمیداند هر چه است و مذهبی دارد که ضعیف‌تر از آن ممکن نباشد
باید که این کلیه که نموده است با خود بیاید و صورت خود را در آینه و
بدست خود بهبیند و بداند که [illegible] آنچه گفته است
که ایشان را از دوعی نباشد که بر آن مناظره کنند در فصل مقدم ذکر گشت
اصول و فروع و علما شرح بیان کرده شد و چون برین واقف شوند
جهل و بی باکی و بهتان این تا دیل بدانند الحمد لله رب العالمین آنچه
گفته است اگر دانشمند حنفی یا شفعوی در شهر آید و مجلس دارد اگر فضیلت
و منقبت علی ابی طالب بیار گوید و تتمه اصول مذهب خویش را
شرح دهد و تفضیل خلفاء راشدین میگوید خود را در غلط افکنند هم
بدان مجلس می‌شناسند سنت و نیم سنت و نصیحتها کرده در مجلس آن
مخالف نعره میزنند و شادی مینمایند که آن نام علی برده است و چون
جمع شوند با یکدیگر گویند که دیدی در حق امیر المؤمنین علی ع چه گفت شنیدی
که عصمت این است حکونه گفت ایشان گویند شنیدی که در عمر و ابو بکر
و عثمان چگونه گفت ایشان را کفر میگفت و ابو حنیفه و شافعی را چه
منقبت میگفت تعریض شنوی که میگوید ابو بکر بد بود و عمر سفله کو بود
و ابو حنیفه غبی است اجتهاد کردن که شرح شریعت قایم ده یا یکی
میگوید که علی نص بود از قبل خدا و صحابه که بیعت ابو بکر کردند خیان
شدند اگر این میگوید که موافق عقیده است پس تو شاید که نشاط
کنی و گردن بیفرازی که چون او این هیچ میگوید تو را از مجلس و سخن او چه بهره
است و نشاط تو از چیست که اگر علی فاضل و بزرگ بود تو را چه سود دارد
تو از علی همانی که جهودان از موسی و ترسایان از عیسی از مذهب تو تا آنچه
او میگوید تو را اندرین چه نصیب است و بدان محالات ایشان
انکاری نکنند همه هم زبان شوند که فتنه مر اکبری و همچنین اند که اصحابان

هزار [illegible] اگر [illegible] کرده

عهد امیر المؤمنین علی ع که او بر منبر کوفه بود و میگفت الا ان خیر هذه
الامة بعد نبینا ابو بکر ثم عمر میگفتند با یکدیگر که تقیه میکند و بداهنه
میگوید و زبان او خواص او و دانند جواب این فصل تامل باید
کردن تا فایده حاصل شود   آنچه گفته است و لعنت و ذا موده
که شیعه بمحل مخالفان خود شوند او لا بر قرآن انکار میکنند و قول خدا
را رد میکنند و دعوت مصطفی را باطل میدانند بدلیل این آیه که ذکر
نه در کلام مجید میگوید محمد را فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه بشارت ده ای محمد بندگان مرا که قولهای مختلف بشنوند
و متابعت بهترین و حق تر او کنند پس شیعه در استماع محمود نه و مستحق
ثواب نه متابعت فرمان خدا و رسول و قران کرده اند [illegible] ما توهم و
محظور و مستحق لعنت و عقوبت مخالف خدا و رسول و قرآن و دیگر
آن شیعیان عراق از جماعتی که خود را شافعی نسبت کرده اند و جبر و
تشبیه و تکلیف ما لا یطاق و زلات انبیا و وجوب معرفت سمع و مانند
این منکرات شنیده باشند چون گویند از خراسان صاحب کوری رسیده
است خواهند که بشوند تا خود مذهب او در اصول دین و مذهب این مجبر
مانندگی دارد یا نه و در حب امیر المؤمنین و آل ع اعتقاد چگونه دارد و
اگر حنفی باشد خواهند که بدانند که کدامی است یا معتزلی یا بخاری یا خود مذهب او
حنیفه دارد مطلقا در اصول دین و فروع شریعت این حرکت و رغبت
برای آن باشد اگر حاضر شوند در منبری که جبر و تشبیه و خصومت اهل
البیت شنیده باشند هم بر آنجا توحید و عدل و عصمت انبیا و مناقب
آل رسول شنوند دستارها بر اندازند و از درخت حنظل شکر چینند
که خرق عادت را مانند و اگر این عالم امیر عبادی باشد خواجه بیان
در بند و بر ضلالت اعوام را تحریض دهد که آنچه میگوید بشنوان [illegible]

و اگر تاجشوی باشد بخوانش فتوی کنند و شیلگیه بقوت و زینت میکنند و جادو در
دوستی توحید و عدل و عصمت رسل و وجوب معرفت بعقل و نظر بدان
میکنند و اگر انکار بمجلس [illegible] این جماعت از آنست که میگویند مخالف آن
طریق در هر طایفه باشد و کدام روز باشد که در مجلسها کمتر از ده و
بیست و پنجاه و پانصد منقبت خوان و عالم و بازاری از حنفیان و شفعویان
کمتر باشند و می شنوند و بعضی می نویسند و این منقبت و شافعیت و اگر
بحقیقت درین فصل و جواب بانصاف تامل رود هیچ شبهه نماند و الا
عالم و گوینده غریب که بشهر آید اگر نفاق نکنند و به طمع سیم و دینار
محافل خواجگان شیعه و امید قبول در حضور عوام و خواص شیعه در
مذهب خود مداهنه نکنند و تعصب سر نکنند و علی را بر عمر فضلت ننهند و اهل
البیت را بر اصحاب ترجیح ننهند لابد شیعه مجلس او را مایل باشند و اگر
مذهب خود روی است نگوید مجلس وی چندان رونق ندارد که مجلس میان شیعه مشهور
معلوم شود که مداهنه و نفاق و تقیه و ریا و حب جاه و مال بعالم خواه عالم
تر است که بعوام شیعه نیک است اذا نعنی دیگر انکه مطربی و گوینده و خوش آواز
در شهری آید بدان خوشی همه طوایف رو می کنند و می شنوند و خواجه
این عیب نمیکند چون مذکری مخالف درآید که سخن خوش گوید از رای
طراوت و لطافت سخن میل کنند در دین و اعتقاد ایشان نقصانی
نکند آنچه توحید و عدل و عصمت انبیا و مناقب آل مصطفی باشد در زبان
و دل میگیرند و آنچه خلاف این باشد التفات نکنند خذ ما صفا و دع
ما کدر **آنچه** گفته است که رافضیان درین روزگار همپایند که رافضیان
عهد علی مرتضی بخلاف این است که در اول کتاب بیان کرده است که این
مذهب محمد ثقت درین نهاده است و ابن المقنع واضع این بوده است
و اینجا گوید در عهد علی رافضیان بوده اند تا همه اقوالش درین کتاب

متناقض یکدیگر باشد و باری تعالی پنداری از وی سلب عقل و توفیق کرده
است و الحمد لله رب العالمین اما این کلمات که بدروغ از امیرالمومنین ع
حوالت کرده است که او در منبر کوفه گفت که ابوبکر و عمر بعد از مصطفی
بهترند از امت حاشا که امیرالمومنین ع با وفور عصمت و کثرت علم و
دانش باشد این سخن گوید از انکه در اثار و اخبار که از وی روایت
این کلمات مذکور نیست و در هیچ کتابی و نهج البلاغه و تاریخ المشهور و
والدهور که یک کلمه از کلمات امیرالمومنین ع از آنجا فایت نیست و فقط نیست
مسطور نیست و هذا امیرالمومنین ع چون از قرآن و عقل و اخبار رسول
داند که او بهتر است بفضل و عصمت و کثرت علم و قرابت و سخاوت و
نبل و شجاعت و وصلت و سبقت و غیره و هرچه ابوبکر و عمر را بوده است
و آنچه او بدان مخصوص ایشان را نبوده است باجماع و این فصل در
کتاب الدرجات که شیخ ابوعبدالله البصری کرده است بباید دیدن
و دانستن تا معلوم شود که امیرالمومنین را در فضایل هر یک از صحابه با او
شرکت و آنچه او بدان مخصوص است ایشان را البته نبوده است و
دیگر انکه هر که او محل و مرتبت حسن و حسین داند نشاید این سخن بگوید که
نفس و جان و جگر مصطفی اند و سید که حسن و حسین هنگام و گفته
وهما امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما تا معلوم شود که
این حدیث دروغ و بهتان است و علی بهتر است و همه صحابه محتاج او بودند
و الحمد لله رب العالمین **اما** آنچه گفته است چون در بازارها منقبت خوانان
منقبت خوانند و تبراکنان آنرا شنوند و خوانند اند که این چیست و آنها
که پیش ازین بر سر رهگذرها روافض واقف بودند دانسته که خلیفه ان
منافقان رافضیان را زبان بریدند و در ساری خاتون سعید وسلقم
بنت ملکشاه را وامه که زن اصفهبد علی بود ابوطالب منافقی را فرمود

از فضائل او را بوده است م

شرح

که زبان بریدند که اندران بیشه گریخته بود و هجو صحابه پاک و قدح زنان
رسول خدا خواند اما آنچه گفته است که ترکان بدانند که منافقان
چه خوانند ممکن نیست که بر پشت زمین از ملحدان گذشته ترکان غازی را
دشمنی هست سخت‌تر از مصنف که در هر فصلی از فصول این کتاب
اشارت کرده است یکجا بی‌جهتی و یکجا بغفلت ترکان و این مایه بدانسته
است که ترکان عالم و عاقلند و جهانبانی و جهانداری بهرزه هرزه
بدیشان نیفتاده است و حرمت مناقب خوانان که دارند از اعتقاد پاکیزه
و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام باجان و دل دارند که مردان مرد او دوست دارند
خصم صحابه که این خواجه نوسنی را با علی و اولادش و مداحان او است
ترکان نیست اما آنچه حوالت کرده است بدختر ملکشاه سلطان
که زن اصفهبد علا شیعی بود و معتقد دوازده امام علی زعم خواجه که
درین کتاب گفته است بموضع که رافضیان را قدری و محلی باشد
و گفته است خاکش بدهان که رافضی و ملحد یکیست و جایی دیگر گفته که رافضی
دهلیز الحاد است پس گوید سلطان چون ملکشاه دختر برافضی داد
پس بی امانتی و بی دینی و بد اعتقادی سلطان ملکشاه حوالت کرده است
هر کس دختر به ملحد دهد مسلمان نباشد تا این دعاوی در گوهر محرش
باند و سلطان عالم عادل و مؤمن باشد و اصفهبد علا که داماد باشد
مؤمن و معتقد و شیعی و اصولی باشد و خواجه بر آن دعوی مبتدع و منکر
مجبر و ظالم و ناصبی و منافق باشد آنچه گفته است که خاتون زبان
ابوطالب مناقبی شیعی را زبان بریده است انکار نشاید کردن بحوالت
دروغ بروی بسته‌اند تا بفرمود زبان او بریدند و چنین خواسته است که
خواجه ابوبکر حنفی و آبادی سنی که حاکم قزوین بود و از در الکشته صدیق
مقتدایی که دشمن علی و آلست او زا الفتنه میکند بفرمود تا در واانکه

که قزوین است این مقاتل خان سنی را پاره پاره کردند و پادشاهان
در شهرها بسیار ازین کارها کنند که حواله بمذهب و اعتقاد و همانند
و اقتضا نباشد یک نیمه راست میگوید و یک نیمه دروغ چون
این تاریخ یاد داشته که زبان ابوطالب مناقبی را ببریدند با ستر
که فراموش بکردی که همان شب علی مرتضی را بخواب دید و زبان در
دهان او کرد و زمانی بیک بقدرت حق تعالی زبان وی درست شد و
تا چهل سال بعد از آن تاریخ در ری و قزوین و قم و کاشان و آبه و
نیشابور و سبزوار و بلاد مازندران بزهد و توحید مناقب و فضایل
میخواند تا در آن نیک نامی بجوار رحمت حق پیوست شد و آنچه از تشنیع یاد کرده
است آنرا اصلی نیست و علامت آن بدنیا و آخرت بوی رسد انشاء الله
آنچه گفته است که خبیث دیگر بود نام او بلعید منافقی همین مثالب
خواندی از ری تهمت الی دباری که بخیت و آنجا معتکف بود و قدح
صحابه میخواند و ملحدان ساری در ارم او را بنکومید اشستند بوجام
آخر عمر سکلش بکردید و سرش بلقوه چون سرخوکان شد و بمرد اما
جواب این کلمات لغو و هذیان که از سرکین و تهمت و عداوت دین گفته
است آنست که چون تهمت الی از ری بکر بحیث و ساری رفت صحیح
عاقل قبول نکند که درین سی سال ملحدی معروف که در حد و د گرد کوه و طبس
کیلکی و دیار الموت و قلاع طالقان ناپدید شد چون بازجستند سرش
در ساری یافتند یا در ارم بر سر قبر شاه شاهان ملک مازندران تنش
طعمه سگان که الوف الوف از آن سگان جهنم و خنازیر جهنم را آن شاه
شیعی بتایید الهی طعمه سباع و طیور میکند پس ملحد از آن عادت نباشد که
بدان ولایت بحمایت شوند و نگفتی که ملحد از احات خانه کی باشد اما
اینقدر مسامحت کرده شد و عاقلان دانند که ملحد و متهم را ساری جای نباشد

که عتاب کرده اند تا ملک مازندران رستم بن علی شهریار افتاد و بیست و هفت
هزار مرد ملحد که در حد اعتبار و التفات نبودند کشته شدند بیرون
از آن کرده که تقبل ایشان التفات نباشد و در عالم کس را از امرا و
سلاطین باشد این فتوح نبوده است و اگر بوده باشد پوشیده نماند و نام آنهم
که ساری وارم قبة الاسلام است فلو الموت و اما بعید در دهور و موقت بود آنچه گفت
که در آخر بعید را العلت لقوه شکلش بگشت انصاف است که با صفهان و
همدان و ساوه و قزوین و ملا و اذربایجان و دیگر بقاع که سنیان باشند
و فضایل خوانان هرگز علت جنون و فالج و جذام و برص و لقوه و غیر آن
نباشد هیچ سنی و فضایل خوان بدین علت نمرده است و این علت الا ابر
و قم و کاشان و آبه و ورامین و مصلحگاه نباشد آنچه خواجه را الا رفت
و در آن معنی آنست که همدان الموت را که دشمنان توحید خدا اند و جهودان
و ترسایان که دشمن شریعت مصطفی اند عقوبت با آخرت وعید میکند و درین دنیا حق
تعالی منت می نهند و برسیده میگویند و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و
رافضیان را که دشمن ابوبکر و عمر ند علی زعمه عقوبت بدنیا میکند تا درین اصل
درجه ابوبکر و عمر زیاده بوده باشد از درجه خدا و رسول و این آیت از آ
می باشد که از آن سوا باشد تا معلوم شود که خواجه نوسنی ابوبکر و عمر را
بزرگوارتر می شناسد از خدا و رسول که دشمنان خدا و رسول را عقوبت
در قیامت بیش باشد که خدای مالک الملک است اما دشمنان ابوبکر و
عمر را بالضروره عقوبت بدنیا کنند و همه عقلا دانند که عقلا تر دل امراض
و اسقام تعلق بمصلحت عباد دارد نه بمذهب و اعتقاد و هم را از مذهب بد جود
فراموش بایست کردن باری که گویند حق در آخر عمر ایوب البشر را از
گونه علت داد و که گنبه این بود که کرمان زنده از فروح اندامش بیرون می آمد
و از دیگر موضع فرو می شدند و انم که ایوب پیغمبر با چندین علت مستوره هم

نبود

نبود
دشنام ابوبکر و عمر نکرده بود و چنانکه حواله کرده است بلعبید مناقبی را که بکچان
علت مبتلا شد پس ایوب پیغمبر دشمن ابوبکر و عمر است و علت بیماری را که
این عداوت باقیه است را افضیان را معذور باید داشتن که درین عداوت
اقتدا با نبیا و مرسلان کرده اند اگرنه ایوب پیغمبر را پی عداوت صحابه
علل و امراض بحکم مصلحت جاریه است علت لقوه بلعبید مناقبی را اگر بوده است
یا این که کو ناپس میاید کرد یا دست از مذهب بد خویش داشتن و
زبان از تشنیع و بهتان کوتاه کردن و بایست که بعبید مناقبی را در علت لقوه
با بلکا یک مجبر شهیر ناصبی فضایل خوان قیاس کردن که نمرده تا ده علت
موحش بر وی ظاهر شد که همه مردم می دیدند یا از آن خود لقوه بود و پس
او به آبادی دوستدار ابوبکر و عمر نبود بایست که بلقوه و گنده دهن و برص مبتلا
نشدی و اگر شیعه جزا عمل گویند که بعداوت امیرالمومنین و اولادش اند
ظاهرین حوالت میکنند که کین و عداوت ایشان کفر است بایست که
ناصبیان که جزا عمل را منکر ند این را بعداوت ابوبکر و عمر حواله کردندی
که شناختن ایشان بقول خواجه واجب نیست اما خواجه را چون عداوت
پسر ابوطالب پیش آمد حتی تاریخها فراموش کند آنکه گفته که در عهد
سلطان ماضی محمد ملکشاه رحمه الله اگر امیری که خدا او داشته را افضی شدی
دانشمندان و ادی تا گفتندی او را افضی نیست سنی حنفی است
اکنون که خدای همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فراش شیر را فضی
اند و بمذهب رفض مسئله میگویند و شادی میکنند یا ترس و تقیه اما
جواب این کلمات بانصاف فهم باید کرد که ما شیعه ایم که دانشمندان
مجبر هم معتمد اند و فتوی بدروغ نکنند و رشوت نستانند پس بقول این
مجبر معلوم شد که همه این سیرت داشته اند و از سلف بخلف رسیده
است مبارک باد و چنین باد که همیشه دشمنان علی مرتضی خاین و نامعتمد و حرام

مناقبی که گفته است کرام

جان ... یاد کرده

مضحجو

خواره و دروغ زن باشند اما جواب آنچه گفته است که خدا ایمان رافضی
نبعا رشوت و روندی او لا بگناه بزرگ بر علمای خود گواهی داده یکی
رشوت ستدن و رسول ص گفته است لعن الله الراشی والمرتشی علمای خود
را درین صورت برابر کرده است با حبار یهود و رهبانیه نصاری در
رشوت ستدن و حق پوشیدن آنجا که گفته است وتری کثیرا منهم
یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون
پس باز از مصر و دانشمندان خود اصلعونند دویم به دروغ زنی علمای خود
گواهی داده است که رافضی را سنی خوانند در ترک کار مسلمانان تلبیس کنند
وحق بار پوشیدند و باطل ظاهر کردانند برای سیم دنیا و گناه ازین
عظیمتر نباشد و وزر و وبال و نکال آن بگردن مفتیان چنین باشد تا
روز قیامت و بران تلبیس مداهنه و دروغ و بهتان تحقیق خذلان باشند
بقول خدای تعالی که ویل یومئذ للمکذبین سیم با معتقد در دعوی دین و حیات
ملک که در امور دین و شریعت اعتماد بر قول و فعل ایشان باشد عامه که
سرفت خدای جوال القول غیر باشد و ایشان در امانت خیانت کنند و
رافضی را سنی خفی گویند و لا ایمان لمن لا امانة له و اگر درین کتاب همین
یک فضلت بر مذهب قول مولف کفایتست والحمد لله رب العالمین
اما آنچه را امرا و ترکان تشنیع زده است که که خدا و حاجب و فراش
و مطبخ و دربان رافضی دارند اگر او از امرا و ترکان عاقلتر و عارفتر
است بکار ایشان باید که بصفتی تحقیق کند و اگر نه زبان و قلم از اولیا
و مثال بزرگان دین باز دارد که زبان و نیک دریای بزرگ آلوده نشود
الحمد لله رب العالمین آنچه که گفته است که در میان خود در زمره صحابه پاک را
و زنان پیغمبر را دشنام میدهند بتخصیص عایشه و حفصه را سخن اهند چه او معصوم
بود و یار ایشان بد بوده جواب درین فصل یک تامل کنند اگر چه بهتان و

بهتانست

و بهتانست از جواب گذشته باشد و بیچاره که تصنیف کند با چندین دروغ و بهتان
که وزر و وبال او تا قیامت در گردن وی باشد اولا مذهب امامیه اصولاً خلفاً
عن سلف چنانست که زنان رسولان خدای طاهرات و مطهرات اند که اگر خلاف
آن باشد آن نقصان عاید شود با نبیا و معصوم ع و زنان لوط و نوح را
تهمت ناشایست نهند با ظهور کفر و ثبوت نفاق ایشان و تقصیر فی شانهما
آن گویند که حفظ اسرار ایشان بکردند و با عدای ایشان از کفار اظهار
کردند و زمره که حضرت سیدة نساء فاطمه ع را از زمره مطهرات گویند عایشه و حفصه را
که از زنان رسولند و از امهات المؤمنین اند چگونه قذف کنند و فحش
گویند و اگر جماعتی منافقان در عهد رسول ص چون مسطح بن اثاثه و حسان بن
ثابت و عبد الله بن ابی و عباد بن عبد المطلب عایشه را تهمت نهادند
حاشا عنها هفده آیه محکمات از قرآن بیامد برائت ذمه وی و کذب ایشان
و در آخر آیه گفت لعنوا فی الدنیا والآخرة تا این همه تهمت و شبهه بحمد الله
و منه از اسلام و اسلامیان زایل شد و کذب درسند خبث و لعن و خشمانه
کتابی مفرد ساخته ام در تبرئه عایشه در دولت امیر غازی عباس رحمه الله علیه
باشاره رئیس و مقتدای سادات و شیعه سید سعید فخر الدین بن شمس الدین
الحسنی قدس الله روحها و قاضی القضاة سید عماد الدین سید الحسن استرآبادی
نور الله مرقده با ستقصار خوانده در پیش ایشان بعضا نوشته با سلطان
تمام و نسخه اصل بخزانه امیر عباس بردند و دیگر نسخها دارند اگر خواهد طلب
کند بخوانند با اعتقاد شیعه امامیه در حق ازواج رسول بدانند تا مگر زبان در
حق ایشان به دروغ و بهتان گشتن کلا بکشانند و هر کس عایشه یا حفصه را یا کسی از
زنان مصطفی و دیگر انبیا را تهمت نهد ملحد و کافر و ملعون باشد و خون و مالش
حلال بود از بهر آنکه دیوث گفته باشد که بر انبیای خدا تهمت عشق و فسق و
عصیان نهند و درجه زنان انبیا از درجه انبیا رفیعتر شوا به بود پس چون داود

و چنین حواله بنه می التقریر باشد هم

ومحمد و یوسف عاشق و فاسق و متهم بوده اند زنان ایشان زانیه بوده اند
و شیعه که انبیا را معصوم گویند زنان ایشان را از قذف و فحش منسوب
نسازند و الحمد لله خواجگان دین دارند همه مومن و معتقد و مستبصر باشند
و اصول و فروع مذاهب شناسند آن گویند که باید و آن از لفظ اجرا
کنند و نگویند و الحمد لله رب العالمین اما آنکه گفته اگر رافضی را کاری افتد دست بهم
کنند و خانه اش ببرند و گردن او بکشند جواب آنست که این کلمات که
رافضیان بهم نسبت باشند باید که سنیان بیشتر باشند و اگر اینجا
وزیرانند آنجا امیرانند چون سنیان حمیت ندارند گناه رافضیان نباشد
بلکه آنچه خواجه گفته هم تشنیع است و دروغ و بهتان که بر خواجگان عادل
دین دار نهاده است که معلومست که به هر روزگار رعایت همه طوایف اسلام را
مراعات فرموده اند و شفقت نموده اند و سادات و شیعه را اگر باشد
بهره او فر و نصیب از آن کافه امت را باشد و ذوق نهند و رعیت از
میان یکدیگر و این سادات و اصحاب قلم که امروز رستند بر سیرت سنت
و طریقه پسندیده ایشان روند در همه معانی و الحمد لله رب العالمین آنگه گفته اندرین
فصل بدان ای برادر که رافضی دهلیز ملحدیست و بلکه خود اساس الحاد است
و از رفض به الحاد شوند و هر کس سر گریبان رفض بر آورده است غایة ما فی
الضمیر خود را که ملحدی منسوب شده است و خونشان ریخته اند و هیچکس را
نیافته ایم که سر گریبان سنت و جماعت بر آورده باشند که او به الحاد متهم
شده باشد بل چون در رفض غلو پدید آمد به الحاد کشیدند اولا تاج الملک
رافضی بود و آنکه گفته ملحد است و او از ری بر آمد که بدر کوه ملاحده رفت
مجد الملک قمی بود که پاره پاره اش کردند رافضی بود آنکه گفته ملحد است
زین الملک بود که به باده اش بر آویختند رافضی بود و آنکه گفته ملحد است
حاجب زین الکر بود و سعد حداد و این خواجگان که همه را کشتند همه رافضی بودند

وبار

واو را برهانند و اگر حنفی یا شافعی
مذهبی را کاری افتد دست بهم دهند و ...

و باز گفته همه ملحد بوده اند در شهر ری رستم خادم و ابوالقاسم عبده و ابوالقاسم
شواد و غیرهم که امیر مهوستان بطاق باجگار آدکجی همه رافضیان شام
بودند باز گفته ملحد بودند و اندر قلعه‌های ولایات این خواجگان که در
او بودند چون بوجعفر غیلان و ابو رضا و ابوالفتوح استرآبادی و غیرهم
من الملاحده لعنهم الله که همه رافضی بودند و از رفض در الحاد شدند یا از
ابهار اینگونه رافضی بودند مکر جو دکر چنانکه در دیگر جایها جود کرد اما جواب
این فصل تشنیع با انصاف گوش باید کردن و احد با احد بر خواندن و
البادی اظلم به است که جواب گفته اند تا حیف نباشد هر چه دروغ گفته است
بگوییم و آنچه تهمت است بیان کنیم و تعارضات یاد کنیم و الزام مقرر کنیم بتوفیق الله
و الثقة به آنچه گفته است که رافضی دهلیز ملحدیست سخنهای خوانان و سوفسطائیان
دیلمان و دیوانگان است و خواجه بونسی اسعد نبشته است که دهلیز
اولیتر که در وجوب معرفت با ملحدان مساوی باشد که این اصلیست از اصول
دین جواب آنچه گفته است که خود اساس الحاد است و از رفض در الحاد
شوند و سر در گریبان الحاد در آورده اند این کلمه استثناء اصل و پایه در این اما از
گریبان بر آوردن بهتر باشد از آنکه زبان از دهان الحاد بدر کردن که
وجوب معرفت خدای قول شمر است و با چنین مذهب شاید که توقف مذهب
مسلمانان کنند جواب آنچه گفته است که همه را با الحاد کشتند و از سنت و جماعت کس را
این تهمت نبود جانا ز جمال خویش آگاه نه ای که روی او حاکر او ستاند
میدارد که پرده خود بدست روز آشکار سگر اولا تاج الملک است که مورد آن
که جمرمایه الحاد و فتنه جهان بشد و حلیفه و حبیب و معاصر حسن صباح بود از
هفت شخص بود که بیعت او کردند که ذکرشان نشاید در این کتاب و معلومست که
با دول شبهر و مجیر کفشی و با خر ملحدی کشته شد و اگر احوال دیگر ... نسب او معلوم
باید که بپرسد از مردم دور و خود تا بوده اند با شبهه نمانده اما سعد الملک را ز رحمة الله

شیعه امامی اصولی بوده و چون خواجگان دولت بر وی بدر آمدند و تحریض کردند
سلطان سعید بر وی متغیر شد و وی را آویخت و بران پشیمان شد و بر وی روز
بارید او ... و روز چهارم که بر تخت نشست همه قاصدان سعد الملک خایف بودند
و شمس رازی شاعر در حضرت شد و ابیات از قطعه بر سلطان خواند
ترا سعد و بو سعد بودند یار ؛ چو تاج از بر سر او گرفتی ؛ در او گرفت ابیات این هر دو را
توان هر دو از بر او گرفتی ؛ از سعد الملک بر خواستی و از ابو سعد زین الملک را
سلطان بگریست و شاعر را سیم و خلعت فرمود و بفرمود او را الحجت
تمام دفن کردند پس بر عاقل و اند اگر زین الملک و سعد الملک ملحد بودندی
چنانکه خواجه نوسنی یاد کرده است چنان شاعر معروف در حضرت چنان
سلطان ستایش جهت ایشان قطعه غازی نکفتی نگردی و سلطان قبول نکردی
و بر آن صله و خلعت نفرمودی اما مجد الملک ابو الفضل سعد بن محمد بن
موسی البراوستانی شیعی معتقد و مستبصر و عالم و عادل بود اما چون
در مشورت سلطنت و قوت وزارت و فرماندهی و جهانداری بجایی
رسید که مادر سلطان برکیارق را اینکاح بخواست و گنجهای عالم بر
داشت بر لشکرهای دنیا از حد روم تا مورکند و بلاد ترکستان و چین
و ماچین فرمانده شد و سلطان نشانه و تاج بخشی میکرد امرا و خواجگان
دولت بر وی حسد بردند و بغوغای لشکر کشته شد و ذکر احسان و خیرات
و مقتل و مدفن مجد الملک در پیش گفته شد در فصل موقوف اعاده و جهت ...
و برادرش اثیر الملک ابو المجد بن سعد بن محمد بن موسی رحمه الله بعد از
قتل برادر تا در قید حیوة بود ممکن و محترم بود از قبل سلطان و قاضی
رئیس العراقین مطلق او را انوشروانی چون متوفی شد از بزرگی و رفعت
از خاک قبه ستم نقلش بمشهد مقدس علی بن موسی الرضا کردند و دانم که چنین
بزرگان ملحد و متهم نباشند الا مومن معتقد و حدیث آن فرقه که رنج

کشته

کشته شدند از معروفان درگاه بهری مستحق ملحدی و بهری مسلمان
نامستحق که بغضب سلطان زنده بآتش کرده اند چون دراق و جنگ
و ترسو زو آن سر مرد بودند چهار از ایشان شیعی منسوب و باقیان
از شهرهای مجبران و ولایت مشبهان که بذکر اسامی ایشان کتاب
مطول شود و صد هزار لعنت خدا و انبیا و اولیا و فرشتگان و مومنان
بر ملحدان کشته و زنده و مرده باد که موثر در معرفت خدا قول پیغمبر را
دانند و اضعاف آن رحمت خدا بر دوستان کشته و زنده و مرده
باد که موثر در معرفت خدا عقل و نظر را دانند بر وجه دلیل که تولید علم کند
اما ابو القاسم عبد دیرة اصولی مذهب و شیعی بود پادشاه
وقت او را بسبب فتنه و غوغا بر آویخت و چون او را معلوم شد که
طالوره حاکه و دیگران از حنفی و شافعی در حق وی خوابهای نیک
دیدند و معتمدان طوایف بر ایمان او گواهی دادند پشیمان شدند و
رخصت دادند که او را در مقابل تربت سید عبد العظیم الحسنی رضه دفن
کردند در داخل شهد و امیر بفرمود تا بدارکی آن ... که قصد ابو القاسم
کرده بود از طاق بالا در آویختند و مصنف سنی چون آن تاریخ مسند است
بایست که ابیعی فراموش نکردی که خواب بکنیم راست نباشد و کنیم
دروغ و داود و سماسنی برناپشه که معتمد وقت بود در آن طایفه
بغنوت و طهارت گواهی داد بر ایمان و صلاحیت ابو القاسم عبد دیرة
و این سخن از آفتاب روشن تر است الحمد لله رب العالمین و حکم ابو القاسم
بشنویم بسیاست پادشاه حواله توان کرد اما رستم خادم سلطان
بود و بخیلی معروف تر بود از آنکه بابام دا و را گوالت جنایت مال برکان
خاتون هلاک کردند و عمید ابو الوفا شیعی بود مطالعه کنند تا آن شبهه
تهمت ساقط گردد اما آنجماعت را که از قلعها زیر آوردند پنداری که ...

حوالت مذهب و اعتقاد هلاک دادن بعضی
در روزنامهای ... ظاهر است

از مذهب اول ایشان فراموش کرده اما ابو رضا و ابوالفتوح اسدآبادی
بودند معلومست در آن محل جد و شیعه هرگز نبوده است همه مجبران و
مشبهان بودند و ابو ابراهیم و سالار عسکری بودند و معلومست که اگر
صد ملحد بتاختن مسلمانان روند بیچاره عسکری باشند و بدان ولایت
بوی شیعه نرسیده است و دیگر تشبیه معروف تر باشند از آنکه معطل
و توحید و سعد کاسپار را خود معروفست که هر شب آدینه برای خر خدا کاه
و جو نهادندی تعالی و تقدس عن الصعود والنزول و اگر چه اکنون علو
حنفی میکنند تقیه و آن دو علوی ملعون که یاد کرده است شبهه نیست که
ملحد شدند و اگر نوح پیغمبر را پسرش کنعان کافر باشد باجماع همه مسلمانان
نقصانی به نبوت او نکند و محمد مصطفی را هم که مادر و پدرش بعقیدت هم
کافر بودند نقصان رسالتش نباشد شیعه را الی دو آن دو علوی هم خلل نکند
و سنیان را هم نقصانی نباشد چون کسی از ایشان ملحد شود اما از برای
معارضه جواب آوردیم نه از برای حجت که ملحد ملحد باشد از هر مذهب که
انتقال کند و اصحاب آن مقاله را خلل نباشد و لاتزر وازرة وزر
اخری تا هر کس بخواند منصف بداند که جواب گفته ایم در ابتدا اما از دو شیر و
حمزه و منصور و ماداروا مظفر خرخون از کندا سیستان و اسفندار و حجام
باشند پندارم را انصافی نبوده باشند نیک تامل کند تا شبهه زایل شود
اکنون بدان که این فصل را معارضه نیست که موحدان بکمال دو ایمان استماع
کنند و مشبهان بمراد شنوند اول لاتفاق همه مسلمانانست که اساس ملحدی
و قاعده باطنی را در خطه عراق دو مرد خراسانی این بیخ نو نهادند
که ذکر اسامی ایشان رود و خواجه معا خارجی بکرم و بفضل اگر صداع بنماید
در آن تامل فرماید اول از آنکس رئیس و مقدم و پیشوا و مقتدای ملحدان
در این هشتاد و سال که وقت حسن صباح بود مجبره و مجبره زاده و دو خانه در دو ده

داشت در شهر ری بکوچه صوفیه و پیر استاد عبدالرزاق ساع بود هم
کار تاج الملک مستوفی مجبره بدر مصلحت کار نشست و نه بدر راه مهران
و مذهب و اعتقاد پدرش بر آن طایفه را معلومست و دوم قوم ده دار کی
ملعون بود ابوالغنایم در دکر اصفهان شهر به قهره کاشی و نه آباء
دعوه صباح باول قبول کرده و او را به تشبیه و رپرانه الی در شته
و چون از اصفهان بدر آمد بالموت رفت و هذا اظهر من الشمس سیم آن
قوم عطاش استخ بود که مقیم در کوه بود اصل بدیش پارسی و او اصفهان که نه
شهر را اصفهانست عالم المصحه چهارم قوم ابوالفتوح کورجه در قزوین
معتبر هشتاد و ساله هزاران نکاح بسته عاقر بجا زنا کرده و درو عاد
و فروج حکم رانده در استادان مناظره شاگردانش چون حسن کیلان
هیچ را در یک روز بعشر بار و ارشان بر دست حمید ابوالمعالی شسیر
بهمت الی دو هلاک کردن فرمود و هم کاران ابن ابو الفتوح چون محمد نیغ
و ابن ابوالفتوح الحسن بن عبدالملک الحمدانی از نسل حمدان کره بود که در
زرو جرد شهریار بود و قرمط بن حمدان پسرش بود که جعفر صادق او را بتهمت
فلسفه متهم کردانید و بآخر کار عمر بن عبدالعزیز خلیفه این قرمط بن حمدان را
بادار سیاوخیت و ابن ابو الفتوح حمدانی از نسل ایشان بود و تقلا مجری
کردی و بآخر کار ملحد شد تا مشتبه نشود که از آن بنی حمدانست که امیر ابو
الفوارس و امیر سیف الدوله حمدانی و خواجه امام ناصر الدین ابو اسمعیل
حمدانی از ایشانست که متنبی شاعر در حق ایشان میگوید شعر و انت ابو الهیجا حمدان
من ابنه :: توافق مولود کریم و والد :: و حمدان حمدان و حمدان حارث ::
و حارث لقمان و لقمان راشد :: اولئک انیاب الخلافة کلها ::
و سائر املاک البلاد الزوائد :: تا هیچ شبهتی نماند که ان حمدانیان
همه پادشاه عالم و عادل و شیعی بوده اند و آن حمدانیان همه کبر و مجوس

ومشرک و مجبر و ملحد و شتان ما بین البصیرة والعمی تا همه شبهه زایل شود
و بهمه مقصودی حاصل و این ابو الفتوح بیک روز کمتر از پنجاه فتوی
نوشتی و در اطراف عالم شهرهای مجبران فرستادی تا با خر که الحادی
ظاهر شد و در ملحدی سواکشت بنامه و پیغام و خلعت ملحدان که بدو
می آمد در سرای ابو المعالی شیرازی شیعی بخواجه محمد الحادی درست کردند
بعد از آن در سرای امارت بقزوین بگواهی خواجه امام حسن کرجی سنی
که او را و پدرش که خواجه ابو القاسم کرجی ملاحده کشتند بگواهی خواجه امام
اسمعیل حمدانی که رئیس شیعه بود و اول فتوی بخون ملاحده در خانه ایشان
کردند و بگواهی خواجه امام عبد الحمید بن عبد الکریم که معتبر بود و محترم
در اصحاب ابوحنیفه الحادی درین ابو الفتوح درست شد و در جوامع و محافل
و درس و فتوی و احکام دینی مهجور و ممنوع کردند و هنوز عوام شبهه
میشود تا شهر آوازه افشاء مردم شتی بگاه رخت و دفترها و فرزندان
از شهر بگریخت گوش میداشتند که مگر برای نفی تهمت بشهری از شهرهای
اسلام سر برکشند و خواجه امام ابو نجیب [illegible] تشنیعها زده بر
الحادی حجت انگیخته خبر آمد که پیر طایفه و مفتی هشتاد ساله را از سنت
(باستقبال او)
و جماعت برونق تمام و قبولی عظیم بالموت بردند و آوازه دهل و بوق
و بشارت و نثار با پیش عبد الملک لوطی پندارم این شیخ رافضی
نبود و از آبه و ساری و ارم و سبزوار و ورامین نبود اینجا بزرجمهر بود.
نایب حسن صباح از ولایت اندجه رود که ناحیه مجبران و مشبهان بود
در عهد اولین شتم ابجاقه مسعود زورآبادی بود از فحول علمای خراسان
شاگرد خواجه امام ابو المعالی جوینی و این مسعود نود ساله بود مفتی طایفه
با خر کار بعقبه طبس کیلکی رفت و ملحد شد اگر خواجه مصنف نداند باید که از
پیران خراسان بپرسد تا بداند که چه مذهب داشت و کجا شد و پندارم

(اما بعد از غفلت ...)

ان

این نیز رافضی نبود و قمی و کاشی نبود احمد عطاش که از ری بالموت شد
معلومست که چه مذهب گفتی و کجا خانه داشتی مفهومست که رافضی نبود
و اگر کار خواجه نوسنی است سنیت این معارضات باز نخواند ریش
را بجنباند که لعنت هفت آسمان و زمین بر همه ارمان و صباحیان و
باطنیان باد تا چرا وجوب معرفت را حوالت بمعلم صادق تعمیر کنند
و اما این جماعت را که در عهد خلفا و سلاطین بالموت کشتند ذکر اسامی
ایشان را در کار و طومار خواهد اما گر نباشد از ذکر اسامی تنی چند
معدود بعوض آنکه مصنف آورده است تا داند که در آن از کار ناچیز نباشند
او لاعباده یا رس که بار و زنه اهوازی از مصر و مغرب که سیوان آن
الحادی بودند بالموت و مهیم در عهد اول صباحی در دولت ملکشاهی آن
که هر دو را گریبان شاهان شحنگان امیر اسعد را بدان بزرگی بکشتند و
سرهاشان بحضرت همدان فرستادند پندارم رافضی نبودند با ناصر باوردی
و یوسف اردستانی و نصر دیه کرمانی و اردشیر و اس و امثاله که بعطا
همدان در عهد حضرت طبس بار کیارق سلطان که بتهمت الحادی کشته
شدند هر چهار شهر بودند الحمد لله که رافضی نبودند محسن خالدان که از
قزوین بالموت رفت و امیران سالها قاضی و مفتی ملاحده بود که رافضی
لعنتی نبود و محمد سلور ساری که بسر میدان دکان داشتی پیر نود ساله
که رئیس محمد بن [illegible] بکشتند ملحد سبح را از خانه این سلور بدر آوردند و هلاک کرد
پندارم این شیخ رافضی نبود سنی بود و از آبه نبود بساوی سنان
که سالها بالموت مفتی و قاضی بود همه جهان دانند که او از کدام قبیله بود و چه
مذهب داشت باری رافضی نبود [illegible] که ملحد شد و ملحدیش معلومست
باز اگر رافضی بود اسمعیل حمدانی که از خور و ساری بود داعی و رسول
ملاحده بود چون الحادی کشی ظاهر شد از بیم [illegible] و شاگرد

و بالموت نشد معلوم باید کرد که اهل آن دو بار ده چه مذهب داشتند و اگر ندانند
بپرسند تا بدانند اما اسحق صاحب خراج ملاحده هم از خور و ساری بود
که ملحد شد و امیر قاماز خرجی رحمه الله او را بگرفت و حبال عبدالصمد شش
او را بکشت بیدارم که رافضی نبود و احمد عطاء حامد سلطام ملحد که امیر عادل
غازی او را بگرفت از سر او فی هراست که چه مذهب داشت تا خواجه
ابوالفتوح حاجرم که وزیر امیر عباس بود میگوید که سبزه بسطام است و
بحر ست و بسیار است که خدمت بایزید بسطامی کرده است که چه مذهب
داشت و از کدام شهر بود الحمد لله رافضی نبود و اهل طبس گیلکی را
الوف الوف که امیر دسیه بقوت خواجه شهید معین الدین رحمه الله
ابونصر کاشی شمشیر میکشت پاشبهاست که رافضی نبود و بر ما الموت
تجربه کرده اند یکی قرد کاشی نبوده است و اگر بودی پوشیده نماندی
و این قدر از ذکر اسامی ملاعین درین کتاب کفایتست تا خواجه مصنف
بداند که ملحد که بوده و از کی بوده و اما آنچه کشتن مجد الملک متعقد و سعد
الملک مستبصر و زین الملک شمشیر تشنیع یاد کرده است خطا عظیمست
پیداست که ذکر وزرا که رافضی نبوده اند و سلاطین ایشان را هلاک
کرده بودند فراموش نکرده بودی تا بدانستی که کشتن وزرا و
اصحاب قلم بمذهب و اعتقاد تعلق ندارد که سلاطین امرا و وزرا
بسی کشتند برای استقامت ملک خویش و این چون مؤید الملک و فخر
الملک و خواجه قوام الدین و ابوالقاسم انسابادی و کمال الدین محمد خازن
و عز الملک بروجردی که همه سنی متعصب بودند و برای ملک دنیا کشته
شدند بایستی که شمشیر را و قتل ایشان قیاس کرده بودی تا شبهه زایل شدی و
و جماعتی اکابر ای شیعه خواجه نظام الملک حسن علی اسحق زاده و خواجه جمال
سمرقندی که سنی و شافعی مذهب بود ملحدان نکشتند تا درست شدی

راکه ملحدان کشتند همه را یاد کرده بودی چنانکه ضم

که خواجه

که خواجه دشمن ملحدانست و اگر چه وزیر سلطان اعظم سنجر بود بر سر ایران
ملک او انکار کرد تقریر صلح با ملاحده و راهها را بر ملاحده ببست و
بر ایشان باجهای سنگین نهاد و از ایشان الوف الوف میگرفت و
میکشت تا باخر کار در حضرت خراسان چون امیر عادل عالم بشمشیر
تیغ ملاحده کشته آمد آخر شیعی بود و سید منتهی ارجرجانی را که ملحدان
سمنانیه بکشتند و سید ابا طالب کیا هروی را و سید حسن کیا جرجانی
را که ملحدان کشتند و از گور بدر آوردند و بسوختند آخر شیعی بودند
بایستی که ذکر همه بمجدث یاد کرده بودی و سید ابا هاشم کیا حلانی
را که تعول ابو الفتوح کوره خر بکشتند شیعی معتقد بود و سید یار قزوینی
که در راه قزوین شهید کردند علوی حسینی شیعی بود و خواجه ابو الفضل
ابو العطام رسوابادی که ملحدان اسکندر در شهور سنت و ستین و
اربعمائه بکشتند شیعی معتقد بود و ملک کرد بازور او لسپه ملک ملوک
مازندران رستم علی شهریار که هم ملاحده او را در حضرت خراسان
بکشتند نه پادشاه شیعی بود او را المجدث یاد بایست کرد و اگر بذکر اسامی
وضیع و شریف از شهدا شیعه مشغول شویم از بزرگان کتب خواهد شد
کفایتست خواجه بداند که از مذهب شیعه تا ملحدی راهی دور است
و از مجبری تا ملحدی راهی نزدیک والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
والجنة للموحدین والنار للملحدین اما آنکه گفته است که ملحد گوید که اخبار
و انستن معلم صادق باید رافضی گوید بدین شرع اعتقاد نیست الا که
امام معصوم شرح دهد و بجز از معصوم نباید شنیدن که دیگران همه جایز
الخطا باشند مگر قایم که بر و خطا روا نبود که او معصومست چون جبرئیل و
محمد ع و او خود بدید نیست تا او بیاید و شرح بدهد چگونه اعتقاد بود
بدین شرع خاصه که مجتهدان در آن تصرفها کرده اند و گویند بر از ...

للملحدین

عایشه بخواند پس قایم بیاید بشرح و درستی او املا کند که معصوم است
و او داند زیرا که کار دین و دولت باو بسته است و چنانکه ملحد گوید
کار باطن دارد و رافضی گوید کار تقیه دارد و رافضی گوید علما همواره تقیه
کرد پس بقول ملحد و رافضی علما منافق و همه امامان که گویند جعفر صادق
فرموده است که التقیّة دینی و دین آبائی زیرا که باطنی کردن و تقیه
کردن همه نفاق باشد **اما جواب** این کلمات که از سر جهل و بی‌خبری
و تعصب و بی دیانتی ایراد کرده است بعضی دروغ محض و بعضی بهتان
صرف که وقوف بر آن بغیر از ملالت طبع و کندی خاطر نیفزاید اما چون
شروع رفت گزیر نباشد که جواب در خور آنها افتد بتوفیق و لطف خدای تعالی
اولا آنچه گفته است که ملحد گوید خدا دانستن بمعلم صادق باید صد هزار
لعنت بر ملحد باد و بر آنکس که مذهبش در وجوب معرفت و اصول دین مذهب
ملحد آن مانند که وارد و باول دعوی مذهب خویش فراموش کرده است
ائمه عراقین و خراسان در محافل و مجامع خلفا و سلاطین بزرگ بمناظره و
محاوره درست کرده اند که این هر دو قول کیست که ملحد گوید بقول معلم صادق
نباید دانستن و مذهب خواجه چنانست که تا پیغمبر نیاید معرفت خدای
واجب نباشد و وجوب معرفت موقوفست بر ظهور بعثت و حسن و قبح
شرعیست عقلی نیست و امام بزرگ از ائمه و اصحاب خواجه هم درین
کتابی ساخته است و آن ابوالفضایل مشاطه است برای عز الدین عبد الدوله
خوارزمشاه در آن تاریخ که او پادشاه قزوین بود و آن را کتاب فی معرفة
الالهیة الدولة الخوارزمشاهیة نام نهاده و اول این کتاب بعد از تسمیه
و تحمید آنست که لا بد هر واجبی را موجبی باید موجب معرفت خدای پیغمبرست
و با فقد بعثت معرفت واجب نباشد و اگر بشرح مذهب او درین
مسئله مشغول شویم بطول انجامد روزگارها تمام نشود بخلاف مذاهب مسلمانان

که خدا جوهر

از

از طوایف اسلام که او بدان مخصوصست پس چون این خواجه که انکار
کرده است با ملاحده علیهم لعائن الله شاید که مسلمانان را ملحد نخوانند
اما جواب آنچه گفته است که رافضی گوید از معصوم شرع بباید دانستن این
فصل از پیش گذشت که در قبول شرعیات بعد از بعثت رسول و ظهور
معجزات که دالست بر صدق آن بمعصوم حاجت نباشد در معرفت
شرعیات و از کتاب خدای تعالی و اخبار متواتر و اجماع امت تحصیل
معارف شرعی شاید کردن مثال این مسئله چنانست که در عهد ظهور
امام معصوم بمکه یا مدینه یا بکوفه در اطراف عالم علما و فقها باشند که
عوام از ایشان شریعت آموزند و اگرچه معصوم نباشند و عصمت در
اعلام شرط نیست و این معنی از کتب شیعه معلوم و مفهومست خلفا عن
سلف و با انکار مداهنی متبدع حق باطل نشود والحمد لله رب العالمین **اما آنکه**
گفته است که قایم معصومست چون محمد و جبرئیل علیهما السلام اعتقاد و مذهب امامیه
آنست که ائمه را معصوم گویند چون انبیا و ملائکه اگر نبی معصوم نباشد
در شرع خلل افتد و اگر امام معصوم نباشد بقول و فعل وی اقتدا
روا نبود و طبیب بیمار معالجه را نشاید و برین قول دلایل و حجج و بینات
بسیار است عقلی و سمعی و در کتب مصنفان شیعه ظاهر چون بخوانند
از آنجا بدانند و اگر خواهند بخوانند بر جهل که مانده باشد چه طعن بر مذهب
مسلمانان میزنند و من اساء فعلیها **و آنچه** گفته است که مذهب شیعه
چنانست که قرآن بر عایشه بخواند چون قایم بیاید بشرح و راستی املا
کند عجب آنست که این مزور انتقال دعوی کرده است که بیست و پنج سال رافضی
بوده و اعتقاد ندانسته که این نه مذهب شیعه است و کس نگفته است
و از عالمی از علما شیعه مذکور نیست و در کتابی از کتب ایشان مسطور
و برین اصل بدگمان نهاده است که بیرون از عقد رسول و عایشه باری تعالی را

دروغ زن میدانند که گفته است تبارک وتعالی انا نحن نزلنا الذکر وانا
له لحافظون معنی آنست که ما فرو فرستادیم قرآن را و نگاه دارنده قرآنیم
پس عایشه جاهل باشد و محمد غافل و خدای تعالی دروغ زن نعوذ بالله من هذا
المقال **اما جواب** آنکه گفته است تا قائم نیاید درست نشود این طرفه تر و
دروغ تر و بهتان تر است بدان دلیل که چند موضع درین کتاب اشاره
کرده است که ما افضیان بعد از مصطفی دوازده امام گویند و همه را معصوم
دانند و جایی گفته است که عادت بزرگتر امامیست نزدیک ما افضیان پس ع
زعمه بعضی ازین کلمات نه عایشه نخورده بودی امیر المومنین علی املا
کردی تا بجنس عسکری محتمل و ناقص نماندی تا قائم بیامدی و املا کردی
و هر عاقل که نظر کند درین فصل غایت بهتان و دروغ این مصنف بدانند
و هدایت نقله و باطن که بهم مانند کرده است بایستی که بدانسته بودی که
باطنی کدام باشد و متقی کدام که باطن بمذهب حسن صباح است و بیان
کرده شد که این ملعون چه مذهب داشته بود باول تا تحت البر متقی
باطن نخواندی و این چنانست که این ملاعین گویند نماز باطن را در بالموت
و مصر آورده است و مولانا را وسیدنا را خدمت کردن و نماز ظاهر این
حرکات و سکنات بر وجهی است که انرا زمره اذا قامه عایشه البلد و غایته کامل العقل
خوانند نماز ملحدان و مزدکیه و دهریه و فلاسفه و اباحتیه است و روزه باطن پیش ایشان
معلم نگاه داشتن است و روزه ظاهر امساکست از طعام و شراب و غیر
آن و شرح هر یک بدادی اما خواجه مصنف خود بهتر داند صاحب شرع بدارد
اما تقیه و دفع مضرت باشد از نفس و ذکر مومنان اگر مضرت معلوم باشد
و اگر مظنون نترک حرکتی بالعقل که نقصان ایمان نکند چنانکه عمار یاسر کرد
در عهد هجرة رسول صاحب شریعه و دیگر صحابه و شیعه بدان مخصوص و
متفرد نباشند و خواجه پیش ازین خود را سنی مطلق خواندی اکنون

انهم

از بیم ترکان مرتکب کرده است او خود را حنفی سنی میگوید و تقیه همین باشد و
آن کلمه را ایراد کرده است در حق امیر المومنین علی عم اگر چه بر طریق حکایت
مستوجب لعنت و عقوبتست که او سر همه مومنانست و امام همه متقیان و
لم یشرک بالله طرفة عین و لم یداهن فی دین الله التی بعث او منیت که
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم و هو اعلم الناس بعد
رسول الله وافضل المهاجرین والانصار وقاید الغر المحجلین علی
رغم الخوارج والمتمردین فذاک مولانا امیر المومنین والحمد لله
رب العالمین **آنکه** گفته است فضل از شرف الاسلام در اصفهان
پرسید که حلوی و رملهدی و را فضی گفت شما یک کار بکنید و در میان
دو ره را در سخن بگوئید **جواب** این آن باشد که ممکن باشد که چنان
بزرگی این اجرا کرده باشد و اگر از برای حلاوت سخن و تهییج عوام و
رونق خود به تعصب سخن گوید کلام العدی ضرب من الهذیان گفته اند
و این سخن را دو معارضه سره هست یکی آنکه در شهور سنه خمسمائه برادر آمنه
بمدرسه بزرگ خود نوبت مجلس بود و در آن میانه بر مذهب صاحبان
طعن میرفت و مردم عظیمت و تزئین آن قوم شوم را بهانه در از کرده بودند
و در آن میان مجبری متعصب برخاست و گفت ای خواجه امام این قوم در
خیر العمل سر بکر بیان تو در آورده گفتم در خیر العمل سر بگریبان می آورده اند
اما در وجوب معرفت زبان بدهان تو در کرده اند پس من پیرهن بر کنم تا
گریبان نماند او سر بر کند تا او شوار تر از وست که تا دهان باشد در آن
دهان زبان باشد و آنچه مانند آن باشد که چون تخت الائمه ابو نصر سمانی
پرده از خانه نجاست ملحدان برداشت و دولت سلطان مسعود نور الله مرقده
بحضور ارکان دین و دولت از وزرا و امرا و سپاه سالاران و خادمان
حضرت و ده هزار کس از عوام و خواص و از هر مذهب و طایفه که حضور

سلطان تقریر کرده که مذهب مجبران با مذهب باطنیان برابر است در وجوب
معرفت خدا فضولی برخواست و گفت مولانا چه فرقست میان ملحدان و جماعت
خواجه کرم و علیه گفت ای خواجه فرق در دو کار باشد و اینجا یکتاست و در
یکتایی فرق نباشد پس قول شرف الائمه با قول شرف الاسلام برابر
بایست کردن و بدانستن که در میان دو قول فرقی عظیم است او لاد
گفت دو برادرند این گفت یکی کشته شد و بمذهب خواجه و همه مسلمانان
درست است که روا باشد که دو برادر باشند یکی هالک چون عبدالله
که پدر مصطفی است و یکی ناجی چون حمزه و عباس که هم عم مصطفی اند و
بمذهب ما هالک چون ابولهب ناجی چون ابوطالب اما روا نباشد که
یک شخص را دو حکم نهند در نجات و هلاک در یک وقت بلکه این قول
دشمنت و بدان اتفاقی نباشد تا معلوم شود که خواجه را با باطنیان
نفقه آنست و رافضی را بقول او برادری در یکوقت و با این معارضه
حجه و هیچ شبهه نماند الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین **اما** آنکه کلمات
تکرار یاد کرده است و گفته بساسیری بیامد و مقتدر خلیفه را بگرفت و در
انبار محبوس کرد و سلطان طغرل بک لشکر [illegible] و او را خلاص داد
و بساسیری را بگرفت و هلاک کرد و بعد از آن مقتدر خلیفه هم کشته آمد
جواب آنست که عجب آید از آن ناقل که چنانکه خواهد بعضی مذهب
سخن بگوید اند اگر مقتدر کشته شد نقصان بدانند و چون ملوک دیلم
را سلطان محمود بگیرد گوید از شوم رافضی بود و اگر مقتدر کشته شود
عاری و عیبی بدانند اما چون زید بن علی را بکشتند بر حساب نقص رافضیان
گیرند و بدانم سنیان چرا تقصیر کردند تا مقتدر را گرفتند و کشتند و
خلیفه گرفته محبوس خلافت را نشاید اما امام که بتحقیق غایب امامت را
نشاید و طغرل بک چون مقتدر را خلاص کرد مستوجب شکر و ثنا و دعاش شده اند

علی عزم

اما سلطان محمد بن محمود که بغداد و بر خلیفه حصار کند و در حق وی زبان دراز
میکند چنانکه در تاریخ الایام و ان نام کرده است و چه ماننده است این
حکایت بآنکه معویه را بسبب ام حبیبه خال المؤمنین خوانند برای آنکه
خصم علیست و محمد ابوبکر را خال المؤمنین نخوانند اگرچه برادر عایشه است
و شاگرد امیرالمؤمنین علی [illegible] و رافضیان کافر و ملحد باشند که انکار امامت
ابوبکر و عمر کنند اما معویه مؤمن و مسلمان باشد و اگرچه بیست و هفت مصاف
شمشیر بروی علی کشید و رافضیان که ابوبکر و عمر را دوست ندارند هرگز
توبه ایشان قبول نباشد اما یزید که حسین علی را فرماید سر بریدن
توبه ایشان مقبول باشد و او مثاب و تایب باشد این فرمایند آنکه
یاد کرده است و درین کتاب خصومت اهل بیت مصطفی را آشکارا کرده
است و هر عالم و فاضل و عاقل منصف که نظر کند درین فصل شبهه ایش
نماند و زایل شود و فایده ایش حاصل آید و الحمد لله رب العالمین
آنکه گفته و باز چون عهد کریم ملکشاه بود سقاه الله نظام الملک
ابوعلی الحسن بن علی بن اسحق از سر عقیده اینها که بود همه خوار و مهمل داشتی
و در ری هر که دعوی دانشمندی کردی چون حسکا بابویه و ابوطالب
بابویه و ابوالمعالی امامی و حیدر زیاری مکی و علی عالم و ابوتراب دوریستی
و خواجه ابوالمعالی [illegible] نکار کرو جز اینها از رافضیان شاگردهم بودند
تا بر منبرها بر روند سرهای برهنه کرده و بیچونی و استخفاف که میکردند
بر ایشان و میگفتند که شما دشمنان دین اید و سابقان اسلام را لعنت
کنید شعار شما ان شعار ملحدانست ایمان بیاورید تا اگر خواستند و اگر
ایمان می آوردند و از مقاله رفض بیزار میشدند **اما جواب** آنچه حواله
کرده است بقول سلطان عادل ملکشاه و خواجه منصف نظام الملک رحمة
حوالتی است بدروغ که در ادوار ایشان و متوطنان که ایشان کرده اند سادات

شیعه را و خطوط و توقیعات ایشان بدان ناطقست و هنوز دارند و
می ستانند و احترام و توقیر و توقیع سادات و شیعه در آن دولت و عهد
معلوم و مشهور است و اگر تسلیم افتد که این منکر کرده اند بجهت اعتقاد
بر علمای شیعه حنفی رفته است اعتقاد و مذهب را نقصان نکند و این خود
عهدی بعید تر و حادثه نامعروف تر اما خواجه را ازین حادثه قیاس
میبایست کردن با این واقعه رفته که در آن عهد که سلطان سعید مسعود
بن محمد انار الله برهانه بری آمد در عهد امیر غازی عباس رحمه الله در رئیس
که اصحاب سنت و امام این طایفه و مفتی و مقتدای اهل سنت و
جماعت بوده اند و ابن رئیس ائمه ابو سعید وزان بود و ابو الفضایل مشاط و
شرف الائمه و ابو نصر هسنجانی را سر مذهب خواجه بر سلطان و امرا و وزرا
و خواجگان و خادمان نظر کرده اند و در سرای امیر عباس آن دو مرد
را محبوس کردند و سنیان و اشاعره غوغا کردند در آن حادثه دو سه
مفتی غوغا نامه را در آویختند و بعد از سه ماه حبس و رنج و حرج رئیس سادات
شیعه سید فخر الدین رحمه الله بهم کاری آن سعیها کرد و شفقتها نمود و قاضی القضاة
امیر حسن استرابادی رحمه الله مترددی بود تا با خرکار خواجه ابو نصر هسنجانی بحضور سادات
و علما و قضاة و رؤسا و معتمدان طوایف در حضرت سلطان و امرا
حاضر شدند و مسایلی که خلاف مذهب سنت و ایشان بدان منفرد بودند
چون وجوب معرفت بنظر و عصمت انبیا و تسبیح تکلیف ما لا یطاق و جزای عمل
و مانند آن بپوشیدند بر وجهی که شرم میدارم شرح آن دادن و نسخه
اهل ری بگرفتند و بدار الخلافه و شهرهای بزرگ فرستادند و این حادثه
معروفست عجب که خواجه مصنف فراموش کرده است و تشنیع بر علمای شیعه
در عهد ملکشاهی و چون حادثه معروف قیاس کند آن حادثه مجهول
باشد که شرم بدارد و در مذهب مسلمانان طعن نزند اکنون حال این حفظ

در رجوع از مذهب معتقدان را است نگفتند یا از بیم خون و مال تقیه کردند محالست
که رجوع کنند ظاهرا و باطنا که هنوز تو تربیت ابو الحسن اشعری میکند و این
معروفست نمانند الا آنکه تقیه کردن و خواجه بیان کرده است که تقیه
کردن و باطنی یکیست و تفاوتی هست و من ازین میانه عاجز فرو مانده ام
که رافضی شاید که تقیه کند که در هر مهد السنت سنی عالم متعصب در پیش قادر
قاهر چگونه نشاید که تقیه کند و نه از امیست که آن را جحود و انکار نشاید کردن
چنانکه مذهب مجبر السنت و شیخ ابو الفتوح اسفراینی را در آن عهد از حضرت
بغداد مهجور کردند و عیز او را رکنهار رسانیدند باری همه ما را توفیق داد
تا در گفت و قول آن بگوییم و کنیم که عقل از ما پسندد و شرع بر ما بخندد و
و الله الحق الکبیر اما آنچه از اسامی این طایفه یاد کرده است که خواجه نظام
الملک ایشان را کم حرمتی داد خلاف راستی است که هر یک ازین جماعه
از نظام الملک عطایا و صلتهای عظیم ستده اند و علم و امانت و زهد
و ورع شمس الاسلام حسکا بابویه طایف اسلام را معلومست و ابو
طالب بابویه سالها واعظ و مذکر مسلمانان بود و امانت و فضایل او ظاهرست
اما ابو المعالی امام عالم و مفتی و واعظ و مقری و خویشتن داری او ظاهر
و خواجه ابو الحسن همچنین معروف و معتبر و خواجه علی عالم رحمه الله را پدر آنی
معروف و اعمام مشهور بودند درین طایفه چون خواجه ابو سعید که معزور او اخبار
بوده و مستدین عالم و خواجه فقیه عبد الرحمن نیشابوری که گفت و قول و قلم و
تصانیف و الفاظ بسیار است طوایف اسلام و خواجه احمد مذکور
و هر یک از آن بزرگان از سلاطین و وزرا عطایا گرفته اند و نه فوق
بوده اند که خواجه نظام الملک بر ایشان تطاول کند که ایشان را عطای
بسیار داده است و شفقتها نموده و ابو المعالی انکار کرد مومن و متقی و
معتقد بوده است و هرگز شتامی و التعاقی معروف نبوده بحمد الله اما خواجه

ابوتراب دوریستی ره پسر خواجه حسن بوده و خواجه حسن پسر شیخ ابوجعفر
دوریستی مشهور در فنون علم و مصنف کتب و راوی اخبار بسیار و از
بزرگان این طایفه و علمای بزرگ بود در هر دو هفته نظام الملک از ری
به دوریست رفتی و از خواجه جعفر سماع اخبار کردی و باز گشتی از غایت
فضل و بزرگی او و این خاندانست بعلم و عفت و امانت مذکور خلفا عن
سلف و این خواجه حسین که پدر ابوترابست با نظام الملک حق خدمت
و صحبت و الفت داشته و در حق او مدح گفته و ببابویه و تعاونه خود
موسوم باشد آنرا که قصیدها باشد در فضایل صحابه کبار از آن یکی
اینست که تخلص کرده بمدح خواجه نظام الملک ره و این است

من قال فیك ابا بکر حسانا فانا منه ... بری و القاه من اللعنا
صهر النبی و ثانیه و صاحبه ... و المستعان به فی کل ما امتحنا
قد کان شیخا لاهل الدین معتمدا ... و صاحبا لرسول الله مؤتمنا
کانا بغار و صاحبان و اصطحبا ... فی الغار ثم هما فی موضع دفنا
من لیس یقول الفاروق الهدی تبخا ... و القرم عثمان الا من اتی برنا
و الا لمتی علی فی ماثره کالشمس ... یهدی اعلام النجوم سنا
اثنی علیهم و اوصی من اری بهم ... حتی الحسین ابنه و المجتبی حسنا

و چنان گمان برم که قایل این قصیده را نظام الملک رنجانیده و در مساجد
شیعه اعتقاد اهل سنت نیز نوشته اند من بعد رسول الله ابوبکر الصدیق
و در بعضی مساجد هنوز مانده است انکه گفته است آنست که اعتقاد شیعیان
باید که در دل اهل سنت بود چون بر دیوار مسجد بود رسم از دوش قدیم
بنه ارم خوار و علی زعم المصنف که درین کتاب یاد کرده است که رافضیان
ابوبکر و عمر را دشنام کنند و این بگردن نویسنده باشد و اگر ایشان چنان
کرده باشند و خیر الناس بعد رسول الله ابوبکر الصدیق دلالت بر حق مذهب

که خیر الناس ...

جواب

و مجیران همه عقلا و علما معلومست که مکه بهتر است از ری و کعبه بهتر است از
هر مسجدی که در عالمست و همه اصحاب فریقین که آنجا رسیده اند دیده اند
که بر دیوار کعبه نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله نام علی
بولایت با شهادتین متصلست پس این او بتیر کرده دلالت حق مذهب امامیه کند تا
چون ایشان دیده اند این تردد اند و در جواب گویند تا دلش یک باشد بلکه
حق و باطل بر این طریق اثبات کنند اعرف الحق تعرف اهله و جواب
جنگ نباشد و همه مسلمان شده بگردد و اشک نباشد الحمد لله رب العالمین

آنگه گفته خواجه احمد خجندی ره گفت آن ملحدان باطنی علیهم لعاین الله باری
مردی مینمایند و قلاع و ولایتی بدست فرو گرفته اند و را اظهار میزنند و در
باده اعتقاد خود بر جواللیر مینمایند و رافضیان بر گشت در شهرها بامال و ملک
نشسته اند و فرمان دهند و همه سیادت ترکان حنفی و سنی و بر کار صلابت
عمر که شهرها برای شده به دست او شده و اند بسر ایران غازی چون
سعد و خالد بن الولید و منذر حارثه و عبیده جراح و شرحبیل بن حسنه و سوید
بن مقرن که جز بر بنهاده و ابوموسی که خوزستان و اصفهان ستد و عمان
و رقاع عاصم بن عدی و غیر هم و زهره بن حویه و عبد الله عامر که خراسان
بستدند که اگر برشمارند کرد از هر یک و نام هر یک کتابها عراق و فتوح
عجم در عهد ابوبکر و عمر و عثمان و همه بزرگان بنی امیه و بنی مروان و همه بزرگان
بنی عباس چه کرده اند تا بدان حد که در حصار شهری از شهرهای خوزستان
در مدتی که لشکر اسلام حصار میدادند و دشوار بود ستدن آن
و زهره بن حویه گفت یا محمد که مرا بر سپری نهید و در شب تاریک و سپر را بر نیزه
و بر باروی شهر نهید و بگریم خود ترتیب کنم او را به ده مرد بر باروی شهر
نهادند خود را در شهر افکند و بانگ برزد دیگران گفتند عرب آمدند
همه افتادند و جوی خون راندند تا عرب بشکفتند شهری تنها شهری بستد جواب

را بر نیزه ...

این کلمات بانصاف مطالعه کند تا فایده حاصل شود اما آنچه گفته است و
حواله کرده بخواجه خجندی پندارم که با عقل و دانش او مانند این سخنها گفته باشد
که سخن جهالت و حدیث عالمان نیست و دروغ بر وی نهاده چنانکه در
مواضع این کتاب بسی دروغ و بهتانست بر خدای و رسول و اهل بیت و
صحابه و بر شیعه و وزر و وبال کردن با قتل خواهد بود پس اگر خجندی گفته
است خطا و مرجوح باشد که امام و از آن مسلمانان گوید که ملحدان بیاری او در
میآیند و کاری میکنند اعتقاد ندانسته باشد که ملحدان هر چند کنند تمویه
و زرق و شعبده باشد و راه زنند و خون ناحق ریزند و طریقشان مزور است
و کیش باطل و حسن احوال و افعال را ابردی و صلابت و جلادت نسبت
ساختن علامت جهل و نادانی باشد و آنچه گوید ملحدان رجولیت نمایند
با دعوی عالم پنداری مسخر رجولیت و فتوه هنوز ندانسته باشد که در چه و در
که استعمال کنند این خصلت است از ایمان و اعتقاد و امانت و دیانت
و ملحدان ازین همه بری و مبرا اند پس باید دیدن که برین اجرا و امت که
خواهد بود **جواب آنچه** گفته است که رافضیان در شهرها آسوده و مرفه نشسته اند
با ملک و مال انصاف آنست که این خواجه که برین طایفه تشنیع زده است بیتو
جهاد را میان بسته بودی بروم و ولایت فرنگ و دیار ملاحده قتل و نهب کردی بار
و نکبات نیاسودی از رنج مجاهدت و این کدام طایفه بودند که بجهاد بنشستند
که شیعه با ایشان موافقت نکردند پس این طایفه امرا و ولاة و لشکریان
خود میکنند و شر اعدای دین از مسلمانان کفایت مینمایند نصرهم الله نه نجوی
میکنند و نه حلاج و نه شانه زن آتش و نه دیگری همه جوش میزنند و می خسپند آسوده
و مرفه و سادات شیعه اگر مال دارند یا ملکی چنان دارند که دیگران **جواب**
آنکه گفته است که فتح دیار گرگان و دیار کافران در عهد عمر خطاب بود
چنین است درین قول انکار نیست اما از ذکر اسامی مبارزان و بیکانی که بجها

کردند

کردند غزا و فتحها بدست و تیغ ایشان برآمده است همچنین است و بوده است
جزاهم الله عن الاسلام والمسلمین خیرالجزا با اینهمه رنجها که کشیدند و بدیشان
رسیده است در آن غزوات از نخوردن و نخفتن و سفر دراز کردن و
پشت بخانه و عیال کردن و نفس و جان و مال فدای دین شریعت و اسلام
کردن معلوم نیست که جزا بر عمل بودی مرتسم که بقیامت مالک الملک ایشان را
محروم رها کند و اینهمه رنجها ضایع کند و کسی را زهره اعتراض نباشد که ثواب
و جزا در مشیت است اما چه توان کردن که مخالفت اهل سنت و جماعت کردن
رافضی باشد تا بقول مجبران همه رنج که عمر برده باشد او را جزا نباشد
و مالک الملک چون خواهد تا با خود کار بار نستاند زهی دوستی عمر و زهی
مذهب و اعتقاد پس مدح و ثنای عمر را بر اصل مجبری فایده نمیدانم **آنچه**
گفته است که فتحهای اسلام در عهد ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و مروانیان
و عباسیان بوده است از غایت ناصبی و خارجی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
را یاد نکرده است نیک آمده است تا در هر فصل که عاقل خواند سیرت و
اعتقادش بداند که آخر اگر علی مرتضی بمذهب مجبران منزلت ابوبکر و عمر بداشت
کمتر از خالد و سعد و شرحبیل پندارم نباشد آری خالد ولید مغیره است که
دشمن مصطفی بود و سعد پدر عمر است که سر حسین علیه السلام بیزید و شرحبیل پسر
است در کشتن حسین بن علی علیه السلام خواجه فریضه شناسد نام ایشان به نیکی یاد کردن
اما چون نوبت بعلی و آل رسد بغض ما در کشش رها کند اما چه سود دشمن همه که
قرآن و اخبار از فضایل و مناقب ایشان مالامالست و عقل به عقلا بر عصمت
و فضل ایشان گواه **آنچه** گفته است که بنی امیه و مروانیان فتحها کردند
راست است از او میگوید که امام حسین را با هفتاد و دو تن قریش و فاطمی و شیعه
بدشت کربلا کشتند و سرها بر سر نیزه کردند و بشام بردند این فتح اعظم باشد
و از فتحهای مروانیان آنچه توان باز گفت یکی آن بود که هزار کم پنجاه ماه علی را



بر بسیاری از لشکر اسلام لعنت میکردند فتح بنی امیه و مروانیان این بود که بیان کرده
شد **اما آنچه** گفته است که حوزهٔ زهره و سهروردی بسته و کردستان مسدود شد
گفتند مرا بر سپری نهند و بر سر نیزها بر باروی شهر نهید چنان کردند شهر
بسته است میگوید اما پنداری که فراموش کرده است که این فصل را در
اول کتاب بر سبیل انکار بیان کرده و از محالات میداند و میگوید که اصحابنا
میگویند که علی را در منجنیق نهادند و تنها در قلعه رفت که هزار مرد در وی بودند
و اندکه این چگونه روا باشد و تجهیل و غفلت امیرالمؤمنین علی را منسوب کرده
و این آیه با استشهاد آورده که و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و اینجا نیز
روا باشد بر کافات عاصی و قاصی و آنجا برکت مصطفی و نیروی جبرئیل
و قرآن و مرد انکار علام مرتضی مجوز نباشد در عقل و عرف مستحیل مینماید و
اینم از شیوه محالات و ترهات باشد اما اینم از اهل سنت تفضیل اگر است
باشد هر عاقل عالم که درین فصل باستقصا تأمل کند بداند که معه را با امیر
المؤمنین علی خصومت و عداوتست و لا یحبه الا مؤمن تقی و لا یبغضه الا
منافق شقی **آنچه** گفته است و چون خوارج با صلابت و سخت آیان
در ولایات و ممالک غالب شدند مهلب بن صفره و پسرش یزید بن مهلب با
نوبت او در دانی چه کردند و در خراسان عبدالله بن خازم و قتیبة بن مسلم که سمرقند بست
و وکیع بن سوده و ولید بن عبدالله و حجاج بن الحکم و احنف بن قیس رضوان الله علیهم
چه کردند تا مشرق صاف نشد و کلمهٔ اسلام عالی نشد **جواب** آنست که برین
انکاری نیست و اسامی آن مبارزان در تواریخ و آثار مشهور است اما
نمیدانم که از آنچه ایشان کرده اند چه فایده است معاصر را که نه پدر ایشان بودند
و نه بر مذهب و اعتقاد او بودند و نه با علی و آل او و فاطمه بغض و عداوت داشتند
خدای تعالی ایشان را مکافات خیر کناد بقیامت بهر چه کردند ان الله لا یضیع اجر
المحسنین اما چون جزا بر عمل نیست در تواریخ روزگار ایشان که ابو الحسن اشعر

بعد

بعد از آن آمده است و گفته که مالک الملک اگر خواهد ایشان زاهد و ورع و بسته
و بدل ایشان کفار و گبرکان را بهشت برد تا هیچ فرق نباشد میان این
مجاهد و مطیع و کافر و معاند عاصی بکوری رافضیان قم و ساری **آنچه**
گفته است و این فتوح امیرالمؤمنین علی و فرزندانش کجا بودند که یک ده نه در شرق
و نه در مغرب استدند و خود حاضر نبودند و یک علوی در چنین غزاها
اول و آخر نبوده است تا بایستی که بجهاد و غزا مشغول بودندی که بجهد بر
بنی عباس مشغول بودند و سر در سر حسد کردند علی ابو طالب علیه السلام از
حرب صفین و جمل و نهروان به هیچ غزایی نپرداخت و از فرزندان او در
دین هیچ اثری ظاهر نشد **جواب** این بادی که از سر بغض و عداوت
علوی و تعصب و خروج درین کلمات ظاهر کرده است از فروض و واجبات باشد
او ندانسته است که از اولاد ابوبکر هرگز جهاد و غزا نکرد مگر محمد بن
ابی بکر که شاگرد امیرالمؤمنین علی بود و از فرزندان عمر یک تن بجهادی
نرفت و آنچه عبدالله عامر کرد عوام گویند همه عبدالله عمر کرد و او زاهد و گوشه‌نشین
دست بود از دنیا طلب جاه و نعمت نکرد و عثمان عفان در عهد خلافت
خود اهل سره را که تمرد میکردند از شرایطی که ابوبکر بر ایشان نهاده بود
مالشی بداد و دیگر هیچ غزایی نکرد و این معنی بر فضلا پوشیده نیست و از
فرزندان عثمان هیچکس این اختیار نکردند و مذکور شده درین معنی و از
شومی یزید این حکم بر بنی امیه ماند و از بنی عباس خود معلوم است که هرگز
لشکری بکده در روم و دیار کفر و مصر و الموت نفرستادند و اگر سلاطین
و بزرگان ایشان کاری کردند بتقویت سلطنت و مردی خود ظاهر است
اما فتحهای اسلام در اول و آخر امیرالمؤمنین علی کرد تا بعهدش با عمر بن
الخطاب و یاران اوش و اما آنچه شیوه یاران علی کردند فراموش
نبایست کرد چنانکه معلوم است از مردی و صلابت و مبارزت مالک اشتر نخعی

و سهل حنیف انصاری و حارث بن اعور همدانی و قصه خروج مختار ابو عبیده
ثقفی که صد هزار خارجی و مروانی را چگونه کشت و مدت شش سال
تمام از کوفه و بصره تا حد خراسان و نهاوند و حدود اصفهان و
حدود آذربایجان خطبه و سکه بنام او بود و ولاة و لشکریان و نواب
او در بلاد اسلام بودند و غزوات و فتوح محمد حنفیه پسر امیرالمؤمنین
ع خود ظاهر و شایع است و در مغازی مذکور و مسطور و آنچه محمد ابوبکر
کرد در حدود مصر و شام از قبل امیرالمؤمنین ع و شهادت او در آن
مجاهدت معروفست و قصه مسیب را باید خواندن تا بداند که کمتر از آن نکرد
که مبارزان عهد عمر را یاد کرده است و قصه ابراهیم اشتر و جهادهای
او و قصه سلیمان صرد خزاعی و اگر بذکر هر یک از غازیان و مبارزان
مشغول شویم از ولایات بستدن و خوارج بکشتن و آثار اسلام ظاهر
کردن سالها و روزگارها در آن خواهد رفت اما از برای معارضه و انکار آن
مصنف مجبر اینقدر کفایتست و اگر خواجه گوید این قتال با مسلمانان بود و
آن با گبران و مشرکان و هر روزگار قتال با جماعتی باشد که انکار حق
کنند آن جماعت انکار توحید کردند این جماعت انکار شریعت آنگه
گفته است که امیرالمؤمنین از حرب و قتال صفین و جمل و نهروان با
غزوات دیگر نپرداخت اگر مصنف انصاف بدهد این بتر غزوات باشد
که چون بانکار امامت علی ع بعد از عثمان خارجی باشند با یکدیگر قتال
میکنند تا دست از آن بدارد یا این قبول کنند تا شبهه زایل شود و
مقصود حاصل و آنچه از سر تعصب گفته که از فرزندان علی در دین اثر
پیدا نشد راست میگوید اینجا که ذکر خرافات یزید باغی و مروان طاغی و
سخن یزید ناقص و ولید حمیر باشد باقر و صادق و کاظم و رضا را
چه منزلت و مرتبت باشد اما شرم باد چنین مصنف را روز قیامت از

بانکار امامت ابوبکر و عمر و عثمان

رسول

رسول مصطفی ص از این آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و از خبر
انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی
تا بقول خدا و رسول امت را الجاء حواله کرده باشد که ایشان را
ثبات قدم باشد و الا حصر بودن ارکان ایشان کی باشد همه جا از ایشان است
که فتحهای اسلام و برکتهای عالم و نصرتهای بزرگ از امر معروف و
نهی از منکرات و حل شبهات و بیان معضلات محمد مصطفی ص و آل
ائمه هدی صلوات الله علیهم بوده است نه مروانیان غاصب و سفیانیان
باغی اما این دولت که ببغض آل علی سیاه باشد و این جانه که بعداوت
آل فاطمه تباه بدنیا در خسارت باشد و بآخرت در خسارت با دول اسلام
که علی مرتضی بقتال کفار و قلع قلاع میان بسته بودند و همه اصحاب مرفه
آسوده بودند و عمر خطاب و غیر او با رنج بودند علی ع منت بر ایشان
نهاد و بلیشان با خو کار که عمر میان به بست بقتل گبرکان منت بر علی ع
نهادن که آن کمتر نبود از این آنگه گفته است اول آنکه حسن علی خلافت
بمعویه تسلیم کرد و حسین را و اهل بزاری بکشتند و زین العابدین و
باقر در دولت بنی امیه از خانه بیرون نیامدند و جعفر و موسی و غیرهم علیهم السلام
طریق انزوا و زهد اختیار کردند و همه صلات و ارزاق و عطایا می‌استدند
از خلفا و بخلافت ایشان مقر بودند و هرگز از این سادات کس دعوی امامت
نکرد و مخالفت خلفا نکردند و بنو امیه نه با صلات و نه بتقیت اما جواب
آنچه گفته است که خلافت را حسن علی بمعویه تسلیم کرد از دو حال خالی نباشد
خلافت حسن را بود یا نبود اگر او را بود مذهب خواجه باطل باشد در اختیار
مختار مهاجر و انصار و اگر خلافت او را نبود این تسلیم درست نباشد
بر معویه که در امامت ظالم و غاصب باشد بلکه حسن علی ع خود نشوانده که
امامت را تسلیم معویه کند از بهر آنکه معصوم باید و معویه جابر ظالم بود و نص

باید برای معویه نقض شود امام عالمتر امت باید معویه جاهلتر امت بود
شجاع تر باید معویه شود پس آن تسلیم را اصلا نباشد و امام خود حسن باشد
با حصول صفات و اگرچه تصرف نکند بقول مصطفی که فرمود هذان امامان
قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما **آنچه** گفته است که حسین علیه السلام را
رافضی کشته شد جواب آنست که امامت حسین از بهر آنکه روافض او را
بکشتند پندارم باطل نباشد بر آن قیاس که عثمان را نیز نواصب کشته شد و
امامتش را بشهادت خلل نشود پس حسین تا زنده بود امام مطاع او بود
بحصول شرایط که گفته شد و بدلالت خبر رسول که بیان کرده شد و من پندارم
که کسی یزید و عبد الله مرجانه و عمر سعد و مره عدی و شمر ذی الجوشن علیهم
بنی امیه و حولی بن یزید را رافضی نشوند کشندگان حسین علیه السلام اینها بودند
و همه اموی سنی و خارجی بودند و چون مصنف درین کتاب گفته که واضع
مذهب رفض ابن مقنع بوده است در آن روزگار قریب صد سال که روز
قتل حسین این رافضیان از کجا آمدند بلکه همه جوالاتش دروغ و بهتانست
و همه معارضات از سر شبهه و نسیان و هر کس که گفته است مصنف
عاصی و کذاب و منافق و بی دیانت کبرت کلمة تخرج من افواههم ان
یقولون الا کذبا اما جواب این کلمه که امام زین العابدین و باقر و صادق
و غیر ایشان از ائمه علیهم السلام از خانه بیرون نیامدند پندارم دلالت بر [illegible]
نکند که خلفای بنی عباس از عهد هرون و مامون همه مترددی باشند در
دار الخلافه و بیرون نیامدند و الا خواص و خدمتکاران ایشان را نبینند
و ازین سادات هر که بظاهر میگردید بنی امیه و بنی عباس او را از بهر هلاک کردندی
چون حسن علیه السلام با شتاد و نعش زکیه گشته آمد بطف کربلا و چون موسی
کاظم علیه السلام که بزمان هرون رشید سندی شاهک او را در حبس زهر داد
و چون علی موسی بخراسان که مامون او را از بهر هلاک کرد تا به اینده که بعضی

متردد

مترددی شدند از خوف اعدا بود و اقتدا با انبیا و مصطفی کردند و این
معنی نقصان علم و عصمت و امامت ایشان نباشد پس امام باید مفترض الطاعة
بعلم و عصمت باشد اگر حاضر باشند و اگر غایب و اگر بتصرف مشغول
باشند یا ممنوع و الحمد لله رب العالمین **آنچه** گفته است باقر و صادق
و موسی و علی از پدران خویش شنیده بودند که رسول فرمود که این خلافت
در خاندان بنی عباس باشد تا بوقت نزول عیسی و دانسته که رجوع
رافضیان تقصار حذا بکردند و این کار ایشان را الحواله بود که رسول
خبر داده است **جواب** این کلمات با انصاف آنست که فهم باید کرد تا
تا بطلان این قول ظاهر گردد اولا چون رسول خبر خلافت بولد عباس کرده خواجه
نوشتنی میبایست که روز اول بقول رسول کار کردی خلافت بعباس دادی
و از ولد عباس فاضلتر از عبد الله عباس نبوده میبایست که بعد علی
امام او بودی و بعد از وی علی بن عبد الله که پدر خلفاست پس باول
خلاف فرمان رسول کرده است و در دنبال بنی امیه و مروانیان افتاده
زبان بلعنت بوتراب گشاده و صد هزار بدعت بد نهاده و تا از بنی امیه
و مروانیان یکی مانده بود خواجه ناصبی را نه از عباس یاد آمد و نه از ولد
عباس مگر برین خبر کار کرد که ابو مسلم مروزی از آنکه طالب [illegible]
رفت جدای از جور عاصیان اموی و مروانی و شغبهای این در ولد عباس
تقریر کرد تا تفاقتشت که این کار بولد عباس نخشاد و الا از نگاه ابو مسلم باید
و از دست این ظالمان و پناه بستدن طلب میکرد تا فاطمی بیاید و نشاید
بیافت که صادق علیه السلام در مدینه بود و ابو مسلم بکوفه آمد و آنجا از نقیب عباس دو
پسر کوچک آنجو مانده بود یکی ابو العباس سفاح مهترین بود و دیگر ابو جعفر
منصور که او را ابو الدوانیق گفتندی این هر دو پسر را پیاورد و ابو
العباس را بخلافت نشاندند و او سال خلافت کرد و از جهان گذشته

شغلها

و خلافت با منصور افتاد و دویست سال تمام خلافت کردند و اند هزار نفس زکیه
از آل علی و فاطمه هلاک کردند چه بزهر و چه بتیغ و چه آنرا که در دیوارها گرفت
و این معنی ظاهر است و نزد علما او را او کشت یک قول و بدیگر قول عبدالملک
بن مروان و امام ابوحنیفه کوفی در عهد او بود و ابوجعفر او را بارها الحاح
کرد که بامامت من اعتراف ده ابوحنیفه امتناع نمود و گفت امامت زید
بن علی راست یا امام جعفر صادق را یا آن کس را که ایشان اختیار کنند یا
اشارت کنند یا بدیشانست از این سبب ابوجعفر منصور ابوحنیفه را محبوس کرد
و در آن حبس زهرش دادند و تفصیل حال او را معلوم است که او را منصور
بکشت بسبب دوستی و پیروی اهل اجتهاد این معنی را انکار نکنند و ابوحنیفه
از بزرگان تابعین است و چند صحابه بزرگ را دیده است چون جابر
عبدالله و انس بن مالک و بعد از آنکه از وفات علی مرتضی چهل سال برآمد
ولادت ابوحنیفه بوده است و مدتی روایت از محمد باقر و صادق جعفر کرده و
موحد و عدل مذهب بوده است و با آل مصطفی تولا کرده است و چون ابوجعفر
منصور بر او الحاح کرد که چه گویی در اصحاب صفین و جمل که تیغ در روی امیر
المؤمنین علی کشیدند و در بنی امیه و مروانیان چه فتوی دهی از جواب
فضل گفت همان گویم که موسی گفت چون فرعون از او پرسید ما بال
القرون الاولی گفت علمها عند ربی لا یضل ربی و لا ینسی این فتوی کرد و
و از آن بر خلاصی یافت و با رحمت و جوار خدا شد و خدمت شافعی محمد بن
ادریس المطلبی خویش و دوستدار و پیرو آل مصطفی بود و در کتاب اسامی
الرجال اهل شیعه چنانست که او شیعی بود و اشعار و ابیات او در مراثی و مناقب
آل رسول هم دلالت بر اعتقاد وی بحب ایشان و این همه خصومت از آن
روزگاران پدید آمده است که مردم در مذهب ابوحنیفه و شافعی خلاف کردند
چون ابوالحسن اشعری و حسین نجار و عبدالله کرام و عمرو بن عبید متزلزل و جهم

آل رسول

صفوان

صفوان و غیر ایشان و در این کتاب از این فصل انتقاد کفایت و غرض
آنست که تا معلوم شود که تقرر خلافت ولد عباس ابومسلم شیعی کرد و اول
خلیفه ابوالعباس سفاح بود و دوم ابوجعفر المعروف بابی الدوانیق پس
چون رسول گوید خلافت بنی عباس است بعد از علی مرتضی تا بعهد منصور که
صد و پنجاه سال بوده است در آن مدت هر خلیفه که بود ظالم و غاصب باشد
و حق از امت در امامت خارج و کار دین و شریعت و اسلام و امت
معطل بوده باشد چنانکه الزام کرده است شیعه را در غیبت مهدی اما
چون بعد از وفات علی مرتضی در میانه مذهب خواجه هر که باشد بره باشد و با
کفه هست و دوستی علی هر چه باشد باطل باشد آنچه گفته خلافت در ولد عباس
بماند تا وقت خروج عیسی علیه السلام عجبست که پانصد سال خواجه بوسنی نزول و خروج
عیسی میکند و مادران و پدران او بمردند و نیامد و نیامد و دوام دارد
و عیب در آن بطلان مذهب خواجه نیست اما اگر شیعه دعوی خروج مهدی
کند بر شنیع میگوید صد هزار مدعی بمردند و مهدی نیامد تا این قول را این
قیاس میکند و رواست که خواجه عیسی را باز نماید اگر مهدی را او نباشد اگر
غرامت بر شیعه باشد و عجبست که خواجه را دجال و دابة الارض و یاجوج
ماجوج و نزول عیسی همه ممکن باشد و درست و صحیح اما خروج مهدی را انکار
کند هم بعد از وفات علی مرتضی آنچه گفته است باقر و صادق دانسته که
زخرف را عقیان قضای خدا نگردد و امامت از ولد عباس نیفتد و دعوی
را عقیان باطل باشد جوابش آن باشد که این فصل و کلمات محض انکار است
بر اثر آل کتب و آیات و امر و نهی و وعد و وعید چون باری تعالی عالم باشد
و قضا رانده باشد و حکم کرده که نمرود هرگز ایمان نیاورد ابراهیم را بوی
فرستادن بیفایده باشد و زخرف باشد و چون قضای خدای تعالی
چنان باشد که فرعون با کفر هلاک خواهد شدن فرستادن موسی با ید بیضا

دعوی

و قلب عصا با ژدها خطا باشد و فرستادن مصطفی به بوجهل و ابولهب و
ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن ابی سهم عبث باشد که خلاف قضای خدای
تعالی داشتی زخرف و باطل باشد که درین قضا چیاست که خلاف تقدیر
عباس را باشد تا بوقت نزول عیسی در باقر و صادق دعوی باطل کردی
و زخرف باشد و هر عاقل عالم که درین فصل تامل کند بطلان این قول بی
اصل بداند و امام آن باشد که باشد اگر منقرض باشد و اگر ممنوع چون
شرایط امامت حاصل باشد و دی هذه من قضیه طویلة **آنچه** گفته است
که خواجه رافضی را از باقر و صادق و زین العابدین علیهم السلام بهتر میداند
و او بدیشان شایسته تر است که ایشان بخود **جواب** این کلمات آنست که
ایشان عالمترند اما ایثار اطاعت ایشان را حیث چنانکه ایشان دعوی
کنند بر ایشان نهاده است آنچه باز ام آورده است با حوالی که بنداری از
عهد خلافت ابوبکر الی هذا الیوم در همه اصحاب سنت ازین همه فاضلتر و عالمتر
و متعصب تر و مشفق تر کسی نبوده که کتابها بسازد و آنرا نقض فضایح الروافض
نام نهد پس فرا نماید که عالمتر و فاضلتر از همه معتقدان سنت و منافقان با چنین
کتاب با چندین تشنیع و دروغ و بهتان بعد از پانصد سال جمع کند و مسلمانرا
محمد خوانده و تهمت نهد که خواجه از ابوبکر و عمر بهتر میداند و بدیشان شایسته تر است
که ایشان بخود که ابوبکر است روز بیعت اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم و گفت
از من بدارید که من بهتر نیستم از شما و خواجه میگوید او عالمتر است از علما
هم ابوبکر را بدروغ داشته باشد و هم عداوت علی ظاهر کرده و عمر روز
حکم زانیه میگوید لولا علی لهلک عمر اگر علی نبودی عمر هلاک شدی خواجه میگوید
او عالمتر است تا هم انکار قول عمر کرده باشد و هم اظهار عداوت علی پس
خواجه مجبر بهتر میداند از ایشان سپاس مر خدایرا که مبین شد جهلها و جوابها
هرچه آورده است باطل و مضمحل گشت و بدانچه راست گفته است و مذهب

کرده اند اما چه

اعتراف

اعتراف داده اند تا حق از باطل جدا باشد و صحیح از سقیم الحمد لله رب العالمین
آنچه گفته که همه رافضیان لاف میزنند که امیرالمؤمنین صد هزار کافر کشت
اگر نه علی بودی دین اسلام پوشیده ماندی **جواب** آنست که بخلاف مذهب
شیعه یاد کرده است از عهد آدم تا بعهد مصطفی که باری تعالی علی را نیاورده
بود و دین بهدی و راه حق و جاده مستقیم و شرع راسخ و قویم بود و
قوت این شرع و نصرت ملت محمدی را باری تعالی بخود اضافه کرده است
و گفته هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون تا بدین حجه این شبهه زایل باشد و این تهمت ساقط
اما مذهب شیعه درین مسئله آنست که هر نبی را وصی و ولی عهدی و خلیفه
و قایم مقامی باید که علم این کتاب و بیان شریعت و قاعده از همه بهتر داند
و از همه امت عالمتر و فاضلتر باشد اینجا درین امت گفته علی مرتضی است
بدلالت عصمت و کثرت علم و مجاهدت و سبقت و انفاق و قرابت و
شجاعت و ترک همه معاصی و قبول همه طاعات اینست مذهب شیعه درین مسئله
بدین حجت آنکه ناقل دعوی کرده است تهمت و تعصب علی تنها آنکه کافر کشت
آنست که هرگز کافر نبود الحمد لله رب العالمین **آنچه گفته** است و تو باید بدانکه
فضیلت علی نه ببسیاری کافر کشتن است که سید کونین و فخر عالمین مصطفی بود
و علی و غیر علی همه طفیل وی بند و اگر نه حرمت و منزلت رسول بودی ابوبکر و عمر
و علی چون دیگر بشر با نان برابر بودندی **جواب** آنست که نزدیک شیعه کمترین فضیلت
علی را کافر کشتن است اگرچه جهاد رکنی بزرگست از ارکان شریعت اما با
اضافه عصمت و علم و سبقت و فتوی و قبول همه شرعیات اندکی باشد از بسیاری
و آنچه گفته است منزلت ابوبکر و علی از مصطفی است بهمه حال رعیت چون امیر
نباشد و مطیع چون مطاع و خواجه چون شاگرد و مقتدی چون مقتدا
و در آن خود کسی خلاف نکرده است از مسلمانان خلاف در آنست که بعد از

مصطفی که بهتر است و درست کرده آمد درین کتاب در مواضع که علی از هر
یکی از صحابه و اهل سنت بهتر است بعلم و عصمت و شجاعت و سبقت و غیر
آن **آنچه گفته** اگر نه رسول بودی ابوبکر و عمر و علی چون دیگر شتربانان
بودی راستست برین مذهب که معرفت باری تعالی بقول رسول دانند چنین
است و بدان مذهب که معرفت خدای بعقل و نظر است خلاف نیست که
گفته است و این لفظ گر در حق ابوبکر و عمر اجرا کرده است بی ادبی و سفاهت
باشد و در حق امیر المومنین کفر و ضلالت و بدعت که معرفت امیر المومنین
رکنی است از ارکان دین و دیانت و بعد از مصطفی زینت ملت و نور دیده
شریعت الحمد لله رب العالمین **آنچه گفته** و رسول خود کار زراعت و در لشکر
ابوبکر و عمر بوده و فتوح عجم و شام شجاعان بودند که هر یکی هزار کافر را
کشته اند چون خالد ولید و زبیر عوام و عکرمه و عمرو معدی کرب **جواب**
آنست که ما خود نگفته ایم و مذهب ما نیست که فضیلت لشکر بکار کشتن است
تا این لازم شود و معلوم نیست که رسول چند گشت و کجا گشت و سلطان اگر
خود نکشد مبارزان آنچه بکشند بقوت و نصرت و ظفر او باشد و فتوح
عجم و شام را انکار کردن در هر صنفی فایده نیست زیاده اما خالد ولید
و زبیر عکرمه و عمرو معدی کرب با جمع مقابله کردن در شجاعت غایت ناصبی و
خارجی بودند که روز بدر و احد آن شیر خدا و شیر مصطفی گردن کوبان ایشان بود
و خالد هنوز لاف جاهلیت از حمیت جاهلیت میزد و زبیر هنوز شربت کلمه نیاشامیده
بود و دیگران چون عمرو معدی کرب بوش علی مسلمان یافته هل یستوی
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا
یستوون و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج بالی
علی با اوصیای بزرگوار انبیا گشته در نفس چون شیث و سام و هرون و
یوشع و شمعون و الحمد لله رب العالمین **آنچه گفته** دین را دولت بجا

فرات سائغ

بود

بود بلکه دولتش رسول خدای بود و رونقش عمر خطاب و آنچه عمر کرده علی کجا کرد
این همه زمین و بلاد کبرگان و ترسایان و دولت خلافت عمر رای و تدبیر
و سیاست او ستدند در خلافت علی و اگر بزعم رافضی گوییم که هیبت در
دلهای کفار از عمر بیشتر بود یا از علی که در سرابیش فرمان نبردند و برادر
عقیل او را رها کرد و از وی نه اندیشید و بمعویه پیوست و امت چهار دانگ
ترک خلافت او کردند و بزرگان قریش همه مخالف او شدند تا بجنگ
قتال اهل قبله مبتلا شد و اگرچه حق با او بود با این چگونه راست باشد
که قیصر در روم و خاقان در ترکستان از هیبت او نیارست خفتن و همه
امت از وضیع و شریف قاطبه منقاد او شدند پس امیر المومنین مطلق
و خلیفه موفق او باشد و رونق این رونق و نصرت این نصرت نه آنکه
روز جمل همه خلاف او کنند و تیغ در روی او کشند و از وی نه اندیشید
و ندا کنند الا ان ابا الحسن قد اشرک علی کافر شد **جواب** این فصل
آنکه هر حضرت علی که این مصنف مجبر بر فاسق زندیق در فصلهای گذشته بعض
و تقیه گفته است و درین فصل اظهار و آشکارا کرده است و عداوت پسر
ابوطالب ظاهر کرده عجب اینست که نه از فتوی مفتیان ترسیده و نه از تیغ ترکان
غازی و نه ... اجرا این الفاظ در حق امام مفترض الطاعة چون علی
کرده که باجماع امت امام و مقتدی است **اما جواب** آنکه گفته است دین
را دولت نه بعلی مرتضی بود بلکه دولتش رسول خدای بود و رونقش بعمر
پنداری فراموش کرده آنچه در فصل پیش بیان کرده است که اگر نه محمد
بودی علی و عمر چون شتربانان دیگر بودندی اینجا میگوید رونقش بعمر بود.
بلکه عمر را بر رسول و ابوبکر تفضیل نهاده که چون فتح بلاد بیشتر از هر دو کرده
باشد هیبت او در دل کافران و کبرگان بیشتر باشد و رسول با عظمت در
عهد خود دو منبر نهاده یکی در مکه و یکی در مدینه عمر چهار صد و چهل منبر نهاده باشد

۸

و ابوبکر خود منبری نهاده پس خواجه نوشتی میبایست که آن روز که مهاجر و انصار
بخلافت ابوبکر و عمر بیعت کردند آنجا بودی تا گفته بودی که عمر از ابوبکر
بهتر است و این کار را بر و لایق‌تر و خواجه پنداشته که درین فصل عمر را برعلی
تفضیل داده خود که غلط افتاده است که عمر را بر رسول و ابوبکر تفضیل
نهاده است عمر خطاب شاید که بهمه تفسیر راضی نباشد تا خواجه انتقام
از رسول بیزار باشد و هم از ابوبکر و هم از عثمان و هم از علی و از آتش خود
بری و بیزار است آنچه گفته است آنچه عمر کرد علی از ده یکی کرده است
راست میگوید علی را در اسلام منزلت کجا بوده است و غزا کجا داشته است
روز اول که سید انبیا از پدر و مادر بماند آن پدر علی بود که او را بپناه
گرفت و تربیت کرد و روز دعوت شر قریش از وی کفایت کرد و او را بنفس
و جان و مال نصرت کرد آنچه ابوطالب کرد نه پدر علی بود و نه فاطمه بنت اسد
کرد که مادر علی بود و روز نکاح خدیجه خطبه رسول نه ابوطالب خواند که الحمد لله
الذی جعلنا من نسل ابرهیم ومن ذریة اسمعیل اگر حمد لله کافر بودی حمد
خدای کردی حمد موقوف بمعرفت است روز اول محمد در حضرت همه بنی هاشم بر
خواست و گفت یا بنی هاشم یا بنی عبد المطلب ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی
اللسان و ثقیلتین فی المیزان الخ اول کسی که برخواست و قبول کرد از آن
جمل کان علی بود و سبقت در اسلام داشت و بعد از آن رسول از مکه هجرت
بمدینه کرد آنکس که بر جای نگاه او بخفت نه علی مرتضی بود که تن بذل کرد و جان فدا
کرد و از برای مصطفی و روز بدر راست میگوید علی کجا بود که ولید عتبه و طلحه
عدی و نوفل و خویلد را و کان من اشرار المشرکین و نوفل خویلد را او را بر
برادر خاله را تا اتابعی و بیح بعض هر را علی کشت و علی آنجا کجا بود که همه اصحاب و
تشنگان بی وبیح کار گذاشته بودند و علی به تنها سی و بیح را و مصطفی
روز خندق شر عمرو عبدود را از مسلمانان بعلی کفایت کرد و از بهشت اندر

دلها

دلها نه علی از ابل ساخت علی کجا بوده و کجا بود که آیه کفی الله المؤمنین القتال علی آنجا — نازل شده
کجا بود که عمر و همه اصحاب منهزم شدند و رسول را تنها رها کردند اگر مصنف اهل
علم تواریخ میکرد بایستی که دانستی که علی که بود و چه کرد و کجا بود و رایت رسول
در آن غزوات که داشت تا روایت کرده اند مفضل بن عبد الله از
عکرمه از عبد الله عباس رض گفت لعلی بن ابی طالب اربع ما هن لاحد
اول عربی و عجمی صلی مع رسول الله صلعم وهو صاحب لوائه وهو الذی ثبت
معه یوم المهراس یوم احد وقد فر الناس وهو الذی ادخله قبره
این چهار فضیلت عبد الله عباس رض میگوید غیر علی را نبود خواجه نوشتی را
بضرورت قبول باید کرد که کی با جان دارد و عکرمه روایت کرده است که
خالد ولید آن روز هنوز با لشکر کافران بود و راه کوه بنمود تا کافر بر مسلمانان
زده و رئیس قوم بدر خال المؤمنین بود و مبارز خالد ولید که بقول خواجه
سیف الله است اما این روز دندان رسول شکسته شد بضرورت دانم
که سیف الله بنوده باشد و لوا و رایت کافران بدست طلحه بن
ابی طلحه بود که بتیغ علی کشته شد و جوانی سه قوم که نبی را ایستاده
هم به تیغ علی کشته آمد و مبارزان بکه این روز این چند کس به تیغ علی
هلاک شدند و جبرئیل آن روز گفت وانها هی المواساة رسول صلعم گفت
وما یمنعه من المواساة وهو منی وانا منه و چه منع کند او را از مواساة
با من و او از منست و من از اویم اینهمه خود را اما علی چه بود و کجا بود
و شنیده ام که اینک لفظ جبرئیل در عزیز علی گفت لا فتی الا علی لا سیف الا
ذو الفقار و روز فتح خیبر که زبرکان بی ظفر باز آمدند سید انبیا از
این خبر در حق عزیز علی گفت والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی
یدیه این نه در حق علی آمد و علی روز فتح خیبر کجا بود و عنتر را نه علی کشت

شها در روز حنین بود و در فتح مکه علی کجا بود و چون بام کعبه از اصنام پاک میبایست کرد آن نه علی بود که قدم بر کتف نبوت نهاد و بتان را از بام کعبه بینداخت راست بگوید علی کجا بود و چون درهای مسجد برآوردند نمیدانم که در که بود که در مسجد رها کردند تا عباس عبد المطلب بنزد پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله سددت باب عمک وفتحت باب ابن عمک فقال رسول الله صلعم والله ما سددت ابوابکم ولا فتحت بابه ولکن الله قد سد ابوابکم وفتح بابه و چون همه صحابه و اهل البیت بخواستن فاطمه زهرا آمدند نمیدانم نکاح فاطمه با که ببستند و الی ویات وهل اتی پنداری نه در حق جهاد و وقعه علی آمد و آیه انما ولیکم الله ورسوله و آیه فمن حاجک من بعد ما جاءک من العلم در حق که بود نمیدانم که سید الشهداء که بود و سیده النساء که بود و برادر که بود که از نیزه تیرهای کفار با لبهای مرصع با آسمان رسید

در بهشت

و نفس و شخ و انگشتری و جان از همه صحابه نمیدانم که بذل کرد در لیلة الغار و هر روز غدیر نمیدانم که را بود ایمان نه کفر و طاعت بی معصیت از همه نیک تا که را بود خبر منزلت و تبوک و نبی احتی نظر باید کردن تا کدام صحابی است این و صد چندان که شرح همه کتاب مطول شود با انصاف باید دیدن تا اگر در کس بود امیر المؤمنین مطلق آنکس باشد نه علی و آن فضایل که بیان کرده شد همه فرع عصمت و بعضیت بحجت عقل و آیات منزل و اخبار رسول اکرم عالمت باحکام توریه و انجیل و زبور و همه کتب انبیا و بقرآن و تاویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ که ابوبکر و عمر و همه صحابه و اهل البیت بعد از رسول رجوع با وی بوده است و همه عیال و سایل او بوده اند تا میگفت والله لو ثنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم وبین اهل الانجیل بانجیلهم وبین اهل الزبور بزبورهم وبین اهل الفرقان بفرقانهم تا هرچنین کس را از امت زهره چنین دعوی باشد پس امیر المؤمنین مطلق و امام موفق شخصی باشد که

الضارب

الضارب بین یدیه بالسیفین والطاعن بالرمحین والمصلی بالقبلتین ولم یشرک بالله طرفة عین باشد و هرگز بتی را سجده نکرده و خمر نخورده و دروغ نگفته باشد و برده شیران از تن جدا کرده و اولین کسی که گواهی برسالت خدا و وصی مصطفی بود این بود الا علی مرتضی پس دین را کمال از و بود و رونق از و یافت نه از غیر او تا این همه جواب آن باشد که خواجه نوشته آورده است که علی کجا بود و شعر نظم آورده است ومن فضله الاقوام یوما برایه فان علیا فضلته المناقب وقول رسول الله والحق قوله وان رغمت منه الانوف الکواذب فانک منی یا علی معاقبا کهرون من موسی اخ لی وصاحب دعاه ببدر فاستجاب لامره ومازال فی ذات الاله یضارب فمازال یعلوهم به وکانه شهاب یلقا العوالس ثاقب و آنچه علی کرده از ده یکی از صد یکی عمر را کی بود و قوت این کی داشت تا این فصل با آن قیاس میکند و جواب چنین باشد والحمد لله رب العالمین

آنچه گفته که عقیل در زمان علی پیش بر بود مگر خبر ندارد که محمد ابوبکر در زمان پدر پیر بود تا او را کسی ربع عاق خواندند و عمر را علی بن عمر در زمان او بمیرد و نه مذهب سفیان تنگی عمر پسر را بکشت که در زمانش بمیرد و ابولهب در زمان مصطفی بمیرد با آن فضل را با آن قیاس میکند ملکه عقیل فرمان علی برده بود و ترد معویه رفت از برای ابلاغ حجت تا فضایل و مناقب مرتضی در شام منتشر کرداند و اگر نه کرا هوای عقیل و معویه مشغول شویم کتاب دراز گردد

آنچه گفته است که امت چهار و انک خلاف علی کردند و بزرگان قریش همه مخالف شدند جواب آنست که مخالفت علی یا کفر بوده یا معصیت یا ایمان و طاعت اگر مخالفت علی کفر بود و معصیت چهار و انک از امت و بزرگان قریش را خواجه انتقاد کرده که کفر میدهد و ایشان آن کرده اند

که حضرت رسول صلعم کرده اند و اگر مخالفت علی در امامت ایمانست رافضیان را
مخالفت ابوبکر و عمر کافر نشاید خواند که علی امامست باجماع امت بعد از عثمان
باری چنانکه ابوبکر امامست باجماع امت بعد از رسول بقول خواجه امتناع
هر دو بر یک حد بند و اگر گوید امامت از اصول دین نیست هر دو یک حکم دارد
و اگر گوید مخالفت علی معصیت است نه کفر همچنین خوانند مخالفت ابوبکر و عمر
و اجماع امت معصیت باشد دون کفر و اگر گوید ایشان توبه کردند چرا
در اول کتاب بیان کرده است که توبه رافضی روا نباشد و اگر گوید
علی بر ایشان نکیر و قبول خویش کرد روا باید داشتن که ابوبکر و عمر نیز قبول
بر ایشان خویش کنند هر کلمه را با این دیگر قیاس باید کرد یا دست از
مذهب خود بر داشتن یا باسر مذهب کهنه شدن که لکل قدیم حرمة
و اگر نه این از امها و حجها قبول کردن و السلام علی من اتبع الهدی آنچه
گفته است که علی چندین قتال و قتل اهل قبله مستباح شد این دعوی ضلالت
که وران معصوم کرده است که خون اهل قبله باظهار رضا دیتن خون و مال را
حمایت کرده اند و بقول مصطفی صلعم و امامت را اصل خواجه از اصول دین نیست
پیش علی همه مسلمانان کشته باشد ضال و گمراه و مبطل باشد حاشا عن منع دعوی
عصمه و ظهور فضله و خواجه را خود غرض از جمع این کتاب ابطال فضل علی
و اظهار ضلالت او بوده است و در همه ضلع مصرح گردانید و خارجی گری
را آشکار اگر دم ابار کش باد و اما بمذهب مسلمانان حرب علی حرب با
مصطفی و صلح علی صلح است با مصطفی بدین اشاره فرموده که یا علی حربک حربی
و سلمک سلمی و ایشان که با علی اختیار حرب کردند جماعه طاغی و باغی بودند
و علی محق و عالم و معصوم و امام مفترض الطاعه و اگر ان ابتلای میداند که
او را افتاده است که در حرب جمل و صفین و نهروان این ابتلای اول
ابوبکر را افتاد که اهل رده مسلمانان را اهل بهشت دیتن بودند و در زکوه نها

خلاف کردند که رکنی است از ارکان شریعت پس اول ابوبکر گو و آنکه علی با
یکدیگر قیاس باید کرد و زبان از سفاهت و بیادبی در حق ائمه معصوم
نگاه باید داشت تا در دنیا در نکال نیفتد و در آخرت در وبال آنچه
گفته است بر سبیل حکایت از فرط خبث عقیده که از آن لشکر بانگ برآمد
آمد که الا ان ابالحسن قد اشرک علی کافر شد رحمت بر مسلمانان و مفتی و
صاحب حکم باد که جواب این کلمه فهم کند و الا و ائم این کلمه روز حرب جمل
گفته باشد یا در حرب صفین و اجماعست از قول رسول که هر کس یکی را کافر
خواند بضرورت یکی از آن دو کافر باشند پس قول رسول خطا باشد
و معاذ این متوهم که علی را کافر خوانند مسلمان میخوانند بنا بر بقول خواجه
انتقامه لعنه الله الا آنکه علی کافر باشد تا دلش خوش شود خاکش بدهن
که امامت علی رکنی است از ارکان ایمان بقول رسول صلعم که یا علی حبک ایمان
و بغضک نفاق و قوله الا ان الحق مع علی و علی مع الحق
یدور معه حیث دار الحمد لله رب العالمین آنچه گفته است عمر که دعای
رسول صلعم همواره این بود اللهم اعز هذا الدین باحد الرجلین اما بابی
جهل و اما بعمر بار خدایا این دین را بعمر عزیز کن یا با بوجهل زیرا که در دین هر دو
مفتی بودند خدای تعالی دعای رسول اجابت کرد و عمر را هدایت داد و عمر تمام
اربعین بود در اسلام و عمر در دین چنان متین بود که ابوجهل در کفر جواب
این کلمات بنیک استماع باید کرد که این مصنف مجبر رجوع و گواهی داده است
که در الکمال چنان بود که مصنف عمر سیت چون بار زد بدیم خود بوجهلیت اولا
دروغ بر رسول گفته است و عمر را در صلابت با بوجهل شریک کرده است
در بنا سنیان متعصب رسول صلعم که روز مواخاة گوید عمر با ابوبکر برابر است
و خواجه گوید در صلابت با بوجهل برابر نعوذ بالله من هذا المقال که اگر
رافضیان گفته بودی بکفرشان فتوی لازم شدی من علمای ناصبی را باد و حبا

متین در

رسول صلعم

و اینچنان برابر داریم و از همه ائمه بهتر و عمر خطاب را با ابوبکر صدیق برابر و همه
ابوجهل را از سگ گرگین کمتر دانیم خاکش بدهن با چنین سخنان اما
آنچه گفته است علی خدای بتو بدعای رسول عمر را هدایت داد تا ایمان
آورد و بیچاره ابوجهل علیه اللعنه معذور باشد و عمر را چون بقبول خدا
هدایت داده و قدرت بایمانش بیافریده او را دران کسبی نه و فضیلت
و منزلتی نباشد پس این نیز بنده انسته است خواجه ناصبی که منقبت او هم
منقصت است که بنده باید که مخیر باشد در فعل ایمان و ایمان کسب و
فعل بنده باشد تا مستحق ثواب و مدح باشد و بترک آن مستحق ذم
و عقاب چنانچه مذهب اهل توحید و عدلست بخلاف آنکه مذهب اهل جبر و
تشبیه است چنانکه بدلیل در مواضع این کتاب بیان کردیم والحمد لله رب العالمین
آنچه گفته است عمر تمام اربعین بود در اسلام راست میگوید و درست
و انکار آن از جهالت باشد و من در کتاب مفتاح الدرجات فی فنون الکمالات
شرح ایمان عمر بنوعی بیان کرده ام لطیف و بسی از معروفان فریقین آن نسخه
را بر داشته اند و دیده و برخوانده اما اجماع و اتفاقست که عمر چهلم کس
است و علی مرتضی اولین کس بود که اسلام قبول کرد و خود میگوید سبقتکم
الی الاسلام غلاماً ما بلغت اوان الحلم آخر این سبقت را نیز مرتبتی باشد
والحمد لله این مدعی خود نه عمریست و نه حیدری مذبذبین بین ذلک لا الی
هؤلاء و لا الی هؤلاء آنکه گفته است علی خود درین وقت کودک بود و بوش
بر و اعتبار نکردند پس رونق آن رونق نگشت که در عهد امارتش رونق علانیه
اسلام ظاهر کرد و شهرها بستد و آتشکدها و کلیساها برانداخت و منبرهای
اسلام نهاد جواب این فضل که علی کودک بود بباید دانست تا خود
ابوعبیده و عبدالرحمن و دیگران چه بودند و چه میکردند و کی بودند که
کودکی هنوز بهتر از آن حالتست و از کودکی مسلمان آمدن بکر او دلیر باشد

که چون خدای هدایت بکند و قدرت با ایمان نهد بیگناه باشد ح

آن

و چون جواب عیبی نباشد تا هر که بخواند بداند و حدیث فضل و منقبت
عمر و فتحهای بلاد و اسلام همه معلومست و شیعه آنرا انکار نکردند اما
این مصر را ممکن نیست که درین کتاب جفا در فضل صحابه بگوید که منقصتی
از آن علی مرتضی بگوید مبارکش باد اما ملاحظه باید کردن که چون عبدالله
علی عمر و دیگر بزرگان فتحها کردند علی و عمر در مدینه بودند و شاگردان
علی مرتضی در آن صحبت بودند و مبارکت علی هم کردند هم برای و برت
و هم بجد و شکر الحمد لله رب العالمین آنچه گفته است فضل دیگر بدان ای
برادر که رافضی چنان فرا نهاده است که محمد رسول الله صلعم با بزرگی مرتبه
او حاجب علی بوده است و کتاب خدای که او را او خشنا و بدین بزرگواری که از ازل
گروه مقصود است که علی و یازده فرزندان او امامان بودند مردمان مرا الی جحود
یار خدا خود خوانند جواب این فضل بروی راست بی تعصب و
تقیه آنست که مذهب اصولیه شیعه آنست که باری تعالی جمله مخلوقات را از
انواع جمادات و حیوانات همه بدوستی محمد مصطفی صلعم آفریده است و هم
طفیل اوست و علی مرتضی با بزرگی و رفعت و منزلت شاگرد و خدمتکار و
مقتدی و تابع و فرمانبردار اوست و اگر یک طرفة العین در مصطفی عاصی
شود مبطل و خاسر و زیانکار باشد و علی مرتضی حاجب اوست و مبارز لشکر
و وصی و خلیفه و حافظ شریعت و امت اوست و بعد از وی مقتدای
امتست و بهتر از هر یک از اصحاب و اهل البیت اوست اینست مذهب
و اعتقاد شیعه درین مسئله بی تقیه و تعصب و قرآن که آمده است کلام
خداست تبارک و تعالی و وحی جبرئیل او و معجز است بر صدق دعوی نبوت
مصطفی و از برای بیان شریعت و احکام عبادات آمده است و قصص انبیا
و اخبار و آیات امر و نهی و وعد و وعید و ترهیب و ترغیب و در قرآن
آیتهاست که تنزیلست در امامت و عصمت و منقبت و فضیلت علی و آل او

وقران مر

و انکار بعضی انکار همه باشد در تنزیل و در تاویل چنانکه مذهب همه مسلمانانست
از حنفی و شافعی و زیدی و معتزلی مذهب اعتقاد شیعه اصولیان امت
درین مسئله اگر مخالفین به تعصب غیر ازین حوالتی کنند هیچ متوجه نشود
بر شیعه **آنچه** گفته است و در قرآن هر آیتی که سبب مکرر فرستاده است
از آن بوده است سهو نبی خود با نام علی نکو کنید چنانچه آنجا میگوید وسئل
من ارسلنا قبلك من رسلنا و تغییر نکنند که پیغمبران پیشین را با ایمان
پیشین فرستادند بپرس ایشان را که من ایشان را فرستادم تا مقر شوند
بولایت و امامت علی و فرزندان اش و در سول خدا بنهادن میکرد
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی بالضروره او را بجای خود بنهاد

(حاشیه: و امامت علی پنهان میداشت تا روز غدیر خم آیه نهنهاد آنگه که)

جواب این کلمات آنست که هر آیه که نه در حق علی باشد و بایشان
تاویل کنند بدعت و تهمت و ضلالت باشد و این حوالتی به اهل سنت
مانند دیگر حوالات که کرده است و هر عالم عاقل که در آخر این آیه نظر کند او
را معلوم شود که ایا دلی امانتی این مصنف مجبر ملعون که باری تعالی گوید وسئل
من ارسلنا قبلك من رسلنا که بپرس ای محمد از آن گروه که ایشان را
فرستادیم پیش از تو از رسولان و مبهم فرو نگذاشت تا کسی تاویل کند در
حق علی مصرح گفت اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون که آیا کردیم
بالف استفهام پیغمبر نکردیم جز از خدای خدایانی را تا ایشان را پرستند امامت

(حاشیه: درین آیه)

علی و غیر علی چه لایقست و در معنی این آیه محکم چه شبهت است که از اینها دلیل
حاجت باشد و انکس که از تفسیر و لغت اندک بهره دارد و این حوالت کفر
روا دارد و آیه در اثبات وحدانیت و نفی عبادت اصنام است و اگر
این مصنف دروغ محض میگوید و می نویسد بایستی که حوالت تفسیر غیر بر کردن
از اصحاب شیعه یا بر عالمی معتمد یا بر اهل این آیه خود با امامت چه تعلق دارد
و هر کس که آخر این آیه بخواند او را شبهه نماند و آیات دیگر که شیعه در

امامت

امامت و فضیلت علی و دیگر ائمه گویند پیشتر آن باشد که مفسران اسلام
چون ابو العباس ثانی و امام بغدادی سنی و ابو علی جبایی و ابو مسلم
اصفهانی موافق باشند درین با شیعه و مطابقه باشد انچه مختلف
فیه باشد در حق علی یا آیاتی که اصحاب سنت و جماعت تاویل کنند
در حق صحابه چون آیه الصابرین والصابرات و آیه والذین معه اشداء علی
الکفار تا آخر آیه و غیر اینها بعضی از مذهب شیعه و سنت باطل شد **اما آنچه**
گفته است بلغ ما انزل الیك من ربك مذهب شیعه چنانست که روز غدیر
نازل بوده است و در امامت حق علیست و این را انکار نشاید کردن
اما آنچه گفته است که علی نه از قرآنست و اگر کسی اعتقاد کند که او از
قرآنست اعتقادش کفر باشد و لفظ را در کلام آورده باشد که نه از آن
باشد **و آنچه** گفته است که رسول ترسید از صحابه نه مذهب شیعه است
که رسول چگونه بترسد از کسی با ثبوت این حجه که باری تعالی بیان کرده و گفته است
که الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله که این دروغ
محض است که بر شیعه بسته باری تعالی گفته که الیس الله بکاف عبده و گفته والله یعصمك

(حاشیه: بکاف عبده)

من الناس پس تاخیر البیان عن وقت الخطاب بمذهب شیعه روا است
اما از وقت حاجت روا نیست و وقت حاجت روز غدیر بود که رسول خدا
ظاهر ساخت امامت را و نص کرد با میر المومنین و بیان این آیه و احوال
آن در تاریخ و تفسیر محمد طبری جریری باید آموخت و بدانکه او امامیست از
ائمه اصحاب حدیث معتمد و این نه خارجی و انتقالی تا فایده حاصل شود و
شبهه زایل گردد والحمد لله رب العالمین **و آنچه** گفته است اگر رافضیان
گویند علی را در قتل کفار عرب مقامات بسیار است همه بحمد الله معجز رسول
بوده است نه مردی علی تنها نه بینی که چون رسول بفردوس ارا علی را فرستاد
علی با معاویه حرب بود و هیچ هنر و سپاه هنر نمی شد تا بضرورت حکم کردند

علی همان علی بود که به بدر و احد و حنین و خندق بود اما رسول در میانه بود
اینها که با او میکوشیدند اهل کلمه لا اله الا الله بودند اگرچه حق با علی بود
ایشان باغی بودند **اما جواب** این کلمات که ظفر یافتن اسلام معجز رسول
بود نه مردی علی بس آیه وکفی الله المؤمنین القتال را اثر نباشد و
این آیه که باری تعالی گفت الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله
باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون و مانند
این آیات و آیه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان
مرصوص بی فایده باشد و آیه یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون
لومة لائم بی فایده باشد تا درست شود که مجاهدان و مومنان از قبول [illegible]
منازل و مراتبت و معجز رسول [illegible] انکار نشاید کرد اما مردانگی و مبارزت
و شجاعت علی بن ابوطالب بود که او در دین اسلام در مصاف اعدا ظاهر
غالب بود اما چون حرب صفین شاهد آورده است که در آنجا مصلحت وقت
امام ساکنی میکرد و اول حرب جمل بود فراموش نبایست کرد حضور مصطفی که بی هم
آن شیر مردانه و امام یگانه و شجاع فرزانه در ان میانه بدین بهانه تیغ
از نیام جدا کرد و سرها و پایها و دستها چگونه جدا کرده از وضع و شرف
انگشت [illegible] کرد و آن مرد را که مصر آورده است که بردی برابر
بودند با علی هر یکی [illegible] آخر در زیر دست کینه کشی شدند تا امیر المومنین
کشنده زبیر میگوید قاتل زبیر فی النار از قول محمد مختار از بهر آنکه او زبیر
خارجی بود و دشمن علی مرتضی بود و ان شیخ علی کشته آمد و شاعر فارسیان
در آن وقت نیک خوش میگوید **شعر** چند بر خوانی ز شهنامه حدیث رستم
در جمل بد مرد کو چون رستم حالی درآ :: جمله مقهور آمدند از ذوالفقار مرتضی
نه آنکه بازنده بر ایشان فر ذوالفقار اجال درآ :: تا بدانند که بی مصطفی هم مردی بود
است و هم لشکر شکسته و هم دشمن بکشته در حرب صفین بر او قیاس باید کرد

بحرب

بحرب حنین که باری تعالی گفت ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلن تغن
عنکم شیئا الآیه در رسول صلعم از آن غزوه نامظفر بازگشت و نقصان
نبوت و رسالت نبود اینجا نیز اگر علی روزی بصفین ظفر نبود نقصان شجاعت
و امامت او نباشد و آنچه گفته از غایت عداوت علی مرتضی که ایشان
اهل لا اله الا الله بودند قیاس باید کرد با آنکه جهودان و ترسایان اهل
لا اله الا الله اند و چون دشمنان رسول‌اند این گفت را منزلتی نباشد
و اجماعت اگرچه معترفند بقول شهادتین چون دشمنان علی‌اند نیا باغی
و بقیامت هالک اند از بهر آنکه اجماع امت حاصلست بر امامت علی بعد از
عثمان و حاصل نیست بر امامت معویه و دو امام در یک وقت نتواند بود
و چون علی بحق باشد چنانکه گفته است معویه مبطل و هالک باشد اگر
بگویید که با انکار امامت و اظهار خصومت علی که اهل صفین مسلمان باشند
رافضیان را برآن قیاس باید کرد و علی زعمه [illegible] و مبطل [illegible]
[illegible] خوردن و نمای زدن بهم راست نیاید و درین فصل چون اندیشه
با انصاف رود و فایده حاصل آید از وجوه الحمد لله رب العالمین **آنچه**
گفته است فصل بدان ای برادر که در همه روی زمین از اهل اسلام
از ائمه سلف و قضاه و مقربان و مفسران و همه انواع علما و هر کس که بعلم
و دین دستی داشته است و یا در زهد قدم زده اند اختیار مذهب
روافض نموده اند مگر شرذمه مجهول که زندقه و خبث مذهب رفض و حب
ریاست و پیروی شهوت و فسق و فجور معروف بودند چون [illegible]
و ابرهیم بو یحیی زندیق و هشام بن الحکم الامام المشبه و شیطان الطاق
و محمد بن محمد بن النعمان الحارثی و ابو جعفر طوسی و هشام جوالیقی و ابو جعفر
بابویه و ابو طالب بابویه که میشان [illegible] بزرگی بود و ابو الخطاب محمد بن ابی
زینب که جعفر صادق او را لعنت میکرد و در رانده و مغیره بن سعد و زن

الدین نکال که هر دو را خالد بن عبد الله بیاو بخت و جماعت از وزیران علیون
بد اعتقاد و جماعتی از اهل لعنت و شر که زندقه و فسق و فجور و لواطه
ابنه معروف بودند چون مطیع بن ایاس و حماد الداوره و سید حمیری که
چند بار سر و ریش سیاه کردند و صالح بن عبد القدوس از زندیق
و بشار بن برد از زندیق و ابراهیم بن یحیی الزهری و عبد الصمد بن عبد الملک
ندیم و ولید بن یزید الحاضر اینها همه آنها بودند که هر یک را ابد بار حد زده بودند
و سر و روی سیاه کرده که پیش قضاة اهل اسلام درست شده بود
در عهد خلفا که در میان خمر و زنا و فسق و فجور بودند و صحابه پاک زنان
رسول را ابد گفته بودند **جواب** بدان ای برادر که درین فصل که ایراد
کرده است برین وجه که نوشته آمد طبع را ملالتی پدید آمد و جائز از آن
نقل ظاهر شد از کثرت دروغ و بهتان و اسامی جماعتی معتقدان و معتقدان باکره هی
که فلسفه و زندقه منسوب بوده اند برابر کرده و در یک سلک کشیده و
یکبارگی از کسوت مسلمانی برهنه شده و دست بروی حق باز نهاده انکار
صرف و جحود محض کرده از غایت بی امانتی و کم دیانتی و مجبری و از مغز
این آیه دور افتاده که باری تعالی در کلام خود بیان کرده است که وقفوهم انهم
مسئولون و بحقیقت هر کس بقیامت و حساب ایمان آورد و چندین بهتان بر
مسلمانان ننهد یکی از آنجمله آنست که سید حمیری رحمه الله را در جمع کرده متهمان آورده
است که اشعار و قصاید او همه دالست بر ایمان و اعتقاد و آثار انتهایی
نیست اما روایت کرده اند که همان شب که قالب خالی کرده بود بخوابش دیدند
که در قصور و درجات و جنات طواف میکرد و این بیتها میخواند **شعر**
زعم الزاعمون ان علیا : لا ینجی ولیه من هنات : کذبوا والذی قی...
الیه : البدر من بوذا کیا عرفات : ... اسکنه جنة عدن
وعفا ذو الجلال عن سیئات : ابشروا اولیاء آل علی : وتولوا علیا

حق

حتی الممات : و عاقل داند که قائل این سخن متهم باشد و الا مومن و معتقد
و مستبصر نباشد و اشارت دو که دالست بر نجات او و بی نهایتیست و ما را اعتقاد
برای دفع این شبهه کفایتست **آنچه گفته** که هیچ مفسر و مقری و زاهد و عالم
اختیار مذهب رفض نکرده اند از مذهب بد خود فراموش کرده آدمی قادر که میگویم
نباشد که اختیار مذهب کند و اختیار مذهب این طایفه خدا کند و اعتقاد
صحیح و مستقیم خدا آفریند که در مصر مالک الملک است ایمان آدم بفعل خدا باشد
و کفر ابلیس بفعل خدا و سعادت موسی و شقاوت فرعون را حوالت بخدا
باشد در روز اول نزد کافر بوده و ابراهیم مومن و کفر ابوجهل و
ایمان محمد بدیشان تعلقی نباشد و باختیار ایشان نباشد پس بضرورت
دست ازین مذهب بد باید داشتن و حوالت اختیار مذهب بمکلفان
باید کردن و اگر نه خطا ناگفتن و ناتوشتن که هرگز هیچ عالم و زاهد اختیار
مذهب رفض نکرده است که بنده مجبر و فاعل نیست علی زعمهم اما ابو سهل و بحر
و ابراهیم نوبختی شیعیان معتقد و معتمد بوده اند و در ایمان ایشان
خلافی نیست و نکرده اند اصحاب تاریخ اما ابو الخطاب و مغیره و بنان
و سمعان اول شیعی گفته اند بوده اند پس آخر غالی و ملحد شدند و مطیع و اماس و حماد
روایت چنین است اما صالح و بشار و ابراهیم و عبد الصمد بن عبد الملک
اول مجبر و قدری و مشبهی بودند با خر هم ملحد شدند و سید مرتضی ره
اسامی بعضی در غرر آورده است و ما را اعتقاد کفایتست که ملحد باشد
از هر مذهب که انتقال کند و اهل آن مذهب را خلل نکند که پسر نوح
و زن لوط مرسل کافر بودند و نبوت ایشان را خللی نیست آمدیم بانکه
نمیدانیم که این مجبر فاسق ازین رفض چه میخواهد اگر مثبتان عدل خدا و
مقران توحید را که باری تعالی را منزه و مبرا گویند از افعال قبایح و اختیار
کفر و مانند آن و این همه انبیا را معصوم و صادق دانند خواهند و چنین دانند

و شریک و صاحب و ولد را نفی کنند از ذات مقدس باری تعالی و ائمه را
نفس معصوم گویند و شرایع و احکام همه معترف باشند و بحشر و
نشور و ثواب و عقاب مقر باشند و آنچه توابع و لواحق اینست از
اصول و فروع اگر این قوم را رافضی میخوانند قبول افتاد و همان که شد
گرچه فخر مطلبی گفت او را بجهت رفض متهم کردند شعر لو کان رفضا حب آل
محمد ** فلیشهد الثقلان انی رافضی ** و اگر بخلاف این است ما از آن
مذهب و اعتقاد بیزاریم و اگر چنین مذهب سلف صالح و علما و مفسران و
زهاد اختیار نکردند مبارک شان باد و هر مذهب که بخلاف این است بلکه
همه اصحاب و تابعین و علما و زهاد بر این مذهب بوده اند و این اعتقاد
داشته اند و در کتب و مصنفات ایشان ظاهر است بر باید که فاش
و خواندن و بدانستن آن شروع نموده اند که طایفه قلیلند که ایشان را
مذری و مجاز بوده است و از توحید و عدل بگریخته اند و در جبر و تشبیه
در آویخته اند و بذکر اسامی همه کتاب بسیار مطول شود اما تنی چند را که معروف
ترند مذهب جبر یاد کرده شود [illegible] ابو العلا معری
جبری مذهب بود که بر قرآن و محمد انکار کرد و ابوالعینا جوهری معروفست
که مجبر و مشبهی بود انگه فلسفی شد و واضع مذهب جبر ابوالحسن اشعری اول
بود پس معتزلی شد و شاگرد ابوهاشم بود و اما ابو علی جبائی معتزلی بود
انگه مذهب جبر اختیار کرد و جهم صفوان مجبر بود و ابن کلاب مجبر و مشبه بود
و ابوبکر باقلانی را اسن و رئیس مجبره بودند و خطبه کرده است [illegible]
جبر و تشبیه تا نفی توحید و عدل که بذکر این کتاب مطول شود و همه مجبران و اند
و خوانند و حسین منصور حلاج دعوی انا الحق کرد تا خلیفه شد و در بغداد
را بر آویختند مجبر و مشبه و صاحب کرامات بود ابوالفتح حمدانی
اول مجبر بود و انگه ملحد شد مسعودی و [illegible] باری بر قلعه از مجبری و ملحدی شد در

خراسان معروف بود ایشان و اسد ایشان همه مجبری و مشبهی بودند و بر آن
مردند از این مذهب هیچ عالم و فاضل و عابد و عفیف هیچ اختیار نکرد بجز
مشتی دروغ بادی لسان [illegible] بر بطلان چنگ نواز زری فروش
لوطی خمار مهمل کور مردانی صورت اموی صفت و مشتی علا بابه لی بعض خام
نا تمام عام او لئک کالانعام که خدا ایشان را اول بدانند جز ابر عجل نگویند
ایمان عارف شناسند معویه سگ را با علی مرتضی برابر داشتند این با فضل
را با آن فضل خود قیاس میکنند و آنچه بدروغ یاد کرده است [illegible]
جواب میستانند و [illegible] آنهم بکردن [illegible] که [illegible] است
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا اما اسامی و القاب جماعتی از
بد دینان و مشبهان آورده است و اجب نباشد بدان التفات کردن
که سید اجل مرتضی در کتاب غرر نام هر یک برده است و شرح داده و بعضی
زندقه و علماء اصحاب این کتاب را از امام سعید عماد الدین حسن [illegible]
نور الله قبره استماع کرده اند که او را از پیر [illegible] سماع بود و پس قدماء را
از سید مرتضی علم الهدی چون آن کتاب مطالعه نماید اسامی این مشبهان بداند
که شیعی و امامی و اصولی بحمد الله نبوده اند اندک شرح آن این کتاب
احتمال نکند اما هشام بن الحکم شیعی و امامی بوده است و او را شیعه خوانند
غایت جهالت و محض بهتان باشد و مؤمن الطاق را اهل خلاف عند او
از حسد شیطان الطاق خوانند شیعی و ثقه بوده است و شیخ مفید محمد بن
النعمان الحارثی از متقدمین است و [illegible] طایفه و معاصر ابوبکر باقلانی بوده است
و ابوجعفر طوسی معروف و مشهور است صاحب تصانیف [illegible] مقتدی
امیر المؤمنین ع بود و بزرگ قدر و رفیع جاه و بر قول و فتوی او اعتماد
ائمه کلام و ابوجعفر بابویه شخص بزرگوار است و استاد همه اصحاب و علم
الهدی را خود فضل و بزرگی و برکت او کفایت باشد تا ابوبکر بهتان [illegible]

اگر در جواب زلتی در قلم آید

مسی که وزیر پادشاه بود در مرثیه سید میگوید که **شعر** اتاما اتی بالخیر العصر یا
فتی :: مضی سید السادات من آل هاتی :: مضی المرتضی بن المصطفی
علم الهدی :: علی الهدی العلی والحسن تاوا مصیبا :: و ابو العلا با بزرگی و
شهرت او در مرثیه شریف طاهر پدر او میگوید که در مدح او و برادرش
در قصیده که معروفست در دیوان او اذا فلیس الحادثات کفاف
مال السیف وعد الطاهر الاما والابناء والادب الاثواب لا
رعسا الوعود وبلد هذه واحد حسا هو من آل عبد مناف
سادی الرضی المرتضی بها سما حطط العلی باصف و تصاف
و دیگران را یاد کرده است بعضی خود مطعون شده و این مذهب داشته اند
و بهری خامل الذکر نا معروف که بفضل و علم شان التفات نباشد و یاد بی
کرده است درین فصل و جواب احق السکوت بر خوانده آمده بر آن سنت
قناعت افتاد که نه محق مبطل باشد و نه ضال مقتدی **آنچه گفت**
درین عصر شاه نیکو سیرت مظفر الدین بقزوین پیری را از جمله اعیان
رافضیان در او تخت بنام خلیفه بود و او معروف بود بشتم صحابه و او چنگ
که بر آن نماز کردی در گردنش آویخت جواب فصل این حکایت کرده است
از حادثه قزوین و امیر مظفر الدین معلومست و سبب این بود که جمعی از مجبره
لعنهم الله حضرت آن پیر زاهد خلیفه کردند و بر وی بهتان نهادند و حواله
کردند و گواهی دادند بتعصب تا آن پیر زاهد حشره الله مع الصدیقین و
الشهداء والصالحین در میانه هلاک شد بدین وجه که حکایت کرده است
از سیاست پادشاه اما این مصنف سنی را فراموش نبایست کرد که
ابن مظفر ایدری بود سپهسالار عراق مقبول حضرت خلفا امیر بزرگ
سلاطین نعش بازدار که غازی و ملحد کش و قلعه گشای بود در عهد او در
قزوین قاضی سنی بود معروف و مشهور از خاندان بزرگ لقبش محی الدین

کنیتش

کنیتش ابو الفتاح پسر قاضی شرف از خاندان قضا و علم و سنی و سنی زاده
او را هم درین تعصب که مظفر الدین البارعون خلیفه فرمود پدر این قاضی را
از درخت در آویخت در شهور سنه ست و ثلثین و خمسمائه و بکشته آویخته بود
و عوام الناس سنگسارش کردند و دیر احوال اتی کردند که مفتیان باید هداهم
لله از ایشان پرسا پدر ان این مفتیان که بچون خلیفه شیعی را فتوی
کردند بچون این قاضی سنی عالم و پدر این پادشاه بر او آویختن اهل
سنت را او بکشتن چنان قاضی سنی در دار السنه خللی و نقصانی نکرد
همانا که او بکشتن خلیفه زاهد مذهب شیعه را نقصانی نکند و بعد از آن
خواجه عراقی طاوسی رئیس و حاکم صد هزار مرد و پس امام چون محمد طاوسی
از خانه معروف مردی عدیم النظیر هم در عهد این پادشاه کشته آمد بعد
سه روز سنیان عوام بفتوای علمای سنی از گورش بدر آوردند
و پاره پاره ساخته در سر آتش مسوق ساختند تا خواجه بداند که سنیان
قزوین که با خواجه و امام قاضی خود چنان معامله کنند اگر خلیفه شیعی را
بیاویزند بدیع نباشد و نقصان مذهب و اعتقاد شیعه نباشد تا
خواجه چون تصنیف کند همه تواریخ یاد دارد که در هر مذهبی کسی باشد که
داند و قتل و صلب و نهب و غارت نقصان مذهب و اعتقاد در ایشان نه
که خلفا و سلاطین و امرا و وزرا و جهانداران سنی و شیعی را
بس کشته اند در هر تاریخی تا بدیگر قیاس میکنند والسلام علی من اتبع الهدی
آنچه گفته است که در هیچ شهری که رافضیان انجا غلبه دارند چون بکار
دین و شریعت آنجا را جمال نباشد و جمع اهل رفض را نهایتی نبود چون قم و
کاشان و آبه و ورامین و ساری و ارم که قرب الموت بدانکه خیر العمل
را آشکار ارنند و در ری مصلیگاه و در خراسان و سبزوار جامع کنند
و شرع را رونقی نباشد و نه مسجدها شان را انوری **جواب** آنکه معلومست در

او بگمان حو

بر فتوی کردند

شهر قم که همه شیعه اند آثار اسلام و شعار دین و قوه اعتقاد چون باشد از حوادث
که ابوالفضل عراقی کرده است بیرون شهر و آنچه جماعت تالف کرده است در میان
شهر از منظورها با زینت و منبرهای با تکلف و منارهای رفیع و کراسی علما
و نوبت عقود مجالس و کتب خانهای پر از کتب طوایف و مدرسهای
معروف چون مدرسه سعد صلت و مدرسه اثیر الملک و مدرسه سید شهید
عز الدین مرتضی قدس الله روحه و مدرسه امام زین الدین امیر شرف شاه
که قاضی و حاکمست و مشهد ستی فاطمه بنت موسی بن جعفر ع با اوقاف و مدرسین
و فقها و ائمه و زینت تمام و قبول عظیم و مدرسه ظهیر الدین عبد العزیز و مدرسه استاد
ابوالحسن کمیج و مدرسه شمس الدین مرتضی با عدت و آلت و درس و مدرسه مرحوم
کر شرف الدین با زینت و آلت و حرمت و قبول و غیر آن که بذکر همه کتاب
مطول شود و مساجدها مرو موذنان فاخر عالم بقراات و مقریان عالم
بمنزلات و موالاة و ائمه نحو و لغه و اعراب و تعریف و شعراء بزرگ
و فقها و متکلمین از اسلاف با خلاف رسیده و زهاد متعبد و حاجیان
پیر و روزه داران سه ماهه و ایام شریفه و نماز کنندگان شب و اهل
سوابات از علوی و رضوی و تارنی و دیالم و غیرهم و هر سحرگاه از خیلها
و مناره آواز موعظه و بانگ نماز متواتر و هر روز در مساجد کبیر و صغیر و مدارس
معروف و در سراهای بزرگان ختم قرآن هفتاد و هشتاد بار و بارهای زاد که
هر سال از وجوه حلال بمتابعت شرعیه از وجوه زکوة و اخماس و صدقات
صرف شود بنظر امینان و متدینان و محتسب عادل علوی که بار ریا و سمعه در بر
دوش نهاده و بر ساله نهی منکرات را میان بسته و آنچه شعار شریعه و تمهید
قواعد اسلامست از درس و مناظره و مجلس وعظ و حلقه ذکر و تقییدات — معین [illegible]
برکت مشهد فاطمه بنت موسی بن جعفر ع ظاهر و باهر و امرا و سلاطین و وزیران
معتقد با آثار خیرات و انوار برکات که دیده اند و شنیده اند و اخبار که

در

در فضیلت قم و کاشان و اهل قم از رسول ص و ائمه روایتست بنهایت بسیار
تا از جعفر صادق ع روایتست که گفت الا ان لله حرما و هو مکة الا ان للرسول
حرما و هو المدینة الا ان لامیر المؤمنین حرما و هو الکوفة الا
ان حرمی و حرم ولدی بعدی قم الا ان قم کوفة الصغیرة الا ان للجنة
ثمانیة ابواب ثلث منها الی قم تقبض فیها امرأة هی من ولدی اسمها
فاطمة بنت موسی یدخل بشفاعتها شیعتنا الجنة باجمعهم و هم از و روایتست
که گفت اذا عمت البلدان الفتن و البلایا فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها
فان البلایا مدفوع عنها و از رضا ع روایت کرده اند که فرمود للجنة
ثمانیة ابواب فثلث منها لاهل قم فطوبی لهم ثم طوبی لهم و سعد بن سعد
روایت کرده از علی بن موسی الرضا که فرمود یا سعد عندکم لنا قبر فقلت نعم
جعلت فداک قبر فاطمة بنت موسی بن جعفر علیهما السلم قال علیه السلم یا سعد من
زارها فله الجنة اذ هی من اهل الجنة و از امیر المؤمنین ع روایتست که فرمود
سلام الله علی اهل قم سقی الله بلادهم الغیث و ینزل علیهم البرکات یبدل
الله سیئاتهم حسناتهم اهل رکوع و خشوع و سجود و قیام و صیام هم
الفقهاء و العلماء الفهماء اهل الدین و الولایة و حسن العبادة صلوات الله
علیهم و رحمة الله و برکاته و اخبار درین معنی متواتر است و ما را همین اثر
حجه خصم کفایت باشد و الحمد لله رب العالمین و درین تاریخ که این مکتوب نوشتم
مثالی رسید از قم که مقطع قم امیر قاضی زاده جامع آن خانهای الحرم قم
فرستاده بود و اولش بدین عبارت که اهل قم از خدای تعالی نزدیک ما
ودیعه اند و ما رعیتی ما بکند تا شهر قم نامزد دیوان ما کرده اند هر روز ما را
منزلتی و مرتبتی پدید آمده است و ما ایشان را اقبال کرده ایم چون چنین
پادشاه حنفی متعصب ملکه کش در باب قم و قمیان چنین نویسد الا از بصیرت
و حقیقت نباشد چه پادشاه از رعیت تقیه نکند و هزل ننویسد پس اگر

معلوم نیست قدم بر نجانند و به سینه و بد اند تا قلم تهمت در مساوی خلق مسلمانان
نجنبانند و زبر نجانند و کاشان بحمد الله والمنة منور و مشهور بوده اند همیشه
بحمد الله هست بزینت اسلام آن از مساجد جامع و مساجد دیگر با آلت و
عدت و مدارس بزرگ چون مدرسه صفویه و مجدیه و شرفیه و عزیزیه با
زینت و آلت و عدت و اوقاف و مدرسین چون سید امام ضیاء الدین
ابو الرضا فضل الله بن علی الحسینی عدیم النظیر در بلاد عالم بعلم و زهد و غیر او
از ائمه و قضاة و کثرت فقها و مقریان و موذنان و عقود مجالس و ترتیب
علما سلف چون قاضی ابو علی طوسی و اولادش و در وین مصلحای مرو
حاجیان مسجد و عمارت مشهد امام زاده علی بن محمد الباقر بیار کرست که
مجد الدین فرموده است در آن حدود با زینت و عدت و آلت و رونق
و نور برکات آن آنچه ملوک و وزرا و امرا و سلاطین معروف و عزان
مانند ایشان هیچ و لا لعنت بر صفای ایمان و ترتیب طاعات مومنان کاشان
عمرها الله بالعدل و التوحید و قبول الرساله و اثبات العصمه اما شهر آبه اگرچه
شهریست بصورت کوچک بحمد الله و منه بقعه بزرگوار است از شعار مسلمانی
و آثار شریعت مصطفوی و سنت علوی در جامع معمور کبیر و صغیر با جمعه و جماعات
ترتیب عیدین و غدیر و قدر و عاشورا و برات و ختمات قرآن متواتر و
مدرسه عز الملک و عرب شاه معمور با آلت و عدت مدرسان چون سید عبد الله
و سید ابو الفتح الحسینی عالمان با ورع مجالس علم و وعظ متواتر و مشهد
امام زادگان عبد الله موسی و فضل و سلیمان اولاد موسی کاظم منور و
مشهد علما و فقها و مانند آن همه مجتهد و معتمد روایت کرده اند معتمدان از شیعه
اولین و آخرین صلوات الله علیهم ان عرج بی الی السماء مررت بارض بیضاء کافوریة
شممت منها رائحة طیبة فقلت یا جبرئیل ما هذه البقعة قال انها آبه
عرضت علیها رسالتک و ولایتک فقبلت ... و علی اهلها امرت
رحمام

وقواعدم

خود اره مجتهد

ان الله تعالی خلق منها رجالا
یتولونک و یتولون ذریتک م

کهتر

که مهتر انبیا فرموده در شب معراج نظر من بر بقعه افتاد سفید و نورانی که بوی
خوش آن بقعه بر ملا اعلا بد باغ مرا فتاد در پرسیدم از جبرئیل که کدام بقعه است
گفت این بقعه را آبه خوانند رسالت تو و ولایت آل تو بر وی عرض کردند
قبول کرد و باری تعالی از وی مردانی آفریند که متابعت تو و فرزندان تو
مسلمانان بسته دارند و مبارک باد بر آن شهر و بر اهلش ولایت و مودت شما
و اگر چه اخبار در فضیلت آبه بی نهایتست باز اورا دین کتاب باسعد کفایت است
اما ورامین اگرچه دهی است اما بحمد الله از شهرها باز نماند از آثار شریعت
و انوار اسلام از طاعات و عبادات و ملازمت خیرات و احسان
که آنجا ظاهر است از برکات رضی الدین ابو سعید اسعده الله فخر الدین قراز
بنا و مسجد جامع و خطبه و نماز و مدرسه رضویه و فتحیه با اوقاف معتمد و
مدرسان عالم متدین و فقها طالب مجد و خیرات ایشان در حرمین مکه و مدینه
و مشاهد ائمه از شمع نهادن و تبرک فرستادن و نور ایمن در هر رمضان
خوان عام نهادن و اورادات و رسوم که همه طوایف اسلام را بدان اشارت
از حنفی و سنی و شیعی و بی تعصب و مانند آن اما ساری و آرم معلوم است که
همیشه دار الملک و سریر گاه ملوک مازندران بوده است و علما و کار
در والی و شعار مسلمانی از جامع و مدارس و مساجد و مجالس نظر و اکنون بحمد
بدولت شاه شاهان رستم بن علی ایده الله بنصره و پدرش ملک علاء الدوله ابن
علی بن شهریار حصه و طوس کان میکند و اگر خواجه بو سنی آنرا قرینه الموت خوانده
است اولا اگر قرینه الموت بدانست که حی علی خیر العمل بعلی زنند خواجه مجبر اسقاط
میبایست که از حاجیان پرسیدی که با حضور امیر حاج و لشکر او صد هزار
سنی و خارجی و مجبر و ناصبی بر در کعبه که باتفاق اشرف البقاعست و خیر
البلاد همه روز پنج بار و بر بانگ نماز حی علی خیر العمل آشکار ازنند پس علی زعمه
قرینه الموت باشد نعوذ بالله من سوء المثل و من شر الضلال دیگر آنکه معلوم است

بسران اوم

قرآن الاسلام است که بسی هزار
محمد و باطنی برادران م

هر یکی چهره از ملوک سلجوق که خوفی پدید آمد پناه او آن جهد و باشد و هر
تا زو تا آنجا چون طغرل و مسعود بن سلطان محمد و ماخوذ دیدیم پس لازم آید که چون
خواجه که بناها الموت کرده باشد دیگر آنکه دختران سلاطین را با سپهبدان
مازندران بدهند پس لازم آید که سلاطین آل سلجوق پیوند با الموت کرده
باشند چهارم آنکه هر سال از دار الخلافه اجل الله جلاله باری دو ارم رسولان شوند
و خلعتها سپید برند و روا باشد که خلفا خلعت با الموت فرستند پنجم آنکه
در سالی اندبار رسولان امرا و سپاه سالاران عراق بدانجا شوند
و تحفها برند و از آنجا آورند و آیند و معلومست که ترکان غازی باید که اگر
نقش ملحد بر دیوار ببینند تیغ بکشند و وجه نیکوتر آنست که قزینه الموت اولیتر
باشد که وجوب معرفت حذار احوالت تعقل و نظر کند تا این جمله معلوم شوند
و جواب این کلمه بدانند و جواب چنینک نشر کنند و ما توفیقی الا بالله و اما سبزوار
بحمد الله و منه همه محل شیعه و اسلامست آراسته بمدارس نیکو و مساجد نو
و علما خلفا عن سلف و طریقه و شریعت و لعنت ملاحده و خصومت نواصب
در آن بقعه آشکارا و درس و مناظره و مجلس و ختمات قرآن متواتر
و ظاهر و عجیبتر آنست که هر لشکری که در عهد غازی اسباج بیک محمد از
ری روی بدانجا نهند و دهند غارت و نهب و ملحد کشتن ایشان بامتحان باشد
و به سبزوار عادت نباشد پس خواجه چون احوال و امتحان و مذهب
و امتحانیان داند باید که در حق سبزوار زبان بادب بگشاید و بدین تقصیر
[illegible] العاجز آنچه گفته که همه مشرق و مغرب منسوبست
با اصحاب شافعی و ابوحنیفه و شیخ و حکم در دست ایشانست جواب آنست
که ست و مبارکباد و عاقل اهمیز را منکر نباشد اما مثال مصر اسقاط درین
فضل چنان افتاده است که در حکایتست که گرگ گرسنه حیله شبانه روز
با معده خالی طلب ماکول در بیابان میرفت و خر مجهت که بعضی اماره را بر کند

برکنار

برکنار دریا مرداری یافت و حوش صحرا و طیور هوا بهره از و بخورده بود
و بیشتر مانده گرگ گرسنه خرم شد و گفت ذخیره یکماهه حاصلست و از
ناگاه از راهی بر آمد تو تره حیله رفتراک تنها بسته چون نظرش بر گرگ
حریص بردار مرغوب افتاد با خود گفت دریغا که این حریف این گوشه تنها بخورد
و من محروم مانم آهسته بیامد و از دور با ستاد و بزبان ودا [illegible] گرگ بنا
بگفت و بیگویید عجب آمد که کاسه [illegible] بزرگی خطر با کی خاطر بند انداخته است که
این مطعوم که در میانه آب افتاده است فربه تر و نیکوتر و ماهیان دریا
همین ساعت که بدانند از برای خود به تعجیل قسمت کنند اگر امیر مصلحت بیند
اول از آن فارغ شود که این خود به خواستن بگیرم بنده کی تا توقف فراغ
تو این احراست میکنم گرگ چون مراد خود بیافت سر بر داشت روباه حیله
همان که بر ساحل بحر افتاده بود بعکس بگرگ بنمود گرگ میگوید که پیدا شده ام
اینجا ره منافقت چون باز دیدم یاری موافق و دوستی مشفق است
روباه را میگوید تو با این باش و تصرف مکن تا من از کار بپردازم
که مبادا ماهیان پیدا کنند بر ماه زنند این بگفت و در کشتی نشست و
بدریای بیکران شد نشیب و بالای چند اتفاق افتاد به برادو حال
در او [illegible] محال گشت روباه بر کنار بیگوشت هیچ رود گرگ دولت گذشته
بزبان تضرع روباه را میگوید ای برادر فریاد رس که جان رحظام
روباه گفت جان من کسی در خور رست که گفته اند که طلب الغایت شوم گرگ
هلاک شده روباه سر بسلامت افتاد که همچنان افتاده است کار این
مصور رافضی بوده سنی شده است که گرسنه لقمه حق بدست آید و بیابان تکلف
سرگردان مرد از رفض برکنار در ما بدیده تقلید بدیده است و بدان مغرور
شده ناگاه روباه شبهه بیاده است و در گرداب تهمت خیال خریده
و بموده آن بگذاشته و از این بهره خود بهره برنداشته بالضرورت گوید

بطلع آن هر

مکن که تا بهیں هر

اکنون که مذبذبست یا نه آن باشد و نه این :: چون کافر درویش نه دنیا و نه دین ::
مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء بیچاره اگر ابوحنیفه بر کتف
تراجه و اگر شافعی بند است تراجه ثبت العرش ثم النقش علیه چو خوش گفته اند
که گرسنه در خواب همه خورد و نهاد و تشنه همه آبها ریخته و سیر و آشامد
و چون بیدار شود گرسنه و تشنه تر باشد هر کی مرا اما منهی باشد در بد
خوشتن را در قراک یکان منتسب بحمد الله که بدین تقریر و تصنیف که ساخته است هم از
مذهب ابوحنیفه دور است و هم از مذهب شافعی مهجور اندر بیم دو حجر
نه مارا :: بالاف زنان که ده خدایم :: خصوصا قاضی القضاة
امام کبیر ظهیر الدین نعمان از زمان ابوحنیفه دو دیست جواب آنکه
آری هست مبارک باد اما خواجه تو سنی درین شنا تقیه میکند و مذهب او تقیه
باطنی باشد که مدح میگوید قاضی القضاة که در پیش سلطان محمود نور الله قبره
بحضور ارکان عالم درست کرده است که مذهب خواجه در وجوب مرتبت
با مذهب ملحدان برابر است و خط رئیس عالم خواجه بحجت بسته و انشا از از
مذهب صد و پنجاه ساله تبرا فرموده و در جهان او را و ابوحنیفه را هم نسبت
از محران عظیم تر نهاده اند که تقیه و نفاق کرده است درین اجرا و السلام
آنچه گفته است که هر که سنی را تهمت الحاد و تشیع داشت جواب این کلام
آنست که خلاف نیست که سنی ملحد نباشد بهر مذهب که التجا کند اما عادت
ملاحده آن باشد که هر که دم خود در مذهبی بندند اما خواجه بیاست که
حسن صباح و ابو الفتوح کوره خر و بعثمانکویه و از اصفهانی عطاش آن ع
و تلمیذانش و دیگران و مانند محسن خالدی و ابراهیم سهلو و احمد علا
حامد بسطام و یوسف با اسحق خوزی و اسمعیل احمد از ذاکرین کرده بود
و شرمی بداشتی از تکرار میخواهد که ملحد خود ملحد باشد بر هر طریقه نماید علیهم
لعاین الله و لعنة اللاعنین آنکه گفته که من تقیم بودم در سجدی رفتم تکار دیدم

جواب این محالات که وزن آنست که در مساجد ویران شده که در و
دیوار بدار و سنگ و سنگ شکلان در شوند اگر بقم باشد و اگر باصفهان و
نقصان و بطلان مذهب را نشاید و عقلا امتیاز داشته آنچه گفته
در جهان هرگز رافضی نبوده است که او را در دین و دولت قدری یا قدمی یا
جاهی یا منزلتی یا حرمتی یا نامی بوده است جواب این فصل بیندازیم بدین
لفظ که امیخواهد پس بضرورة اسامی جماعتی از فنون طبقات دگر کرده شود تا شبهه
بر خیزد منتظر و آن را بداشته نیست که این رافضی شیعه را میخواهد از
انبیا کردیم یاری که در قرآن ابراهیم خلیل را با رفعت درجه منسوب بشیعه میگوید
آنجا که گفت و ان من شیعته لابراهیم و از امثال شتیرپر ویان کلیم خود در این
لفظ و لقب یاد میکنند آنجا که گفته هذا من شیعته و هذا من عدوه تا معلوم است
از لفظ عوب که شیعه پیرو و یاور و معتقد ایشان باشد پس این لقب جواز آدم تا کذا
همه انبیا را شاید و همه اولیا را متحمل باشد پس در دیگران و از بعد رسول
خدا اجرا کردند و پیروان و یاران و انصار امیر المؤمنین علی مرتضی از جهد
او تا بقیامت هر که را مخصوص منقطع علی عصمت گفته است و گوید در حالت
اول ابوذر است و سلمان و عمار و مقداد و حجریه و حذیفة الیمان و جابر و
ابوایوب و سعد ابوعباده و سهل بن حنیف انصاری و ابودجانه و دیگران
که بذکر اسامی همه کتاب مطول شود و از زیادت ان عهد امیر المؤمنین هم عبد
عباس سید عم مصطفی پدر خلفا و محمد ابوبکر صدیق که علی عم روز وفات او میگوید
کان لله عبدا صالحا و لنا ولدا صالحا ناصحا و کمیل بن زیاد نخعی و
اصبغ بن نباته و مالک اشتر شمشیر خدا و حارث بن اعور همدانی و
اعمش و ابو اسود دئلی و قنبر و رشید الهجری و میثم التمار و سعد الثقفی و
اویس قرنی و عمار یاسر که نهروان شهید شد تیغ سلمانان علی زعم المعم
رضوان الله علیهم اجمعین و در عهد امام حسن علی تا مهدی بن حسن عسکری بسیار محققان

ان لعظم

بصفین

معتقد بوده اند چون بنی عدوان و بنی ثقیف و شهدای کربلا که جان فدای
وتن سبیل کرده اند در راه خدا و بعد از آن چون مختار و ابو عبیده ثقفی و
مسیب و سلیمان و رفاعه و حمید و مسلم و غیرهم رضی الله عنهم و از رواه و ثقاه
ائمه چون نصر و زید الشحام و محمد بن یعقوب کلینی و علی بن یقطین که وزیر هرون بود
و سدید الصراف و معلی بن خنیس و معویة بن عمار و جابر الجعفی و عمار الذهنی
و محمد بن الصلت و هشام بن الحکم و ابو جعفر البصری و الحسن الصفار و ابن
ماجیلویه القمی و امثالهم و اشباههم رحمهم الله که ذکر همه اسامی همه را ابتر
کنی کتاب منفرد باید و از متبحران علما از متاخران چون بوریحان
جیل مرو هر معصر که تالیف کند که کتاب الاراء والدیانات کرده بسی مطول و مختصر در
اثبات عدل و توحید و صحت نبوت و وجوب امامت و نفی تشبیه و در الحاد و طبع
هیولا و دور و بر فلسفه زند کرده اند و علی حسان قمی صاحب کتاب الشرایع سفیر
حسن عسکری بقم و محمد بن شاذان و زکریا بن ادم و ابو جعفر الکبیر البابویه
مصنف سی صد مجلد از اصول و فروع و نقیب النقبا طاهر با فضل و نسب
و نبوه و حرمت که متنبی شاعر را او در وی مدایح بسیار است که بهری از او ذکر
کرده اند و شیخ المفید محمد بن محمد النعمان رئیس و عالم شیعه و معاصر
ابو بکر باقلانی و مجبر بارها او را در مناظره مبهوت ساخته ما که روزی مفید در
سخن ابوبکر باقلانی دخلی کرده باقلانی برای خجالت مفید گفت الک فی
کل قدر مغرفة مفید جواب داد و تمثلت با دواة ابیک و باقلانی را
خجل کرد و مانند این کلمات بسیار است که بذکر همه کتاب بپرداید و بعد
شاگرد بزرگش علم الهدی المرتضی متبحر در فنون علم مصنف کتاب بسیار از فروع
و اصول و برادرش سید رضی عالم و شاعر که از منح راست کلام امیر
المؤمنین ع در نهج البلاغه جمع آورده است و در آنجا از قول فرزدق این
بیت یاد کرده است شعر اولئك آبائی فجئنی بمثلهم ؟ اذا جمعتنا

یا جریر

یا جریر المجامع ؟ و بعد از ان شیخ ابو جعفر طوسی فقیه عالم مفسر و متوفی و
متکلم زیاده از دویست مجلد در فنون علم تصنیف ساخته و ابن الجوزی و
و ابو الصلاح سلار مصر کتب بسیار همه شاگرد مرتضی بزرگ و مظفر خواجه
حمدانی سفیر امام و ابو الفرج حمدانی و ابنه الشیخ حسین الحمدانی عالم فرزند
و الشیخ المفید جعفر دوستی مصر و مدرس و مذکر و زاهد و مقبول و السید
ذو الفخرین المرتضی القمی که فضل او از کلام و خطب او معلوم میشود و الفقیه
العاصمی و السمان الحسین و المفید عبد الجبار الرازی که چهار صد شاگرد
بزرگ داشت و المفید عبد الرحمن و ابو سعید النیشابوری الخزاعی و الفقیه
المفید امیرکا القزوینی و الامام ابو سعید الحمدانی الملقب بناصر الدین
خاذل الملحدین که از کوه بحجه بستد در عهد سلطان محمد نور الله قبره و السید
ابو لیلی الحسین بن وزیر المروزی و حیدر بن ابی نصر الحاجه قدس الله ارواحهم
و السید الامام الحسین الکاشر الجرجانی و السید السهر الجرجانی که ملاحده اش
کشتند و السید الرئیس محمد الکیکی و السید الامام حاکم الارض و شمس الاسلام
حسکا بابویه و السید ابو البرکات الحسینی بمشهد الرضا و فقیه حمزة المهتدی
و فقیه ناصر و غیرهم از علما و زهاد و السید ابو عبد الله الزاهد الحسنی که در
جنب سید عبد العظیم مدفون است و پسر زاده او سید قطب الدین
ابو عبد الله و السید تاج الدین الکیکی و السید الامام شهاب الدین محمد
الکیکی و الامام اوحد الدین القزوینی همه علما و فضلا و متبحران و سید عبد الله
الجعفری القزوینی و ابنه السید علی و السید المرتضی بن داعی الرازی و
السید المجتبی بن حمزه الحسنی و الفقیه ابو النجم محمد بن عبد الوهاب السمان و
الفقیه عبد الجلیل بن عیسی العالم و الامام الرشید عبد الجلیل بن مسعود المتکلم
که عدیم النظیر بود در عهد خویش و شاگردان وی از سادات و علما
عالم و متبحر که بذکر همه کتاب بپرداید و القاضی ابو علی الطوسی بکاشان

عالم و بزرگ و خاندان وی و السید الداعی الحسینی بابه و ابنه السید زید بن
داعی و السید الامام ابو الفضل الحسینی متکلم و عالم و فقیه و السید الرضی
امیرکا الحسینی القزوینی و السید شرف الدین المنتجب الساوی و السید
ابو محمد الموسوی الرازی یگانه روزگار خویش السید الحسن الشجری
و السید مهدی و شرف المال و السید الزاهد ابو غانم اشراف الحسینی و
السید العالم عزی الواقی الحسنی القزوینی و الفقیه المتدین ابو الحسن
علی الجاسبی و الفقیه الواعظ البکرآبادی بجرجان و الفقیه الحسن الدهانی
المی و رفیع الدین و الفقیه ابو طالب الاسترابادی و نجیب الدین ابو المکارم
الرازی المتکلم و الشیخ الامام عز الدین ابو منصور احمد بن علی الطوسی و
الامام سدید الدین ابو القاسم الاسترابادی و السید محمود بن ابی
المحاسن و الفقیه علی المغازی و الشیخ ابو الحسن هبة الله الراوندی و
السید محمود الحصری همه منجزان علما و بزرگ و الشیخ الفقیه الحسن العلوی
و الفقیه ابو طالب الرذوبی بمشهد امیر المؤمنین و الشیخ علی المتکلم الرازی
و السید محمد الماطری و الفقیه ابو طالب الاسترابادی و الفقیه الامام
علی زیرک القمی و خاندان وی و عوی دار بقم خلفا عن سلف همه زهاد و علما
و اهل فتوی و الشیخ مسعود بن محمد الصوفی بسبزوار و الشیخ ابو القاسم الکرکی
بسبزوار و الشیخ الامام ابو الحسین الوید و ابو جعفر امام مبارک و
خاندان ایشان و السید پادشاه الراوندی و اقارب او و الامام ابو جعفر
النیشابوری نزیل قم با فضل و درجه کامل از مفسران بعد از متقدمان چون
عبد الله عباس و ضحاک و مجاهد و کذشته از تفسیر محمد باقر و حسن عسکری
ابو جعفر طوسی است که چند مجلد بیان کرده است در تفسیر قرآن و محمد مؤمن
شیرازی که نزول قرآن با تفسیر معتمد ساخته است و الشیخ ابو علی الطبرسی
المفسر بالری و خواجه امام ابو الفتوح الرازی که بیست مجلد تفسیر قرآن تصنیف کرده

کائمه

کائمه و علمای همه طوایف طالب ویرا اغنیند او را و محمد بن الحسین المحتسب که
مصنف کتاب و دانش اوراست چند مجلد و امام قطب الدین کاشی مصنف کتب
بسیار از تفسیر و فقه و کلام و جمله علوم و عربیات که بعد از همه کتاب بنیاد
و ائمه قراء بیشتر عدلی مذهب باشند که قرآن در اثبات توحید و عدل
منزلست نه بر جبر و تشبیه و تعطیل اما جماعتی که بی شبهه شیعی مذهب بوده
اند عاصم و کسائی و حمزه و باقیان از حجازی و شامی همه عدلی مذهب
بوده اند نه مجبر بوده است و نه مشبهی که در آن روزگار مذهب مجبری تقریر
نیافته بود مذی و آمدی و علی بن الحسن المقری شیعی بوده اند و اما زهاد
و عباد و اهل اشارت و اهل موعظه همه عدلی مذهب بوده اند و مذهب صالح
گفته اند و از جبر و تشبیه تبرا کرده اند چون عمرو عبید و واصل عطا و
حسن بصری و شیخ ابو بکر شبلی و جنید و شیخ روزگار بایزید بسطامی و ابو
سعید ابو الخیر و شیخ و درین جماعت طعن نکرده اند بر آنکه عدلی معتقد بوده اند
و جماعتی از ایشان اند که بی شبهه شیعی مذهب و اصولی معتقد بوده اند
معروف کرخی است و یحیی بن معاذ رازی و طاوس الیمانی و بهلول مجنون
و مالک دینار و منصور عمار تا در حکایات آمده است که همان شب که منصور
عمار را انجا که سپردند یکی از مریدانش او را بخواب دید که در قصور جنت
طواف میکرد و باز نیت تمام پرسید که منصور قصور و حور بچه یافتی قال
بصلوة اللیل و حب علی بن ابی طالب و غیر این جماعه که ذکر اسامی همه
کتاب مطول شود و از ائمه لغه خلیل احمد شیعی بوده است و ابن السکیت که صاحب
اصلاح المنطق و سیبویه و عثمان ابن جنی و غیر ایشان چون ادیب ابو طالب بابار
و پسر انش محمد و علی و ابن سکه القمی ادیب القمی و ادیب ابو عبد الله افضل
الدین الحسن بن علی القمی عدیم النظیر و غیر ایشان از فضلا و فحول و ما که ذکر
اسامی ایشان نشو ان رسید اما از سلاطین و جهانبانان که خطبه و سکه

در دیار و بلاد اسلام بنام ایشان بوده است و نوبت و علم داشته اند
علی اختلاف مراتبهم و در تواریخ اسامی و القاب ایشان بسلطنت و زمان
وی مذکور است رکن الدوله و فخر الدوله است و شاهنشاه و جستان و اولاد
با سریر و آنکه سیف الدوله ممدوح متنبی و در وی قصاید با مروارید و چه
از آن جمله بیت سبقت العالمین الی المعالی * بفضل خلیقة و علو همة *
ولاح بحکمتی نور الهدی فی * لیال فی الضلالة یرید الجاحدون لیطفئوه *
ویأبی الله الا ان یتمه * و مملکت و پادشاهی عضد الدوله خود معروف
و مشهور و خیرات با مرکز فرموده است و هنوز با بقیه است چون مصانع راه بادیه
و مشهد امیر المومنین ع و گنبذ آن پس و بیمارستان بغداد با تمام آن و اوقاف
جامع عتیق همدان که دار الملک سلاطین است که شیعیان و مجاوران از آن
انتفاع میگیرند و بمکافات آن رافضیان قم و کاشان لعنت میکنند و آن
مایه ندانسته اند که رافضی نه آن باشد که خواسته اش آن باشد که از جاده
حق بطریق مستقیم برگشته باشد تا شافعی را چنین رفض متهم کردند او میگوید
لو کان رفضا حب آل محمد * فلیشهد الثقلان انی رافضی * و در جای
دیگر میگوید لو کان حب الوصی رفضا * فانی ارفض العباد * و در جای
دیگر میگوید لو کان ذنبی حب آل محمد * فذلک ذنب لست منکم * و اگر بذکر
اشعار و روایات شافعی مشغول شویم کتاب تنفر آید و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب
اسماء الرجال آورده است وکان محمد بن ادریس الشافعی من اصحابنا و اگر
مجبره انکار کنند شک نیست که شافعی اگر شیعی نبودی باری مجبره و مشبهه
نبود و اشعری هم نبوده و زبیده زن هرون الرشید رحمة الله علیها شیعه و
معتقد بوده است و چون هرون الرشید را مذهب او محقق شد سوگند
خورد که او را ابد و کلمه طلاق بدهم و پیشتر بر کاغذی نوشت که گفت فبنت
بودی بریده شدی و زبیده نوشت زبیده از غایت محبت مرتضی و

مدلهمة

و مشهد امیر المومنین حسین ع و مشهد سلمان فارسی رض

زهرا

زهرا او را پرسش نوشت کنا فما حمدنا * وبنا و ما ندمنا * بودیم و بدان سبکی
کردیم و بریده شدیم و در آن پشیمان نه و مدتی اندک بماند و بجوار رحمت خدا
شد و عجب اینست که همه مجاوران از خیرات وی انتفاع میگیرند و بدل آن فضل از او
لعنت میکنند اما لعنت بجای خود نزول میکند و بعد از آن مفضل بن مهلهل پادشاه
بزرگ صاحب خدم و حشم بسیار است و نوبت و علم و خطبه و سکه بنام
او بوده است تا در آثار هست که یک موقف بنام او هزار حاجی احرام بست
و لبیک زدند بنام مفضل معتقد بزرگ و او شیعی معتقد بوده بلا شبهه و
ابو مسلم مروزی که ابو العباس سفاح را از کوفه بیاورد و در بغداد بخلافت
نشاند و بغض امیر المومنین ع از جهان برداشت و خلافت از مروانیان باز ستد و
فروکش کرد همه شیعه و معتقد بودند از ملک خوارزمی سعید ادرفت شیعی بوده
است و شهریاران ملک مازندران و امیر سپهسالار ضیاء الدین با
حشم معتقد و عالم و مجاهد و متعصب و مستبصر و اسلاف او رحمه الله خلفا عن سلف
چون قباد و شهریار و کردبازو و اسپهبد علی رحمهم الله و اسلافهم همه شیعی و
معتقد و مستبصر بوده اند و خاندان صدور و ذی سن و مهلهل معلوم است تعلیل
و قدرت ایشان در زمانه‌ی و حکم و پیوند ایشان با سلاطین سلجوق
و خاندان دیالمیان عراق چون دیلمیان و منوچهر بار و در سرخاب آمد با
شوکت و قدرت او و خاندان علاء الدوله رد و اسلاف ایشان و
دیلمان آبه و ساوه و قزوین و سپهداران برغان و ملوک دیلمان در
بلاد ورود و بار و دیار قهستان همه شیعیان و مجاهدان راه حق و فرزندان
سیف ذی الیزن بوده که بشارت داد عبد المطلب را به نبوت مصطفی پیش
از بعثت بچند سال و مانند این جماعت که بذکر همه نتوان رسید چه سلاطین و
جهانبانان و چه ملوک و جهانداران و چه گرتو الان و سپهسالاران در
عرب و عجم همه شیعه و امامی و امیران حرمین مکه و مدینه که بوده اند و هستند

و حسان کرم

و اگر شبهه در وزرا و اصحاب تشیع هم بوده اند بزرگان معتبر و وزرای
مستدین چون علی بن یقطین که وزیر هرون بود و رئیس ابو اسحق سکوار
که شیعه و مدبر ملک بود و شرف الدین انوشیروان خالد که وزیر مسترشد
بود و غیر آن حضرت علی بن عمران الکاشی وزیر و مشیر ملک سلاطین بود
و غیر ایشان از وزرای خلفای بنی عباس که بذکر همه کتاب نگنجد و در عجم
دستار بندی بفضل و عدل از صاحب کافی بزرگتر نبوده است ابو القاسم
بن العباد و ابو العباس که هنوز وزرای الجرمت او و صاحب نوسینا و رقعات
و خطوط و رسوم او هنوز مقتدای اصحاب دولتست و کتب خانه صاحب بر جمع
او بنصب فرموده و در تشیع بصفتی بوده است که کتابها موزون تصنیف کرده در
امامت دوازده معصوم و ابیات و اشعار او که دلیلست بر مذهب او بسیار است
و یک دو بیت او اینست شعر ان علی بن ابی طالب اماما فی سورة الملائکة علم
نقل الیس لا مکان فی حبه خانتك فی المولد الوالد و بعد از ان خواجه
ابو الفضل عمید معروف و مشهور بفضل و اصل سعید بوده از آزاد فرمود در عهد
دولت خویش و املاک وی در عراق هنوز بوی منسوبست و او شیعی و معتقد
بوده است و بعد از وی پسرش خواجه ابو الفتح بن ابو الفضل که وزیر عضد
الدوله بود و متنبی را در مدح او قصاید است و از الجمله این ابیات است
و من یصحب اسم ابن العمید محمد یسر بین انیاب الاساود و یبلغ اخر الاسد
که وزیر شهنشاه بوده شیعی و معتقد بوده است و در آخر قصیده این بیت
از وست سیشفع لابن بطی یوم تبلی محاسنه التراب ابو التراب
و زنید مزنی با جزالت فضل و بزرگی قدر هم شیعی و معتقد بوده است و این
بیتها از وست که دلیلست بر صفای اعتقادش قبور بغداد و طوس و طیبة
و فی سر من رأی و الغری و کربلا اذا ما اتیتهم عائدا فالحقوقهم
ترحل عنهم بالذی کان راحلا و رفعت وزیر مزنی پاینده آنجاست که

مهیار

مهیار بن مرزویه در حق وی میگوید حالك الله علی فتی بار من کراف
الابصار من قبلها ان یطلع الشمس من المغرب و ابو بکر خوارزمی
معروفست که شیعی و معتقد بوده است و فضل و قدر او را فضلا انکار
نکنند و این بیتها او راست اگرچه مصر گفته که شیعی مرز بو بکر نام نهاده است
تامل مولدی و بنو جریر فاخوالی و یحکی المرء خاله فمن یك رافضیا
عن تراث فانی رافضی عن کلالة و مانند این قطعه است بمدح
همدانی را که بر تربت علی موسی الرضا میگوید یا دار معتکف آل رسالة
یا بیت مختلف الملائکة انا خادمك ان لم احملك مولی اولئك
و انا مع اعتقادی فی السنن رافضی فی کلائك وان اشتغلت بهولائی
فلست اعقل من اولئك و شافعی عبد المطلب نژاد و فاتش گوید
قالوا ترفضت قلت کلا لا الرفض دینی و اعتقادی لکن
توالیت غیر شك خیر امام و خیر هادی لو کان حب الوصی
رفضا فانی ارفض العباد و حکیم عبد الجبار سکوبی با رفعت و
فضل تام که در فن خود عدیم النظیر بود و شیعی بود و استاد ابو منصور و
برادرش ابو سعد وزیران محترم بودند از آنجا که بکلی از آفتاب
ظاهرتر باشد و اعتقاد اهل آوه معلومست که الا شیعی نباشد و گفته اند
ساوی ها بشد که شیعی نباشد و آوه الا خود شیعی نباشد پندار ازار
را در مدح این دو برادر وزیر مستوفی قصیده غراست و این ابیات
مسطور است که در حق ایشان گوید جلیل مملکت دارای گیتی
ابو منصور آن دریای مفخر هم رای دولت و هم شیرهٔ علم
هم نام مصطفی هم دین حیدر بعز و دولت استاد ابو سعد
بمانا دا انچنین دولت معتبر شاد و بیاری دوش و دولت
دو خورشید کرم دو بحر اخضر و امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان

طغرل کبیر متقرب و محترم بود و باروی ری و باروی قم و مسجد عتیق قم
و منارها فرموده و مشهد و قبه منوره معطره عظمی ستی فاطمه بنت موسی بن جعفر
علیهما السلام و خیرات بی مر که بذکر هر کتاب بیفزاید و دیگر وزیر شهید سعید
فخر الملک اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی القمی قدس الله روحه با بزرگی
رفعت و خیرات بسیار نموده چون قبه امام حسن بن علی و زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق علیهم السلام به بقیع که هر چهار در یک حجره مدفونند
و عباس بن عبد المطلب آنجا مدفونست بمدینه رسول صلعم در گورستان
بقیع و مشهد موسی کاظم و محمد تقی بمقابر قریش هم او فرموده است و
مشهد سید عبد العظیم حسنی بشهر ری و بسی از مشاهد سادات علوی
و اشراف فاطمه علیها السلام فرموده با آلت و عدت و شمع و اوقاف که
همه را و لالت رضای اعتقاد او دهد و مقابل تربت حسن بن علی علیه السلام
مدفونست که یک قصیده تازی که امیر معزی بر وی خواند هزار دینار
سرخش بعز بود و منزلت و رتبت او هم درین کتاب احتمال نکند و برادرش
رئیس الواثقین ابو المجد ره با نیکو اعتقادی و سخاوت و مروت
و طاعت خود معروفست و بعد از آن سعد الملک اسعد بن آوی وزیر محترم
و مشیر حضرت سلطنت بود و دقیقه از ایمه و علما ایشان و متصوفان او را
صاحب و خداوند نوشته و خوانده و از وی صلات و عطایا تشریف
داده و او را ستوده و زین الملک ابو سعید هندوی قمی که به شهر و قلعه اش
هر روز نوبت زدندی و مدرسه قاضی محمد وزان او فرموده و در همه
سپاهان تا بقیامت و سقایات سنت و نعمت باقیه داشته و علا قم
و رئیس ابو اسحق سکوری با فضل و درجه و پسرش جمال العلا سکوری با بیان
اصل و جلالت فضل و خواجه شرف الدین ابو طاهر سعد قمی که وزیر سلطان
سنجر بوده و خواجه علا سکران که وزیر ملکان دیالمه بود و خیرات بسیار

او کرده

فرموده

فرموده و بعد از یوسفی اوی که جامع و مناره بزرگ فرموده است باد
و بعد از وی معین الدین ابو نصر کاشی وزیر محتشم شهید شد و بتیغ ملاحده
و ملاعین و برادرانش بهاء الدین و مجد الدین و آثار خیرات ایشان
از مدارس و مساجد و پل و رباطها و مشاهد و مظالم و صلات که
درین کتاب احتمال نکند و خال ایشان صفی الدین کاشی معمار مدرسه کاشان
و عمید برکه رازی و عمید ابو الوفا و نور الدوله رازی و صفی الدین
ابو المحاسن الهمدانی که مشهد عبد الله بن موسی بن جعفر او فرموده باد جان
و شرف الدین انوشیروان خالد وزیر حضرت خلافت و علا و عاطض
که از وزیر ستند و صفی ابو سعد و مهدی بن علی الکیا در کیجی و شرف الدین مرتضی اور حاد و اثیر
الدین الحسن بن ابو العلا الحمری و سلم قریش خود از متقدمان بوده است
و صولت و عظمت و پادشاهی او معروفست و قبه سیدین علی نقی و حسن
عسکری علیهما السلام بسامره او فرموده است و از رفتن در آنجا مدفونست و بعد
از آن کتاب ثابت قم رضی الدین ابو سعید مستوفی جوادی و مکین ابو المفخر و
کیا شمس الدین الرازی و پسرش علاء الدین ابو المعالی با فضل و رفعت و مروت
و امانت و شمس الدین محمد ساسان نفرشی همه مستوفیان معتبر این جماعت
همه شیعیان شیعی و معتقد اصولی بوده اند با مرتبه فضل و درجه و رفعت
اتخاذ عت همه شیعیان معتقد اصولی بوده اند و کمال دانش و فضل و
احسان و اعتقاد و خیرات ایشان بر از جانها و مالها بهمه طوایف مسلمانان
رسیده از شیعی و حنفی و سنی و از خواجگان درگاه که در عدد اعتبار
و التفات آیند چون ابو عبد الله فضل بن محمود که رئیس اصفهان بود بشیر
خیر رحمه الله و خواجه ابو صمصام الرنیا بادی با حرمت و عدل و مروت و
فضل و عمید طبقه و استاد ابو العمید رازی و خواجه امیرک شیر رازی
و مهندس و مستوفی قم و استاد ناصح الدین ابو جعفر کج و خواجه علا ساوه

وبخیب ابو الهیجا اوی و بو ورسکوی ورمنب محمد کامنی و رضی الدین ابو
سعید ورامینی با خیرات و احسان و پسر عماد الحاج والحرمین ابن ابی سعد
عالم و زاهد و محسن و تیر وصفی احمد بن ابی سعد الملک و بهنه الجواد
مشهوری و پسرش جمال الدین عبد الصمد غازی شهید رحمه الله و امیر رئیس
خرقانی و دهخدا ابو علی طاهر ان استاد حروی و کیا امیر کیا و سید بهاء
الدین ابو الحسن کلینی و اصیل محمد ابو الطیب و دهخدا ای نجیب الدین و کمال
ابو القاسم خوانی و خواجه عبد الرحمن الرازی و وزیر زادگان زرکی و استاد
سکره و فامرزو قان وران و کامروا همه خواجکان معتبر مردف مستحسن معتقد
و تاج الدوله اساوه کامسار و کاماور و منوچهر سوستان و حسان
ورو ان سلام و غیر ایشان همه شیعیان معتقد و از سادات عراق
و حدود خراسان بوده اند درین عهد و مدت قریب ذکر بهر برود
که بهم شوان رسید او لا نقیب طاهر موسوی با فضل و عدت و جاه و
حرمت و سید ابو طاهر الجعفری عالم و زاهد و شاعر الکه خاندان سید
ابو هاشم علاء الدوله که هنوز حکم در ان خاندان باقیست و خاندان سید
نقیب جمال الدین شرف شاه الحسینی باصفهان با درجه تمام و حرمت
عظیم الکه خاندان سید زکی برعی و بقم و کاشان و حرمت جاه و فخر
او در مال و نعمت و فضل و نسب و پسرش سید اجل المرتضی ذو الفخرین
ابو الحسن علی بن مطهر بن علی رحمه الله که پیردن از آنکه سلاطین آل سلجوق
و خواجه نظام الملک بوصلت وی تقرب و تبرک نمودند چهار صد جمعه
معزول و ورکه او آمد و فضل و علم او را زکت خطب او معلومست و معزز
شرف و فضل و نقابت در خاندان او در عراق باقیست باقبال و نام
الملک الامرا سادات عالم مرتضی که شرف الدین محمد بن علی رحمه الله که در
علم و زهد وارث شیخ مکه و تیر نسبت و در جاه و وقار سید سادات شرق

ومعرب

کیارکو رخطاطم

ومعرب و اقول فیه ما قال الفرزدق فی ابیه یکاد یمسکه عرفان راحته
رکن الحطیم اذا ما جاء لیستلم و مومن داری تخلص از قصیده توحید
مناقب بدو نیکو کرده که گفت تا صاحب الزمان رسید این بکار دین
اولی ترین کسی شرف الدین مرتضاست و برادر او تاج الدین و امیر شمس
الدین ابو الفضل رضوی بقم و از تجمل و نعمت او ازوی حکایت کنند
دکانه رضویان که نه ذکر همه کتاب بیفزاید الکه خاندان سید ابو طاهر
جعفری بقزوین از فضل و حرمت او و پسرش امیر شرفشاه جعفری
که ورثه او زر و جواهر بکیله قسمت کردند و املاک بقزوین و ریاو دهخدا
او ابا و خاندان او بارفعت و تمکین و خاندان کیا کوان و شیر زادان
و غیرهم همه شیعی و سید محمد تقی بقزوین و سید علی محمدی با حرمت و فخر
بسیار و اعتقاد نیکو و از متمکنان و روسا و سادات ری و قزوین
از معدمان چون سید ابو القاسم و کیس کی از کلار و کجور بری آمد و
امر پادشاهی شد از اولاد حسن بن علی علیهما السلم و پسرش سید حسین
عبا و سرلت او و ابو ابراهیم سید حمزه شغرایا که بندار رازی را او
مح ایشان قصاید است که بخوانند دیده اند و از مفاخر ان چون خاندان
سید علی رئیس و خاندان سید علوی رئیس و حاکم و خاندان سید نقیب
کامل و برادرش سید ابو العباس و مرتب سید شمس الدین الحسینی خود
پوشیده نماند از عقل و تواضع و رای رزین و قبول او پیش امرا و سلاطین
و پسرش امیر سید سپر جلال الدین علی عدیم النظیر با فضل و ابوت و
فتوت و کمال و مروت و سید عماد الدین شرف نقیب و رئیس معزول
و محترم و برادرش عز الدین پادشاه و امیر علی بر و معروف و معتبر
و سید عماد الدین عبد العظیم الحسنی القزوینی امام جیلان و دیلمان و
نقیب حضرت سلطان و جهاد او با ملحدان همه طوایف معلومست و جاه

و تمکین او پیش سلاطین و حمایه کردن علما اهل سنت و جماعه در وقائع و
حوادث که بتقرر این اشاره پوشیده نیست بر فضلا و عقلا و دیوان
که ذکر همه ایشان سید و سادات و نقبا ایشان بر با صولت و شوکت
چون اجل فخر الدین و خاندان او و غیر ایشان در سادات استراباد
چون سید عز الدین و پسرش عماد الدین پادشاه و عالم و متمول
و معروف و سادات جرجان چون سید نور الدین و ناصر الدین و سید
کبیر جلال الدین و غیر ایشان که ذکر همه کتاب مطول میشود و از سادات
استراباد چون سید نظام الدین ابن طهر و غیر ایشان که ذکر همه ایشان
رسیده و سید امام صدر الدین سمرقندی و عالم و بزرگ و مذکور در اوراش
سید امام بدر الدین عصل عالم و بزرگ و کبار سادات در حدود و
فارس و کرمان چون سید قوام الدین بن ناصر الدین و امن بلاد خراسان
تا سمرقند و ما وراء النهر که بشرح اسامی و القاب ایشان کتاب مطول
شود علوی اصطلاح امامی و شیعی شود و شواند بود و اگر زیاری بیدی که در
حکایتست که علوی سنی دخول خواست و علوی شیعی با او از سلطان مسعود
سعید نور الله قبره سلطان گفت بگوی تا از ان دو کدام یکی باشد تا در آید
علوی سنی الا منافق نباشد علوی سنی آنکه استنشد و علوی خالص
راه یافت و مقصد حاصل کرد تا بدانی که علوی الا شیعی سره نباشد
که تبرا کردن از پدر عاق باشد و مذهب بغض و حقش هم نفاق باشد
نعوذ بالله منها و اما از شعرا متقدمان که پاک شبهه شیعی معتقد و مستبصر
بوده اند و متاخران از تازیان و فارسیان اول حسان بن ثابت
که نظم کرد در امیر المومنین و غزوات و اشعار شایسته در فتح خیبر
گوید وکان علی ارمد العین یبتغی ؛ دواء فلما لم یحس مداویا ؛
تا آخرها و دیگر گوید یا حبذا وحدة الخلد ثابته ؛ ما شئتها نبتغی

الخلد

الخلد من شجر ؛ و در روز غدیر خم گوید ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ؛
بخم واسمع بالرسول منادیا ؛ تا آخرها و بذکر همه اشعار او شوان شنید
اگر بحقیقت و اگر بمجاز بعد از آن فرزدق شاعر شیعی بود که این قصیده
غرا در حق امام زین العابدین ع میگوید هذا الذی یعرف البطحاء
وطاته ؛ والبیت یعرفه والحل والحرم ؛ تا آخرها و کمیت بن زید
اسدیست که شاعر شیعه در حق او گفته است که قائلها الی الجنه و هاشمیات
او راست در آل مصطفی ص و ابو فراس الحارث بن سعید الحمدانی است امیر
و شاعر و شیعی و معتقد که او را قصاید بسیار است در حق امیر المومنین
و آل او و یکی از الجمله این قصیده میمیه است میگوید الحق مهتضم و
الدین مخترم ؛ وفی آل الرسول مقتسم ؛ تا آخرها و دعبل بن علی الخزاعی است
و این قصیده اوست در حق علی و آل علی مدارس آیات خلت من تلاوة ؛
و منزل وحی مقفر العرصات ؛ تا آخرها و السید اسمعیل بن محمد الحمیری
است رحمه الله علیه که او را بسی قصاید است در علی و آل علی و این قصیده
بابا که او را قصیده المذهبه گویند هلا وقفت علی المکان المعشب ؛
تا آخرها و این ابیات او راست اگر ایا راکبا نحو المدینه جسرة ؛ عذافرة
تطوی له کل سبسب ؛ تا آخرها و غیر آن قصاید بسیار و ابو نواس هانی
بن هانی اگرچه مذهبش ظاهر است در حق علی بن موسی الرضا علیه السلم گوید
قیل لی انت اشعر الناس طرا ؛ او فقوهت بالکلام البدیه ؛
لک من جوهر الکلام قریض ؛ یثمر الدر فی ایدی مجتنیه ؛
فلما ذا ترکت مدح ابن موسی ؛ والخصال التی تجمعن فیه ؛
قلت لا اهتدی بمدح امام ؛ کان جبریل خادما لابیه ؛
و بحتری شاعر بوده است در قصیده یاد اورده است بحمد منی
لا و لا دا الزنا ببغضهم آل النبی المصطفی تا آخرها و ابو تمام طائی شیعی

بوده است و ابوبکر الرومی و ابی حجاج السغدادی و قاضی التنوخی و
کلاویب المهابادی ادیب و عالم و شاعر با شبهه شیعه بوده است و
اینهمه شیعیان معتقد بوده اند و کثیر عزه که شاعر عبد الملک بن مروان بود
شاعر بوده است تا در شعر میگوید و مهیار بن مرزویه الکاتب از فرزندان
نوشیروان عادل میگوید   وما الجبشان ابی هند و ابنه ک
ان حالا تعدها بعد رحل   خلد عن بالذی جاء به   و انما سا
لت البلی و لا بد است این بیتها درین موضع که دختر کسری خود ابوالاسود
الدؤلی مرید بر گفت در آن حال که سپهسالاران زر و در جلوا و ستاد که
از محبت و ولای سید الرجال بر گردانند   ابا الشهد المعفر یا بن هند
نبیع الیک اسلاما و دینا؛ فلا والله لیس یکون ذلک؛ و مولانا
امیر المؤمنینا؛ و کشاجم شاعر مصری و سر کشاجم لانه کاتب و شاعر ا
و منجما و در تشیع بدین صفت که یکی از ابیات او است   حب علی علو همة
ادب؛ حبه کل الطرف واستتمه؛ فهم اذا حصلوا اصبا
و الناصبون ظلمة؛ و خواجه حسن ابن جعفر الدوریستی عالم و شاعر بوده
است و او را در مناقب و مراثی قصاید بسیار است و این قطعه لطیفه
در حق امام رضا گفته است   یا معشر الزوار طاب من زودکم حیوا
بطوس معالمنا و رسومنا؛ اذا اتیتم قبر مولای الرضا؛ صلوا علیه
و سلموا التسلیما؛ و اگر بذکر همه شعرا تازیان از شعرا و موالیان امیر
المؤمنین ع مشغول شویم کتاب مطول شود و ملال افزاید و این قدر کفایت است
اما از شعرای پارسیان که شیعه معتقد و متعصب بوده اند اشارت
رود و بعضی او لا فردوسی طوسی شیعه بوده است و در شاهنامه
در مواضع باعتقاد خود اشارت کرده است و شاعر طوسی مفاخره
میکند بفردوسی آنجا که گفت   هر روز بدی عالم و شاعر که او طوسی بود؛

کان مر

چون

چون نظام الملک مغزانا و فردوسی بود؛ و فخر جان شیعه بوده است و در
کتب خود حلافیست که دیوان او مدایح و مناقب مصطفی و آل مصطفی
است و عبد الملک بیانی رحمه الله علیه مؤید بوده است بتایید الهی
و مذهب شیعه اصولیه و در صحابه رسول ص غیر آنست که خواجه مصدوق در کتاب
بدو اشاره کرده است اما اعدای علی و فاطمه را و منکران امامت ائمه
را دشمن دارند و لعنت کنند بی تقیه و ظهیر همدانی اگرچه سنی بوده است
او را مناقب بسیاری در علی و آلش در دیوانش مکتوبست تا تهمتش
نهند به تشیع و اسعدی قمی و خواجه علی سکلم رازی عالم و شاعر و امیر اجل
شاعر و ندیم سلطان محمد زره شیعی و معتقد بوده است و قائمی قمی و حسینی
دبیری و احمد حسه رازی و ظهیری و بدری و شمس و فرقدی و بقری و
و محمد یمنی و سید حمزه حبوزی و خواجه ناصح و امیر قوامی و غیر ایشان رضوان الله
علیهم که همه توحید و زهد و موعظه و مناقب گفته اند بیچد و اندازه و اگر
بذکر همه شعرا شیعه مشغول شویم از مقصد باز مانیم و خواجه سنائی غزنوی
که عدیم النظیر است در نظم و نثر و خاتم الشعرا نویسنده او را منقبت
بسیار است و اگر خود یکی گوید این بیتش است که در فخری نامه گوید کفایت است
جانب هر که با علی نه نکوست؛   هر که او باش من ندارم دوست؛
هر که چون خاک نیست بر در او؛   گر فرشته است خاک بر سر او؛
و این جماعت را که طبقات الناس است اسامی و القاب و انساب
یاد کرده شد همه شیعی و معتقد و مشتهر بوده اند و بدیگر همه کتابها و کبار
و برگزیدگان و سادات شیعه شوان سید چون مصر سنی گفته است
که در این طایفه کسی نبوده است که او را در دین و دولت قدری و منزلتی
باشد بعز و مجد گفته آمد تا بدانند که خلاف یاد کرده است و اگر در
در سنت و جماعه بزرگان از همه طبقات بوده اند تا از اخلاف بگیم؛

که دولت بخشیده است در دنیا و نعمت و آن بر عموم است بر وجه مصلحت
هر کس را نصیب و بهره باشد و تلک الایام نداولها بین الناس نحن
قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض
درجات و چون ما بیان کردیم که شیعه را در دین و هم در دنیا قدر
و منزلتی بوده است بدلالات و حجج معلوم باید که بحقیقت بدانند که
مجبر را نه در دنیا محل هست و نه در قیامت منزلتی و قدری که چون
خدای را ظالم دانند و انبیا را نامعصوم و ایمان را عاریت و بر اعمال
جزای و ثواب امید نه و معرفت به احوالت بقول پیغمبر نمایند پس به دو جهان
خاسر و خایب و بی قدر و منزلت باشند تا چنین مذهب بد و اعتقاد
بد انور و کیش این آیت در حق مجبران منزلست خسر الدنیا والآخرة ذلک هو
الخسران المبین تا خواجه بداند که درین طایفه بزرگان بوده اند و جناب
تنها نکنند تا کج کج نباید و بقاضی بشمار زود و تا خوش بکار نه زدود و اگر در
ذکر این اسامی تقدیم و تاخیری رفته است بنیان خوانندگان معذور دارند
که ترتیب در چنین نقل واجب نباشد و میسر نشود و معتقد ما درین جواب
سنه قاطیت و معتقد همه خوانندگان حاصل و الحمد لله رب العالمین
آنگه گفته است و نصحیت که ایشان را بر این مفردند آنست که همه دشنام
صحابه رسول و سلف صالح و زنان رسول باشند و همه اهل اسلام ترحم کنند
بکر را فضیان که همه سرار کنند و گویند سی و سه هزار صحابه و تابعین کبار
و حرمهای رسول و مجتهدان راه حق چون ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد
حنبل و ابو یوسف قاضی و ائمه تفسیر چون مقاتل و سعید جبیر و ضحاک و
سدی و غیرهم و از زهاد چون جنید و بایزید بسطامی و شبلی و شقیق بلخی
و عطار و ابراهیم خواص و غیرهم به دوزخ شوند ابد الآبدین که همه
منافقان بوده اند و با امامت قایم ایمان نداشته اند و از اهل ست [illegible]

کوفیه

که خروج کردند و امامان زیدیان که مجتهد بوده اند چون زید بن علی و یحیی
زید و قاسم [illegible] و محمد بن القاسم الحسنی و عبدالله بن الحسن و برادرش
ابراهیم و محمد بن عبدالله نفس زکیه و یحیی بن الحسن الهادی و الناصر ابو محمد
الحسن بن علی و الداعی المهدی و اشباه ایشان از اولاد رسول [illegible]
کفارند که ایشان به خصوصیت علا ایمان نداشته اند و امامت امیرالمؤمنین
علی و فرزندانش ایشان [illegible] نبایم [illegible] چون رسالت رسول است و بتفصیل
امت اجتهاد و نهاد اند و چون خواهی که صحت آن بدانی در کتاب عیون المحاسن که
مرتضی بغدادی آورده است نگاه کن و ببین که میگوید ایمان فلان و
فلان و همه اجلاء و کبراء صحابه که گواهی بوده به طوع بوده اند که این دولت با قریش افتد
بسبب محمد هاشمی و هر کس که بدو نزدیکتر بود از پس او ریاست جهور اعظم
الملک کنند بدین سبب بدو بشتافتند و با اهل بیت بدل کردند و خود را ازو بدو
بازبستند تا از پس او برادر رسیدند و بر ایشان مسلط شدند ما در برگ
او نشینند و بچه برادر رسیدند بخوردن یا پوشیدن یا بناهای علا یا کفها
که نهادند یا شهوتها که براندند از سیرت ابوبکر ظاهر است که چه خوردند
و چه پوشیدند سیرت پسندیده ایشان هر یک از آفتاب ظاهرتر است
و کتاب المفصح فی الامامه که محمد بن النعمان الحارثی ساخته است چندان طعن
بر اجلاء صحابه زده است و چند لعنت بر عمر را نوشته جواب
چنین مفصلی اصل و نقل با معنی چگونه توان نوشتن با چندین حوالات
محال و بهتان و اثم و انکه تشنیع بدین طایفه نهاده است و ازین آیه و
معنی آن بیخبر مانده که باری تعالی فرموده ویل یومئذ للمکذبین و قال الله
ویل لکل افاک اثیم و هر بزرگ و تازی و عامی که این فصل بخواند یا بشنود
گمان برد که این مذهب شیعه است و خدای تعالی داند که [illegible] عالمست که در
میان امامیان اصولی اند و اگر اخباری یا حشوی یا غالی چیزی گوید لفظی

زیرا که هر طمعی بوده اند و در کتب
اوایل خوانده ام

نادرست افتد بر اصولیه بستن غایت بی دیانتی و نامسلمانی باشد
و بعض ورهٔ جواب کافی شافی بی تقیه و تعصب برود با حجت و دلالت و
معارضات انشاء الله باری تعالی توفیق دهد همهٔ مسلمانان کرامند تا در
قول و قلم آن بند که در قیامت از عهده بدر توانند آمد انه القادر القدیر
جواب اگر صحابهٔ بزرگ و سلف صالح و زنان رسول را دشنام دهند
و بد گویند در فصول متقدم رفته است و از تکرار فایده آن ملال خیزد و
مذهب اصولیان است چنانکه صعود و نزول جایز داشتن بر خدای تعالی نه مذهب
سنیان است اما شبهه نیست که شیعهٔ اصولیه مرتبهٔ هر یک از جماعت باندازه
گویند علی بهتر است از ابوبکر و حسن از عمر و حسین از عثمان و فاطمه از
عایشه و خدیجه از حفصه و صادق از ابوحنیفه و کاظم از شافعی و امامت
ابوبکر و عمر باختیار خلق گویند و امامت علی و اولادش بنص دانند
از قبل خدای تعالی و عاقلان دانند که این نه دشمنی ابوبکر و عمر باشد
و نه بدگفتن صحابه و تابعین و اگر بخلاف این حوالتی رود بر حشویه و غلاة
است نه بر اصولیان والسلام علی من اتبع الهدی لا علی من کفر و تولی
و حدیث ابوحنیفه و شافعی در فصول این کتاب برفت که شیعه ایشان را
چگونه دانند گویند توحید و عدل بمذهب ابوحنیفه و شافعی بوده است و بعجب
اهل البیت گشته آمده اند و در ذکر فقها اینچنین گفته اما یکی از آن فقها که خواجه
بتشنیع آورده است مالک است استاد شافعی که خواجه گفته است که رافضیان
او را کافر دانسته و بد دانند اما در مذهب خواجه سنی تأمل باید کردن
تا خود بچند موضع مالک را کافر خوانده است و دانسته که چون گوید
خیر العمل دوست نه کند ایشان نشان بدعت است و علماء طوایف دانند
که این هر دو مذهب مالک است و انکار این جحود محض باشد پس خواجه سنی
مصحح مالک را ملحد خوانده و شاید که رافضیان را بعداوت متهم
بکند

بکند و چون او با مالک اکبر درجه چنین باشد در ذکر فقها چگونه باشد و هر
کس که درین کلمات بانصاف تأمل کند فایده یابد معلوم همه علما و فضلاست
که فقهای فریقین را در مسایل تفریعات با یکدیگر خلاف بسیار است
و هر چه در مخالفت ایشان زاید بکدیگر لازم است و ایشان در حق یکدیگر اجرا
کنند کافر و ضال نگویند مخطی گویند تا آن را با این قیاس میکنند و
زبان طعن بریده میدارد و عجب تر آنست که خواجه سنی بلقب همه شیعه را
رافضی خوانده و کافر دانند و طمع دارد که ایشان او را مومن دانند
و این تمامی لست که گویند وقتی ناصبی مجبر قاضی ابوتراب بن دوه
القزوینی را گفت خواجه ما شما را کافر دانیم شیخ جواب داد که
ای برادر از آبه تا ساوه همچندان راه است که از ساوه تا آبه بعینه آنکه
و انی هستی نه زیادت و نه نقصان و یکی از فقها که خواجه آورده است
احمد بن حنبل است که عداوت امیرالمومنین علیه السلام ظاهر کرده است که در محفل احمد — علی بن الحسین روایت کرده
بن حنبل فضل علی علیه السلام میگفتم مرا بزدند و براندند و سبب عداوت احمد
حنبل با امیرالمومنین آن بود که جدش ذو الثدیه را در غزوهٔ نهروان
کشته بود پس اگر شیعه مجتهدانی را که اعدای علی مرتضی باشند دوست
ندارند و در آن موافقت خدای و رسول و جبرئیل کرده باشند و بیدارم
ناپسندیده نباشد که مذهب شیعه اصولیه امامیه اینست که هر کس
خدای را عادل نداند و انبیا را معصوم و مصطفی را پاک زاده و انکار
امامت علی و اولادش کند از حسن علی تا بقائم مهدی ضال و مبتدع
و گمراه باشد و هر کس که نداند لعن واجب شود اما معتزلان را که
گفته است همه موحد و عدلی بوده اند و با بی عدلی مذهب و ذکر زهاد و
عباد در رفت وجهی نبود اعادت آن در سیرت و اعتقاد ایشان
که مشتان توحید و عدل بوده اند و منکران جبر و تشبیه آنچه گفته است

که ایشان بامامت علی و قائم ایمان نداشتند بخلاف آنست که دعوی میکنند
که همه بزرگان و اصحاب و اجلاء تابعین و مفسران و فقها و متقیان
و عباد و سید بن اهل بیت اعتقاد داشته اند و ایشان شناخته اند و ثعالبی
سنی امام لغت در تفسیر خود می آورد در تفسیر این آیه لیظهره علی
الدین کله میگوید قال السدی ذلک عند خروج المهدی ولا یبقی احد
الا دخل فی الاسلام او ادی الجزیه میگوید این آنگاه باشد که مهدی
خروج کند و بر پشت زمین یک کس نماند الا که در اسلام در آید یا جزیه
قبول کند و هم ابو اسحق محمد بن احمد الثقفی میگوید که کلبی گفت که لا یبقی
دین الا ظهر علیه الاسلام و سیکون ذلک فی عهد المهدی و هم او میگوید
در تفسیر که قال المقداد بن الاسود سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول لا یبقی علی ظهر الارض بیت من مدر او وبر الا ادخله الله کلمة
الاسلام اما بعز عزیز او ذل ذلیل و ذلک عند خروج المهدی و مانند
این اخبار و آثار در مصنفات اصحاب حدیث و سنیان این مصنف بسیار
است که همه دالست بر خروج مهدی و همه معتقد آمدن او اند و اگر خواجه مصنف
انشاء الله که موافقت مجبران و خارجیان اعراض کرده است و خلاف
میکند و اعتقاد شیعه در حق زهاد و عباد و مفسران چنین نیکو باشد
و چون بفصلی که خواهد بدانند کتاب مفتاح الدرجات که ما جمع کرده ایم
در فنون حکایات بین ها و جد است مطالعه باید کردن تا فایده حاصل شود
و شبهه زایل گردد اما ائمه زیدیان که اسم ایشان درین فصل یاد کرده
است همه اهل صلاح و سداد و عفت و ورع بوده اند و آمران معروف
و ناهیان منکر و شیعه در ایشان اعتقاد نیکو دارند اما نفیشان بدانند بفضل و
عصمت و نصیت و غلبه الظن چنانست که دعوی امامت مطلق نکرده باشند
و بهری را صلوات الله علیه نویسند و بهری را رحمت و رضوان و شیعه را

با ایشان چندان خلافی نیست که بیانی مجبران حاجت باشد اما عجب تر
آنست که بیشتر آزا اخلاف خواجه کشته اند بخواری و زاری چون زید علی که
او را عبد الملک مروان کشت و یحیی زید که هم ایشان کشتند و ازین
عجب تر آنست که دیگر باره خواجه نوسنی بخصومت رافضیان شفقت میبرد که بر
جاعتی که خیر العمل زده اند تا بسنگسار و هنوز تا اعیان ایشان خیر العمل زنند و علم اسپید
داشته اند و هنوز دارند و در نماز دستها فرو گذاشته اند و خلافت
ولد العباس را همیشه منکر بوده اند بلکه در امامت بعض خفی گفته اند و خواجه
در مواضع این کتاب بیان کرده است که الجمله مذهب ملحد است یا ایشان
اجر المنیب است یا این شفقت خطاست و عجب تر آنست که ایشان را که امامان
خواجه کشته خواجه سنی ایشان را ملحد خوانند و مجرم و متهم و رافضیان را او
و اگر ایشان را مجتهدان دانند با ختیار خیر العمل و رایت سفید و در نماز دست
فرو گذاشتن چون ایشان کنند اجتهاد باشد و چون هالک کند حق باشد
اما چون شیعه کنند ملحد باشد تا هر فاضل منصف که این فصل بخواند بداند
و امانتی و ناملائی مصنف را آنچه گفته است که شیعه امامت دوازده
تن را سالک دانند دعوی بی حجت و سخنی بی بینه و الا مذهب شیعه اصولیه
درجه نبوت و رسالت درجه اعظمست و مرتبه اکبر و رسول مطاعست و امام را طاعت
وی واجب و رسول مقتدی است و علی و غیر علی مقتدی و صاحب کتاب و
شریعت و منهاج و نبوت مصطفی است که افضل انبیاست پس بدین شرح شبهه
نماند که امام را درجه نبوت نباشد و در آن شبهه نیست که امامت و ریاست
عقلا واجب دانند و امام را در هر روزگار معصوم و منصوص و مقطوع العصمه
گویند و اگر طاعت ائمه را امت واجب دانند اقتدا و درین مسئله بعقل و
قرآن کرده اند اما بعقل وجوب ثابت است بعلت جواز خطا و اخذ معالم شریعت
و نفی علت حاجت و اثبات عصمت و منصوصیت و در معالم اعلم الناس

و بیشتر ازین سادات بوبکر و عمر را منکر بوده اند
مرحم

بعد رسول الله صلعم اما فرض طاعت ایشان از آیت آنجا که باری تعالی گفت یا ایها
الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس امامت را
این درجه و فضیلت نهند که بیان کرده باشند بی شبهه و تقیه و هر کس که خلاف
این داند ضال و هالک دانند بی شبهه و تقیه تا از جعفر صادق ع روایت
کرده اند که وهم و سواء من خالف هذا الامر یعنی الامامة صلی او زنی منحر
آیت که راست است که هر کس خلاف امامت میکند اگر نماز کند و اگر نماز
کند و خواجه حسن بن جعفر ابن منصور از قول صادق ع نظم آورده است بغض
بغض الوصی علامة معروفة ؛ کتبت علی جبهات اولاد الزنا
من لم یوال من الانام ولیه ؛ سیان عند الله صلی ام زنا
اما جواب آنکه گفته است مرتضی بغداد در کتاب عیون المجالس میگوید بیچاره
از قلت علم و غلو تعصب ندانسته است که این کتابیست مبنی بر نقل صحاح
و سقیم که سید مرتضی رض نقل کرده است که فلان کس چنین گفت و شعر
آنست که نه مذهب و معتقد سید و شیعه باشد و اگر گفته است بر طریق
نقلست نه مذهب و اعتقاد […] تا داند که مذهب و اعتقاد دیگر باشد
و نقل و حکایت دیگر اما آنچه گفته است که صحابه در کتب اوایل
خوانده بودند که محمد هاشمی قوت یابد و دولت او را باشد تا آخر
فصل بر خواجه تحیر عیبی است عظیم که با صحابیان گمان برد معلوم است که ابو
جهل قرشی و ولید مغیره مخزومی و عبدالله ابی و احبار یهود و رهبانیه نصاری
کتب بیشتر خوانده بودند پس بایستی که آن میل ایشان کردندی نه
ابوبکر و عمر که معلوم است از تواریخ صحاح که عمر آن روز که تمام اربعین شد
تیغ کشیده بود و می آمد تا محمد را هلاک کند پس اگر در کتب اوایل اگر
خوانده بودی بیشتر کسی او بودی که آمدی و نگذاشتی که چهلم باشد
که چهلم او ز قربت و منزلت نباشد در سبقت که در دویم و سیم و تا چند

حجت

حجت بلیغ نه بیند از قراءت طه و قوت محمد اسلام بیاورد پس خلاف منت آیت
که خواجه بوسنی حکایت کرده است دیگر آنکه اگر صحابه از کتب اوایل خوانده
بودندی که شرف و رفعت محمد خوانده بودندی که نزدیک تر از خلایق محمد مصطفی
ص امیر المومنین ع باشد بنسب و وصلت و تقرب و سبقت در اسلام
و بفضل و علم و درجه و اتفاق و عالم همه بشارع و معاذ کتب پس امامت
علی ع را بعد از رسول ص مقر و معترف بودندی بدان طریق که خواجه آورده است
پس معلوم شد که سلامت صحابه نه نظر بوده است در کتب اوایل اما آنچه اشارت
ابوبکر و عمر و دیگر صحابه یاد کرده است مجلسیت مفصل از اهم خلاف کرده اند
شیعه الا درجه خلافت و امامت که شیعه انکار کنند در این
که درجه امامت نداشتند و آن فقد عصمت و نصوصیت و کثرت علم است
اما صحابه رسول ایشان دانند و از درجه خود شان نگذرانند آنچه گفته
که محمد بن نعمان حارثی در کتاب المفصح فی الامامة اجلای صحابه را طعنها
زده است و عمر را القبهای گفته خود بخلاف راستی است هر چه در کتاب مسطور
باشد دلالت بر مذهب و عقیده نکند چرا که همه کتب جاحظ سنی […]
بگیرد و بنگرد که مرتضی معصوم را چه میگوید از مساوی و مثالب و این معنی
بر سبیل حکایت از مسلمانان حرب صفین و جمل بازگفته است مطلق که
مصرح میگفتند الا ان ابا الحسن قد اشرک و خود گفته است مطلق که علی مبتلا
شد بقتال و قتل اهل قبله و این بدتر است از هر لعب که حواله کنند بمفید
و غیر مفید و نه پیر طایفه خواجه که امام اشاعره بوده و آن ابو جعفر مشاط
است در کتب خود می آورد در حق علی ع از حفصه دختر عمر که در حق علی
گفت که هو کبیر البطن دقیق الساقین ارتج الراس و اگر اهل سنه علی
را بدین القاب راضی نباشند شیعه نیز بدانچه حواله کرده است از آن
نباشند که کتاب دلالت مذهب و اعتقاد را نشاید و عجب که خواجه […] را

از لعب به عمر از منعیه بخشش آمده است ولقبی که مجبران کراه انبیای خدا را
نهاده اند و مصطفی مختار آنخش نمی آید آدم را ظالم خواستند سلیمان را
بخیل یوسف را متهم یعقوب را کور داود را فاسق موسی را عاصی مصطفی
را عاشق و دل از شبهه شسته و کافر بچه و ما نند آن که ابو الفضایل
مشاط در کتاب نزاهة انبیا آورده است و بر سر کسیها کموری
رافضیان قم میکوبند و سنیان بنوه میزنند و بر مصطفی کافر بچه صلوات
مینوشتند و مکر خواجه مجیر فراموش کرده است که ابو الفضایل کفته
در تزویج علی و فاطمه کلمه بکو کفت دیوانه را بکلی داد ند چندین عظمت نداشت
خاکش به بان که چنین سخن کوید و لعنت بر آن باد که این اعتقاد دارد
که از دور آدم تا منقرض عالم چنین عروسی نبوده است و نباشد
وکی بوده و کرا بوده و لاله رب العالمین و خطیب احیل و مشیر
روح کابین مهر زن سید المرسلین داماد خیر الوصیین عروس سیدة
نساء العالمین عقد خانه خلد بر من مهر نامه قرآن مبین اکر کور و کر نه
بشنو و ببین مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان این خبر بشنو
که زوج النور من النور مجبران ابنیه کویند و شاید اما شیعه کثرهم الله
عدد هم بر طریق نقل آنچه در کتاب آورند کفر و الحاد و رفض باشد
با آنکه مذهب شیعه آنست که انبیا و ائمه علیهم السلام همه منزه اند از صغایر
الذنوب و کبایر المعاصی والحمد لله رب العالمین آنچه کفته که از سید
می آرند که کفت ان الله تعالی لیؤید الذین آمنوا برجل لا خلاق له فی
الآخرة از این عمر را میخواهد که او را در قمع کبر کافران دستی تمام بود اما
جواب آنست که این خبر از اخبار آحاد است و نزد یک شیعه معقول
و معروف نیست و اکر رسول صلعم کفته باشد تاویل در غیر عمر او با رابت
از ظلمه روزکار یا مولفه قلوب یا غیر ایشان آنچه کفته است و کویند

رسول خدا بی رای و تدبیر ابو بکر هیچ کار نکردی و مسلمانان بر کفار
منفقند مثل او را و کفار عهد رسول شکایت رسول را با و کردندی
و او را حرمت داشتندی از مکارم اخلاق وی جواب این کلمات
آنست که سید صلعم هرچه کردی به دستور خدا کردی و نزول قرآن
و قول جبرئیل کردی نه بقول عمر و بالاله قوله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی و اکر این چنین رای و تدبیر و مشورت
را میخواهد که و شاورهم فی الامر بر عموم است در حق همه صحابه بمشورت
و درین فضیلت نه بو بکر را از ابو ذر و نه عثمان را از سلمان اما آنچه
کفته است که کفار مکه ابو بکر را دوست داشتندی از مکارم اخلاق وی
همه عقلا دانند که این صنف منقصه است نه منقبت که مومن آن رفیع قدر باشد
که کافرانش دوست ندارند مکارم اخلاق با مومنان محمود است
و با کافران مذموم نه بینی که باری تعالی امیر المومنین ع را مدح کرده و فرموده که
اعزة علی المومنین اذلة علی الکافرین پس چون معصیت را از منقبتها
نداند مکر معذور نباشد و پندارم که ابو بکر از چنین تزکیه و مدح چنین
راضی نباشد آنچه کفته است و کویند ابو بکر را ابدان عاجز بود
که از شر او ایمن نبود و ابو بکر با وی میرفت و در راه ریشان میکرد
در یشه و دستار میرانداخت و بروایتی جامه رس میرکخت تا مشرکان
بر اثر آن بروند و ره زنند که رسول صلعم او را با خویش در غارش برده
بود او را بدست نکاه میداشت تا نکریزد و این کونه بهتانها نهاد و
نهند جواب این کلمات آنست که اهمیر نه مذهب علمای شیعه است
او باشد و عوام کویند بطریق مزاح و بر زعم معه اکر رسول شب غار از
ابو بکر میترسید از عمر و عثمان هم میترسید پس با یست هر سه را همراه بر
آخر ابو بکر غیب دان نبود تا چنانکه به نهانی دیکران مرفت خود نهان

ابوبکر رفتی و رفتن محمد و بردن ابوبکر با خود از خدای بود تا این شبهه زایل
باشد و آنچه گفته که شیعه دستار می اندازند عالم گواه است
که بسمع من از شیعه رسیده است الا این نقل که این کونی کرده است
و حدیث جاورس نیز آنکه ابوبکر در آن شب تاریک در مکه به اتفاق
ایشان جاورس از کجا آورده بود تا بداند که حوالات همه لاست و آنچه
حکایت از روزگار بد رو عیش نامعقول می‌نماید که خانه اسیت اگر کشتن
یا میرسید که با مدینه گریزد یا بکفار که اگر میرسید که به مدینه گریزد پس خلاف
نکردی که روز احد هم از گریختگان بود که گریختن ابوبکر و عمر بس ظاهر است
که به آن شجاعت نبودند که نگریزند یا خود مدینه ایشان را کردی یا دران
سهم و بیم بهر است او سکا نا بستنی کردن و اگر میرسید که با مکه گریزد
بدیگر وقت خود دیگر کشتی که پیوسته رسول ص او را بدست نداشت تا بدانی
که این حواله بر شیعه هم دروغست حق تعالی این ناقل کذاب را بدنیا و
آخرت مکافات کناد که بدین دروغها و بهتانها بر شیعه تشنیع زده است
بمنه و فضله آنچه گفته است و گویند ابوسفیان با نفاق از ابوبکر بهتر بود
که در روز تبوک در شام در اماره پس پیش رند سفیان لشکر اسلام را تحریض
میکردند و میزد که ان الله اقرب و یکی چشم از وی در کوزش بردند و ابوبکر
را چنین مقام پسندیده از کجا بود و مع هذا آنکه او را که این منقبت
بابست نهادم آورند کافر و منافق دانند جواب این کلمات آنست
که از مذهب شیعه معلوم است که ابوسفیان و زنش هند و عتبه را او پدرش
صخر را و پسرش معویه را و پسر زاده ایشان یزید پلید را آنچه گویند از لعن
و لعنت و شیعه حسن و حسین علیهما السلام را تفضیل نهند بر ابوبکر و بر صحابه و ابوسفیان
را تفضیل نهند بر صحابه آنچه گفته است و در کتاب مجالس مجاهد الکذاب
آورده است و از ذکر افضل متقدم بوده است و کتاب مناقب امیرالمؤمنین

و مثالب

و مثالب المنافقین نام نهاده است و در آن حکایت کرده که لیلة العقبه چهارده
تن بودند که براه رسول ص آمدند و عمار جمازه رسول ص میکشید و حذیفه
میراند این چهارده تن رویها بر بسته بودند چون دزدان خنجرها و عدو قطران
و دبهای مصری پر از استخوان خرما کرده می جنبانیدند و در پای
ناقه رسول ص افکندند اشتر برمید و رسول را بیفکند حذیفه منافقان را
بشناخت و چون رسول ص را وفات نزدیک شد سر بر بالین رسول ص
نشسته بودند و آن ابوبکر و عمر و عثمان بودند و دیگران و رسول ص در بیماری
میفرمود نفذوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها و اسامة بن زید را
بحرب رومیان نامزد کرده بود زیرا که میدانست که چون او از دنیا
شود چکنند و قبول نکردند تا رسول ص میفرمود حفظوا لیلة العقبة و این حسن
و امثال این بهتان بر آن بزرگان نهادند اما جواب این کلمات آنست که او
نه علی بن مجاهد بود و کوهی بدر مجاهد مصلی کاه بود که پدرش را زخوانند عمر رازی بود
و عمر از ری رفته بود بتعلم با احمد حنبل بازری آمد و مدتی در ری بماند و مذهب
حنبل گفتی و آنچه او را کذاب خوانند عیب نباشد بر شیعه که هم سنیه
اولین را از ولد عباس ابوالعباس سفاح خوانند و سفاح بد است که
کذابه و اگر این خلل بمذهب سنیان نسبت این نقصان بمذهب شیعه نکنند
و حدیث کتاب که آورده است نام کتاب نه اینست و در کتب تالی
است که آنرا باب مناقب امیرالمؤمنین و مثالب المنافقین خوانند و
حدیث لیلة العقبه معروفست و شبهه نیست در آنکه جماعت منافقان
با رسول خدا ص آن غدر کردند اما آن جماعت عبدالله ابی سلول و زید بن
احنف بن قیس و نظرا ایشان در نفاق و عمار ناقه دار و حذیفه خدمتکار بود
بر ابوبکر و عمر و عثمان حوالت کنند و آنچه حوالت کرده است از آن معنی که گفته
چون دزدان قطران رو بها بر بسته بودند تزویر و بهتانست و در آنکه

حذیفه منافق را شناخت خلاف نیست اما مؤمن منافق نباشد و منافق
مؤمن نشود و حدیث ترتیب و تجهیز لشکر اسامه زید خواجه نوشته است و جز
از مذهب سنی اصلا جزوی ندارد و تفسیر جریر طبری بر باید کردن و
خواندن که رسول ص در حال حیات خویش ابوبکر و عمر را در حکم اسامه بن
زید کرده بود و او را بر ایشان امیر کرده و او را بجنب روم فرستاد
را طالب چون جعفر طیار و عبدالله رواحه و چون رسول ص را ترک
گرفت این لفظ تکرار میکرد و قول شیعه در این فصل آنست که جا علی را که
مصطفی ص رعیت اسامه بن زید کند ایشان را بعد از مصطفی ص بر علی تقدم
امیری و تقدم رسد که علی از همه فاضلتر و عالمتر و مقرب‌تر بود و بدلالت
آیات که از پیش بیان کرده شد و در آنکه اشتر رمید و رسول ص را
مینداخت این جواب است بر عجز خدای تعالی و غفلت جبرئیل که او را خبر نداد
و هیچ عاقل این باور ندارد و با نزول آیه الیس الله بکاف عبده و اگرچه
رنج و الم و حوادث و قتل بر انبیا روا است تا عاقل عالم چون این جواب
بر خواند او را در این مسئله شبهه نماند الحمد لله رب العالمین آنچه
گفته است در کتاب تایید النبوه و تشدید ... که یونس بن عبدالرحمن
قمی رافضی کرده است هر خبری که رسول ص گفته است ان الشیطان لیفر
من ظل عمر گوید این نه خبر رسول است که شیطان خود از رسول خدا ص
بنگریزد اما جواب این کلمات آنست که از غایت جهل این مصنف است
که ذکر شخصی کرده که در حکایات آمده است که مردی اصفهانی را پرسید
که از کدام شهری گفت من از شهر و بندان کنان مرد فرو ماند گفت معنی
مفهوم نیست مرد گفت معنی آنست که چون من گویم از قم گویند آه ... و کر
تم برفت ذکر مذهب نهاده باشد که قم الا شیعی نباشد و رافضیش
خوانند آنچه گفته است که اخبار در حق صحابه است آن را تاویل خطا کنند

و گفته قمی اگر گفته است رافضی خواهد
که چون قمی گفت سنی نباشد از ذکر
مذهب هم

انکه

انکه گفته است که یونس بن عبدالرحمن قمی گفته است که این خبر نه خبر مصطفی
است بیچاره کسی که تصنیف کند و انکار خبر از تاویل باز نشناسد
که تاویل آن باشد که لفظ خبر مقبول باشد و در معنی اقوال مختلف شود
پس این خبر را که رسول ص در حق عمر گفته است سبب نزول آنست
که چون مفهوم شود که سنی و شیعی را در آن شبهه نماند و آن چنان
بود که در عهد اول اسلام عمر پیش رسول ص آمد و گفت یا رسول الله
شیطان در نماز مرا وسوسه میکند و من پناه آوردم بسایه تو
بدیگه الجات الی ظلک من وسوسته رسول ص فرمود چنین است ان
الشیطان لیفر من ظل عمر تا خبر راست باشد و شیطان از سایه
مصطفی گریخته باشد و عمر در پناه شاهنشاه باشد و خواجه سنی از
خبر و تاویلش نه آگاه والحمد لله رب العالمین آنچه گفته است و در جواب
مسایل علما ابوالقاسم کاشی ابادی معتزلی رشید عبدالجلیل رازی اگر نقض
گفته است در جواب مسایل که معتزله را با رو امض خلافت و در اثبات
امامت معتزله را با ما موافقت باشد و با رافضی خلاف باشد و علما
بوالقاسم خبری باسناد بیاورده است چنانکه رافضی او را انکار نتوانند
کردن که امام جعفر صادق ع را پرسیدند که چگویی در ابوبکر و عمر گفت
کانا والله امامین سیدین کبیرین انا راد الله قبرهما و این نقل و قول
جعفر نیست اما تاویلش اینست که از امامین آن امامان خواسته که بلوا
ائمة الکفر و دیگر جای خدای تعالی میفرماید که وجعلناهم ائمة یدعون الی
النار و از سیدین کبیرین اینجا عنی که انا اطعنا سادتنا و کبراءنا
و انار الله قبرهما ازین نور نار خواسته است جواب این فصل
بی اصل و سخن نادر است و بهتان بی برهان او را حکایتی خوش گفت
عجوزی روستایی را او خری که بنالید او را گفته که آب و خر بطبیب شهر باید نمود

وشکل و حال با عجوز تکرار اش و عجوز ره از جبل و خرافت و به از توبت
خر گذاشت و پاره از غایط دختر در دکرد و بشهر آمد و بجامع برود پ
پیر امام معتزلی عرض کرد امام بغداست دریافت که چه افتاده است
گفت خاله را چهار گونه سهو افتاده اول آنکه به بیمارستان باید رفتن
نه بجامع آمدن دویم آنکه بطبیب بهودی رفتن رشت فی بنودن سیم آنکه
بول عادت باشد نه غایط چهارم آنکه در شیشه کنند نه در دبه
مصنف سنی را چند سهو افتاده است درین دعوی اول آنکه علا بو
القران زیدی بود نه معتزلی و از زیدی تا معتزلی مسافتی دور است دویم
آنکه گفته است مجبره را با معتزله در امامت موافقت نیست بلکه
مخالفتی تمام است اگرچه با اول مقر باشند اما آخر مجتهد اختلاف
کنند و خلاف در آخر خلاف باشد در اول خاصه در امامت
همه شیوخ معتزله علی را بر ابوبکر و عمر تفضیل نهند در علم و سبق خلاف
مذهب خواجه امام رشید درین کتاب بیان جبر ارد و میکند رجعا بو
القران در بعضی که او تشنیع زده است که امامیه ابوبکر و عمر را دوست
ندارند و بد گویند و خواجه رشید ره میگوید زیدیه با ایشان را
بد گویند به آن حجت که در فلان کتاب بفلان اسناد زیدیه روایت
کرده اند این خبر از حضرت صادق ع بر سبیل و آن تاویل که بیان
کرده است و هرکس که تتبع بو علی بو القران کرده اند که خواجه امام
رشید در آن نقل نه با دیت و نه خائنا و نه معتقد آن بلکه رد کرده اند
بر شیخ علا بو القران و هرکس با انصاف برخواند تا مصنفی این مصنف بداند
که هرچه گفته است دروغ و بهتان و تعصب و کذبست و الحمد لله رب العالمین
و آنچه گفت و ابن البرقی در کتاب وحدة آورده است از ابو نصیر
از جعفر صادق ع که او گفت اطلع عثمان فقال رسول الله صلعم هذا المطلع من

النار

النار این فرو تکرده از اهل دوزخ است جواب این کلمات که حواله
کرده اند با بن البرقی در کتاب و این پایه بنداشته است که مجبره و محدث مانند
عوام باشند بی ریا فرو شود و هرچه بدستش افتد برآرد و لال مذهب او
نباشد تا در کتب اخبار از مخالف و موالف از هر گونه آورند از مناقب
و مساوی و با اعتقاد محدث تعلق ندارد و این خبر خود معروف نیست و چون
مذهب خواجه مجبر ناصبی چنانست که هلاک و نجات خلایق بمشیت خدای تعالی
متعلق دارد که مالک الملک است تا اگر خواهد ابوجهل و فرعون را بهشت برد
و محمد و موسی را بدوزخ و کسی را بروی اعتراضی نرسد که مالک الملک اوست
پس باید که در عثمان و غیر وی این طرق هم بمشیت خدای تعالی گذارد که قطع
نتوان کردن بر هلاک و نجات الا بغیر قیامت که آن بقیامت متعلق
دارد و اگر نه دست از مذهب بد نامعقول بداشتن و اعتماد بر
ایمان و طاعت کردن الحمد لله رب العالمین و آنچه گفته و هم ابن البرقی
در کتاب آورده است که وثب عمر الی حمار لیحملها منه انکه عمر روزی
بجزی برایستاده بود جواب آنست که مانند این الفاظ اجرا کردن در
حق صحابه و حواله کردن بجز و بغیر الا با حمیتی و بد نفسی و بی امانتی
نباشد و ساحت عمر از مانند این افعال منزه و ایشتن اولیتر
اگرچه خواجه خود انبیا را هم معصوم نداند پس چون خطا و زلت و
معاصی کبایر و فواحش در کبار انبیا و مرسلین روا دارند نداند
تا چرا عمر را چنین معصوم و مطهر میدانند پنداری هم بکفو مرسل افضل ان
باشد یا خود درجه عمر بمذهب ناصبیان بیشتر و رفیع تر است از درجه
پیغمبران مرسل و آن حواله خود نه مذهب شیعه است و اگر مانند
مانند این گوید و نویسد در عهده او باشد آنچه گفته و هم او
جواب گوید که کان عمر یستور علی جلد ران جیرانه منه آنست که عمر بام

خویشتن آمدی و در سرای همسایگان خود بخیانت نظر بکردی جواب این الفاظ
آنست که نه مذهب شیعه است و اگر گفته اند برابر است با آنکه مذهب
محبان صلیبیت که علما محبان بر سر کرسیها بتفاخر باز میگویند که داود
النبی بر بام رفت و زن اوریا در میان سرای خویش سر شانه میکرد
داود ع نگاه کرد و بروی عاشق شد و حضرت محمد مصطفی ص بر زن
زید حارثه فتنه شد مذهب مسلمانان و درجه عمر بزرگتر نیست از درجه
حضرت داود ع و حضرت محمد مصطفی ص اگر خواجه ناصبی شاید که از
حق انبیا روا دارد و علما زمره شیعیان نیز در حق عمر روا دارند و
اگر خواجه را بد می آید باید که دست از آن بدارد که عمر اگرچه رفیع قدر است
بدرجه انبیا بار نیست چنانکه در فصل اول بیان کرده است والله المعین
آنچه گفته ابن بابویه قمی رافضی در کتاب آورده است که چون ابوبکر
از دنیا رفت و ام خواهان کلثوم پیش پسرش محمد ابوبکر آمدند و تقاضا
کردند و او زوجه حضرت علی بن ابی طالب بود که مادرش اسماء
بنت عمیس حرم محترم علی ع حضرت علی او را گفت محراب پدرت باز
شکاف بتی زرین برگیر و بقرض پدرت بده جواب این دعاوی
بهتانست که امیر در هیچ کتابی نخست از کتب شیعه اصولیه و اگر بهت
اشارت باید کردن و باز نمودن و در آخر این کتاب مع آورده است
که از ابوبکر و از هر یک از صحابه ترکه باز ماند و آنرا شرح داده است
پس بایست محمد از آن ترکه رد دین پدرش بکردی تا بدان بت
مدیون حاجت نیفتادی دیگر آنکه حضرت علی ع غضب نموده اند چه و نیست
که بتی جایی مدفونست و اگر بوده باشد بر سبیل گنج و ذخیره باشد
نه از جهة عبادت و سجده که بر سیم و زر داده باشد علی ع عمر را والله اعلم
و مذهب شیعه در حق صحابه بکفر و شرک نیست آنست که با وجود امیر

المؤمنین

المؤمنین ابوبکر را و غیر ابوبکر را استحقاق امامت نیست بفقد شرایط
موجبه اما بر ایشان باشند این حواله روا نباشد و امیر نقصان می تبع
حضرت مصطفی ص باشد که با نزول وحی و قرآن و جبرئیل رسول ص را
آشکارا نکند که بتی در سجده گاهست پس علی ع عالمتر باشد از
حضرت مصطفی ص نعوذ بالله هر کس این فضل بر خوانده کذا بیا این مشنع
بداند انشاء الله آنچه گفته و مرتضی بغدادی در کتاب آورده است
که علی دختر بعمر داد که عمر سوگند خورده بود که اگر نمیدهی حجره سرت
فرود می آورم و بهری گویند که دختر بدو نرسید که خدای تعالی دانست که
آن وصلت پسندیده نیست و مرتضی گوید عایشه عمر را تحریص کرد بر آن
وصلت زیرا که عایشه میخواست که عمر را که حضرت علی بیازارد و عمر را گفت
ام کلثوم دختر فاطمه بنت رسول الله را بخواه علی را غم علی که بسیار بجانست
و علی زهره ندارد که دختر بتو ندهد حضرت علی قبول امیر نکرد عمر بخشم آن
شکوه بعباس عبدالمطلب برد گفت اگر دختر بمن نمیدهد گواه بر گیرم
که علی زنا کرده است علی ع گفت گواه از کجا آری عمر گفت من حاکم و دو ایم
حکم کنم کسی فسخ نتوانند کرد آنکه ترا سنگسار کنم علی امیر با عباس
بگفت عباس گفت ای پسر برادر من دختر بده که او ترک این نکند
و او را که منع کند دختر بهتر است از خلافت که برده است علی ع گفت
باری رضا ندهم که میش بنی عدی با کبش بنی هاشم وصلت کند عباس
گفت اگر تو ندهی من بدهم که مرا بر تو ولایتست و بر دخترت ولایه باشد
و دختر رضا نداد و عباس بپاید پدر رضای دختر او را ببرد و او پیش خواجه
رافضی آنچه میگوید اگر راست میگوید بجز از آن که عمر زانی و غاصب شد
و عمر خود پیش رافضی سهلست ام کلثوم بنت علی در خانه عمر بحرام بوده باشد
و زید بن عمر از وی بحرام آمده باشد و عباس قواده باشد و علی با مبرالتش

کمتر از جولاهی باشد و پیغمبر حمیتی تن در داده باشد چنانکه مذهب اهل
رفض است که علی را به عجز و صفات نقص و عصیان و پیغمبر را به مداهنه
و نفاق منسوب کرده‌اند که اسمیز با جو جولاه و مدوس نداف و زرگر
پاسبان و فرخ دربان و اسکندر مخنث نشاید کردن که دختر
ایشان را بی رضای ایشان ببرند و نگاه دارند و او تن میزند و میگوید که
شاد باشید و مال و صلات و ارزاق از عمر میستانند و گویند جعفر صادق
را ازین وصلت پرسیدند گفت ذلک فرج غصبوها هرگز دروغ زن
تر از رافضی هیچکس نباشد جواب این فصل مطول که بر سبیل ایراد افتاده است
آنست که حضرت علی ع بهتر نیست از حضرت مصطفی ص و نه برابر حضرت
پیغمبر است ص و دختر علی ع بهتر نیست از دختر حضرت رسول خدا ص و عمر
باتفاق سنیان بهتر است از عثمان بن عفان و شیعه انکار نکنند
که سید ص دو دختر بعثمان داد و پس چون آن روا باشد و بوده است
این نیز روا باشد و هر نقصان که در مفقده باشد در انجا نیز باشد
و هر مصلحت که در اینجا بوده بیش در انجا در آن سنا که باشد و حضرت رسول
ص بفرمان حق سبحانه و تعالی داد و علی ع عالمتر نبود از پیغمبر خدا تا این فصل
با آن فصل قیاس نکنند و میدانند که این مصنف بیشتر بهتان نهاده است
و بیغاله بیشتر دروغ گفته است و آنچه زیاده از آنست این فصل
آنست که در تواریخ و آثار است که حضرت رسول خدا دختر خویش را به پسر
ابولهب داد و دو دختر را بربیع بن عاص داد تا بدانند که انبیا و ائمه دختر را
وا داده‌اند بکسانی که در درجه و مرتبه ایشان نبوده‌اند و نقصان مرتبه
ایشان نبوده است و الفاظ که این مصنف نامعتقد در حق حضرت علی و
عباس اجرا کرده است همه فسق و کفر و طغیان است که عمر و عباس و غیر
ایشان را معلوم بوده است و اگر دیگران از کفر باسلام آمده‌اند

حضرت

حضرت عایشه مومن و متقی بوده و اگر دیگر از انکبو و معصیت منسوب
کردند علی ع از همه معاصی همیشه منزه و مبرا بوده بحجت این خبر که رسول ص
میفرماید انی لا اخاف علیه ان یرجع کافرا بعد ایمان و لا زانیا بعد
احصان پس امیر المومنین ع از آنچه عمر گفت یا نگفت برتر بود و عمر
همانا که حق و نگفته باشد و اگر برای رغبت چنان بوده باشد انگاه گفته
باشد دور نباشد که نه معصوم بود و آنچه درین فصل مرتضی نمود از
و بجعفر صادق ع و شیعه امامیه کثرالله عددهم حواله کرده است همه
دروغ و بهتانست و نکاح برضای علی ع رفت و عباس در آن توسط مصیب بود
و عمر بدان رغبت محمود است و عاقلان دانند چون دختر رسول خدا زن
عثمان باشد تفاخر و منزلت در آن معامله عثمان را باشد نه دختر رسول
خدا را ص تا روز وفات و دختر رسول خدا ص میفرماید که نعم الختن القبر و
اگر دختر حضرت مرتضی ع زن عمر باشد تفاخر و منزلت در آن عمر را باشد
نه علی را که بنی هاشم دیگرند و بنی عدی دیگر و مرتبه ابوطالب دیگر است و
مرتبه خطاب دیگر و علی مرتضی دیگر است و عمر خطاب دیگر و زرد و وبال
این کله بدروغ که بسید مرتضی و شیعه حواله کرده است هم بگردن مصنف نا
معتقد است الحمد لله رب العالمین جواب آنکه گفته است فصل مطول که زید بن عمر
از ام کلثوم بنت علی بود و بشام رفت و سبعیت گرفت شیعه منکر باشند
از آن موضع نزاع نیست و از تکرار سخنان بیفایده الا ملال نفزاید و بزرگان دین
نصیحت کرده گفته اند بر رافضی اعتماد مکن که او دعوی دوستی علی ع
کند و همچنان باشد که جهود در دعوی موسی جواب اینکه نامعقول
آنست که عجبست این نصیحت و قول بزرگان دین که بخواجه بوسنی رسیده
است که با رافضیان صحبت نشاید کردن و بر ایشان اعتماد نباید
کردن بنیاد این سخن بهارون الرشید و مامون خلیفه رسیده بود

آنچه گفته ص

تا بشورت علی بن یقطین و فضل بن سهل ذو الریاستین چند از اعتماد
کرده بودند در ترتیب خلافت امیر المؤمنین و این خبر بنداری سلطان
ملکشاه رسیده بود تا دختر خود را خاتون سلجوق با صفهبد علا شیعه
میداد و در مجد الملک قمی اعتقاد کرده بود و سلطان برکیارق زنده
بود تا به گفت و مشوره رئیس ابو اسحق سکوی اعتماد کرده بود و این خبر
علمای سنت با سلطان سنجر گفته بودند و خیانت کرده بودند تا او
به شرف ابو طاهر وزیر قمی و معین الدین ابو نصر کاشی اعتماد کرده بود
این خبر بنداری به نظام الملک ابو علی الحسن بن علی بن اسحق رسیده بود
که مهتر سنیان بود تا به شفاعت دختر را به پسر مرتضی قمی داد و دختر
امیر شرف شاه جعفر را برای پسرش امیر عمر بخواست و قمی دختر
سلطان محمود را شاه رستم علا شهریار میداد و بنداری خلفا و سلاطین
و امرا و وزرا عالم همه جاهل بودند بدین خبر الا این مصنف که از رافضی
و ناصبی گریخته است و بدان مینماید که از همه سنیان عالم تر و فاضل تر و
متعصب تر است و هر کس که این جواب برخواند بی امانتی وی بداند
و قیاس کردن شیعه را در مودت و محبت علی مرتضی با جهود این بنداری
مذهب بد خود فراموش کرده است که جهودان مانند که متابعت سامری
کردند و موسی و هارون را رها کردند و روی به گوساله کردند تا حجت قوم
سامری ماندند و در معنی فصل معهود بیاید در آخر کتاب ان شاء الله آنگه گفته

وسلطان مسعود از این بیچاره بود تا گر وی دختر ملک رئیس قمی ... عمر ... است و ...

فصل بدانکه بعضی از قرات قرآن بقول رد و رافضی علی بن ابراهیم بن
هاشم ازو رافضی متقدم بوده است میگوید که سادر تاویل این آیه
ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا
لیکونا من الاسفلین این دو کس را از دوزخیان از امت محمد که حوالة
بدیشان میکند یکی ابوبکر است و یکی عمر که بنای خلاف و ظلم ایشان نهادند

اما جواب

جواب این کلمات آنست که بر هیچ دانشمند و دانا پوشیده نیست
که بهتان و زور و کذب است که حوالت کرده است از چند وجه یکی آنکه گفته
است که این حوالت اضلال دوزخیان کنند که از امت محمد باشند
و از اول آیه معلوم است که حضرت باری سبحانه و تعالی از کافران حکایت
میکند در سوره سجده و قال الذین کفروا ربنا ارنا الذین اضلانا
من الجن و الانس در دوزخ گویند آنها که کافر بوده باشند ربنا
پروردگارا ارنا الذین این دو شخص را اضلانا که ما را گمراه کردند
من الجن از جنیان و الانس بواو عطف گفتست از آدمیان پس نه
از امت محمد باشند کافران باشند که این خواهش کنند و غایت علم
مصنف اگر ابوبکر و عمر اضلالی کردند در خلافت با امت محمد کرده باشند
نه با کافران و آیه حکایت بسیار است از قول کافران دیگر آنکه
مفهوم است از آیه که یکی جن است و یکی انس و ابوبکر و عمر هر دو انسی اند
پس آیه را بنام ایشان تاویل کردن و تفسیر دادن جهل و خطا باشد
و اگر مصنف را شیعه را با کسی خصومت باشد تفسیر آیه قرآن بوجهی
نکنند که در اجرای لفظ و بیان معنی مخطی باشند تا معلوم شود که این
مصنف از آیه و تفسیر و تاویل بیخبر بوده و حواله بدروغ کرده است و در شبهه
این حجت باشد که در تفسیر محمد باقر ع و در تفسیر حسن عسکری ع باشد
و در تفسیر شیخ جعفر طوسی و محمد فتال نیشابوری و ابو علی طبرسی و خواجه
ابو الفتوح رازی باشد رحمة الله علیهم که معروف و معتمدند این قول خطا است
و حوالتی بدروغ است و این مصنف مجبر در مواضع کتاب آورده است
که شیعیان ابوبکر و عمر و عثمان را دوست ندارند و بهتان ایشان را
لعنت کنند و از مذهب خود فراموش کرده که هزار ماه کم یکماه
در عهد خلفای بنی امیه و مروانیان منابر را اجبارا اظهار لعن علی روشن المنار.

حضرت علی را ناسزا میگفتند و بر منابر که بنام ابوبکر و عمر و عثمان خطبه میکردند
تا بحجت ساوه و که خوارج بودند که خلفا و نواصب بودند خوارج بر
عثمان ثنا نگویند بین ناصبیان و مجیرانا هزار ماه بر ابوبکر و عمر و عثمان
خطبه خوانده و ثنا گویند و بر علی مرتضی بر منابر لعنت آشکارا کنند
شاید که اینها را علی رغم صحابه را اینها هم گویند و تشنیع زنند که بعض
صحابه معصیت است و بعض و لعنت علی کردند خواجه کاز بدین از ائمه شام
مسلمانان را بدعوی بی حجت رافضی و ملحد بخوانند و هرکس که بانصاف
این فصل برخواند بطلان دعوی مجیر بداند و اگر اینها ابوبکر و عمر
را لعنت کردن ملحدی باشد با شکارا بر سر منابر حضرت علی را
ناسزا گفتن نامسلمانی باشد الحمد لله رب العالمین آنچه گفته و دیگر گویند
مراد بسوره التین محمد است و از زیتون علی ع است این دعوی آنست
که نباید بخشودن بر شخصی که تصنیف سازد و از قرآن و تفسیر قرآن
بدین صفت اجنبی و بیگانه باشد او لا مذهب مفسران قول اهل اشاره
در جنب این دو کلمه معلوم است که بعضی گفته اند ان الله تعالی اقسم بتینکم
الذین تاکلون و بزیتونکم الذین تعصرون منه آنست که حضرت باری تعالی
سوگند یاد میکند بدین انجیر که شما میخورید و بدین زیتون که شما میافشارید
و بعضی گویند که سوگند میخورد بدو کوه که در شام است یکی را تین خوانند
لعزته و طور سینین در فصول شیخ عبد الوهاب حنفی میگوید که مراد بتین
ابوبکر است و بزیتون عمر است و بطور سینین عثمان است و بهذا البلد
الامین علی ع است و در بعضی از تفاسیر اهل بیت آورده اند که مراد
از تین سوگند بحسن علی و مراد از زیتون سوگند بحسین علی و طور سینین
فاطمه زهرا و هذا البلد الامین بقیه ائمه طاهرین اند علیهم السلام پس اگر آنکه
گفته اند روا و مجوز باشد و معقول باشد در حق ابوبکر و عمر و عثمان

جواب م

اگر

اگر مصطفی در کتاب آورده باشد که مراد ازین سوگند است بحضرت محمد
مصطفی که خاتم انبیاست و مراد از زیتون علی مرتضی که سید اوصیاست
خواجه ناصبی را عجب و بدیع نباید شناختن و قبول باید کردن اما خواجه
ناصبی را حجه با کار راست باشد الا حیله که علی در میان آن باشد
و اگر چه بعد از عثمان باشد وآنچه گفته و میگوید ان اشکرلی ولوالدیک باری
سبحانه و تعالی فرموده است که شکر من گذارید و شکر محمد و علی که
طاعتشان با طاعت من برابر است که رسول ص علی ع را گفت انا وانت
ابوا هذه الامة این دعوی آنست که مذهب شیعه آنست که عوض از آیه یاد و
پدر نسبی اند اما اگر خواجه لونی را طرفه مینماید که شیعه گویند که طاعت
رسول ص و طاعت امام چون طاعت خداست باید که قرآن برگیرد و
سوره النساء برخواند که حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس خدای بهم برکرده
است که هر سه طاعت با هم دگر اگر ابراهیم بن علی بن هاشم برابری کنند
کم رافضی نباشد اگر خواجه روا دارد که ابن اولوالامر وقتی زید و عمر را
خواهد و وقتی ولید و پدر را خواهد و وقتی مروان سمت بیان و اگر ما
گوییم که مراد از اولوالامر علی مرتضی است که سید اوصیاست و حسن مجتبی است
و حسین شهید کربلاست و زین العابدین است که زین اتقیاست و محمد باقر
که وارث علم انبیاست و صادق است که سید ماست و ما کاظم و رضا سنت
خواجه معاصر سنی گوید که در وغشت و خطاست و امام جاهل جایز الخطا
روا است پس این بیت که شاعر او در قصیده او است یا گمان نشده که
در حق ابن معمد و قاتلان روا است نظم هیچ نشنیدی چون زال نبی باشد مرد
زود بخروش و کوه که صواب است خطاست :: با گمان گفتن تو با زنماید که ترا
ملک اندر عقب و دشمن آل عباست :: و هم او میگوید نکتی

فی الارض ما نکن یعنی وقت خروج شیعه را تا جهانداری کنند
و قایم پادشاهی کند و نری فرعون و جنودهما یعنی ابوبکر و عمر را میگوید
و دلیل برین که اینجا ابوبکر و عمر میگوید آنست که چون عثمان را کشتند امیر
المؤمنین علیه السلام خطبه میخوانند در میان آن خطبه گفت الا قد هلک الله
فرعون و هامان و خسف بقارون هذا ای فرعون و هامان
هلاک کرد اکنون قارون را نیز عثمان را فرو برد بزمین و این سخن در
آن روز ابوذر دانست و سلمان و مقداد و عمار **جواب** این فصل اگر
چه بر سبیل حکایات نوشته آمده از قول مصنف است که بسبب توبه و استغفار
باید کردن از گفتن و نوشتن چنین الفاظ اما آنچه انکار کرده است
بر خروج قایم باید که تواریخ ببیند از اصحاب الحدیث که از امت محمد ص
هر کس نزول عیسی ع را منکر است خروج مهدی را منکر نیست و از جمهور اصحاب
شافعی اند خلفا عن سلف و شیعه هر دو را مقرند و اصحاب ابوحنیفه
مهدی هر دو را منکرند این مذهب بست که خواجه نوشته در این کتاب در
مواضع نزول عیسی ع اقرار کرده است و خروج مهدی را انکار نه
شافعی باشد و نه حنفی و نه شیعی پس شبه این تکیه را احوال کند
بوقت خروج مهدی و نزول عیسی ع از آسمان و خواجه از قرآن میخوانند
که اخرجنا لهم دابة من الارض در روایت دارد و خروج دجال جایز
میدارد و بر خروج مهدی از عداوتش و عداوت پدرش انکار
میکند و تفسیر فرعون و هامان از قرآن خود فرعون و هامانست و از
ظاهر کلام امیرالمؤمنین ع هم ایشان باشد و اما آنچه گفته که شیعه گویند
معنی آن کلام ابوذر و سلمان دانستند این نامصنف دروغ گو را
تاریخ فراموش باید کردن او را سلمان در عهد خلافت عمر از دنیا
برفت و ابوذر در عهد عثمان که او را از مدینه بدر کرده بودند وفات

علی علیه السلام خطبه بعد از قتل عثمان میخواند پس بر دیگران چگونه معنی کلام
زندگان دانستند و چون غیر ابوذر و مقداد و سلمان نه دانستند که غرض
علی ع از آن کلام کیست علمای ابراهیم بن هاشم چه دانست که کلام
مرموز علی نه دانستند و بعد از پانصد سال که با خواجه بگفت تا بدانی که هر
چه گفته است دروغ و بهتانست بخلاف مذهب شیعه **آنچه گفته**
و همچنین درین آیه که وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض الآیه تا آخر گفته است بدین امامان شیعه را میخواهد که در آخر الزمان
قایم بیاید و همه زمین او را مسلم شود و این کلمات آنست که این جواله
تفسیر این آیه درستست مذهب شیعه خلفا عن سلف خیانتست که در
خلافت ائمه طاهرین است و در خروج مهدیست و در تفاسیر آورده اند
و در این معمول کرده اند بدلیل و حجت و مذهب اینست که چون مهدی ع بیاید دین
همین باشد و شریعت و کتاب و تکلیف بدل نشود و او خلیفه باشد از
قبل خدای تعالی و اقتدا کرده باشد بشریعت جدش حضرت محمد مصطفی ص
و تفسیر این آیه چون با نصاف تامل کند او وجوه دلالتست بر خروج و بر
امامت مهدی ع و وجه اول آنست که حضرت سبحانه و تعالی فرمود وعد الله
و وعده باتفاق اهل وضع بخلاف بعد باشد و وعده حاضر درست نباشد
و وعده دلالت باشد بر غیبت موعودی و امام غایب در امت غیر
مهدی نیست و دیگر ائمه در ایشان دعوی میکنند حاضر و ظاهر اند و وجه دوم
آنکه گفت الذین آمنوا وعده مومنان را میدهد و باتفاق مومنین در شیعه
مستقل تر است از بهر آنکه حنفی خود را موحد خوانند و شافعی خود را سنی گویند
و شیعه خود را مومن خوانند آنکه گفت آن مومنانی که عمل صالح کنند و چون
حوالت عمل بدیشان کرد و مجبر که عمل را حواله بخدای سبحانه و تعالی کند خارج
باشد از آیه که همه حال خدای راست گویی تر است از مجبران گفته است

لیستخلفنهم فی الارض که خلیفه کند ایشان را خدای سبحانه و تعالی در آیه
جواب خلافت بگوش تشنه کرده و مجیب جواب خلافت بخود کرده و قول شیعه است که
موافق حق سبحانه و تعالی است که امام و خلیفه نص کرده شده که از قبل خدای تعالی
است و مجیران امامت از فروع دانسته و اختیار خلق گویند اگر گفت
فی الارض و ارض لفظ جنس است باید که همه زمین داخل باشد از عهد
حضرت محمد مصطفی ص تا عهد ما همه زمین خلفا نداشته نه عمر و نه علی الا ظاهری
و همه زمین نداشته تا آیه را فایده حاصل باشد اگر گفت کما استخلف
الذین من قبلهم الا مذهب شیعه نیست اگر گفت ولیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم و ممکن کند ایشان را این دین را پسندیده و تمکن کسی را عهده
دهند که ممکن نباشد و امروز الا شیعه را امام نیست که ممکن اند دیگران
همه به کار خود نند پس اگر نه مهدی و اتباع او باشند و آیه بی فایده باشد
اگر گفت ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا بدل کند ایشان را از پس خوف
و ترس ایشان امنی و اتفاقست که در نقض این در مردانند که خلیفه و سلطان
از ایشان نبند و این طایفه و مهدی ع خایفند از اعدا و آیه بی صورت فایده
باید اگر گفت یعبدوننی همه جهان مرا عبادت کنند و لا یشرکون بی شیئا
و انبار نگیرند با من هیچ چیز را و این معنی در عهد عمر و علی و تا این روزگار
نبوده است که همه جهانیان خدای را عبادت کرده اند و شرک نیاورده اند
پس در آخر الزمان باشد در عهد خروج مهدی ع و نزول عیسی ع چنانکه
در تفاسیر اصحاب حدیث و شیعه مذکور است و مسطور است پس مذهب
و اعتقاد شیعه معلوم است در سبب نزول آیه و خروج مهدی ع و نزول
عیسی ع و اجماع شیعه و اجماع سنه و انکار مخالف و سنیان اتفاقی
مجیران لا ابالی مذهب است و باطل و زایل نباشد والحمد لله رب العالمین
آنچه گفته و همچنین در رد تا دلیل این آیه میگویند قالوا ربنا امتنا اثنتین و

احییتنا

احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل بار خدایا
ما را دو بار بمیراندی و دو بار زنده کردانیدی این آن وقت گویند
که رجعت باشد و مهدی خروج کند و قومی را زنده کند این شبهه آنست
که اگر معنی دعوی مذهب شافعی میکنند باید که سؤال گو را این مسئله نباشد
تا او را در تفسیر این آیه شبهه ماند که دو بار زندگی باشد و دو بار مرگ
باشد و یا خود باید که درست از مذهب سؤال گو باز دارد و آیه را رجعت
بر شیعه انکار میکنند و الحمد لله که انکار میکنیم که چون مهدی خروج کند و عیسی
ع نزول نماید حق سبحانه و تعالی بدعای ایشان جماعتی را از هر امتی باز زنده
کند چنانکه بیان کرده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب
بآیاتنا و این حشر باشد که پیش از قیامت باشد که اجماعست که روز
قیامت همه خلائق را زنده کند حق سبحانه و تعالی چنانکه میفرماید یوم یبعثهم
الله جمیعا تا فرق میان این دو آیه ظاهر باشد و فایده حاصل و از معتقد در
باری تعالی بدیع داشتن احیای موتی غایت ضلالت و جهالت باشد که
پروردگار موسی و عیسی و عزیر و ابراهیم کرده است و قرآن بهم ناطق و
گویاست اگر در عهد دولت فرزند و نایب مصطفی ص بکند قیامت باشد و
خواجه را مبارک باد فلسفی در رجعت و در عهد ظهور مهدی ع مذهب شیعه امامیه
است بی شبهه اما آن حواله که کرده است که ابوبکر و عمر را زنده کنند
مذهب شیعه امیر المؤمنین بهتر است از مهدی و علی زعم المص اگر این سخن
حقی بدست فرو گرفتند از آن علی بوده و علی زنده بود و ایشان زنده بودند
چون علی که بهتر است در حال حیوة انتقام نکشید مهدی که بدرجه از او کمتر است
چگونه انتقام کشد و شیعه از آن مبرا اند والحمد لله رب العالمین آنچه گفته
و اندرین آیه اقرا اید از قرآن که حق سبحانه و تعالی میفرماید ما ذا انزل
ربکم علی فریقا الذین ال محمد و فریقا تقتلونهم بکربلا این جواب نادرست

داشاره بباطل و نقل اصل آنست که بر نوجه که بیان کرده است هر عاقل
عالم داند که خود نه بر نظم و اسلوب قرآنست و رکاکت در کلمه ظاهر است
و باری سبحانه و تعالی حافظ قرآنست و مصحف و علماء عالم قادر نباشند
که در وی زیاده و نقصان کنند که اگر در یک آیه روا باشد در همه آیات
و سور روا باشد پس با چندین ضمان که قرآن راست شد بایستی که از
کثرت تصرف ایشان قرآن بر اصل اول نمانده بودی و هر عاقل مصنف
که شنود باور ندارد اما اگر این حواله در تفسیر گوید روا باشد که شیعه گویند
در حق آل محمد و تقدیرش چنین است و در محذوف مقدر گوید چنانکه الحمد لله
و مانند این از اقوال ابراهیم ع که هذا ربی حذف کرده است الف
استفهام را از برای اختصار کلام اما در اصل قرآن زیاده و نقصان
روا داشتن بدعت و ضلالت باشد و نه مذهب اصولیان شیعه اگر
غالی یا حشوی چیزی نقل کند مانند آن باشد که کرامیه در اصحاب ابوحنیفه
و مشبهه در اصحاب شافعی و بر شیعه حجت نباشد الخ این را روشن کند
آنست که حق سبحانه و تعالی بلفظ ماضی یاد کرده است قالوا اساطیر الاولین
و این حواله بیهود و نصاری و مشرکان عرب است نه با امت حضرت محمد ص
اگر گفت فریقا کذبتم و فریقا تقتلون تا هم شیعه از این حواله مبرا باشد
و هم صحابه رسول ص از آن منزه و آیه مانند آن که آورده است و گفته
که در وی زیادتی کرده اند جوابش هم اینست که گفته شد و تکرار بیفایده را
ترک اولیتر آنچه گفته در معنی این آیه که خدای تبارک و تعالی میفرماید
القیا فی جهنم کل کفار عنید که رسم عرب و اصطلاح ایشان چنان باشد
که بیشتر مخاطبه با دو کس کنند چنانکه گویند قفا نبک و اضربا عنقه و خلیلی
و نظایرش بسیار است پس القیا همان معنی دارد و مفسران بعضی گفته اند که
خطاب با دو زبانیه است و زمخشری را اکبر و افضی گوید که خطاب با محمد و علی است

که

که محمد ع بر شفیر دوزخ بایستند و ابوبکر و عمر را و اتباع ایشان را در دوزخ
می اندازند و اما مارا از فرزندان وی هم همچنین گویند با اعدای خود و
رسول خود در میانه نه جواب آنست که در معنی القیا عادت عرب چنان باشد
اگر چه مخاطب یکی باشد برای فصاحت و نظم کلام قفا و خلیلی و مانند این
گویند و در همه انکاری نیست و آنچه خطاب با دو زبانیه است و در تفاسیر
شیعه انکاری نیست و این اگر روا باشد که دو زبانیه باشند هم روا باشد که
دو رکن مسلمانان باشند اما حواله بصحابه کردن نه مذهب شیعه است و عجب
است از شخصی که دعوی دوستی ابوبکر و عمر کند و چندین قلم بر مساوی ایشان
براند و اگر چه بر سبیل نقل و حکایت نوشته است در عقب چند ایه بود باید که
بحواله دروغ بر مسلمانان و اما آنچه در تفسیر شیعه آورده اند در معنی
این آیه آنست که ابوحنیفه و ابولیلی بعیادت سلیمان اعمش رفتند در آن
مرضی که متوفی شد او را گفتند ما را حدیثی گوی او گفت اقعدونی و
اسندونی ما را راست کردند و راست بنشاندند همان کردند چیزی چند
روایت کرد انگه از حسن بن علی ع روایت کرد که او در معنی این آیه فرمود
که القیا فی جهنم کل کفار عنید قال ع الکافر بجدی رسول الله ص والجاحد
حق علی بن ابی طالب را و آن کافر است که انکار رسالت جدم کرد و نیز
رسول خدا ص و مراد از عنید آنست که جحود کرد در حق پدرم علی بن ابی طالب
راوی خبر ابوحنیفه است و ابولیلی و معلوم است که جاحدین قوم جمل و صفین
بودند که با علی ع حرب کردند و هر جاحد که حق علی را رد کرد از اول و آخر هم
این حکم دارد و بعلمش حواله نیست با ابوبکر و نه بعمر و شیعه از این حواله مبرا اند
و بر زعم مصنف که چون متعرفست که روا باشد که مخاطب علی ع تنها باشد و
القیا گویند که به خلاف او فتادم جهنم است بلکه خود مخاطب دو تن اند و
خطاب با دوست محمد است و علی ع که القیا فی جهنم تا او کافر را در دوزخ

بپرستند این پنجاه و معاندان و جاحدان و منکران را والحمد لله رب العالمین
آنچه گفته و گویند خلفا و ائمه و شهیدان و غازیان اسلام و علما و
زهاد که نه رافضی باشند همه را در دوزخ اندازند و موالیان چون را
از غالیان و رافضیان در بهشت فرستند اگرچه خمار و عمار و بی نماز
باشند از قم و کاشان و آوه و ساری و سبزوار و ارم و ری باید
که تولای علی و یازده امام تولا کرده باشند و تبرا کرده باشند از صدیق
و فاروق و از همه صحابه و ائمه طاهرین جواب اشکالات مکرر که در مواضع
این کتاب بیان کرده است آنست که حواله بدروغ و نقل بی اصل است نزد یک
علما جواب لازم نیست و بر سبیل جمله جواب مسئله آنست که نجات و هلاک
خلایق شهر و ده و پیشه تعلق ندارد اگر خدای تعالی را یکی گویند و دانند بی چون و
چگونه قدیم ازلی موصوف بصفات کمال قادر الذات عالم الذات حی
الذات مبرا از فعل و اراده کفر و بدعت و ضلالت منزه از همه فضایح و
قبایح انبیای خدا را همه معصوم و صادق دانند و آنها را بدوزخ فرستند
که منکران توحید و عدل باشند و حواله همه ضلالت از کفر و فساد و معاصی
بفعل و اراده و مشیت خدای تعالی گویند و موجب و موفق خدای تعالی قول
انبیا دانند و محمد را سفیه و سخافه گویند و علی را در قتال مسلمان کش و
حسود دانند و خوانند چنانکه مصنف در مواضع این کتاب اجرا کرده است
و انبیا را نامعصوم شناسند و جزا و عمل باطل دانند انبیا را بدوزخ برند
و اشرار را بر بندها برسوم حساب میکنند تا نفعه حاصل شود و پس بفرستاد
و آوه و کاشی و اصفهانی تعلق ندارد و نجات قیامت بایمان درست و
عمل صالح باشد و گناه مومن عاصی خود موقوفست که یا بتوبه یا بشفاعه
انبیا یا بفضل خدای تعالی بیامرزد و اگر نه بقدر معصیت عقاب بفرماید
و با بهشت فرستند که مومن خالد در عقوبت دوزخ نماند خلاف مذهب اهل

وعید

وعید الحمد لله رب العالمین وآنچه گفته و گویند شرع موقوفست بقایم و او
مفترض الطاعه است و علی نص بود و شریک رسول بود همچون هارون
که شریک موسی بود جواب این کلمات از علم و انصاف و دیانت
مهم باید کردن تا صحیح شبهه نماند اولا در فصول گذشته رفت چه مستغنی
که شریعت موقوف نیست بظهور قایم که او امامست نه پیغمبر و نه صاحب کتاب و
شریعت است و لانبی بعد المصطفی بدلال قوله تعالی ولکن رسول الله و خاتم
النبیین و آنچه گفته است بدروغ که علی شریک مصطفی است و وصی و خلیفه
او بعد از رسول و رسول را در رسالت شریک اثبات کردن کفرست
ما انکر اکثر انبیا را شریک بوده است چنانکه هرون شریک موسی علیه السلام
بوده لاله قوله تعالی و اشرکه فی امری پس اگر شیعه گویند که علی شریک
حضرت رسول است پندارم که ایشان را لازم باید که خواجه ناصبی را که
مذهبش چنانست که ابوبکر تمام النبوه باشد ناچار است که نبی او نبوت
ناقص باشد و خلل نکند مسلمانان را اگر گویند علی علیه السلام شرکت بحکم امامت
و بعد از رسول بکر نقصانی نکند بلکه شیعه هرگز در رسالت شریک اثبات
و اجرا نکرده اند و خواجه این دعوی کرده است و هم سال سکوت در بر
منبر و آن خبر دیگر که آورده اند و دروغ بر حضرت رسول نهاده
که گفت لو کنت متخذا خلیلا لا تخذت علی خلیلا و سید اولین
چگونه روا دارد و گفتن کلماتی که در متن و عبارت و اجرای این چند کونه خطا
باشد یا آنکه گوید اگر من خدا بودمی و این روا باشد که گوید و دیگر
آنکه حق سبحانه و تعالی ندانسته باشد آنچه محمد از فضیلت عمر میدانست این
و مانند این از اخبار آحاد که موهم و خطا باشد و بیش و اندازه گفتن
هر عاقل و فاضل که بخوانند خود دیده اند پس آنجا که این دعوی باشد از
ابوبکر و عمر باید که بر علیه السلام آن انکار نکند یا دست از همه بدارد که محمد رسول الله است

هم مستغنی است از شریک رسالت وهم منزه است از تمامت نبوت وهم
مبرا است از دعوای تمامت صمدانیه والحمد لله رب العالمین آنچه گفته
وعجیب است که خوانندگان ورامین وکفشگران عارش وعوانان قم وکلاکران آوه
وجولاهان کاشان وکیاکان ساری وارم وخوانندگان سبزوار
در قفای محمد وعلی ع گو دارند وبهشت برند که ایشان شیعه آل محمدند واز صحابه
رسول وبزرگان وامامان زاهد دوزخ برند تلک اذا قسمة ضیزی جواب
این کلمات از وجوه گفته شد واین سهو مباین است از عقل ونقل این بابه
دانسته باشد که ان الحق لا یعرف بالرجال وانما الرجال یعرفون بالحق
واعرف الحق تعرف اهله قلوا ام کثروا واعرف الباطل تعرف اهله
قلوا ام کثروا واگر عجب میدارد که انجماعت بهشت روند طرفه تر آنست که
گمان میبرد که زرادگران خورستان وکاوان طوس وخوانان اردبیل وکبران …
ومشبهه همدان وخوانندگان ساده ودباغان نهاوند وسپاهان اصفهان
وخاریچان کوه کیلویه وکلان آمل وخوانان اهواز ودرندهٔ درکنده …
وبالاگران همه بهشت روند برای آنکه کفر وفسق وعصیان بمشیت وارادهٔ
خدای تعالی گویند وعلی را اقتال گویند وحضرت را کافر چه وشکم شکافته وعاصی
دانند وابوبکر وعمر را تمام النبوه خوانند که رافضیان را لعنت کنند و
کافر خوانند همه بهشت شوند وسلمان وابوذر ومقداد وعمار یاسر وحذیفه
یمانی وخزیمه وجابر وابوایوب ومحمد ابوبکر ومالک اشتر وعبدالله عباس
وغیر ایشان همه بدوزخ روند از بهر آنکه منکر اختیار امامت ابوبکر وعمرند
ما این کلمات را با آن شبهات قیاس میکند وتحقیق بدانند که بهشت
مومن رود ومطیع خدای تعالی باشد اگرچه رومی وحبشی باشد وبدوزخ
منکران عدل وتوحید وعصمت انبیا وائمه معصومین روند اگرچه مکی وتهامی
وقرشی باشند اینست مذهب واعتقاد شیعه اصولیه وانچه خلاف این

نقل

نقل وحواله کرده اند شنیع وتعصب وغرور وبهتانست ووزر ووبال آن
بر گردن وی باشد وباری تعالی ما را اگر جواب مواخذه نکند که غرض ما ازین
جواب نفی بهتست ودفع شبهه والحمد لله رب العالمین آنچه گفته وگویند
ن والقلم قسمت بمحمد وعلی ع جواب آنست که مذهب شیعه در تفسیر این قسم آنست
که باری تعالی سوگند میخورد بلوح وقلم بدلالت آنکه گفت وما یسطرون واین سوره
بمکه منزل بوده است واولین سوره بقول بهری مفسران که بحضرت محمد مصطفی ص
آمد سورهٔ اقرا بود والقلم بعد از اقرا منزل شد ابتدا بعد است پس چگونه
قسم باشد بعلی ع وبیان کرده شد که قسمت بلوح وقلم تعالی وما یسطرون
گفته اند نون آن ماهیست که مه از زمین بر داشت وگفته اند که ماهی یونس است
ووجهها گفته اند که این موضع احتمال همه نکند وشرف ومنزلت علی مرتضی ع
نزدیک خدای تعالی بیش از نیست که خواجه ناصبی گمان میبرد که اگر مفسران
طوایف اسلام را مذهب اینست که والعادیات قسمت بمرکب علی مرتضی
ع اگر گویند درحق مجاهدانست باتفاق علی مرتضی سر همه مجاهدانست با که
معلومست که باری تعالی در قرآن مجید بسیاری از جمادات سوگند یاد کرده است
چون والتین والنجم والشمس والضحی والعصر ومانند این اگرچه یک
وجه در آن آمده است که بهر موضع محذوفست وتقدیرش چنانست و
رب الشمس ورب الضحی ورب العصر پس اگر بامیر المؤمنین علی مرتضی با کمال فضل
وسبقت او با وفور عصمت وشرف منزلت او سوگند یاد کند وجواب
ناصبی خارجی را طرفه نباید داشتن اما نون والقلم درست اینست
جواب این کلمات بر سبیل اختصار والحمد لله رب العالمین آنچه گفته
والبو الفتوح علی عالم که در تفسیر ذکر کرده است بیاورده است تاویل
این آیه که واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان
الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون گفته است این دابه کار رض باری تعالی

میخواهد که در دنیا خدای تعالی او را رسوا کند تا همه اعدا او را ببینند و بدو
ایمان آورند و ایمانشان سود ندارد این فصل آنست که چون دعوی
کرده است و حواله به پیری معروف چون ابو الفتوح رحمه الله و تفسیر او که
نسخهای بسیار و سپید است آنرا در طوایف اسلام و خطا هر و باهر در
بلاد عالم آن تفسیر مشهور قاضی وقت و پادشاه روزگار حاضر نامدکردن
و تفسیر این آیه بدین اگر بدین وجهست که یاد کرده است ما در نگاه دهلی
دوستان و دشمنان در آنجاست مصحح همه دعاوی این مصنف است
و همه حوالات و دعاوی درست است پس اگر نه صاحب تفسیر وجوه و
اقوال در شرح آیه گفته است و با خود گفته باشد مذهب ما گفته اند که آیه در
رجعت و دون قیامت این مدعی را از جو کنند تا دروغ بر علما و کتب تهمند
و معلوم شود که همه احوالات و دعاوی وی زور و بهتانست و ابو الفتوح
از آن منزه است و شیعه از آن بری و الحمد لله رب العالمین **آنچه گفته**
و زرارة بن اعین رافضی گفته است که از صادق علیه السلام پرسیدند تاویل این آیه
فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد این در شان
کیست گفت در شان ابو بکر است که باری تعالی مسوفا بید بقیامت ابوبکر را
عذاب کنند که هیچ خلق را آن عذاب نکنند زیرا که نا حق پای
بر منبر نهاد بدلیل آنکه در غار پایش را مار زد و سپید صحابه دعا کرد حالی
نیک شد و او را گفت این پای را بر جا بنه که تا رانباشد بدر و آمد
چون بر منبر نهاد از آن درد نیک ما حاشا و کلا اقیلونی اقیلونی خیر
خوانفتا و بهتانها ایشانرا فزاود است **جواب** آنچه آنست که این
نقل برین نهج در هیچ کتاب از کتب اصولیان شیعه نیست و صادق
علیه السلام از آن بزرگوارتر است که خطا گوید و از آن عالمتر است که سبب نزول
هر آیه نداند که آیه از سوره الفجر است که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید

کلا

کلا بل لا تکرمون الیتیم و این نه صفت ابوبکر است که او خدمت سر یتیمان
کرده بود آنکه گفت و لا تحاضون علی طعام المسکین و این نیز هم صفت ابو
بکر است که معلومست که بذل مال کرد و آنکه گفت و تاکلون التراث اکلا
لما و اینهم نه صفت ابوبکر است که مفقه آنکه گفت و تحبون المال حبا جما
و این هم نه صفت ابوبکر است که نه مذهب خواجه است که موروث
مکتب او و کلینی بماند پس این آیه و عیدیست در عقوبت الجماعت که این صفه
دارند که بیان کرده شد و این ناقل بدان دروغ مستحق عقاب خداست
و چنان مینماید که مصدر اول کتاب دعوی کرده است که هشت و پنج سال این
مذهب داشته است بنه داشته که همه در و غنت غالی و اخباری و حشوی
بوده است که شبهها غلات و اخباریه و النصاریه است که آورده است
و نه مذهب اصولیان شیعه است الحمد لله رب العالمین   هر بدی و
دشنام و لعنتی که صحابه و ائمه فقها را کرده است و گفته در خشم و غضب خدا
تعالی است و حجت این آیه که باری تعالی گفته فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم
مما یکسبون **آنچه گفته است** و در این وقت که من این مجموعه مینوشتم جامع
بخط قرنساخ بگرفتند در دست کودکی رافضی در این آیه نوشته بود ما کان علی
ابا احد من رجالکم قمی نساخ بکر بخت خانمانش بکند بند **جواب** ابیکلات آنست
اول توجه گوش باید داشتن تا فایده حاصل شود اما آنچه گفته است که در
دست کودک رافضی مصحفی بگرفتند عقلا کودک را به رفض چگونه منسوب کنند
که کفر و ایمان موقوف بر کمال عقل و بلوغ خواجه ناصبی که پانصد سال است
که در ایمان علی بن ابی طالب طعن میزند که او هفت ساله و ایمان هفت ساله
درست نباشد پس بدانم که با این مذهب بد چگونه کودک را از اهل تشیع
خواند و بیگناه را لقب و تهمت بدنهادن تا وزر و وبال بیشتر باشد
اما آنچه گفته است که نوشته بود که ما کان علی ابا احد من رجالکم اگر بوده باشد

از چند وجه خالی نیست یا سهو القلم باشد از نویسنده و رزی و بابا باشد
خاصه بمذهب خواجه که سهو و غلط بر همه انبیا و ائمه روا دارد و وجه دوم
آن باشد که بجهل و بی علمی نوشته باشد و چون توبه کند ایمانش را
نقصانی نباشد خاصه بمذهب خواجه که جهل و ذلت که در ائمه و خلفا روا
دارد وجه سیم آن باشد که باعتقاد نوشته باشد پس ملحد و کافر و
ضال باشد بهر مذهب که تظاهر کند و از هر که باشد و حکم او حکم محرّفی
که خواستند که بعضی قرآن آورند علیهم لعاین الله و ما حود عذر خود غیر کاتب
بخصومت و تعصب در میان نوشته باشد پس این لعنت و عقوبت
عاید باشد با مغیر دون کاتب مصحف آمدیم با صل مسئله بهتت
او لا این مصر دعوی میکند که بیست و پنج سال این مذهب داشته است و آن
که بنای مذهب شیعه بر عدل و توحید است و بر اثبات نبوت بعد از آن
مذهب آنست که امامان مفترض الطاعة دوازده اند بعد از حضرت مصطفی
ص یکی بعد از یکی و این جماعت که شیعه یازده امام را از فرزندان علی بن
ابی طالب دانند اول ایشان حسن بن علی و آخر مهدی بن الحسن الزکی
و همه را معصوم و مفترض الطاعة دانند و امامت درین امت در غیر ایشان
روا ندارند و قبول نکنند از بهر فقد صفات موجبه پس با این اعتقاد و
مذهب چگونه نویسند که علی بید هیچ مردی نبوده است دیگر اگر بیایل
و ماه لاف زنند و تفاخر آورند که علی مرتضی شوهر حضرت فاطمه زهراست
و پدر حسن و حسین علیهما السلم است و امامت امت در نسل او باقیست و
سادات عالم که منع ویده ناصبیان اند از فرزندان علی ع و هر که نه از
فرزندان علی ع باشد گویند علوی نباشند و نشاید خواند پس بدین
دلالات و حجتها معلوم شد که اینهمه مذهب شیعه امامیه اصولیه لایق نباشد
که نویسند و اعتقاد کنند که ما کان علی ابا احد من رجالکم و اینهمه مخالف

اجماع

اجماع و قرآن باشد بر نحو چنان کرده شد والحمد لله رب العالمین **آنچه گفته**
و چون رافضی را چنین معترف باشند بتفسیر ابن عباس و ضحاک و سدی
و مقاتل حسن و حاکم و ثعلبی چکنند و بتفسیر هشام و کلبی و مجاهد را اگر
جواب این کلمات آنست که اولا عبد الله عباس بن عم مصطفی است و عم
و پدر خلفاست و شاگرد و پیرو علی مرتضی است و هواخواه علی و آل
علی بوده است و با بنی امیه و معویه و یزید و با عبد الله زبیر خصومتهای
عظیم کرده است و فضول عز ابا مبالغه گفته و در اقوال و افعال بدیشان
منکر بوده و مناظرات و محاورات او درین همه در کتب مخالف و موالف
ظاهر است پس ناصبی که خود را بر عبد الله عباس بندد و چنان باشد
که جهودان خود را بر عزیر بندند و ترسا که خود را بر عیسی بندند و مجبّره
که عبد الله عباس از جبر و تشبیه بیزار است و از معاویه و یزید دور
و اختیار ور امامت منکر و مولای علی مرتضی است و آل او ائمه هدی
و اما دیگر معتزا از آنکه یاد کرده است اگر شیعی نبوده اند همه عدلیان
بوده اند باری جبری و مشبّه و ناصبی و اشعری هم نبوده اند که روزگار
ایشان خار شبهه و خسک جبر از شورستان بدعت سر بنا ورده
نبود تا ایشان را از خود بخوانند و بداند که هر کسی که تفسیر ایشان بخوانند
اعتقاد و مذهب شان بداند که نه جبری بوده اند و نه قدری و نه جهمی و نه
اشعری و نه مشبه و نه خارجی و اگر شیعه امامیه که خواهند که از
معتزلان خود لاف زنند از جماعتی نامعتبر نامعروف زنند که خواجه
آورده است از تفسیر محمد باقر ع لاف زنند و از قول جعفر صادق ع
و از تفسیر حسن عسکری ع و بعد از آن از تفسیر ش که از جعفر طوسی و تفسیر
شیخ شهید محمد فتال و از تفسیر خواجه ابو علی طبرسی و تفسیر شیخ ابو الفتوح
رازی ره و غیرهم همه متدین عالم و اولیان همه معصوم و آخرینان همه عالم

و این معتقد و نه مجبر و نه مشبه و نه غالی و نه اجباری و نه حشوی والحمد
لله الشاکرین **آنچه گفته** و محمد بن نعمان در احوال در کتاب آورده است
که امامان همه غیب دان باشند و در گور همه غیب دانند تا بدان حد که
اگر کسی بزیارهٔ ایشان رود بدانند که موافق کیست و منافق کیست و گفته
تا مهدی و کار مهدی همه دانند حسین بن علی و شهیدان کربلا پیش از قیامت
بچهارصد سال زنده شوند و یزید و ابن زیاد و قاتلان همه زنده شوند
تا حسین علیه السلام و شهیدان ایشان را بکشند و بقیامت بدوزخ روند
جواب این کلمات که غالی است و از معنی دور است و مخالف عقل
خلاف شرع آنست که از نص قرآن و اجماع مسلمانان معلوم است
که غیب را الا خدای تعالی نداند وهو یعلم السر واخفی و لا یعلم الغیب الا الله
و قال الله تعالی و لا یظهر علی غیبه احدا و قال و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو و حضرت مصطفی با جلالت رفعت و درجهٔ نبوت در مسجد مدینه زنده
ندانستی که در بازار چه میکنند و احوال ایشان و اگر تا حضرت جبرئیل نیامدی
معلوم وی نشدی پس ائمه که درجهٔ انبیا ندارند در خاک خراسان
و بغداد و حجاز و کربلا خفته و از قید حیوة برفته چگونه دانند که احوال
جهانیان بر چه حد است اینهمه از عقل دور است و هم از شرع بیگانه
و جماعتی حشویان که پیش از ابن جوزی در این طایفه بستند اینهمه گفته اند و
بحمد الله از ایشان کسی نمانده اند و اصولیان شیعه از ایشان و چنین
دعاوی تبرا کرده اند و بر خلاف و بطلان این دعاوی تصنیف کرده
و حجت انگیخته تا هیچ شبهتی مجبر خارجی را طعنی نماند و حدیث زنده شدن
حسین و شهدای کربلا بدنیا مذهب محققان شیعه خود آنست که هم در آن
حال کشته شدن زنده شدند بدلالهٔ قرآن که و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله

من

من فضله و چون تاویلات آیه این موضع احتمال کند چون خوانند رجوع
با تفاسیر و کتب شیعه کنند تا شبهه زایل شود و مقصد حاصل آید اما آنچه
گفته است که پیش از قیامت یزید و ابن زیاد و خوارج را زنده کنند
و بکشند اصلی ندارد و از جمله خرافات و ترهات باشد و با اصول
راست نیاید بلکه بقیامت زنده شوند و جزاء اعمال بد خود بستانند
و با فرعون و قارون تا ابد در عقوبت و دوزخ باشند اما اینقدر قیاس
بایستی کردن با آن اخبار بدروغ که ناصبیان مجبر را از منصور عمار
روایت کرده اند که راهبی گفت هر شبی مرغی بزرگ بکنار دریای عمان آید
و ابولؤلؤ را از حلق بر آرد و زنده شود و بمنقارش پاره پاره کند و
بجاید و بگلو فرو برد تا بقیامت هر شب چنین باشد که او کشنده عمر است
پس حسین بن علی بهتر است از عمر و ابولؤلؤ بهتر است از کشنده حسین
اگر روا است این روا باید کردن وگرنه دست از هر دو بداشتن و عقوبت
عصاة را حواله بقیامت کردن تا موافق عقل و شرع باشد که کار
دین و شریعت بدست مجبران نیست تا چنانکه میخواهند میگردانند والحمد لله
رب العالمین **آنچه گفته** و گویند جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که بدترین
قوم کدام باشند او گفت سه کس یکی آنکه دعوی خدایی کند و دیگر
آنکسی که دعوی نبوت کرده باشد بدروغ چون مسیلمه کذاب و غیر وی
و دیگر آنکس که دعوی امامت کرده باشد چون ابوبکر و عمر و غیر ایشان
از دیگران امامان علیه السلام یومنا هذا **جواب** اشکال آنست که یقین که این
خبر از اخبار آحاد باشد و بمذهب اصحاب علم و عمل نکنند اگرچه حکایت
که صادق علیه السلام گفته باشد و او معصوم است و خطا نگوید در فرعون و هامان
و نمرود و کنعان راست باشد و در مسیلمه و طلیحه و غیرها که دعوی نبوت
کرده اند بدروغ چون مسیلمه کذاب و کذلک در ائمه ضلال هر کس که

دعوی امامت کرده باشد چون ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و مروان
و یزید ناقص و ولید ناجن و غیرهم که بی استحقاق دعوی و طلب امامت
کرده اند و آنها باشند که مخالفت قرآن و قول حضرت محمد مصطفی ص کرده اند
و تیغ بر روی علی مرتضی کشیده اند و حسن علی را زهر داده و حسین علی را
کشته و قرآن را آتش زده و گفته‌ها انا ذال الحیار عنید و سنگ
منجنیق در کعبه انداخته اند این مذهب شیعه تقیه و تعصب که در هر فصل
بیان کرده میشود الحمد لله رب العالمین **آنچه گفته** و عبد الجبار معتزلی ذکر
در کتاب خود آورده است که عمر خالد ولید را تا دستار در گردن
کرد و او را بر در سقیفه کشید و گفته که اگر نباید سرش بر گیر خالد پیاده
عمود وی بر دوش و علی را صداعی بود و عصابه بر سر بسته بود و خالد گفت
بیعت کن اگر نه این عمود بر سرت زنم علی عمود از وی بستد و در گردنش
کرد و بر پیچید و او شفاعت کرد علی او را خلاصی داد و رسول ص از
این حال خبر داده بود که بپرهیزید از آن روزی که علی را ببینید که
عصابه سرخ بر سر بسته و از من بهتان بنا بر وی نهند **جواب**
اینکلمات آنست که اولا معلوم نیست که عبد الجبار معتزلی بیعت سقیفه
را منکر بوده است و کافه شیعه خلفا عن سلف بیعت سقیفه را منکر
بوده اند و امامت بنص گویند و دون اختیار و امام را معصوم گویند
نه جایز الخطا و امامت از اصول دین گویند نه از فروع اگر تعجب از
آنست علی نپذیرفت و قبول نکرد چون مذهب خواهد از فرو گذاشت
و اختیار امت در وی اثر است عجب نباشد که علی تیر با منزلت او
طمع داشته باشد که آخر در فضل و درجه کمتر از ابوبکر نبود و رفتن
خالد با جازه عمر بطلب علی معروف و مذکور است و عمود در گردن خالد
کردن از قوت و صلابت علی مرتضی ع دور نباشد خالد و امثال

اورا

او را بنزدیک امیر المؤمنین ع چندین عظمت نبوده است و این سخن که
حوالت کرده است بشیخ معتزلی عبد الجبار جایز است در و اباشد
که بر سبیل حکایت جایی نوشته باشد که نه عقل او را منکر است و نه
سمع و العهدة علی الراوی **آنچه گفته** و خالد را خود دشمن تر دارند
و رسول ص او را سیف الله لقب داده است و آن مقامات که او را
بوده است در حرب اهل رده و در مسیلمه کذاب و جنگ با بنی حنیفه
و حروب با اهل شام و غیر آن مشرکان و آنچه او کرده بود چون کدام
کس کرده و او بود شمشیر خدا و مبارز دین و پهلوان اسلام و
هر که رسول ص قوم را بر تاختی کسی سر داخل نهند و الا لعنت علیک
سیف الله خالد رسولش خوانده **جواب** اینکلمات سره فهم
باید کردن و با انصاف سماع کردن تا غبار تهمت گفت این مصنف
مجبر بدر از چهره اهل استماع بیان جواب زایل شود و التوفیق من الله
العلی الکبیر اما آنچه گفته است که خالد را خود دشمن تر دارند و کوششش
ندارند پندارم نقصان کمتر کسند که نه امامت ابوبکر و عمر که طاعت
ایشان لازم دانند بلکه خالد یکی از صحابه پدرش مغیره بود مخزومی کافر
بود که مکر را مصطفی ص چون حلقه میم کرده بود و منکر بعث و رسالت بود
و بر قرآن افسوس داشته و بر صحابه استهزا کرده اگر چه مصنف او را
در این کتاب ریحان القریش خوانده و آنچه گفته که رسول ص خالد را سیف
الله لقب داده بود طرفه نیست از اعتقاد مصنف مجبر که دشمن تر کسی علی مرتضی
را عمرو بن العاص بود او را رشید بود که لقب داده چنانکه در
روایت داوی هست پس اگر خالد را بعداوت علی سیف الله خوانده
طرفه نباشد و لالا او بر خار جگر ریکا انیست که چندین مصنف در این فصل
گفته است بدروغ در است در همه کتاب عشره عشیر آن از امیر المؤمنین ع

نگفته است که خالد محتاج باشد تا بزرگی چنین مع امیر المؤمنین را که خدای تعالی
در قرآن و جبرئیل و انبیاء گذشته مداح باشند و فضایل و مناقب او
در توریه مسطور باشد و در انجیل مذکور و از آن بعض در زبور باشد و در
آیات و سور قرآن مشهور باشد خواجه اگر بگوید و بنویسد معذور باشد
و آنچه گفته که آنچه خالد را بود که ابو بکر را بوده است لاشک نقد کرده و اگر
چه نقد را منکر است و نقد با طرز دانند و از آن علما را همچو اهل اول العلوم
همه علمای مسلمانانست که فتحهای اسلام و غزوات بزرگ در عهد حضرت
مصطفی صلعم به تیغ و قوت بازوی آن امام معظم بود که دین و اسلام بوجود او
تمام بود اول بر عرش خدا اسمش نامی بود و بر در کعبه بود و پیش حضرت محمد
مصطفی صلعم مقام بود و ولادتش در بیت الله الحرام بود و در کودکیش در رکوع
و قیام بود و نفس اش در صلوة و صیام بود اسد الله علی اعداء الضالین
و سیف رسول الله علی الجاحدین و الناکثین و المارقین خدا را او ولی بود
و مصطفی را وصی بود و دین و شریعت را متولی پس اگر در عهد خلافت
شیخین چون خالد ولید بحرب عجم رفت از آن بود که حواله احکام شرعیه
و رجوع مشکلات و بیان معضلات و حدود و احکام و حمایت بوبکر و عمر از او
پرسیدندی و او را ملازمت روضه نبوت واجب بود تا خلیفه شریعت
راه نماید که آن کار بخالد و امثال خالد بر آید امیر المؤمنین را التفات
بدان کمتر باشد کار او بیکار عمر باشد بر در مدینه که احلاء صحابه کبار
از مهاجر و انصار را جانها بحلقها رسیده باشد و بلغت القلوب
الحناجر و تظنون بالله الظنونا هنالك ابتلی المؤمنون و زلزلوا
زلزالا شدیدا پس اگر عمر زود بحرب عجم معذور باشد علی معذور تر
چون اصل نباشد متابعت عمر را نشاید ما این جمله بخواسته و بدانند که
صواب است و بتوفیق ملک وهاب آنچه گفته و چون عمر ابو بکر را بگفت

خالد

خالد را از حرب شام معزول کن و در آن وقت که مالک نویره را کشته بود
و خلاف بود در آنکه او از جمله مرتدان بود یا از جمله مسلمانان رای عمر
آن بود که خالد را معزول کنند و ابو عبیده را امیر سپاه شام کنند
ابوبکر گفت لا اغمد سیفا سله الله علی اعدائه من شمشیری که خدای تعالی
بر دشمنان خود کشیده باشد با غلاف نکنم یعنی خالد را معزول نکنم و
چنین کاری بهرزه گویها را افضی باطل نشود جواب این فصل باید
سگ جهنم باید کردن اول آنکه ابوبکر و عمر را گفت که خالد را عزل
کن چند خطاست بقول خواجه یکی آنکه پنداری که پیش از ما افضل انبیا
خالد را اگر خدای تعالی برگزیده باشد و حضرت رسولش سیف الله خوانده
باشد و با میری نصب کرده باشد عمر گوید معزولش کن عمر بقول خواجه
ناصبی مخالفت خدا و رسول و امام کرده باشد و این خطای عظیم است
که بر عمر روا میدارد تا خالد را فضیلتی بگوید و بر بهتر از خالد گو متوجه
کند دیگر آنکه چون قتل مالک نویره از خالد واقع آید عمر آن حرز روا
کرده باشد که خالد سیف الله لا یخطی باشد قتل مالک بصواب باشد
اما عمر مخطی باشد بقول مصنف ناصبی و آنچه گفته است که صحابه را در آن
خلاف بود که مالک نویره مسلمان یا مرتد بایستی که صحابه را این خلاف
نبودی که آن عالم مرتضی بود که مبتلا شد بقتال و قتل اهل قبله و مسلمان
کشتن باشد خالد روا نباشد که مسلمان کشد که او سیف الله لا یخطی است
و یا خود بمذهب خواجه مجبر روا باشد که مصطفی صلعم خود دروغ گفته باشد
که بمذهب خواجه دروغ و زلت بر انبیا روا باشد و یا این کلمه خود
شیطان بر زبان مصطفی صلعم نهاده باشد چنانکه کلمه تلك الغرانیق العلی
چنانکه مذهب مجبره است اندر که شمشیر خالد بخطا نکند و دیگر آنکه چون عمر
بار بار که گفته روای میبیند که خالد را از امیری شام معزول کند این رای

یا صواب بود یا خطا اگر صواب بود ابوبکر را ترک کردن خطا باشد اگر
صواب نبود چگونه شاید که رای عمر خطا باشد و اگر قبول روا باشد
که در بهری احوال ابوبکر قبول نکند اگر رافضیان ترا قبول نکنند که مسلمانان
نظر بوجه نکنند و میدانند که هرچه گفته است اهل بیت و سفاهت و الحمد لله
رب العالمین **آنچه گفته** که ابوطالب بابویه در کتاب خود آورده است
که طلحه عایشه را دوست داشت و زبیر ام سلمه حفصه را و ایشان ترا هردو را
دوست داشتند و مترصد میبودند مرگ حضرت رسول را و میگفتند از او
برسیم در زن همسران خویش باشیم از وی خدای تعالی مراد ایشان در کر
شکست بدین آیه و لا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا اشارت است که زنان
پیغمبر بعد از وی باز نکنند **جواب** این کلمات کفر و ضلالت و بدعت
و دروغ و بهتان و لغو و تعصب و عین زندقه و مایه الحاد نعوذ بالله منها
یک زهنم باید کردن او را صد هزار لعنت خدا و لعنت زمین و آسمان و هم
فرشتگان و آدمیان و جنیان بر آنکس باد که این مذهب دارد و این
اعتقاد کند که غبار فواحش بر دامن زنان رسول خدای تبارک و تعالی نشانند
بر عموم و بر خصوص بر دامن زنان حضرت مصطفی ص که امهات المؤمنین اند
باضعاف آن بر آنکس باد که چنین تصنیف سازد و دروغ بر علمای شیعه نهند
و بر آنکس که روا دارد چنین تهمت بر زنان رسول ص نهند یا در مومنان اند
و بر آنکس که درین باب تقیه میکند و بر آن ناصبه که چنین دروغی بر مسلمانان نهند
و نویسند و گویند و رواج دارد بر عوام و عاقلان و تلبیس کردن بحق محمد و عترة
الطاهرین اما جواب هر این دعوی اینست که شیخ ابوطالب بابویه مرد بزرگ و متدین
بوده است اما معلوم شد که آن درجه نداشت که در علم تصنیف سازد
پس اگر این یا غیر این از مجبر کتابی باز نمایند هرچه او که درین کتاب کرده است
بر شریعت امامیه راست باشد و تشنیعها همه بر جای خود و اگر نه علاج باشد

معلوم شد که هرچه گفته است تشنیع بهتانست و دروغ و لغو و تعصب از سر
نامنصفی و مجبری و ناصبی دیگر آنکه معلومست که عایشه رسول را از جان
عزیزتر داشتی و طلحه مردی زمیم الخلقه و آنکس که معشوقه دو عالم در کنار
باشد که خورشید تابان از جمال وی برشک آید دیده اش بر طلحه
چگونه آید حاشا عنها و عنه و حدیث ام سلمه رض مصنف بجاب گور تربت
که شیعه الاعصمت در وی دعوی نکنند دیگر بهمه خصال محموده در وی گویند
و گذشته از خدیجه الکبری که مادر حضرت فاطمه زهرا و سیده النساء الوبت
و خیر النساء رسول الله ص است ام سلمه را از همه یازده سرمان حضرت
رسول الله ص دوستر دارند اگر این مصنف مجبر است میگوید که میل و خیال
این مذهب معتقد داشته است بایستی که دانستی که اعتقاد شیعه
در ام سلمه و طلحه و زبیر را خود زهره نباشد که دیده بجایی گشایند
که آفتاب گستاخ در چهره ایشان نخندد و این نه عار طلحه و زبیر است
که ایشان چون امام را کشته خواهد دو چه نباشد که رسول را مرده
خواهد **اما آنچه گفته** که عایشه و ام سلمه ترصد مرگ رسول ص میکردند و میگفتند
که زن همسران خود باشیم غایت دروغ و بهتانست اگر دعوی تاریخ
دانا میکند بایستی که دانستی که عایشه از بنی تیم است و ام سلمه از
بنی مخزوم و عایشه بنت ابوبکر بن ابی قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب
بن سعد بن تیم بن مره و از قریش است و حضرت مصطفی ص هم در هم
قرشیانست و ام سلمه از بنی مخزوم پس چگونه گویند تا محمد نیز دعا
زنان همسران خود باشیم تا بدانند که از چند گونه درین یک فصل
بهتان عیان کرده است و چون یک یک بانصاف تامل کند بباید دید
تا خود چنین حوالت بمذهبی لایق تر باشد که حضرت مصطفی ص را معصوم
دانند یا بمذهبی که عاشقش خوانند و چون خواجه مجبر محمد ص را عاشق گوید

بر زن زید حارثه اگر عایشه را گوید روا باشد که نه عایشه بهتر است از
محمد صلعم و مذهب شیعه امامیه مرد و اعتقاد کفر است و هر کس از فرعون خواهد
اعتقاد شیعه که ما در دولت امیر عباس غازی و عهد قاضی القضات
سعید حسن استرابادی باشاره سید شمس الدین ره ساخته ام برگرد
و بخوانند و بدانند که چنین تهمتی بر شیعه امامیه اصولیه نیاورد و بیاوه است
والحمد لله رب الارض والسموات وصلی الله علی سید البریات و آله
الطاهرین و ازواجه الطاهرات و امهات المؤمنین و المومنات
آنچه گفته که در کتاب ارشاد مرتضی بغداد ذکر کرده است می آورد که
ارتد الناس الا سبعة از پس رسول خدا یعنی همه صحابه مرتد شدند الا
هفت کس سلمان و ابوذر و عمار و خالد و سعید و ابو دجانه و مقداد
و بلال جواب اشکالات آنست که اگر درست باشد که حضرت مرتضی
کتابی کرده است که آنرا ارشاد خوانند این حواله راست باشد و
این دعوی متوجه و اگر نه معلوم شود دروغ زنی مصر از وجوه اولا
کتاب ارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد تصنیف شیخ مفید محمد بن محمد
بن النعمان الحارثی است رحمه الله علیه و در دنیا عالم شیعه و مستقیم
و عالم نباشد که نسخه آن کتاب بدارد و برابر گرفتن و بخواندن اگر
اشکالات در این کتاب دعوی آن مدعی قبول کردن اگر نه همه دعاوی
قیاس میکردن که همه دروغ و بهتانست و مذهب شیعه آنست که
کسی مرتد نشد و ارتداد مذهب شیعه بعد از ثبوت ایمان روا نباشد
پس چون رسول صلعم بگذشت همه همان بودند که بودند و مرتضی ع که دلیل
گوید که ارتداد محالست الا استدلال لرجع الاستحقاقین چگونه گوید
مومنان را که مرتد شدند تا این مغربیک فهم کند تا فایده حاصل آید
و بدان روزگار این عادت نبود که مردمان اشفاقت شوند و این

عادت

عادت این روزگار است که مصیبت و هیچ سال را فضلی بوده باشد
بقول و بعد از آن ناصبی شده و کتاب ربنوجه و الالفت ربقضب و جیر
و خروج او ساخته و دیگر آنکه جمیع مومنان بعد از مصطفی صلعم بعضی
بوده باشند چنانکه حواله کرده است مرتضی ره پس مرتضی با جواله
مقتل و ساله اصل عبد الله عباس را و جابر عبد الله انصاری را و
ابو ایوب را و حباب بن الارذر را از حذیفه یمان و خزیمه ثابت ذو
الشهادتین را و سهل حنیف انصاری را و محمد ابوبکر صدیق را و مانند
ایشان گروهی کثیر و جمع غفیر که باتفاق نص امامت علی کفتند و انکار
امامت ابوبکر کردند همه را مرتد گفته باشد که ایشانه از آن هفت کس نه
اند که خواجه آورده است و غیر اجماعت از نفاقا که انکار اختیار کرده
روز سقیفه بنی ساعده که ذکر اسامی ایشان در فصل موضعها بدر این
کتاب از مهاجر و انصار تا بدانی که این فضل همه دروغ و بهتان نهاده است
بر علما این طایفه ما را از چنین بعقل و بال و نکال انشاء الله حاصل نیاید
آنچه گفته که ابوجعفر طوسی در کتاب الممدوح و المذموم بیاورده است
که صهیب رومی بنده بود که چون ابولولو عمر را کشت او بر عمر بگریست
چون صهیب بر عمر بگریسته باشد پیش رافضی سنی که عمر چه بد باشد
جواب اشکالات بوجه فهم باید کردن اولا این نوناصبی و کهن رافضی
از کتابها حکایات میکند پیر شیعه بدیده اند و بخوانده و بدانسته باشد
که از مادر مهربان تر باشد و شیخ ابوجعفر ره این کلمه نه بر نوع گفته است
که صهیب بد بنده بود که بر کشش چنین بمجرد که گریه قناعت کند که زبان
بیگانگان اینقدر گویند نیز اگر نیک بنده بودی و مشفق و خدمتکاری
و صادق و دوستی جان بر بایان نستی چنانکه مختار بن ابو عبیده ثقفی
رضی قاتل خواجه را طلب کردی و بجنگ آوردی و بکشتی که کارهای بندگان

نیک طالب چون خواجه باشد نه مجوز که کار ان کار پسندار زنان باشد
تا خواجه معنی کلمات بزرگان بدانند انگه طعن زند و نقل کند پس مراد منست
انکه خواجه بطعن و تشنیع یاد کرده است والله اعلم **آنچه گفته**
گویند عمر در را بر شکم فاطمه ع زد و کودکی در شکم او کشت که حضرت رسول
صلعم او را محسن نام نهاده بود **جواب** آنست که این خبریست درست
و بر من نقل کرده اند و در کتابهای شیعه و سنی مذکور و مسطور است اما خبر
حضرت مصطفی صلعم است که انما الاعمال بالنیات اگر غرض عمر آن باشد
که حضرت علی ع را بدر برد تا بیعت کند بر خلافت ابوبکر نه آن بوده باشد
و چنین سقط شود ممکن که خود ندانند که حضرت فاطمه ع در پس در ایستاده است
اگر چنین باشد آنرا قتل خطا گویند و اگر عمدا کرده باشد هم معصیت
حاکم خدای تعالی است در آن نه ما را و در این فصل پیش ازین سوال کفتن تا
والله اعلم باعمال عباده و بعضا بریم و سرا بریم **آنچه گفته** گویند که عمر و عثمان
حضرت فاطمه زهرا را منع کردند که بر حضرت رسول صلعم نگرید و گفتند ما آواز
تو نمی توانیم شنید اگر بخرافات و محالات رافضی مشغول شویم کتاب دراز
شود **جواب** آنست که در کتب شیعه همین آورده اند اما چنین نگویند
که عمر و عثمان تنها منع کردند چنین آورده اند که بعضی از صحابه حضرت
رسول صلعم منع کردند اگر این منع بعقیده کردند مستحق ملامت باشند بر بنا
و اخوت و دیگر انکه فاطمه ع در غیبت پدرش جزع و فزع بسی کرد و عمر و عثمان
و غیر ایشان شاگردان و خدمتکاران حضرت رسول صلعم بودند روا باشد
که دل ایشان بر وی سوخته باشد و روا نداشته باشند که خاتون دو
عالم دختر حضرت سید ولد آدم چندان جزع و فزع کند و رنجهای گران
نفس خود را رساند و لد آدم هم شنیده باشد که الفاطمة بضعة منی
اذاها فقد اذانی و اوازه او بران گونه نتوانستند شنیدن که از مسلمانی

و شفقت

و شفقت دور نباشد که چون در میانه ما کمترین گدا بمیرد فرزندانش
بروی گریه و نوحه کنند همسایگان و دوستان ایشان را منع کنند
و گویند ما آواز ناله شما را سوخته نتوانیم شنیدن محمود باشد پس اگر
صحابه رسول صلعم دختر مهتر را منع کردند از گریه و نوحه از آن بود که طاقت
نداشتند که جگر گوشه حضرت رسول خدا زاری کند و بر خود خار کند
ما اینجا او بیشتر میدانیم اگر خواجه سنی بر دیگر وجه حمل کند او داند که
کل اناء یترشح بما فیه **آنچه گفته** که حسکای با تو به گفت من هیچ نخواهم
تا صد بار بر معاذ جبل لعنت نکنم و معاذ جبل امین و کاردان حضرت رسول
بود و بر اعمال یمن و معلم شرعیات آنجا کرده بود و رسول صلعم در حق او گفته
اعلمکم بالحلال والحرام معاذ جبل نشاید که شیب بر دانشمند را مقدم
بار گردد تا او را چند بار لعنت نکند قلتبیان آنها که خلافت و امانت کرده
جواب این کلمات آنست که در مواضع گفته آمده که دروغ و بهتانست
و وزر و وبال بگردن آنکسی که گوید و روا دارد که دروغ بر پیری زاهد و
عالم و مقدم نهادن که سیرت و طریقه شمس الاسلام حسکا رحمه الله همه عالم
و بعضی را معلوم باشد از عقب بعضی و کوتاه زبانی و پاکی بعضی هم ندانم
که این لفظ خود از مصر شنیده است یا از کسی نقل میکند اگر خود شنیده
است بدان معتقد نیست که قولش در این دعوی مسموع نباشد و مانند
این دروغ است که بر خواجه ابوالفتوح نهاده است در تفسیر آیه اذا
وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم والله او را خبر نه
و در تفسیر او نه چنانست و اگر حوالت باصحاب خبر کند همه اعدا حسکا
باشند هم مسموع نباشد و شیعه خود این حواله نکنند اگر ما نیز خواهیم
دروغ بعلماء او حواله کنیم توانیم اما انکس را که بقیامت و بعث و نشور
ایمان درست باشد همانا که روا ندارد که حواله بدروغ کند بعلما مرده و زنده

اما آنچه در آخر فصل گفته است که رسول ص گفت اعلمکم بالحلال والحرام معاذ
بن جبل و انم که این خبر صحابه را گفته باشد و حواله کاف و میم خطاب است
بدیشان پس عالمتر باشد از قول حضرت رسول ص ملعط حبر بحلال و حرام
هم ابو بکر کرد و هم از عمر که سعید دروغ نگوید و تقدیم مفضول در عقل بر
فاضل قبیح است و مذهب خواجه امام را بیان حلال و حرام باید
پس معاذ اولیتر باشد بقول رسول الله ص بامامه از ابوبکر و عمر و اجماع
مهاجر و انصار با ثبوت این خبر بر امامت ابی بکر نه بصرت باشد
که چون رسول ص بالف مبالغه گوید و بکاف و میم جمع مخاطب معاذ اولیتر
باشد بامامة و ترک اولی در امامت روا نباشد اگر نه پنداری
این خبر بمهاجر و انصار نرسیده باشد و اما بخواجه بو الحسنی رسیده باشد
تا لازم آید که او و عالمتر و عارفتر باشد از همه مهاجر و انصار
چون با انصاف درین فصل تامل رود فایده حاصل آید و شبهه زایل شود
والله اعلم. آنچه گفته بدانکه مقفع و اصفهان رفض آن بوده است
تا صحابه و تابعین را خاین و نامعتقد بگفتند تا اعتقاد از شرع برخیزد که
زیرا که چون ناقلان بددین و منافق و نامعتقد باشند بنقل ایشان
و بقول ایشان اعتمادی نماند و ازینجا گفته است که رافضی دهلیز ملحد است
زیرا که چون سعید قداح هنوز بمغرب نفتاده بود و مصر و افریقیه در
دست خلفای آل عباس بود سعید قداح بشکل طبیبان میگشت
در نواحی اصفهان و کرپایکان و ده بده میگشتی و مردم را بالحاد دعوت
میکردی شخصی باوی افتاد از رود انفش کوفه نام او ابوزکریا شیره
ذوش بکوه ابا دلف افتادند نزدیک امیر احمد بن عبد العزیز بن دلف
بن ابی دلف العجلی و او امیر اصفهان و کره بود و کرپایکان شخصی از
مقربان بیافتند نام او محمد بن الحسن چهاربختان المعروف بمحمد دندان

داعی

داعیه و ملحد مکاری بود صعب بصلاح و کخابا قوتی داد و او را پیش امیر احمد
حرمتی بود تمام سعید قداح را عادت بودی که در میان سخن بر سبیل
طبیبی سخنهای محمد انه گفتی و ذم عرب و مساوی ایشان کردی و در سوتی
صد را نام بردی و گفتی آن شتربانان را چنان کرد و این محمد دندان
او را بشناخت و سه لعین محمد دندان و سعید قداح و ابو زکریا
شیره ذوش در میان نهادند و دعوة الحاد را تمهید کردند محمد
دندان سعید را گفت تو بزرگ شخصی اما نصیحت من بپذیر دندان این
عرب مکن که غالب شده اند و عیب محمد مگو که ملوک جهان سر در بر
دشمن او کرده اند و تو بدین کار رهم کار کم یابی و بد منظر بیمردم اگر
دعوت توانی کردن یاران او را که همه انصار ند متهم بکنی که علابر سر و تهار
مردم از ایشان خواست بگو که همه منافق بودند و بت پرست و بت در
بغل نماز میکردند و بتان در سجده گاه پنهان میکردند تا نهانی بتان را
می پرستیدند و هر کس از و بگردیدند و شبه بیعت او نگرویدند و زنان
و اولاد او ظلم کردند و عمر حجت فدک را بدرید و در شکم حضرت فاطمه
زهرا زد و حضرت فاطمه را منع کردند که بر پدر خود نگرید و حضرت امام
حسین را سر بریدند و حضرت امیر المومنین ع و فرزندان او را حبله
خود کردند زیرا که ایشان در نقل این دولت حدی نکرده اند و مگو که
بر مظلوم و مغصوب بوده اند و تو بدین مردم در دعوت توانی آوردن
و درین هم کار بسیار یابی و از ایشان تنی چند را که کاری از ایشان
نیاید بر دست گیر چون سلمان و ابی ذر و مقداد و اصحاب و آن
و دیگران را ابنا فقیها دار که چون ایشان مقرر کرده باشی و یاران او را
خاین و نامعتقد کرده باشی معنی خود پیاپی و اعتقاد از شرع برخیزد
که از دیشان بدنها رسید چون ایشان خاین و ظالم و منافق بوده باشند

قول ایشان و نقل ایشان حجت باشد و او خود نیز چنین باشد که
اینها که گفته اند علی المرء لا تسل و ابصر قرینه فان القرین بالقرین یقتدی
که چون این کردی ابطال سخن او کرده باشی زیرا که چون گفتی شرع در
خفیه است تا قایم آل محمد بیاید و شرع را قوت دهد باطن و تقیه را
قوت کرده باشی و تقریر کرده که امام معصوم و منصوص باید تا شرع از
تشنوی سعید قداح ابتدا از محمد و فرزندان قبول کرد و به بدعت رفض
تمهید ایشان مکر و تا همه مذهب را به دعوت خود در آورد و هنوز معتبر
وست فرزندان سعید قداح بمانده است خود را از فرزندان
رسول نام نهاده اند و امام حق دانسته ملحدان ایشان را و گویند از فرزندان
اسمعیل بن جعفر صادقیم جواب این فصول و معارضات این کلمات
مومن و مستبصر یک یک آن سماع کنند تا شبهه هر مبطل و تهمت هر متهم
زایل شود و فایده از آن و جواب آن حاصل آید ان شاء الله و بالله التوفیق
و منه المعونه اولا حکایت و اصحاب الحاد علیهم لعنة الله از اول تا آخر
معلوم و مفهوم است که بودند و از کجا بودند و اتفاق کجا کردند و اول چه
مقال بود و اسامی بهری در این کتاب بیاوردیم که حاجت بود گفته شد و تذکره
هر روزگار را خواهد اما در این جواب کلمات شافی گفته شود و نشان بر دوام شان
اول آنکه سعید قداح در کتب تواریخ مذکور نیست و اصل الحاد میمون آن سالم
القداح است بهری گفته اند که این سعید پسر میمون قداح است و بیشتر آن چنین
آورده اند که سعید خود نسبت میمون سالم است آنکه این سالم گویند پدر میمون
ملعون است خلاف نیست بعضی گفته اند غلام مصریان بود و بعضی گفته اند ادیب بود
و فلسفه خوانده بود و این سعید پسرش را در امن زندقه پرورش یافته بود
و این میمون شوم در جهان بگشت تا تمهید دعوت الحاد کند هر جا که
رسید و ولایت حقیقیان بود و قرار نگرفت و هر جا که ولایت شیعه بود

آرام

آرام نگرفت و دانست که دعوت او با این دو گروه در نگیرد و چون به حد و
نهاوند و کره و کرپایکان تا به ناحیه رسید و جهل و کم مایگی و کم یقینی شیعیان
بدانست آنجا توقف کرد و قرار گرفت و این محمد و ملحدان علیهم اللعنة که
زاده بود پدرش و مشهور شهر بود اما خود ملحد بود و از ذهن بود
از حدود نهاوند و در خدمت امیر احمد بن عبدالعزیز گستاخ و دانش یار
و امیر احمد در آن وقت در کره میبود اما حاکم بود در کاشان در این
وقت بود که احمد بن موسی بن محمد تقی عم را نوازش کرده بود و مال
و نعمت و خدمت فرستاده و او ساکن قم شد و آنجا مدفون است در
قبه موسویان هم از نسل وی اند تا معلوم شد که سیرت امیر احمد بن عبد
العزیز چگونه بوده است بر آل مصطفی ص و این ابوزکریا علیه اللعنة اول کفر بورزد
اصلش از چالکادیان بود و شیر فروش بود و پدرش شیر فروش بود
مادرش در آن کوه و دکان گوسفند داشتی و او از کودکی شیر داشت
گوسفند دوشیدی و فروختی پس خواجه در شهر و پیشه او هر دو غلط کرده است
و پدرش را ابو صار منجم خواندندی که دعوی نجوم کردی و مادرش
رنگ جادو بود اصلش از بابل نامش غیا لانه کاهنه خواندند و ولادتش
به هی از نواحی ری غیا لانه گویند پس این هر سه ملعون بکوه ابو دلف بهم
افتادند که دشمنان توحید خدا بودند که درجه اولست منکران بعث و
نشور بودند که رکن آخر است و رسالت و امامت موقوفست بر اثبات
عدل و توحید خدای تعالی و ترتیب هدم قواعد اصل بودند ایشان را
کجا پروای عمر و علی بود آنکه این هر سه ملعون با یکدیگر نشستند پس پنهان
از همه جهان و اندا ساخت کردند که هر یک به ولایت دیگر شوند و دعوی دیگر
کنند مگر اسم توحید و نور شریعت و آثار مسلمانی منقطع و مضمحل گردانند
خاک بر سر ایشان و بر سر همه ملحدان که باری سبحانه و تعالی حفظ شریعت و اسلام

در رضویان قم

وعده کرده است تا بقیامت لیظهره علی الدین کله پس آنکه گفته یکی از ما
بحدود خراسان و ماوراء النهر رود و در آنجا دعوت کند گفته که لایق
نباشد که آنجا غلبه اصحاب ابوحنیفه کوفی دارند و ایشان وجوب معرفت
خدای تعالی بعقل و نظر گویند و منکر تعلیم و تقلید باشند از آن ناامید شدند
و گفته بولایت مازندران و قم و کاشان رویم دیگر باره گفتند سخن
با ایشان در نگیرد که ایشان وجوب معرفت بعقل و نظر گویند و امام
معصوم دانند و منکر تعلیم و تقلید باشند با ایشان هم در نگیرد گفته
بحدود مکه و یمن و طایف و جبال و حدود دیلمان سخن ما هم قبول باشد
که آنجا غلبه زیدیان دارند و ایشان بعدل و توحید گویند و معرفت از
طریق نظر دانند در خبر اتفاق کردند و سخن برین شد که محمد
دندان علیه اللعنه در آن حدود می باشد باصفهان و ولایت همدان
و کره و نهاوند و بروجرد که همه مشبهه بودند و حنیفان که امروز هستند
در اصفهان و همدان و کره آن وقت نبودند و غلبه مشبهه داشتند و آن
ملعون آنجا قرار گرفت و میگشت و میگفت خدای تعالی جسمیت و شکل و صورت
دارد و صعود و نزول کند و چون بر عرش عظیم متمکن باشد پای
بشرق دارد و پای بمغرب و حضیه اش چون کوه احد است و هر شب آدینه
بر خری نشیند و بزمین فرود آید و در مساجد مشبهه نزول کند و طعام و
شراب خورد و خرش را علف باید و پیش از انفلاق صبح با عرش
شود تعالی و تقدس عما یقول المشبهه والمجبره علوا کبیرا و آن دو ملعون او
را گفته چون دعوت تو بر نیوجه درین حدود میسر شود کم ازین آن خدا
باشد که محمد مه گفته است و مسلمانان دعوی میکنند و هر دو خلیفه ازین
عظیم تر باشد آنجا باند و بر نیوجه دعوی کرد که گفته شد و هنوز در الکه و
این مذهب ظاهر است پس اگر محمد دندان بقایم گفتی و امام معصوم دانستی

وتقیه

و تقیه مذهب او بودی بایستی بقم و کاشان بودی نه بکره و گر پایگان
اگر میمون بن سالم القداح عبدالله گفت من بولایت مغرب شوم
که آنجا نرسیده ام و وطن آن قوم بهتر دانم که ایشان را با ملحدی میل باشد و چون
معرفت بقول پیغمبر گویند و عقل و نظر را اثر ننهاده اند و دعوت بر نیوجه کردن
گیرم که این همه هم توحید خدا است و هم انکار رسالت مصطفی که چون سنت
که خدای را بقول رسول شاید دانستن و صدق رسول خود بی فعل خدای
معلوم نشود و موقوف بر یکدیگر باشد و مردم عوام در آن سرگشته و
مدهوش باشند و مقصد حاصل شود و برین قرار برفت و دعوت کرد
و آن بدعت هنوز آنجا باقیست اما دعوی خلافت که مهدی آورده هنوز در
اصل او باقی مانده است بایستی که خلفاء بنی [عباس] در بغداد از آن غافل نبودندی
و چنین کاری معظم در دست مبطلان بیدینان و متهمان رها نکردندی
چنانکه عمر بیخ گبرکی از جهان برکند ره فلسفه باشد دفع آن کردن و بیخ
ضلالت برکندن که مهدی درین کتاب بر مهدی تشنیع میزند که چرا بدعتها
و قمع بدع و ضلالات نکند امر معروف اگر اینجا بنزدیک دی رها بودی که خلیفه
بحق در بغداد نشسته ملحدان و متغلبان مصر دعوی خلافت میکنند تا یک
فهم کنند که مهدی تشنیع بر که میزند آمدیم بر سر فصل چون محمد دندان را
قرار بدان حدود داد فتاد آن حرامزاده ابو زکریا غیلانه را گفته تا
بجانب لرستان و خوزستان باید رفتن که ولایت خوارج است و
این طایفه هم دشمن شریعت محمد است آغاز کردن و میگفتند که محمد صلی الله علیه
و بعد از وی ابوبکر صدیق و عمر فاروق خلیفگان بحق بودند در قول و
فعل ایشان خلل و زلل نبود اما عثمان بن عفان مستحل و بی امانت بود و
مالهای مسلمانان ضایع کرد و غنیمت بیت المال بر خویشان خود صرف
کرد و رسوم و قواعد این دو خلیفه را اعتقاد نکرد و بدعتها نهاد و علامان

خونریزی و بنای ازعادت و شریعت بدر نهاد و علی بن ابی طالب همچنین
قتال و سفاک بود در حرب جمل و صفین و نهروان بسی مسلمانان کشت
و خونهای بناحق ریخت و طلحه و زبیر را بکشت و با ام المؤمنین قتال کرد
و ساوی آن در امالو و کارنامه شمشیر آغاز کردند و این کلمه در آن حدود بر
زبان خوارج نهادند رحم الله الشیخین و لعن الله الختنین تا من که محمد
و ندانم مشبهه را از طریق توحید بر گردانم تا از خدای برگردند و خدای بیچون
مرا از فتنه اهل ولایت مصر و مغرب ازان آیه که بتوانی از راه رسالت بیرون
کردن که زکریا و دمیت و من که ابو زکریا شیر و شمر دم آن ولایت
را از طریق امامت بقوت افکنم تا این هر سه طریق که قاعده دین حق
مستقیم است مضمحل و باطل گردد و هر سه یکبار بیان اسلام برآورده
باشیم و آنکه ما تقریر کردیم هم انکار باشد بر قرآن و بر قبله و اخبار صحیح
که چون تیری سفیدا در بزرگ و در فتنهای کوچک که بد معتقد باشند ناچار
بیفشند این بود آمدن ایشان در فتن ایشان و اتفاق مذهب د
انداخت آن سه ملعون با آنکه خواجه مصر بیان کرده است سخنان رکیک
باسفر همچنین نقش مذهب جبر و هوا و تعصب که همه عاقلان دانند که شناختن
دو دوستی و پیروی علماء موقوفست بر عدل و توحید خدای تعالی و بر رسالت
حضرت محمد مصطفی صلعم و بر عصمت او بحمد الله تعالی این سه ملعون را منزل و
دعوت و نشست نه معلوم بود و نه نقابشان و نه با آوه و نه بری و نه
بور ایمن و نه بسبزوار و نه بساری و بلاد مازندران هیچ شبهه
نماند در مذهب و بسته اند قاعده ایشان و روز قیامت بعز ورتبه پدید
آید که صادق کدامست و کاذب کدام و محق کدامست و مبطل کدام
کلا سیعلمون سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار و بحمد الله
به بیان خوش و بدلیل و حجت ظاهر است و باهر و باطل مضمحل و ابتر است فصل دیگر

مفرد

مفرد بیان کرده شود بر سبیل انتها در شرح اسامی و اصناف الحاد و داعیان
ایشان که از ابتداء حال تا انتها در اطراف جهان خواسته‌اند بتخریج
از کتب و مصنفات سنیان که هر یکی را نام و لقب و محل چه بوده است
اسامی آموختن که ایشان خواستند تا این مصحف احوال ایشان بدانند
و معلوم مخبران شود که ما از احوال آن ملاعین بی اثر خبر باشیم و بعض
کیش بد و قواعد نامحمود ایشان برین طایفه واجب تر است و آنچه علمای
شیعه شرح داده اند تفصیل این مجاست از آن و مقصد ما و هر چه خوانندگان
از فرط صحت والسلم علی النبی المصطفی و علی آله ائمة الهدی بدانکه اول داعیان
جماعت زندیا اهوازی بود که او را بسواد کوفه فرستادند بدین که آن را
بالقور احوانندی بدعوت کروهی مهجوران از فرزندان بهرام گور
و درین وقت مردی بود از اولاد کسری نام وی قرمط که قرمطیان را
بدو باز خوانند که ابوالفتوح حمدان اشعث قزوینی که ملحد شد از نسل وی
بود و جماعتی در آمدند و در دعوت زندیا اهوازی و قرمط آمدند
علیهما اللعنه آمدند و داعی دوم ایشان ابوسعید جنابی بود که او را ایشان
بجزین فرستادند که مشهد بوطیف منزل کن آنجا رفت دکانی بگرفت
و بحناوزوخت و دعوت الحاد بیکرد و بعطیف مردی بود بسر نام
باسه پسر حسن و علی حمدان ایشان بدعوت آن ملعون در آمدند و از
جانب یمن عربی آمد و زکریا بود و بدکان ابوسعید بنشست و با او الفت
گرفت و او را بتر بدعوت در آورد و این زکریا را به نزد کلاب فرستاد
بدعوت الحاد تا چهار صد سوار جمع کرد و ابوسعید بموعدی معلوم بخواند
آن ملعون با پسران سنبر و اتباع ایشان از قطیف بیرون آمدند
و جمعی را بکشتند و بسیاری را باسیری بردند و مالهای عالم بیرون بردند
و درین میانه خادمی بود از آن ابوطاهر جنابی ابوسعید او را هلاک کرد

وبعد از آن مردی پدید آمد نام او زکریا اصفهانی از فرزندان بهرام
گور او را معتقد گردند و دعوتهای بزرگ کردند چون نکاح بنات و
اخوات و نکاح غلامان دیگر را از پیران سبز زنی کرد و آن پلید هم
زنان برآمد و مردمان گفتند هذه امرأة الرب فاکشفن بهن بعد
از آن ابوطاهر را آموزند که ابوسعید قصد قتل او میکند ابوطاهر ابتدا
کرد و پدر را بکشت و لشکرها جمع کرد و بخانه کعبه آمد و خرابی عظیم کرد و حجر
الاسود را بکند و از آنجا بحسا برد و بسیاری از مسلمانان و حاجیان
را بکشت و از آنجا لشکر گران آورد و بعراق آمد و طلب قتل ذریه
مصطفی صلعم و فرزندان علی نقی و حسن عسکری کرد و در راه بسنگی برسید
آن ملعون آمد و بجهنم رفت و بعد از وی یکی برخواست نام وی حوشب
ذکنا و دیگری نام وی علان حصل و ندانی و وراحکند و طریق قرمطه را
تظاهر میکرد و بعد از آن ابن حوشب دعوی نبوت نمود و چنان نمود
که شریعه عقوبت در اداء حرم دینی آشکارا کرد مردان و زنان و کودکان
بهم جمع میکرد و خویشتن را رب الوقت نام نهاد لعنة الله علیه بعد از آن
یکی دیگر برخواست نام وی عیسی و ور بعد او دیگری برخواست ابن کردان
وی نام وی ابن نفیس و یکی دیگر حلاج و رای و تدبیر آشکارا کردند
و شعبده و نیرنجات بیاختند خلیفه وقت را معلوم شد آن ملاعین را
هلاک کرد و بعد از آن از شهر هرات مردی برخواست از این قوم و دعوی
کرد که مرده را زنده کنم و دیگری از نواحی گیلان ملاحده نامش دینک و دیگری
نامش فوارد اصل کرکی بود و بعد از آن سرپی بود و او را ابوحاتم رازی
خواندندی برخواست و او را امنم خواندند در ری و طبرستان شهرت
و قوتی تمام یافت و در مباحات گشاده کرد و مناکح و فروج برخلاف
شریعت نهاد و جمعی را از راه بیرون برد و بعد از آن در حدود و چون از

کنار

کنار آب مردی برخواست او را ابوالحسن بصری خواندند و بمرو و بلخ و ما
ورای صلاح و پارسائی برآمد بسرکردکار مردم را بکار دعوت میکرد
و امیر خراسان نوح بن منصور خبر یافت آن ملعون را هلاک کرد و در سواد
کوفه کنگشه یکی برخواست نام وی زکریا بن محمد الزندانی و بر طریق قرمطه
دعوت کرد و حاجیان و قومی را هلاک کرد و مالهای بسیار از ایشان
ببرد تا بدست علوی هلاک شد و از دیار سیستان یکی برخواست نام او
اسحق خلسوح بر طریق امیر خلف سیستان او را هلاک کرد و در نیشاپور
محمد موبدی علیه اللعنه پدید آمد بدعوه الحاد و استاد اسحق زاهد رحمة الله علیه
ابوالحسن مجور را بر آن داشت که وی را بسکال هلاک کرد و در زمین کنار
در ایام نوح بن منصور ابوسعید ملک برخواست مردی بود ممکن در آن
دولت و لیکن کبرکی داشت دعوی الحاد کرد و فتوی کرد باستحلال
محارم و تعطیل شرایع عبدالملک بن نوح بن منصور بفرمود تا آن
ملعون را هلاک کردند و در طالقان خراسان علا فلاسنی پدید آمد در
ایام سبکتگین پدر سلطان محمود غازی نور الله مرقده و شور بسیار بر
آورد و چون امیر سبکتگین بانجا رسید امام محمد بن الهیصم رحمة الله علیه آگا
بود این حال باز نمود و فتوی کرد تا امیر سبکتگین آن ملعون و خاصگیان او را
بر درختها آویخت و آن جماعت را هلاک کرد و در ایام پادشاه سلطان
محمود رحمه الله ابوبکر اسحق وی را در آن معنی تحریضها نمود تا او مطالبه کرد
و آن جماعت را در اطراف و اکناف عالم از آن جماعت شوم میگرفتند و
میکشتند و ایشان را در آن عهد قوتی و شوکتی نماند تا بعهد سلطان ابو
سعید ملکشاه حشره الله این ملاعین ظاهر شد که جمعی از مسلمانان را
هلاک کردند و منبرها و مساجد بلاد گیلان و دیلمان و حدود دیلمان چیشد
و ویران کردند و در ولایت طبس و قاین جمعی بسیار از سادات بز

فاطم را هلاک کردند و اما آن وقت که این قصد کردند حسن صباح علیه اللعنه
در حدود مغرب پدید آمد و قصه او در اول کتاب رفته است که آن
ملعون از کجا آمد و چون ساخت و مرو در عهد او که بودند و چه بودند
اعادت آن و چون خبر او تیز و بدین و ولایت ری فاش شد از ولات
ری خواجه ابا محمد و عوانه رحمه الله که رئیس اصحاب ابوحنیفه بود لشکری
انگیخت و روی بدان حدود آورد و چون از خلیفه و پادشاه مددی
نیافت نامظفر بازگشت و خواجه حسین حمدانه که مقتدای شیعه بود در
قزوین فتوی کرد بخون ملاحده و ترکان و اصحاب حکم را الحریص کرد بر
قتل ایشان و خواجه ملا قاسم سنی کرخی او را مدد کرد و حسن صباح
نبوشتاد تا خواجه اسکندر زاهد را بکشتند و ابوالقاسم کرخی زین
الاسلام و امیر احمد یل را شهید کردند چون ملاحده عالم حسن صباح را
مقتدای خود ساختند و متابعت او کردند بر سوجه که معلوم است تا از غفلت
خلفای بغداد کار او قوت گرفت تا بدین حد که معلوم است و اردشیر
ملعون که در گرد کوه پدید آمد از آن قوم بود و امر داد حبشی ادر خراسان
فرا کارهای باطل داشت و این اردشیر در اصل و اعتقاد دیگری بود و از
نقشه بوجان بود و در عهد سنجر و کسی از ملاحده بر دار کردند چون
معلوم شد که اتفاق این ملاعین با مصریان چگونه افتاد پس خواهید
مسلمانان را حاصل آمد و خواجه سعد و هم مذهبانش بدانند که متهم کیست
اول خود مذهب اسمعیلیان مصر و دیگر بقاع را بنیاد بر سبک امام زاده
از هفت نشانه بر حساب کواکب و هفته ایام و امثال این از سماقات
گفتند اول علی است دویم حسن سیم حضرت حسین چهارم زین العابدین
پنجم باقر ع ششم جعفر صادق ع الخ دعوی در اسمعیل کردند که پسر
زاده صادق بود و او را هفتم دانسته و آمده است که جعفر صادق را

مولائی بود از پارسی گیگان بر دست او یعنی جعفر صادق مسلمان شده بود
نامش قسیح بن طلسات با محمد بن اسمعیل مکتب نشسته بود انگه نام وی با
بازی کردند وقتی مبارکش خواندند و وقتی میمون قداح وی را لقب
نهادند نیز نقدح العلم بخاطره چنانکه کودکان یکدیگر را لقب نهند و چون
او با محمد اسمعیل بپسود و بعد از محمد قومی از آن فاسد اعتقادان که بودند
در آن روزگار بدان تولا کردند که طبعی و خاطری نیکو داشت و چون
او بمرد او را اسپری پدید آمد نام او عبدالله بن سالم بن میمون در لشکر
مکرم از دیار اهواز از آنجا تمکین نیافت گوسند دعوی نبوت آشکارا کرد
کشف به یار حمص شد تا گروهی از خلفاء خویش و دعوی علو بزرگ
الزی آمد نام وی عبدالله بن عبدالله در محرو شعبده دستی داشت
از آنجا بدیار مغرب رفت و گفت من فاطم ام علوی و بدین معروف گشت
و بدان دیار مستولی گشت او را اسپری آمد نام او ابوالقاسم و آن
ملاعین که اتباع او بودند خاکشان بدان او را قایم خواندندی و کار
اندک در وی دعوی حد اما کردندی آن ملعون در ترتیب کار ملاحده
کتابها ساخت نام او بلاغ الاکبر و ناموس الاعظم و او را اسپری آمد
نام او محمد منیاب پدر نشست از این محمد و پسر آمد احمد و حسین احمد
بجای پدر نشست و از وی پسری بماند نام او سعید او نیز بنیاب پدر
بنشست انگه عبدالله سعید و او را نیز پسری آمد اسمعیل بن عبدالله
انگه پسرش معد بن اسمعیل کنیت او بتمیم بر مصر و افریقیه مستولی گشت
و فتنه های عظیم از وی متولد گردید و در تغییر دین و سنت کوشید از
پس او ابو تمیم معد بود و نسب بهمنا و صلا لیتا در عهد او پدید شد
و بعد از آن المستنصر بالله اش لقب بود و نامش را بر المستنصر بالله باز
آورد و ابو تمیم بود و در آثار هست که معتمد خلیفه معتدی را از آن خود

بجانب مصر فرستاد تا از سادات نسبت علویان حسب خطهای معروف
بستدند که این جماعت از اولاد علی و فاطمه نیستند و این دعوی که میکنند
نسب ایشان باطلست و ایشان از اولاد میمون قداح اند و بفرمود
تا بدیار شام و زمین حجاز چون مکه و مدینه و دمشق و حلب بگشتند
و خطوط جمله سادات علویان بستدند و درین معنی آنرا بمجالس سلاطین
سلجوقی فرستادند قدس الله ارواحهم اما اورا زند کانا مساعدت نکرد
که باین شغلی شفقت نمودی و در بلاد خراسان همه سادات که شجرات
دارند و کتب انساب متفق اند که این جماعت علوی نیستند این جماعت را
ملحد خوانند الی دیگری بود چنانکه خدای تعالی فرموده ان الذین یلحدون
فی آیاتنا و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و زندیق خوانندشان از
آنجا که بوقت گشتاسب و لهراسب که ملوک آتش پرستان بودند
مردی پدید آمد نام او زردشت و دعوی پیغمبری کرد و کتابی جمع کرد اورا
زند و پازند خوانند مزدی مردی بود بعد از وی نام او مانی از پس وی
دعویها کرد و بعد و خدا را میگفتند یا نور و یا ظلمت پس نسبت زند
این جماعت را زندیق خوانند آن قرمط که شرح داده که از اولاد گبری است
و ایشان خویشتن را باطنی خوانند دیگر گفتند مرا باید هم اسرار باشد
که دیگران را از آن اطلاعی نباشد و سبعی خوانند که ائمه هفت گویند
تا بعقول ایشان از ائمه که محمد بن اسمعیل دعوی میکنند باطل باشد
و اسمعیل خود معلوم است که چرا خواهند و شرح اسامی و احوال ایشان
کتب بسیار است و طومارات باید اما این مایه از خلاصه احوال
ایشان درین بعض یاد کرده شد تا خواجه نصیر ناصبی که بر شیعه تشنیع
زده است مگر با انصاف تامل کند و بداند که قواعد و اصول الحاد
چه بوده است و ملحدان اول و آخر از کی بوده اند بحمد الله و منه

ازین

ازین ملحدان نه قمی بوده اند و نه کاشانی و نه آوه و نه ساری و نه
ورامینی و نه ساوه و نه ارم و نه از بلاد مازندران و نه از دیاری که
شیعه اثنا عشری معروف مشهورند بلکه هم از ولایات و نواحی دیار
مجبران و مشبهان بوده اند و دعوت بر توجه کرده اند و حوالهٔ معرفت
خدای بتقلید و تعلیم و قول رسول خدای و تعلیم صادق کرده اند انکار دلیل
و حجت و نظر و فکر کرده اند چنانکه اصل مذهب خواجه نصیر مجبر است و
خدای تعالی توفیق داد ما را تا کشف اسرار ایشان بکردیم و آن دعاوی
بی‌حجت و کلمات با شبهه بدلیل باطل و مضمحل کردانیدیم و الحمد لله علی
کمال افضاله و صلی الله علی نبیه و الطاهرین من آله **آنچه گفته** و بدان
ای برادر که رافضی تفضیل نهند حضرت علی را بر ملائکه و انبیا **جواب** این کلمات
آنست که مذهب شیعه اصولیه است که هر یک از انبیا کبار بهتر بود از
امیر المؤمنین علیه که ایشان هم نص اند و هم معصوم و ایشان اصحاب
وحی خدا اند و اورا این درجه نیست اما مذهب ایشان چنانست که امیر المؤمنین
بهتر است از هر یک ملائکه از بهر کثرت ثواب و قبول مشقت و آنکه طاعت
او واجبست بعد از حضرت مصطفی صلعم بر مکلفان و اجماع شیعه است بر آن
و در اخبار است آنچه این شبهه زایل گرداند چنانکه حضرت رسول صلعم گفت
مثل المؤمن عند الله کمثل ملک مقرب و ان المؤمن اعظم عند الله
من ملک مقرب و تا سه این اخبار بسیار است پس چون مؤمنی بهتر از
فرشته باشد پس حضرت امیر المؤمنین علیه او بهتر که نص است از قبل خدای
و معصومست از همه خطا **آنچه گفته** و چون بگفتند که علی علیه نص بود
بامامت از قبل خدای تعالی چنانکه رسول نص است برسالت و معصومست
همچون او از میان هیچ فرق نباشد در عصمت و نصیب و طاعت هر دو
و واجب است شرم داری خود از سر ترسی برسند که معراج بکو بر که **جواب**

رسالت در میان هر دو فرق است صح

این کلمات آنست که شبهه نیست چنانکه حضرت محمد ص نفس است رسالت و مخصوص
از همه زلات بمذهب شیعه امیر المومنین ع نفس است و معصوم است از همه تهمت
اما درجه رسول الله ص دیگر است که رسول مقتدای الست و علی مقتدی و رسول
مطاع است و علی ع مطیع او و صاحب کتاب و قبله و سنت و شریعت
و علی را این درجه نیست و این فرق روشنست و درجه مرتبه رسالت
درجه بزرگست و زیادتست از همه منازل و درجات و هرکه علی ع را
با حضرت رسول ص در رسالت و نبوت شریک داند کافر و مبطل و ضال
و گمراه و مبتدع باشد و مذهب شیعه اینست اما حدیث آنچه گفته
است که اگر گویی که علی را با رسول شرکت نیست پس چه عجبست
که خواجه صد و پنجاه سالست که علی را رئیس الملامی میگویند که ابوبکر همه سوبست
پرسش نمیزنند و اینجا بکعبه میزنند تا بدانند که با چنان قاعده این
جواب رد اینا شد والحمد لله رب العالمین آنچه گفت رسول خدای را
صلوات الله علیه و علی را همچنین نویسند جواب این کلمه آنست که کس
آید بر شخصی که تصنیف کند و از لغت آن بار نداند که معنی صلوات از
خدای تعالی رحمتست و از ملائکه استغفار و از مومنان دعا و باری
سبحانه و تعالی در قرآن مجید چه گفته مسلمانی که او را مصیبتی رسد صلوات
میفرستند آنجا که گفت الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و بصلوة بتها
قناعت میکند رحمت بر سر نهاد و به دیگر موضع بر عموم همه مومنان گفته
هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور
پس اگر روا باشد که خدای تعالی بر ما صلوات فرستد روا باشد که
ما و همه مومنان بر علی ع و آل او از معصومان صلوات فرستیم و اگر شبهه
آنست و امتناع از آنست که شیعه علی ع را با حضرت مصطفی ص و صلوات

برابر

برابر کرده اند نقصان در اختیار خواجه بیشتر است که زیرک در بیان
ند و بس پاسبان را هلد که کس و بیع رسن تاب را که میر بند رحمة الله
گویند و ابوبکر صدیق و عمر خطاب و علی مرتضی را همان لفظ گوید که ایشان
را با حضرت رسول شرکت باشد اولیتر از آنکه اینها را در لفظ رحمة
الله با این جماعه برابری باشد پس اگر صلوات معنی رحمتست از برای
اظهار بر فضیلت رسول و امام شیعه لفظ صلوات اجرا کنند ما متر
باشد و همچنین چون قرآن درست شد نقصان ندارد والحمد لله رب العالمین
جواب آنچه گفته است که علی را معجز گویند و علی را اسم معجز گویی
این کلمه آنست که خواجه نوشتی در دعوی مذهب خود فراموش کرده
بودی که در چند موضع در این کتاب بشنیع یاد کرده است که روافض
امام را معجز گویند چنانکه پیغمبر را و این را فضیحت نام نهاده است اولا
نه مذهب همه مخبران عالم اینست که در عهد خلافت عمر خطاب مدینه زلزله
با صعوبت پدید آمد و اهل مدینه از خوف آن بفریاد پیش عمر رفتند عمر
دره برگرفت و از خانه بیرون آمد بحضور جمهور اصحاب دره برآورد
و زمین را بهیبت و سهم گفت ساکن شو اگر نه دمار از تو برآورم با خلق
از هیبت عمر زمین جماد ساکن گردید و مردم ایمن شدند و این کار از
معجز عیسی تر است یا عمر از منزلت زیاده از پیغمبر است ص بلکه شریک
خالق اکبر است و آن خدای تعالی بود که زمین و آسمان را نهند بدیگر قال له
للسماء و الارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین پس اگر شاید
که عمر حکم بر زمین جماد کند با خالق الاکبر برابر باشد گویی چرا نشاید
که مرتضی علی ع با حضرت مصطفی ص در ابلاغ حجت مومن برابر باشد تا این
شبهه در دل مخبرش نماند و عمر خود دست مردار د عجب تر آنست که مذهب
همه مخبران چنانست و در کتب اصحاب ایشان مکتوبست در بر کرسی خود

بظاهر لاف زنند که ابوبکر ظاهران بیک عید هم یمنی نماز کرده است
و هم با بهرها الکه یک جسم در دو مکان در یکوقت محالست نزدیک هم
عقلا گویند اخی رسد اما او نوشدام در میان بست بهمدان بوفات
بازگشت و دانش میوخت از کرم که بود مانند این ترهات و مهملات
که همه کرامات اولیا خوانند و معجزات دین بلیغ تر چگونه باشد حرمت دین
عظمت کرا باشد پس اگر شیعه گویند چون امام بحق علی از اهل شرک
و ضلالت رسد و دعوی امامت کند و ایشان بران انکار کنند
باری سبحانه و تعالی از برای نصرت شریعت محمدی ص بر دست او حجتی
ظاهر کرد اندر دو اعجاز کردان شریعه و تقویت اسلام بران انکار روا
نباشد کردن عقلا و شرعا و آنچه گفته است لطیفه که معجز علی چون معجز
رسول ص باشد چنانکه بیان کرده شد **آنچه گفته** علویانی که از ذریات
علی علیه السلام اند از حسن علی ع تا مهدی ع همه را بهتر از رسول ص خوانند
جواب اشکالات آنست که مذهب شیعه و اصولیه چنانست که محمد رسول
الله ص از هر یک از مرسلان و اولوا العزمان بهتر است و از هر یک
از ملائکه مقربان و روحانیان و بر این جماعت و حضرت علی ع وصی
اوست و امام امت اوست **آنچه گفته** گویند بعد از مصطفی ص بهتر است
از هر یک امت او و حسن بعد از وی همچنین و هر یک از ائمه تا مهدی
همین حکم دارند که گفته شد و روا نباشد که کسی بهتر باشد از ایشان
از بهر آنکه تقدیم مفضول بر فاضل در عقل قبیح باشد آنکه گفته است اگر
گوئی هم رسول هم امام فرستادگان خدای بود بخلقان این بکاری
دیگر و آن بکاری دیگر دیگر با دار رسالت و یکی مقرر امامت **جواب**
ایمنی آنست که پس طرفه آمده است ازمه که امام بعد از رسول ص فرستاده
خدا باشد و آن از غایت سهو و تعصب و بغض امیرالمؤمنین علی است ع

امیرالمؤمنین علی ع

واز

و از قرآن این آیه نخوانده است که حضرت باری تعالی بوقت مصطفی غزانی را
مقابل فرستند چنانچه میفرماید فبعث الله غرابا یبحث فی الارض الآیة
اگر برای تقریر امامت و ثبوت خلافت علی مرتضی را بقتل جمع ناکثین
و قاسطین و مارقین فرستند پس مستبعد نباشد و چون قیاس با نقصان
و نظر توجه بکنند این شبهه زایل باشد **آنچه** گفته است و محمد رسول الله ص
نشایست که با بنو عثمان و اعمام ساعتی قرار داد رسالت و تبلیغ حجج
مواسا کند چگونه شایست که علی مرتضی با عصمت و طهارت و قوت
شجاعت و استیلا بر هاشم و ضعف ابوبکر و قلت قبیله بنی تیم
و اندکی عدد و عدی و بنهایت عمر علی ع با ایشان فرا سازد **جواب**
اشکالات آنست که علما و عقلا چگونه قیاس کنند در صورت محمد را ص
با علی ع و کفار قریش را با صحابه رسول ص که ایشان انکار وحدانیت
میکردند و اصنام و اوثان را عبادت میکردند و قرآن قبول
نمیکردند و حضرت رسول ص جبرئیل می آمد و بحرب و قتال امر میکرد در
چنین حالت توقف مصیبت و پیغامها باشد و اینجا همه اهل قبلان بودند
بتوحید خدای تعالی و قرآن قبول کرده منازعتی بود در خلافت که نص است
باختیار توقف او نیز بود و در کتاب مواعظ الصحابه که در مدینه
خواجه آورده است باید خواندن تا سکوت و سکون و توقف
علی ع را بدانند که چرا بود و این بر آن قیاس نکنند تا شبهه حاصل نیاید
بلکه رسول ص در حالت اول هم توقف کرد و میگفت لکم دینکم ولی دین
و این حرکت آنکه کرد و آیه منزل شد که قاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم
کافة تا شبهه نباشد **آنچه گفته** علی ع در پس ابوبکر نماز میکرد و ده سال
در پس عمر خطاب نماز میکرد و با لها میگرفت و بر ایشان ثنا میگفت و
دعا میکرد و امیرالمؤمنین میخواند ایشان را و در تدبیرها با ایشان مرجوع بود

روا نباشد که امیر المؤمنین ع

و بگفته ایشان چه میزد جواب آنست که که بعد از حضرت محمد مصطفی ص حضرت امیر
المؤمنین با آن فضل و عصمت در پس ابو بکر و عمر نماز کند که درست شده
است که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و اگر کرده باشد مفید باشد
و اگر مالی گرفت حق او بود و کسی را بر وی منت نبود و انکار وی برای
او از زر و سیم دنیا معلوم است در اخبار نامیست که او ایشان را امیر
المؤمنین خوانده و اگر خوانده باشد در فضل امام رضا ع و مامون
خلیفه عباسی تا دیدیا بحث بگفته ام که بر وی علی پنهان شده و تدبیر و رای
امیر المؤمنین در امور شریعت و فتح ثغور او در آن اصل بوده باشد
و ایشان طفیل او و عالمتر و فاضلتر بود از هر یکی و حدها که زده باشد
نه از قبل ابو بکر و عمر و بحجه آیه والحافظون لحدود الله اولی تر است
بدانکه معصوم و عالمتر است از هر یکی از امت آنچه گفته این عجب
علامه قوی تر بینی تا ستم بیشتر حق ظاهرتر و بیش شرتر و معصوم چون
رسول الله ص جواب آنست که چنین است اما امام عالمتر است و معصوم است
و مصلحت او بهتر داند چنانکه بایست و شایست مهر روزگاری کرد
و کسی را بر وی اعتراضی نرسد که ما نا اعتراض امت را اختیار خود
باشد نه بعض خدای تعالی والسلام علی من اتبع الهدی آنچه گفته و درود
از درگاه الهی آمده محمد ص رسالت و علی ع با مامت آن یکی که راست
جان فدا کرده زخم خورده از آن دشمنان از برای دوستان بیگانه
شده بیکار گشته خود را بر قبایل عرض کرده هیچ قول قبول نا کرده زخم
بر روی آمده سنگ بر دندان خورده پای آبله شده بیچاره گشته شب
راه گم کرده روز شب آورده اداء امانت و تبلیغ رسالت کرده این
یکی را اگر امامت قوم شیر قبیله با دل بسیار تز در خانه تن زده منشور بر
طاق نهاده با اعدا او ست در کاسه کرده هیچ در سنگ نازو نیازده

باطل

باطل را الحق میگوید باری مبطلان میدید با ظالمان مشارکت و محابت
میکند این بدان چه ماند آن بدین چه ماند اما جواب این فصل یک
تامل باید کردن تا معلوم شود که هر دو یکی در رنگ ساخته است و هر چه
رسول ص کرد او نیز همچنان کرد اما چون قلم بدست حسودان باشد
نقش صورت و شنه چون صورت شیطان باشد اگر رسول ص جان
فدا کرد امام در بستر و در خیبر جان فدا کرد و اگر او زخم دشمنان
خورد او نیز زخم دشمنان خورد اگر او را دوستان دشمن شدند
این را اهل جمل و صفین و خوارج نهروان هم دوستر بودند و دشمن شدند
اگر آنجا خویش بیگانه شد اینجا برادر عقیل نزد معاویه رفت و چهره
مصطفی ص را عبد المطلب خود را بر قبایل عرضه کرد و حضرت علی ع روز
سپه شوری خود را انچه کشید معروف بر مهاجر و انصار عرض کرد تا
در خبر است که زیاد غلام ابو ذر غفاری گفت بالباب یوم الشوری
وکان امیر المؤمنین علیه السلم ارفعهم صوتا فقال بایعتم ابا بکر و انا کنت
احق بها منه فرضیت لکم کما رضیت لانفسکم لقرب عهدکم بعبادة
الاوثان ثم تریدون ان تبایعوا عثمان و انا احق بها منه فرضیت لکم
ما رضیتم لانفسکم ساحتج علیکم بحجة لا ینکر عربیکم و لا عجمیکم و لا کاسکم
و لا امیرکم فقال الزبیر قل یا ابا الحسن و لا تقل هجرا ثم قال و یحک یا زبیر
او مثلی یقول هجرا ثم قال علیه السلم انشدکم ایکم احد اخا رسول الله
معه غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله افیکم احد قدم اثنی عشرة
صدقة و ناجی رسول الله ص حیث یقول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله افیکم احد له زوجة
مثل زوجتی فاطمة علیها السلم قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله افیکم من له
ابنان مثل ابنی علیهما السلم قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله افیکم من عنده

رسول الله صلعم غیری قالوا لا قال افیکم من قال له من کنت مولاه فعلی
مولاه غیری قالوا لا قال افیکم من نام علی فراش رسول الله غیری
قالوا لا قال افیکم من سلم علیه جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وثلثه
آلاف من الملائکه یوم بدر غیری قالوا لا قال افیکم من مسح
رسول الله صلعم عینیه واعطاه رایته یوم خیبر غیری قالوا لا قال
افیکم من ادی الزکوة فی رکوعه غیری قالوا لا ثم قال انشدکم
بالله افیکم احد عرف الناسخ والمنسوخ غیری قالوا لا ثم قال
افیکم احد اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت غیرنا قالوا لا
ثم قال افیکم احد بارز عمرو بن عبدود غیری قالوا لا قال انشدکم
بالله اتعلمون ان الله تعالی جمع لی هذا کله فقالوا اللهم نعم قال فاشهدوا
وکفی بالله شهیدا بینی وبینکم چون این محبتها و غزا ابن باحل سوکند
که در کتب مسطور است عرض کرد زیاد و غلام ابی ذر غفاری که برخواست
وگفت الله اکبر الله اکبر افتتنوا بالدنیا ونسوا الآخرة اقروا الرجل
بفضله وانکروا به حقه ثم قال من احب لآل ثم النبیا فحقیق بان
یحب علیا خواجه مجیر پنداری آنجا نبوده است چه گفته ای علی الا برا
کس را نبود رسید سادات عصری قبله اهل یعنی هرچه گفتی راست کفر
با امیر المومنین لال باد آن کو بگفتار تو در گوید که لا این پنهان خواجه عبد
الملک بنارزاست رحمة الله علیه باخبر است که علی مرتضی ر قوم انکار میکرد
جماعت و حق خویش اما چون گوش بر ندادند پنداری مخطی او باشد
با امامت او را رسالت مصطفی صلعم قیاس میکند اولا و آخرا و ظاهرا و
باطنا اما اگر او را زخم بر روی آمد این را ابر سر آمد اگر بوقت عجز بغار
گریختن بوقت منع در غار نشست اگر او از مکه بمدینه آمد این از مدینه
بکوفه آمد وقبیله جهان بودند شیر شدند اگر حضرت علی در غار تن زد

حضرت رسول الله صلعم با بوطالب پناه برد اگر این منشور بر طاق نهاد برغم
معاویه گفت لکم دینکم ولی دین اگر او در حالت اول به صحابی قناعت
کرد اگر او با دول قتال نکرد رسید با دول صلح کرد و اگر حضرت مصطفی صلعم قتال
کرد که قرآن بیاید که اقتلوا المشرکین نه حضرت علی علیه السلام بقول حضرت مصطفی
با خوارج قتال کرد و با خشار قتال کرد یا علی انک تقاتل بعدی الناکثین و
القاسطین و المارقین اگر امام صلح کرد از حضرت رسول صلعم آموخت
و اگر جنگ کرد از او دید اگر در صفین ظفر نیافت روز جمل ظفر یافت اگر
او روز فتح مکه ظفر نیافت او نیز در حنین ظفر یافت اگر او مواساة
کرد از برای مصلحت و اگر او سال و ماه نیز ول اشه کان شدان نیز روز
و شب غار دیده محیر ان شدان بر ابر آن قیاس باید کردن تا هیچ
شبهه نماند با حضرت جحت و بینه والحمد لله الناصر لاولیائه والقاهر
اعدائه آنچه گفته و بینی که چون نوبه خلافت بدو رسید در حرب صفین
بیکساعت سی هزار مرد کشته شدند و عبد الله عباس او را مصلحت در آنست
که این عاملان عراق و او را پایان و مصر و مغرب را بر اعمال خود شان
مقرر داری تا بیعت بتو فرستند بعد از آن اگر خواهی معزول شان کن
حضرت میگفت که نکنم مبادا ایشان جور و ستم در عهد خلافت من کنند
که من بآن ماخوذ باشم با نکرم با حرو ماب امارت هستند پاره عبد الله
عباس گفت لاجرم کار بر تو دشوار شود جواب اینکلمات آنست که
طرفه افتاده است سخن با جماعت که امام بحفظ مصلحتی در وقتی در تصرف
توقفی کنند بد حستی و بد اهنه و بنا ابا منسوب کنند اگر وقتی برای نصرت
اسلام و قوت دین خدای تعالی شمشیر برگیرد و با طغاة و بغاة قتال کند
بمسلمان کشتن او را بدنام سازند و گویند بعقل و قتال اهل قبله مشتاق بود
چنانکه این محیر بد بر در این کتاب آورده است و امیر المومنین علی بن ابی

طالب متابعت حضرت مصطفی صلعم هر وقت آنچه مصلحت بود و شریعه اقتضا
کرده انرا بکار فرموده است آنجا که صلح و توقف باید آنچنان کرده
وآنجا که حرب و خصومت بایست کردن آنچنان کرده است و شبهه
نماند در کار امیر المومنین با قول رسول الله صلعم که گفته است یا علی حربک حربی
وسلمک سلمی تا هرکس بانصاف تامل کند فایده تمام یابد و درجه حاصل
کند و اما آنچه درین فصل گفته است که چون کار با وی افتاد ندانم که
حق با وی افتاد یا باطل اگر حق با وی افتاد طلب خون عثمان از وی کردن
باطل باشد و اهل جمل و صفین همه مبطل باشند و اگر خود علی عم مبطل بود
دیگر باره اجماع حجت نباشد و او خود امامت را نشاید که خصومت
عایشه و معویه کرده باشد تا درین کلمات اندیشه کند خواجه تا چه لازم
آید والسلام **دیگر گفته** دگر بعد از رسول خلافت علی عم را بودی با بوبکر
همان کردی که با معویه تر دیک نزد ابوبکر همان و معویه همان و اتباع ابوبکر
و معادیه یکی اند بلکه معویه بهمه چیز از ابوبکر بیشتر بود هم بسپاه و هم بقبیله
و هم بمال و هم بجوانی چنانکه با اصحاب جمل کرد که بیکروز بیست هزار مرد
از آن فاضل الناس کشته آمدند و چون طلحه و زبیر کشته شدند اینهمه
از بهر حق بایستی که آنروز با بوبکر و عمر و عثمان همین حرب برآراستی و
حق خود را از دست ندادی خصوصا که نص بود از قبل حق سبحانه و تعالی
و رسول صلعم و علی آنروز همین علی بود بلکه آنروز قوی تر بود که ابوبکر کفایت
نداشت زیرا که علی عم جوانتر بود و بعهد حضرت رسول صلعم تر دیکتر بود
و هرچه در حق علی عم گفته بود خصوصیت و عصمت او همه صحابه را در
گوش و پیش دیده بودی و تا بسی سال بر آمدن بسر کارها فراموش شده
بود **جواب** اینکلمات آنست که بایستی که با بوبکر و عمر همان کردی که
بمعویه کرد لازم نیست از چند وجه یکی آنکه آنروز قوت نداشت که آن روز

قیاس بر حضرت مصطفی صلعم که باول بعثت از کفار فرار کرده بغار رفت و
باخر تیغ و لشکر آورد و فتح مکه مظفر کرد بایست که فتح مکه روز اول
کردی تا شبهه نماند و دیگر آنکه اگر ابوبکر و عمر با وی همان میکردند که معویه
کرد از آن کار انکار نبود از قتل و تیغ در روی او کشیدند و مال مسلمانان مستهلک
کردن و بر ضعفا ظلم کردن و چون نکردند و عجبتر آنست که امیر المومنین در
وقتیکه باجماع امت خلیفه بود با طغاة و بغاة حرب کرد خواجه مجبر بعد از
پانصد سال تصنیف ساخته است تشنیع میزند بر علی عم پس نعوذ بالله اگر
با ابوبکر یا عمر حرب کرده بودی خواجه او را کافر و مبطل خواندی و اگرچه در
حرب جمل و صفین تقیه میکند که میترسد که سرش به تیغ بردارند آن توقف خود
نفقه حاجت بودی زبان افکندی و تهمتها نهادی و بهتان گفتی اما او خود عالمتر
از همه جهان بود بجای صلح و توقف و جای حرب و خصومت و اما آنچه گفته است
که نزدیک تو ابوبکر همان و معویه همان با همان اما مصلحت با وقات تعلق
دارد و اما آنچه گفته است روز جمل بیست هزار مرد کشته شدند عجب است
که فراموش کرده است آن دعوی که در اول این کتاب گفته است که اگر
علی عم را مردانگی ظاهر شد در عهد رسول از برکات معجز حضرت رسول بود
و بعد از وی علی عم عاجز درمانده بود و هیچ ظفر نیافت اقرار اینجا اعتراف
کرده است که بیست هزار مرد ناکثین را بیکروز هلاک کرد و از بغض حضرت
علی عم ایشان را افاضل الناس خوانده است و ندانم که از فاضل الناس
چگونه باشند جماعتی که تیغ بر روی امام زمان کشند و او را ناسزا گویند
و او را بانگ میزدند الا ان ابا الحسن قد اشرك علی مشرك باشد تا اینهمه
مسلمان باشند و شهید باشند و از افاضل الناس باشند اما آنها که
گویند امام سفن است و دون اختیار بدین قدر کافر و ملحد و رافضی باشند
ای مسلمانان اگر منکر امامت ابوبکر رافضی باشد منکر امامت علی عم چه باشد بهشتی

بالان نیز همان میکرد که با معویه کرده

باشد نه هر دو بر یکی است آنچه رافضیان از لا رضیت در انکار امامت
ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و عایشه را هم چندان لا رضیت در انکار امامت علی ع
چه اجماع بر وی حاصلست ایشان دعوی بکنند یا دست از این طریقه بدارند که هر دو
سهم راست شاید چنانکه گفته اند دست جور از هر دو بیرون نماند بهم [illegible]
خود امامت و خلافت پیشتر بود و کار رتبهٔ نیابت امام اعظم بدان کار مر
نماند این امت را تا حق که او نه حق رساند و داد و انصاف فتن از
ضعیف بستاند و دوم بدان تا حق خویشتن بر خویشتن بتواند نگاه داشتن
پس بقول رافضی علی خلافت را شایان نباشد زیرا که حق خود را خود نگاه
نتوانست نه حق غیری توانست بوی رسانیدن و نه قوت این داشت است
که سد ثغور اسلام کند و جواب رافضی او را با سیری و عاجزی و مظلومی
و محرومی نهاده است که عمر در شکم حضرت فاطمه ع تواند زد و ابوبکر حق
او را بتواند برد و خالد دستار در گردن او تواند کرد و عثمان لنگ
چوب بر سر او تواند زد و معویه لعین با او حرب تواند کرد و طلحه و زبیر با
او اینهمه زشتیها توانند کرد پس او بدان عجز و بدان حرمت امامت در عالم
جمهور را اعظم چگونه تواند کرد و خود خدای تعالی آن کس را قایم مقام رسول خود
چون کند و رسول آنکس را امر و خلیفه خود چون کند که بقول رافضی
شایسته و لایق نباشد لخوفه و عجزه من الاعدا پس این تا دان هم خدا را
اولا و هم رسولش را ثانیا و هم علی را ثالثا که تن بر زد و فرمان خدای تعالی
بجای نیاورد و باید اهنه کرد **جواب** اینکلمات بر نوحه که ایراد افتاد دیگر گوش
هوش باید شنودن تا فایده تمام حاصل شود ان شاء الله اولا حکومت
که در چه خدای تعالی در چه و حدانیت است مثل و مانند و شریک نامتصور است
و چنین بداهنه و خوف در حق خدای تعالی روا نباشد و رسول و امام مخلوق
این معانی ممکن باشد در ایشان اولا چگونه باشد که خدای تعالی قاهر و قادر

درنده

درنده و عالم می بینید و میدانند که موسی را که دشمنی داده او دست از شهر مصر
بدر میکند تنها برهنه پای میگریزد و خایف فخرج منها خایفا یترقب
فرعون مخلوق عاجز دعوای خدائی میکند و خلیل را با آتش میاندازند و او از ان
توقف میکند و چون زکریا بیگناه را میکشند و چنین معصوم را بدان حالت
و نکال میکشند تاخیر میکند و چون از خون یحیی زکریا بیگناه عالم ملا میشود
توقف میکند و چون جهودان در دین بطلب مسیح می آیند او را شب از نهان ایشان
ایشان با آسمان میبرند و چون محمد مصطفی ص که سید مخلوقاتست ادای
دعوی میکند پدر خالد سیف الله لانحط اسلا ناقه بجواری وجبار بر پشتش
مینهند و ابوجهل سنگ بر پایش میزنند و مجروح میکنند و پدر خالد الموز
سنگ بر لب و دندان مبارکش میزنند و چون یکبار بکشتن او جمع میشوند
او را شب تاریک پنهان از خلق بغار میگریزانند و خدای تعالی
بدان مانند که حق بر حق داران نگاه و اردوا انبیای خود را القرب و هر
و زبون نکند ما نا بر ان اصل و قاعده که خواجه مجبر آورده است نه او
خدای را شایسته است و نه انبیاش صلاحیت رسالت داشته باشد
و انکه بدین عاجزی باشد خدای را چگونه شاید و انکه بدین حال عجز
دور مانده کی باشد رسالت را چگونه شاید اگر آن توقف تیزرا
مصلحت بود و امامت در چه سبب است که امام مخلوقست قوت خالق
ندارد و ولی است رغبت نبی ندارد و آن توقف تر برای مصلحت باشد
و اگر عجز آنجا بیشتر باشد که ابوسفیان سنگ بر دندان نبی زد پس
اگر علی با آن عجز امامت را نشاید محمد با این عجز رسالت چون شاید
چگونه شاید عجز و توقف مصلحت بعفتان امامت علی ع کند عجز و توقف
مر انبیا را دل نشیب بعفتان رسالت ایشان کند پس این تا دان
اول خدای را باشد که از اذن مدینه و مکه و بیت المقدس شب نهان

باید که حکم رسالت فرماید و ثانیا موسی و عیسی و محمد را باشد که چون
دانسته که بکاری قیام نتوانسته کردن قبول کنند ثالثا جبرئیل ع را
باشد بطوری کند که اهلیت ندارد و پس بقول خواجه را [illegible]
نوسی شده هیچ از این انبیا لایق نبوت و رسالت نبوده اند
نعوذ بالله و عجز هم و خفیفهم و اگر نه در بیضرورت روا است در اینجا در چه کتر
است روا باید داشتن و دست از این طریقه بدلی که حجت و مذهب با
معقول باید داشتن آنچه گفته دویم برین فصل آنست که اگر امام
برای آن میباید تا حق ضعیفان را از اقویا بستاند لازم آید بر
قول خواجه اینها که تا عمر خطاب از جهان برفته است همچنین امامت
بر ذبیان و امویان و عباسیان اینها دیگر نتوانسته اند حق ضعفا از اقویا
باز نستانند و نه حق مسلمانان را بمسلمانان رسانیدند و نه حق خود را
خود نگاه داشتند او لا معلوم است که در عهد خلفاء در بیشتر اوقات راهها
نا ایمن بوده است و مسلمانان را کفار و خراجها و باجها نهاده اند
و جزیه زر اشکارا کرده اند ظلم و عدوان بی اندازه و این خلفا
نتوانستن کردن یا نه اگر توانستند و نکردند خلافت و امامت را
شایسته نباشند بقول خواجه نصیر خارجی امام مدنی کار نمی باید
با وجود آنکه از ضعیف و ستم دویم آنست که این دفع نتوانست
کردن بقول خواجه نصیر استحقاق و اهلیت امامت نشایسته باشند
و این خطا اول خدا کرده باشد که عاجز از یکی خلافت ده تا
مسلمانان را باشد که اجماع کنند بر کسی که اهلیت امامت ندارد
و زنان یا خلفا باشد که تولیت کاری کنند که از عهده آن بیرون
نتوانسته آمدن وآنچه گفته که امامت کسی را شایسته باشد که خود
بر خود نگاه نتوانند داشتن چگونه خواجه نصیر خلیفان بغداد در شهر

گیلان

گیلان و دیگر بقاع که متعلقان عیان وارند حق نیست بانه اگر در هیچ جا بر
حق نداردی پس امام بغداد باشد نه امام عالم و مذهب خواجه درین
وجه برین قسمت مبارک شمرده اند و چون امام همه عالم باشد ایشان را در
اختلال مصر و یمن و طوایف حجاز باشد هم بعضهم و هم علیهم پس انفاق است
که هرگز نگاه نداشته اند و ضایع مانده است و هدر شده است و
مالهای مسلمانان که در آنجا دست هلاک میشود و خونهای مظلومان که در آن
بقاع هدر میشود همه بگردن ایشان باشد و عاجز و مقهور و مغلوب و محروم
باشند و امامت را نشایند این همان صورتست که در امیر المؤمنین ع
خواجه آورده است و آخر آن فصل گفته است که امام برای آن باید
که سد ثغور اسلام کند این نامنصف هرگز که دیده است و شنوده است
که لشکر از دار الخلافه روی بروم و الموت نهاده و طلب ظفر و نصرت
کرد پس بقول خواجه امامان خواجه که مذهب کرده اند همه ضعیف و مغلوب
و حقها ضایع و مسلمانان را کفر و بدعتها اشکارا و مخالفان اسلام
مستولی پس بر طریقه از روزگار عمر بقول خواجه نصیر الی یومنا هذا
عالم مهمل و معطلست و حق از امت خارج است و اگر گویند سلاطین
سلجوقیان ایشان بودند هر چه ایشان کنند حکم ایشان را باشد آخر اگر
دعوی تاریخ دانی میکند دیده باشد و نوشته و خوانده و دانسته
باشد حال [illegible] شد و حال محمد شاه با خلیفه [illegible] و مخالفه
و حضور [illegible] بغداد و تا آن لاف ترسند چه وقت بوده است که تخت
بغداد [illegible] ابواب دار الخلافه [illegible] کرده اند و بدین جوابها شافی
همه فایدها بحمد الله حاصلست و همه شبهها زایل و الحمد لله علی الآئه و
الصلوه والسلام علی انبیائه و اولیائه آنچه گفته و چون علما را اهم باداشت
که فرمان مرسان برد خلاف معویه فروخت و مال استبد و هر دو [illegible]

معاویه میرفت و او را وارزاق میگرفت و همچنین هریک از ائمه مثل امام حسین
و باقر و صادق و کاظم و رضا تا حسن عسکری ع همه خاصیان بودند در خدا و
رسول که در خانها نشسته اند و از خلفا مال استده اند و دعوی خلافت
نکرده اند با دشمنان خدا و رسول محاربه نکرده اند اما امامان منصوص‌اند از
قبل خدا **جواب** این کلمات الخ اول گفته است حسن ع خلافت بمعویه
فروخت مذهب خواجه آنست که امامت اختیاریست پس دیگر باره
چون شده در ستان ها خرید و فروخت اشد و حکم امامت حسن را
بود بفروخت شما میگویید اگر حسن را امام بود بیع باطل باشد و خلافت
معویه را اصلح نماید و اگر حسن را امام بود با اختیار اگر مبغض بود پس آن
فروختن که وحی منقطع بود و نص معصوم باید و این خطاست و معصیت است
و اگر امامت اختیاری بود از قبل امت باز امت باید فروختن دادن
این اجازه نداده اند پس بهمه الوجوه اختیار امامت معویه بقول خواجه
ناصبی تو سنی کهمه رافضی مجبر اهلست و حسن را خود امام نداند و ان
دیگر باره زمانه پیامام باشد و اما آن لفظ که بر سبیل
ادا اجرا کرده است که حسن هر روز بخدمت معویه میرفت اری آیه
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی خدای تعالی در حق معویه
فرستاده بود و رسول ص در حق معویه گفته بود که انی تارک فیکم الثقلین
و اگر بار بتو نص قرآن طاعت ابوسفیان جاهل و معویه باغی و یزید خمر
و عمرو عاص عاصی و مروان رانده و عبد الملک خمار و ولید پلید
خلقان واجب کرده است لابد حسن علیه السلام را بخدمت معویه باید رفتن
اگر نه و آیات در حق حسن و پدرش و مادرش و برادرش
نزل است و طاعت ایشان بر امت واجبست و او را کار معصوم و ائمه
منصوص ع والحمد لله رب العالمین **جواب** آنچه در حق هر یک از ائمه معصومین ع

که

گفته است همین است که گفته باشد و آنچه ایشان از بنی امیه و مروانیان
ستانستند از اعطایا و ارزاق نخواندند حق ایشان بود که بغصب
بدست فرو گرفته بودند بدین طریق که توانستند بازستانند و در آن
نقصان عصمت و امامت نباشد و توقف آن در وقت عجز ذ
مصلحت بر جد کل اشان انبیا باشد و چون آن هیچ نقصان نبوت و
رسالت نکرده است این نیز نقصان عصمت و امامت ایشان نباشد
بر سبیل وجوهی که بیان کرده شد والحمد لله رب العالمین **آنچه گفته** و هر وقت ابو
جعفر المنصور صادق ع را بخواندی و از سیاست و سلطنت او را
تهدید و وعید کردی و گفتی که می شنیدم که جماعتی از اهل حشو و ضلال
بر تو می آیند و میخواهند که تو را با خروج کنند او گفت من بسکینم و حلیفه تو ام
جواب این کلمات اگر بوده باشد آنست که الحق ابوجعفر
امامت پس گران خریده بود که ابومسلم مروزی طلب حق در آن میکرد
نیافت او را برادرش ابوالعباس سفاح را بدین کار بنشاند و چون
نه اجماع بود بر آن و نه اقراری و نه بزرگتر از ابوحنیفه کوفی در آن روزگار
کس نبود بر آن امامت منکر بود و بیعت نکرد او الخاتم ان گفت
ما سمعی چون ابوحنیفه از رنج و رنج که در کتب مذکور است اما آنچه ابو جعفر
المنصور صادق ع و صادق بمصلحت وقت جوابا رم داد تا التی عضب او نشنید
ولایت نباشد رجعت ابوجعفر و نه سبب بطلان جعفر صادق قیاس بر
قصه موسی ع که در حالت دعوت و اظهار نبوت و ابلاغ معجز فرعون
طاغی او را میگوید الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین
و فعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین معنی آنست که تو نه
کی ما ترا از کوچکی پروراندیم و سالها در ازپیش ما بودی و تو کردی
آنچه کردی و تو از جمله کافرانی موسی ع نه بر ان انکار کرد و نه حضرت و عده او

فرعون برای مصلحت وقت اظهار کرد و جواب از آن برم داد که خواجه
از صادق حکایت کرده است بدروغ چه گفت فعلتها اذاً وانا من
الظالمین کردم چنین و من از جمله گمراهانم و نبود نابه اگر صادق تمامه
این گفته بودی خواجه اسقاط مدارست ادا کردی پس اگر روا باشد
که موسی عمران کلیم ع با معجز و کتاب و شریعت و درجه نبوت و ترک
رسالت با فرعون طاغی باغی در حال غضب باشد این سخن گوید و نبوت
او را نقصانی نباشد اگر صادق ع با شخصی که اند هزار فاطر را در
دیوار گرفته باشد و با امامی چون ابوحنیفه دارد حالیکه مقالات تسخر
زنم گوید بوجه مصلحت پس اگر انجا تهدید داشته بر حق فرعون در نرم
و معامله دلالت بود بر بطلان دعوی موسی اینجا نیز تهدید و توعید دلالت
باشد بر حقیت ابوحنیفه و زمی سخن ساکن و جواب بر نوجه دلالت باشد
بر بطلان جعفر و درین فصل اینقدر کفایست عاقل منصف را والحمد لله
رب العالمین **آنچه گفته** و موسی کاظم با هرون رشید عهد ها بست و
سوگندها خورد بر نوجه **جواب** آنست که خواجه بعد از چهار صد سال بارها
در تصنیف در نیکو عهدی امامان خویش از حسن علی با معاویه اگر بعهد وفا
کرد معاویه او را بزهر بدست اسماء بنت جعده بمشوره مروان بتدبیر
العسوره هلاک کرد و اگر کاظم عهدی کرد بدان وفا کرد هارون رشید
از سوفالی او را بدست سندی بن شاهک هلاک کرد تا اینان هم
صابر و مظلوم و شهید باشند و ایشان هم معتدی و ظالم و غاصب
والعاقبة للمتقین انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
آنچه گفته و علی بن موسی الرضا ع با مامون همین کرد و اندران سوگندنامه
که بخط مامون نوشته نهاده است و خط علی بن موسی ع بر آنجا نوشته است
و او را امیر المومنین خوانده و گفته رضی الله عنک و نفسی فداک پس اگر خلفا

که ظالمان

که ظالمان را این همه بیعت کنند و بخلافت ایشان اقرار دهند و امیر
المومنین خوانند چون گفتندی حق مارا است و بیعت ما امامست بکردند
اگر سان نکشتندی شهید بودندی چنانکه زکریا در درخت بکشتند و یحیی
را نیز مصوبان حق را نپوشانیدند **جواب** این فصل چون با انصاف
فهم کنند فواید از و حاصل شود و همه شبهها از و زایل گردد انشاء الله
تعالی اما آنچه رضا ع با مامون سازگاری کرد و خط نوشت و عهد بست
فقد و امورش [illegible] کردن با شبهه حاصل باشد او لا مامون او را
بخوانده و او را گفت این حق تراست و من رد خواهم کردن و تو اولی
تری بدین کار بعزت و علم و عصمت چنانکه معروفست از کف و خط او
پس اگر رضا ع بنظر نیکو تواضعی کند تا با حق خود رسد از عقل دور
دور نباشد و از اصل و فضل و عقل او بدیع نباشد و آنچه رضا ع
او را امیر المومنین خوانده است نقصانی نکند در جه رضا ع ام منبر
که باری تعالی در قرآن بتان را خدا و آلهه میخواند چنانکه در اول آیه افلا
گفت یجعلون مع الله الها آخر اگر خدا روا باشد بتان را آله
خواند رضا را روا نباشد که مامون را امیر المومنین خواند و نقصان
امامت او نباشد و امیر المومنین آن باشد که باشد نه انکه خوانندش
و خدا آن باشد که باشد نه انکه خوانندش تا بر یکدیگر قیاس مکنند تا
شبهه زایل شود و همچنین حکایت میکنند از یوسف پیغمبر ع که در ان زندان
کافران را الخدا میخواند بدین لفظ که یا صاحبی السجن ارباب متفرقون
خیر ام الله الواحد القهار منه آنست که خدایان پراکنده بهتر بنده یا
آن خداوند که یکیست چه میگوید خواجه اسقاط درین کلمه یوسف آنها را
که خدا را نشایند خدا میخواند و نه نبوت او را نقصان کند و زندان
قول خدا ایشان درست میشود اگر علی موسی الرضا ع مامون را امیر المومنین

خواند عصمت او در اخلل نباشد و نام او امیر المومنین شود او را باین قیاس
میکند تا شبهه خارجی زایل شود و الفاظ دیگر که بر طریق تواضع که رضا
حواله کرده است چون مامون اکرام کند و شفقت نماید و خدمتهای بی
اندازه کند و در حق او کلمات اجرا کند که مانند آنکس گفته باشد
او را رضا نشناس خواند و گوید الله اعلم حیث یجعل رسالته او ر[illegible]
شرح و هد اگر رضا بر طریق تواضع و کرم مکافات این کلمات گوید نه
نقصان مرتبه رضا باشد و نه زیادتی درجه مامون و آنچه گفته است
بابیست که انکار کند بر ایشان اگر کشته شوند شهید باشند چون زکریا
و جرجیس و یحیی عجبست که مصر اسقائی که دعوی علم تواریخ میکند این
قصه نشنیده است که چون مصطفی صلعم بدستوری و اجازه باری تعالی با
مشرکان که صلح میکرد در زمان حدیبیه سهیل بن عمرو پیش رسول تا عهد نامه بندد رسول
صلعم امیر المومنین را بنشاند و میگوید اکتب یا علی بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل بن عمرو میگوید من راضی نباشم بنویس باسمک اللهم که اگر ما
اعتراف و تسلیم بخدای رحمن و رحیم خود و بدین تو مقبول کرده باشیم
سید صلعم میگوید امح یا علی ما کتبت و اکتب باسمک اللهم و همچنان کرد
که سهیل عمرو خواست آنگه سید گفت بنویس که هذا ما صالح علیه محمد صلعم
بنوشت سهیل عمرو میگوید اگر ما اعتراف و تسلیم برسالت تو خلافی نماند
صلح بر این میکنیم که بنویسی من محمد بن عبد الله گفت بستر و بنویس امیر
المومنین امتناع کرد و گفت نه والله لو سول الله علی رغم انفک تا رسول
بنفس خود بستردند و بنوشتند هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله پس
برین قول که مصر اسقائی آورده است میبایست که رسول صلعم با قوت و
شوکت او انکار نکرده بودی بر سهیل عمرو بر همه کفار و نام خدای تعالی
از خط محو نفرمودی و نام خود را از رسالت نستردی تا اگر کشته شدی

و شرف و فضل و اصل او

شهید

شهید شدی چون زکریا و یحیی و جرجیس این فصل را با صلح رضا و مامون
قیاس کند که مامون را امیر المومنین خواندن بهتر است که نام خدا
و رسول صلعم و کتابت الله و رسالت محو کردن و هر نقصان که در آنحضرت
نبوت مصطفی را است درین صورت امامت رضا را [illegible] پس اگر
رسول صلعم در عهد با کافران روا است که نام خدای از خط محو تواند کردن
و نام خود از رسالت بستر و روا باشد که رضا در عهد مامون او را
امیر المومنین خواند و نویسد و هیچ نقصان نکند اگر آن تقیه و مداهنت است
این تر تقیه و مداهنه است اگر آن مصلحت است این هم مصلحت باشد و الا
خدای باشد نه تابان و مصطفی بر حق باشد نه ایشان و اینجا امام
رضا باشد نه دیگران و عجب تر آنست که اگر یکی ازین ائمه بکربلا بقضا
نقش نگرگشته اید و درجه شهادت یافته و خواجه سنی میگوید
تیری و تهلکه کرد و خود را بخود هلاک کرد و آنرا از قتل جرجیس و زکریا و یحیی قیاس نکند و آن
تقبل ایشان را تا بیب خوانده و کشنده را مسلمان خوانده و اگر دیگری
چون رضا با دشمن بسازد و صلحی کند بمصلحت امت و رعیت این را
مداهنه و بی حمیتی و بنا اهل منسوب سازد و آخر ایشان را از دست توجه
میباید کردن چه شاید کرد اگر گویند این سبب که حسین آن کرد که
جرجیس و زکریا و یحیی و حسن علی و صادق و کاظم و رضا همان کردند
که لوط و شعیب و هود و سایر انبیا علیهم آن میکنند که مصطفی کرد در غار و سایر
در دریا بهم افتند ابا نیا کردند و حق ایشان را بود و رضا هم با آن هم
مصالحه و مجادله سلامت هم بیافت تا حجت بیشتر باشد اما آنچه نقصان
که اشجاعت اولاد مصطفی اند و ائمه هدی و فرزندان فاطمه زهرا و مادنان
مرتضی و راسخان علم و سلطان احکام شریعت و معدنان دین و برگزیدگان خدای
معصومان از همه زلت و تهمت و خطا ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم

آنچه گفته و از همه عجیب‌تر آنست که قایم مهدی خلیفه وقت و صاحب الزمان
و میگریزد و این فضیحتا که در جهان بپا شد تا اندرین وقت که از جانب
شام فتح سنی رسید بدولت و اقبال سلطان عالم که فرخه علیه کرده
بودند هزار از ایشان بر مسلمانان رسیده و ولایت خراب کرده تا
اتابک علا کوچک و سپاه بر سر دشمن تاختن کردند و اند هزار کافر حیله
بیاوردند و حیل و سنگ از قفای ایشان میرفتند و میکشتند و فخر
بدین بزرگواری پس این چه پیداست که قایم کردی او در سرداب تن مرده
تا که و با خود دوست باکافران باز نتواند نهاد تا او بیاید پس جهان
بر او مرده باشد و بدین امام که در سرداب تو داری اسلام را با چه
چیدن پس او را بر مسلمانان و مسلمانی چه حق است و از وی چه راحت
و چه معونت است پس چون چنین است باید انشنیم کرد و اعتقاد را مقفق
نه دوستی علی است بلکه مقصد دشمنی ابوبکر و عمر است جواب این کلمات
با انصاف و دیانت بی تعصب و عداوت فهم باید کردن کیا یکمیل تا
فایده حاصل شود اما آنچه گفته است قایم غایب و محجوب است و او را کس
نمی بیند و قیاس باید کردن با انصاف بر خلفای خود که همیشه در
خانهای خود منزوی و محجوب بوده است که در بغداد هشتاد سال
زنده بوده است و هرگز مستظهر را دیده است و نه پدرانش را
و هرگز نه برای فتحی ظفری و فتح و شمنی و قلع قلاعی بدر بیامده اما
آنچه حکایت کرده است که فتح سنی از شام بر آمد از اتابک علا
کوچک و غزو نصرهم الله علی الکفره والمشرکین گفته که قایم کردی از پی
او پی و مجری کرده بآواز اعلی السلم که دلالت بر خبث عقیده مصم او لا
در سنت حدیث فتح و آن بقه اما خواجه که دعوی بصیرت و دانا
میکند باید که از هر طرف که فتح بر آید خبر دارد و که مذهب خارجی باز

این الفاظ در حق

سوشنو

سوشانده و عجیبتر که از شام تا ری این خبر میدارد اما از اینجا و رسکا
ری چیز است که ملاحده و تعلیمیان که معرفت خدای از طریق سمع و قول
نبی است اثبات کنند قلعه ساخته بودند نامش مهر نهاده و ذخیرهای
عالم آنجا نهاده و سلاحهای گران در وی جمع کرده و مردان جنگ
را در وی نشانده و راههای بر مسلمانان حنفی و شیعی و شافعی بکرده
و نا ایمن کرده ایشانده و عیشها بر مسلمانان منغص کرده و ضعفا را از مهمات
محروم کرده ایشانده تا در شهور سنه ثلث و خمسین و خمسمائه قافله که از سوی حجاز
باز گشت با عدت و آلت و برگ و ساز همه حنفیان نیکو اعتقاد و سنیان
عدلی زخیری اند هزار مرد از ماوراءالنهر و غزنین و بلخ و بخارا و خوارزم
و بلاد آن دیار تا بدرقه امیر علا اتابک میرفتند تا به بسطام
چون بدرقه بازگشت ملحدان از مهربان سمنون آوردند و چهارصد هزار
دینار صامت و ناطق بردند و چهارصد و هشتاد و اند مسلمان حاج
و غیر حاجی را شهید کردند و چنان چند بار که در هر سال میکردند و می بود
راهها مخوف و مسلمانان با کان و مان رحطا تا تأیید الهی و برکت مصطفی
و مرتضی شمشیر امام و اقبال صاحب الزمان مهدی بن الحسن العسکری از
مازندران بر آمد با عدت و آلت و ساز و قوت و شوکت و لشکر که
کوه گران از هیبت شاه کوس میکرد و فتح و ظفرش بهر حرکت زمین بوس
میکرد تا آن قلعه بتأیید الهی بستند و آن کلاب جهنم و خنازیر جحیم را
طعمه سگان و کرکسان کرد و در وی راست تا حدود استراباد و گرگان
کرد هم بدولت آن شاه شیعی همیون لقا محمد شد لشکر کس ملحد کس و چون
قلعه بستد ملحدان را بهر گشت و بهر یاختند و بستند ری و ملحدان و ستاد
و بهر کوتوال ایشان بمومن سعد و وخیره و شنار و دارا و آوان کردوان
از خوف آن ملاعین ایمن و ساکن شدند و مسلمانان ایمن می آیند و میشوند

پس اگر انصاف است این شیخ سپاهیست که امیر المومنین خلیفه بغداد را کردی
و لشکر او که خلیفه بغداد است و روزگار هست و او در بغداد اوتن مرید
تا کار دیگران میکنند پس بقول خواجه مجیر اسلام بر باید چیدن خون
و مال مسلمانان ضایع کردن تا او بدر آید و بر تسم که اگر او بر دن آمد
همان رود و پرده باشد و بگوید تا او را از مسلمانان و مسلمانی چه خدمت
و چه معونت کرده است پس به انستیم مجیر ناصبی را معتقد نه دوستی
عباسیانست و غرضش بغض فاطمیانست پس اگر آنچه علا کوچک کرد
بضرورت بایست که قایم کند آنچه شاه غازی کرد بایست که خلیفه بغداد
کردی که اگر قایم خایف و غایبست خلیفه بایدی حاضر و امنیت و خطبه و
سکه بنام اوست تا فرق بودی میان حاضر و غایب و میان سنی و
رافضی و بگوید تا چرا باید که خطبه و سکه در شرق و غرب بنام خلیفه
سنی باشد و جهاد و با ملحدان شاه شیعی کند دیگر گوید علا کوچک بنیابت
خلیفه میکند کذلک شاه غازی بنیابت قایم میکند تا هیچ شبهه نماند
و این بر آن قیاس میکند بلکه نه حوالی اوست و بر همه ملوک و جهانداران
و بر مسلمانان واجبست از ترک و تازی و شیعی و سنی بنصرت دین
خدای کردن بقدر طاقت بخلاف آنچه خواجه مجبر طعن زده است در مهدی ع
تا کرد زیاده ازین خواستن کردن و اگر نه بغوای خواجگان سرا اکنون رحمت
کردی و بحمد الله هنوز از بیم تیغ شاه در راه خراسان زهره ندارد که رنجی
بمسلمانی رسانیدند و حدیث اتابک علا کوچک بحمد الله خود غاریست مقصد
اما مقصد خود علا بزرگ را هم چنان دوست ندارند اما علا کوچک را از آنجا
دوست دارد و خود ندارد و اما بدروغ لاف میزند و عالم السر والخفیات
داند که ابوبکر و عمر که صدر اول اند و ابوحنیفه و شافعی که بزرگان آخرند
از چنین بصنیف راضی نباشند و از چنین مصنف تبرا کنند که شیر لوذ

هذیان

هذیان و کذب و طامات و ترهات و بغض و عداوت و وزر و وبال آن
تا بقیامت در گردن این مصنف بماند انشاء الله **الکلمة الثالثة** و آن حکایت
که مذهب رفض نهاد و ند چنانکه گفتیم ملحدان بودند سر که بمیان رفض آوردند
و عدت رفض کردندی تا انکه در الحاد کشیدندی و میلشان بکیش
گبرکی بود که دین مصطفی شده از صحابه و غازیان اسلام و تابعین در اسلام
طعن بسیار شد زدن که کس قبول نمیکرد و در یاران و زنانش طعن زدند
تا دین عمران را الحجوج کشند و مویهای کوناگون آغاز بدن کردن که
بر فاطمه ظلم کردند و حسن را کشتند و حسین را بتشنگی هلاک کردند و سرش
ببریدند و بر چوب بستند و فرزندانش را اسیر کردند و داوویلاه
و واویلاه و روز عاشورا در بستند تا عوام الناس گویند مگر این
است **اما جواب** این کلمات بحمد الله و منه و برکات مصطفی و آلش ذکر
کردیم که اصحاب الحاد همه محران و مشبهان بودند و معرفت خدای
بکفتند نه نظر و از دلایل مشبهان بودند و دعوی الحاد کردند و
میلشان بترسایی بود و به قدیم اثبات کردند چون ترسایان رسول
مصطفی معلوم است که بعیت دورت آن گروه بغات بودند که امیر مومنان
و پیشوای متقیان ایشان را بصفین و جمل و نهروان کشته بودند و از خون
آن طغاه و بغاه سیلهای عظیم رانده و از نجاست بهر مکران
توحید بند و بهر منکران امامت که خوارج بند و بر چنین تعزن کنند در نه
را امیر المومنین دانند و شرح تمام رفته است چنانکه هر کس بخواند بداند
بر ما هیچ عزا و ملامتی نیست اما جواب کشتن حسین ع و نوحه و گریه در
کربلا و قصه عاشورا در جواب این فصل که از پس این فصل گفته است بر وفق
سیاق شرح سوم فصل خدای تعالی و برکات سید انبیا محمد مصطفی و سید اوصیا
علی مرتضی انشاء الله و الحمد لله رب العالمین **الکلمة الرابعة** و آنچه بیدینان خود

رافضیان کردند که دعوی دوستی و پیروی ایشان میکردند و آن شیر
نامان را افضل نقیبان که در سپاه علی بودند فرمانش نبردند و برو اعتراضها
میکردند و لعنت مینمودند و قولش را رد میکردند و سعی و مداهنه منعش
میکردند و اگر گفتی بیایید تا بحرب شام رویم اگر تابستان بودی گفتندی
گرم است و اگر زمستان بودی گفتندی سرد است و اگر در مصاف بودندی
با یکدیگر خصومت کردندی و چون جهود ان بریکدیگر حسد میبردند تا او را
از افعال ایشان ملال گرفت و بر منبر کوفه میگفت ای ربانده مردان بیزار
ریش بمردان بحکم دیلم و تعرفکم متفرقه بهر جمع شوند و متفرق
پراکنده شوند و لشکر شام می آمدند و تا حصن مرا آوردند و آن مرد آن
از ایشان صورت میخواهست ایشان اف میکردند و فرمانش نمیبردند تا
او از دور و دل میگفت و مامنع اسعاکم ان یخضب هذا بهذه کی ست ان
شقی تر من شما تا موی محاسن من بخون سر من رنگ کند رسول مرا خبر داده است
از پس این سخن دیگر بر منبر شد آن بود که پسر ملجم رافضی او را بکشت او گفت
فزت و رب الکعبه یعنی برستم بخدای کعبه از دست جور رافضی و همچنان بود
آن مرد دان و شیر سوار میدان مبارز جهان گفت رافضی بدیده است که
رافضی بر سر جمع شوند چون دست افشانی شود شهری میکشند مردی دارد و دیگران نداند
و شهری گفتند امام اوست هر کجا دانشمندی که حکیمی باشد در شهری خوارج شدند
شهری غالی و شهری غلاة و شهری حلولی و شهری شتام و لعان و عیاب شدند
تا او از همه بیزار است و بفرجام یکی هم از رافضی در شب نوزدهم ماه
رمضان او را بکشت و این بهتر است و نه بزرگتر معصوم پیش رافضی که
هم ایشان بکشتندش نه ابوبکر بکشت و نه عمر و نه عثمان و نه طلحه و نه زبیر
و نه ما و نه پدران ما و نه سلطان ما و نه پدران ایشان اگر نه آنی که او را
بکشت عبدالرحمن ملجم بکشت که هم رافضی بود از کوفه و خدا مستکبر علی بود

با همه اهل البیت رفته است درست کنم که شما را رافضیان کرده اند و همه مستوجب
لعنت و مذلت و مذمتی ابدی **اما جواب** این کلمات با بعضی از ادا و جان
سماع باید کردن و ما را بحث و دعا در کردن که در جواب این کتاب
بقرب بخدای کرده ایم و هم ببرکت مصطفی و مرتضی امید میدارم برحمت و
آمرزش و وزجرا ان الله لا یضیع اجر المحسنین اما آنچه گفته است که این همه
بیشان خود را رافضیان کردند عجب آید عقل عقلا را از قایلی که در اول کتاب
فصلی مطول درین پردازد که و اصحابان رفض فلان و فلان بودند و بدیگر مواضع
گوید رکابو دو جای دیگر گوید ابن المعنع بود و این همه تشنیع و بهتان فراموش
کند و گوید رافضیان در سپاه علی بودند و فرمانش نبردند تا همه فضلا
شافعی و شیعه دانند که سخن اوش آخر نماند ناقص اولست و آنچه گفته
که فرمان علی نبردند و تابستان میگفتند گرم است و زمستان میگفتند سرد است
تا او را از ایشان ملال گرفت تا آخر فصل آنچه هست و چنانست که حکایت
کرده است و امیرالمومنین را او ترک اوراحسان بعضی و انکار و نفاق
ایشان ملا میکنند که در عهد همه انبیا و در لشکر ایشان مانند این و پیش
ازین بوده اند و گفته اند و کرده اند و قرآن مجید از آن همه حکایت میکند
اما مع بیت که مصنف ناصبی از برای حرمت مهاجر و انصار این فصل را
انکار نکرده بودی و بر ایشان تشنیع زده بودی که رافضیان عهد علی از
احوال اقتدا بمهاجر و انصار کرده اند که با رسول هم از آن مساعت کرده اند
و رسیده از دست قول و عمل ایشان همچنان مشتکی بوده است و نالان
که علی از دست این رافضیان و قرآن از آنجمله حکایت میکند و اگر وهم زبان محمد را
گفتند ما با توییم و بدل با دیگر بودند و دشمن او بودند تا آیه آمد از خدای تعالی
که اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک
لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون به بگیر مواضع چون نماز بیا و

کسالت میکردند و زکوة باکراه میدادند و در مجمع انکار میکردند و او شکدل میشد
تا آیه آمد و لا یاتون الصلوة الا وهم کسالی و لا ینفقون الا وهم کارهون
و چون رسول در تابستان عزم غزا کردی میگفتند برگرمای بهمشر بیرون مروید
تا آیه مرآمد که قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون و چون لشکر بیرون
مرآمد میگفتند حدا در سولش مارا بدروغ میفریبند و مست که طاقت عرو
دارد تا رسوا ساخت ایشان آیه مرآمد که ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا
و چون رسول عزم مصاف کردی عذرها و دروغها نهادندی که مارا عیالست و
خانهها خراب است شوانیم آمدن تا باری تعالی میگفت که یقولون ان بیوتنا عورة
وما هی بعورة ان یریدون الا فرارا و چون امیر المومنین ع تنها ساز دعه
و آلت بر میگرفت و شهاپش عمر میرفت ایشان در خانهها نشسته و در
شهر بسته و هنوز رسول را با در رسیده اشده و میرسیدند که من سیتی قرآن
حکایت میکند و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون
بالله الظنونا هنالک ابتلی المومنون و زلزلوا زلزالا شدیدا و دیگر آیه فرمود که
عفی الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین
و به یک وقت که بر قول و وعده مصطفی امین نبودند و ما در زمان بد و میکردند
و بدل بر خلاف او تا آیه آمد که یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن
الاعز منها الاذل الآیه و دیگر آیه در آن بهمت و شبهه قوم حسن حکایت میکند
که وارتابت قلوبهم و هم فی ریبهم یترددون و دیگر موضع انکار میکردند
و بر تکاسل طبع اصرار میکردند حسن حکایت کرد از آن قوم که فان رجعک
الله الی طائفة منهم فاستاذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا و لن
تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین
و مانند این آیات که از قوم عهد رسول ص حکایت میکند باری تعالی پس اگر آن
قوم با امیر المومنین چنان معامله کردند همه ایشان رافضی بوده باشند اگر رافضی بوده

را صحابیان امت ایشان کردند که با رسول همان کرده بودند و اگر رافضی
بودند این رفض خود مذهبی بوده که در زمان رسول ص و علی ع بوده باشد و بهمه
مذاهب تقدم دارد و ایشان را تقدم و سبقت در ایشان طعن نشاید
زدن و اگر خواجه نویسنده گوید ایشان منافق بودند نقصانی نکند که در
لشکر او منافقان باشند آنانکه اورا همچنین که خلفا کنند اگر در لشکر رسول
هم منافقان باشند سنت مصطفی را ان جماعت که خواجه از ایشان
حکایت کرده است هم منافقان بودند و امیر المومنین را نقصانی نکند که
در لشکر او منافق باشند پس آنجا مومنان دیگر بودند و منافقان دیگر
پس اینجا نیز شیعیان معتقد دیگر باشند و منافقان دیگر تا با تکلف که خیال
کنند تا همه معتقد حاصل شود و همه شبهه زایل **اما جواب** آنچه گفته است که عبد
الرحمن ملجم لعنه الله رافضی بوده او را هشت که کوفی بود و خود شاگرد او بود
سنک باشنده است این حادثه بدانکه ابولؤلؤ فیروزی بود عمر خطاب را کشت
که از آن ولایت بود که لشکر عمر شده بودند و او متوجب و ببیم و خدمتکار
عمر بود و بیعت کرده بخلافت بر عمر و در بعضی تواریخ است که این ابولؤلؤ فیروز
نام بود غلام مغیرة بن شعبه بود و کان نصرانیا فی الاصل والله اعلم پس اگر
عبد الرحمن ملجم رافضی بود و ابولؤلؤ فیروزی بود و آنچه گفته است که ایشان
رافضی آن بود که بدین جمع آمدند و بمتوعه پراکنده شوند در بعضی که بعد از امت
متوجه باشد که صفت کیست و که لایق تر است چنانکه شبهه نماند که تا آن
چون جمع آمدند چگونه پراکنده شوند و در مواضع بموافقتی که انکار ممکن
نباشد و اما آنچه گفته است که بهری از لشکر علی بر وی انکار میکردند که
بروی قرار و ورای بندارد و حکمین چرا کردی و ایمان با سر گیر که کافر شدی
سبحان الله چه مانده است این سخن به بیعت شوری که چون عمر خطاب
حوالت و اشارت امامت بدان شش شخص کرد و بر دو قسمت بنهاد

و مهاجر و انصار در آن سرگشته و متردد شدند و کبرای مهاجر و انصار زبانها
دراز کردند سخنهای سخت یکی گفت منه زبان گفت یکی گفت میل کرد یکی گفت ما را
شرم نباید مردمان ما را چه گویند دی گوییم امامت بنص ثابت است نه باختیار
و اجماعست تا ابوبکر معزول کنیم امروز دیگر باره گوییم باختیار و اجماع است
امامت بشوری است و چند انگه روز حکمین علی را میگفتند و چندان که در
شوری عمر را گفتند اما ما روا نداریم که زبان و قلم بر چنان الفاظ بجنبانیم
که معاویه در حق امیر المومنین ع اجرا کرده است و اگرچه این قوم عمر را یاد
از این میگفتند پس اگر انکار مهاجر و انصار عمر را در سبب شوری خطا نکنند
انکار اهل حکمین بقتل و منقبت علی را زیانی ندارد و این بر آن قیاس
میکنند تا فایده حاصل می آید اما جواب آنچه گفته است علی را زن کنیز امامی بود
نزدیک روافض و او را هم ایشان بکشتند در نوزدهم ماه رمضان نه ابوبکر
کشت و نه عمر و نه عثمان و نه طلحه و نه زبیر که نگفت عمر خطاب کز امامت است
بر نزدیک خواجه و او را ابولؤلؤ فیروز بکشت بنهم روز از ماه ربیع الاول
و او را نه علی کشت و نه حسن و نه حسین و نه سلمان و نه ابوذر و نه عمار و نه بلال
ما و آنچه گفته است نه طلحه اش و نه زبیر دیگر باره بحساب کور تر است
این دو شخص چاپیدند تا او را بکشند طمع نیافتند و کشته شدند و اگر
دست افتادی تقصیر نکردندی با عذر ایشان بار نخواهد آمد جواب حکایات
این کلمات که ایراد افتاد تا هر کس که بوجه بر خواند معنی آن بداند و مستحق
لعنت و مذمت انکه هست خود هست بعداوت علی و آل علی لایحبک
الا مومن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی و الحمد لله رب العالمین انکه گفته است
و چون بهنگام حسن بود روافض پدر ایشان زدند و طبقه زر بکشیدند
و ردا ایش بدریدند و همه روافضیان بگریختند و او را در مصاف تنها
رها کردند چرا با معاویه صلح کرد و مختار رغم خود در میگفت آن وقت در حسن

بزنهار

بزنهار او شده بود که معاویه از شام می آید حسن میدانست که روافض
با او همان کنند که با پدرش کردند مختار ابو عبیده ثقفی میگفت که
تا رسن در گردنش بریم و پیش معاویه بریم تا ما را در ملک خود نصیب کنند که از
حسن بن علی و حسین چیزی نیاید عیش گفت و ملک با نبیره رسول خدای این
معامله چون کنیم مختار رئیس کبار شیعه است نزدیک رافضیان این بابه
این کرده اند و بوده است اما جواب این کلمات یک یک فهم
باید کردن تا شبهه نماند اولا آنچه حواله کرده است بر روزگار حسن ع
و صلح او با معاویه خال المومنین خواجه و داروغه ندان قوم میداند که از آن
نقصان عاید می آید بقوم که با او خیانت کردند اگر عاید میداند بحسن که
امام حق است چرا صلح کرد با مبطل باک نیست و مانند است بدان
صلح که رسول اسعه کرد با پدر خال المومنین انگه هنوز مسلمان نشده بود
و قرآن بر آن ناطق است که و اوفوا عهدهم الی مدتهم و اجماع بر آن
انکار نکنند پس اگر عهد و صلح با ابوسفیان و دیگر کافران نقصان
رسول نکند عهد و صلح حسن ع با پسر ابوسفیان نقصان وی نکند که
حسن ع برابر رسول است و نه معاویه بشر نفیر از ابوسفیان و اگر
حواله نقصان بشیعه حسن علی ع کرده است که پشت بر وی کردند و بگذشتند
و او را مجروح در معرکه رها کردند ننگ نیست در آنکه تقصیر و خیانت کردند
اما زیان در ایشان در از نیابد کردن نیذاری افتد الصحابه رسول
کردند از مهاجر و انصار که روز احد با خیر المرسلین همین معامله کردند
و اگرچه رافضی نبودند رسول را در مصاف مجروح بگذاشتند افتاده
ابوسفیان غالب آمده و همه بگریختند چنانکه یکی نماند اما آنها را که با رسول ع
آن کردند هیچ نشاید گفتن که جمهور بزرگ و صدر اول بودند اما اینها
که با حسن ع این کردند ایشان لعنت نشاید کردن که رافضیان بودند

بحال مجروح در مصاف افتاده شهادت یافتند چنانکه در کلام مجید میفرماید
تولوا الا قلیلا منهم جماعتی که الا عامر تفرقه مانده بود بهری گفتند
حنیف انصاری هم زخمی بود در حق رافضیان که از حسن علیه السلام برگشتند
هیچ آیه نازل نشد اما در حق آنها که رسول را بدان حال بگذاشتند
و بگریختند این آیه آمد که ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او
متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله الآیه پس خواجه نوشتی آنها را
که از حسن علیه السلام برگشتند رافضی میخوانند و ندانم که اینها را که از مصطفی
برگشتند چه میخوانند که آخر نه محمد به از حسن بود اما زبان نگاه باید داشتن
که ایشان صدر اول و جمهور را اعظم اند و بعوض ایشان هم رافضیان را
لعنت میکردند که باکی نباشد اما آنکه زر مختار ابو عبیده ثقفی شیعه زاده
است که عم خود را گفت بیا تا سرش ببریم و بمعاویه فرستیم عجب باشد
از قایل و ناقل که دعوی علم تاریخ کنند و این پایه ندانند که مختار را
امیر المومنین در در کنار طفولیت دعا کرده باشد و شاگرد و بشارت
وعده داده بصحبه قول آن معصوم صد هزار خارجی و باغی از اعدای
آل مصطفی بکشته و درخت سعادت نجیب با ثمر زده و به و چنین جوان کند
زور و تمویه و سبب نزول آن قصه هر که دانند مختار را متهم کرده اند و
مجرم نموده اند و آنچنان بود که چون امام معصوم و سید مظلوم حسن علیه السلام
نزدیک سعد ثقفی آمد عم مختار بود و سعد بر موصل والی بود از قبل معاویه
و با معاویه دم دوستی و سادگی داشتند مختار را از صفای عقیدت و
نور مروت بر حسن بن علی رشید که شاید عم در یکی بسید رساند که ما را
وعناک نزدیک شد یک اعور خارجی بشر آمد و گفت ای اعور
رشم کو عم بر یکی بحسن علی رساند که قتله مسلمانان و امام مومنان است
و وارث علم انبیا و امامانست رای تو درین اندیشه چیست شریک اعور

از

از زنا و عالم دو بزرگان دنیا و کار شناسان جهان بود گفت ای پسر اوار
رای من درین کار آنست شهامان پیش عمت شوی و گویی که حسن علیه السلام
را هلاک کردیم بار انبوه پیش معاویه فرستادی و جاهی باشد و از ملک او
نصیبی باشد که اگر عمت با او عذری در دل دارد از بیم تو نمی آرد که
او حاجات تو در جولیت تو دانده و اعتقاد تو در حق آل علی معلوم اوست
تا خود عمت چه در سر دارد اگر خیانتی بدل دارد ما را معلوم شود و بهمه حال چاره
بسازیم و این سید را از دست او بجهانیم مختار ره پایدو و همین با شیعه
عمش بگفت عمش خود معتقد بود جواب چنان داد که نوشته است و مختار
ایمن گشت و مطمئن القلب شد و از همین رو مختار عیبی و عاری بود از غایت
حمیت بود از فرط شفقت و اعتقاد و صفای پاکیزه و این مصوحون حجة التر
کنه بابیتی که اول و آخر و غرض از آن شناختن با شبهه ایل بودی
این بود احوال حسن و قوم او که گفته اند تا بدانند که بر حسن علی علامت
در صلح و توقف و قوم او چون اقتدا بروز احد کرده باشند در آن
کر کیش بد بدولی و بهر عذری که آنجا هند اینجا باشد و حق همیشه مستحق باشد
و اگر چه ضعیف نماید و باطل همیشه باطل و اگر چه قوتی دارد ان الباطل
کان زهوقا [illegible] و چون وقت حسین بن علی بود و روافض نامه
برنامه نوشته شد و او را بهزار مکر و دستان از حجاز بکوفه کشیدند و بجنگ
عادت روافض باشد که در سر کاری سازند و چون خوف از سلطان بدیشان
رسد سر خویش گیرند و با جانب سلطان ایستند همه و لهار نقش یا بگذر
راست نه عمر سعد و شیث ربعی الیربوعی و عمرو بن الحجاج الاسدی و شمر ذی
الجوشن الضبابی و سنان بن انس النخعی چو این رسید کاصحاب ایشان همه و یا
قبایل کوفه بودند که قاتلان حسین بن علی بودند اول نامه بکوفه فرستادند
و ایشان بر شیعه بودند و مسلم عقیل را از حسین علیه السلام در خواستند و حسین

مسلم را نزد ایشان فرستاد همه بر وی بیعت کردند سی و هشت هزار مرد از رافضی پس هزار
عهد و سوگند خوردند که غدر نکنند و بجان و مال مواسات کنند و مسلم
بدین امانت و زنهار خویشتن مقبول کردند و دعوت و بیعت میکردند
و در سر افزا آمد و خلافت با یزید بود و ولایت عراق و خراسان پسر عمش
عبید الله زیاد داده بود و او کودک بیست و دو ساله بود و در سیاست
و ناپاکی و غلظت و تدبیر پادشاهی بغایت کمال بود و جاسوس پیدا کرد
تا ازین حال آگاه شد رئیسان رافضیان را تهدید کرد همه سوگندان دروغ
میخوردند این همه عهد که کرده بودند و زنهار جگرگوشه زهرا و نبیره مصطفی
بایکسو نهادند و مسلم را بدست باز دادند تا او را در خانه هانی عروه
مرادی شوفی رافضیان غارت کردند ایشان را بردند و از بام کوشک
فرو در انداختند سرها از تن جدا کردند و کودکان رافضی رسن
در پای مسلم ببستند و از آنجا که بازارها بود ما ما جای همه روزه تا گرد
میکشیدند و از آن همه نامها که نوشته و بیعت و سوگند یکسو نهادند
و باجابت عبید الله ایستادند حسین علیه السلام ازین همه آگاه نه و چون بطرف
کربلا آمد آنها که او را آنجا آورده بودند بنا بر بیعت چون عمر سعد و عمر
حجاج و شمر ذی الجوشن سر او فرستادند چون بدو رسیدند حسین علیه السلام
میگوید که نه شما مرا خواندید تو که سنانی تو که شمری تو که شیثی و فلان
و فلان عهد نامه نوشتید و مسلم را که پسر عم من بود در خواستید اینک
صد و پنجاه نامه دارم از آن شما در خرجین میگفت من نوشتم و آن
میگفت من نوشتم و انکار و جحود میکردند و این بزرگ و سلاله
دین پاک را بدروغ زن میداشتند و تیغ در روی او کشیدند و آب
بر روی او ببستند و سرش بریدند اگر تو ندانی که من گرد میدانم که از سپاه
شام کس نبودند همه کوفیان رافضی بودند که حرب او در خود نوشتند و او را

بکشند

بکشتند تا پای ایشان پیش عبید الله زیاد علیه اللعنه زیاده شود و ده تن از
کوفیان اسبان را بر سینه پاک و پشت عزیز او براندند سینه پر علم
باقی آل عبا و پشت جگرگوشه زهرا و نور دیده مصطفی محبوب مرتضی مشهور
در زمین و سما نگورد علما اعلا خود بکردند و بدانچه میکردند شعار
رجز میکشید نحن رضضنا الصدر حتی الظهر بکل یعبوب ابو بکر کجا بود و عمر
و عثمان کجا بودند ابو حنیفه و شافعی و محمد حسن کجا بودند تابعین و تبع تابعین
و زهاد و عباد کجا بودند و ما و پدران کجا بوده ایم ائمه و قضاة و فقهای
ما کجا بودند که شما زبان طعن در اولیان و آخریان گشاده اید آنچه شما
رافضیان کردید تا و این با دیگران چون بیگران نیست آنها همه رافضیان بودند و کما
بر منوال و منهج ایشان نیز اولا عمرو بن الحجاج که امیر لشکر کوفه داشت او بود که در حرب صفین
با پسر عمش هاشم المرقال بن عتبة بن ابی وقاص بن مرة سپاه علی داشته
و شمر ذی الجوشن که سر حسین برید صاحب وضوء علی بود و او را و پدرش را
علی برسالت بمعاویه فرستاده بود زیرا که خطیبان علی بودند تا در اهل شام
تقریر کنند که معاویه خلافت را نشاید و مهاجر و انصار را بر علی بیعت میکردند
و خولی بن یزید که سر حسین بشام برد صاحب سلاح علی بود و سنان بن
انس نخعی که انصاری بود با شمر در کشتن حسین برادرزاده مالک اشتر رکن
هر یکی از روسا و قاتلان حسین بر شماریم دراز شود علی الجمله همه رافضیان بودند
شما نیز سپاه یکروزه جانداران که نماز شب میکنیم پس آنچه شما کردید یادگاران
چون شما شهید ما که ما عهد زید و زیاد و سنو اسیم همه فاسقان و ظالمان بودند
ما چه گنه کنیم و ما را چه گناه است اگر کرده اید و خوانده اید و بحیل کردید شما رافضیان
بوده اید نوحه و داد و ولایه در خور است **اما جواب** بر سبیل تطویل در حق
حسین علیه السلام شرح داده است مهدی راست و مهدی دروغ و آنچه قوم او
با وی کردند از همه انواع و شهادت حسین و آنچه بسر جانب نشست که شرح داده است

و سبحان الله العظیم شانه چه مانده است آنچه کوفیان و رافضیان با حسین علی
کردند به آنچه مکیان و مدنیان کردند از مهاجر و انصار پیش از آن با عثمان
بن عفان کردند جمع کننده قرآن و داماد رسول پیغمبر آن تو آن قوم را
هر نام که خواهی می نه و هر لقب که خواهی میده که بعد از عمر خطاب پیران
مهاجر کبار انصار را اعاد قبایل رؤسا ایشان چه بیتم چه عددی چه مروان
چه امویه متفق الالفاظ شدند که امام بحق بعد از عمر خطاب باخیار
امت عثمان بن عفان است با رسول هجرت کرده و دو دختر با رسول وصلت کرد
او را العهد و پیمان بیعت کردند راست چون امامت بروی قرار گرفت
همان جماعت که بیعت کردند عهد بسته برگشتند و عهد و پیمان شکستند
و اولین کس از امت و صحابه که مخالفت عثمان کرد عبد الرحمن عوف بود
که عثمان حکایی استحقاق از مال زکوة یکی از بنی حکم بخشید عبد الرحمن بن
عوف از هر مسور بن مخرمه را الو نشناد و بار نشناد و رسمحان زکوة
قسمت کرد و قصه مقتل عثمان همه احتمال نکنند اما آورده اند که چون مردم
جمع آمدند طلحه که از جمله عشره ناجیه است نزدیک خواجه بر در سرای
عثمان با حضور قوم عدسی سر گفت عثمان از بالا گفته طلحه کافر اللهم اکفه انکه ستان
بن عباس که انگشت انصار جمع آمدند که کشنده را بدست باز ده عثمان
گفت لم اکن لا قتل رجلا نصر الی ازین سبب آتش در سرای عثمان نهادند
و سه روز آب بروی بسته خانه که حسین علی و طلحه و زبیر دعا [illegible]
میکرد و آب میخواست آتش نداد ندا مان نهار ایشان راز [illegible] باید
خواندن امیر المؤمنین علی چون فریاد عثمان شنید و بیچارگی او دید
بیامد و میگوید یا ایها الناس ان هذا الذی تصنعون لا یشبه امر المؤمنین
ولا الکافرین لا تقطعوا عن الرجل الماء فان الروم والفرس لیوسر وتطعم
و لیفی گوش با علی کردند ناصبیان سنگین دل قطره آب بدان پیر ندادند

و هذا قوله

ثم فاز علی امیر المؤمنین [illegible]

اما

اما صحابه رسول و زنان رسول را رافضی نشاید خواندن که محمد ابو بکر صدیق
هیمیار سرای عمرو بن حزم ما انصاری فرو شد و کنانه بن بشر بن حمران
و عمرو بن الحمق الخزاعی و جماعتی از اهل بیعت اول عثمان نزدیک رش شوم
قرآن میخواند سرش بر مصحف بریدند اگر چنین رافضیان چنان معامله
کردند با عثمان چنین معامله با ولی ناصبیان کردند تا خواجه مجبر حال عثمان
با حال حسین قیاس میکند ما شبهه بر خود و همه ناصبیان بود بند سیلها
بسو مان کرده کور شهر جامکه اینجماعت که میگویند ما سنیان زاهد این
پیر بزرگوار شیخ المهاجرین و الانصار میگفت ای مسلمانان از من چه خیانت
دیده اید نه شما را الخلاف شایسته اید و بر من بیعت بسته اید ای طلحه و
ای زبیر و ای عبد الرحمن و ای فلان و ای فلان هیچ التفات نکردند و
چون رافضیان کوفه و چون محمد ابو بکر با خنجر بر بالین او رسید عثمان میگوید
یا ابن ابی بکر لو ان اباک لرآک لبهاک اگر پدرت ترا برین حالت دیدی
ترا ازمل من نهی کردی ابن میگفت من خبر ندارم آن میگفت من سیکرم
خانه که چنان بلطف کربلا با حسین علی با چنان امام و صحابه در حرم رسول
کشته آمدند زنان و بردگان او چون پردگیان علوی و عزه اسیر و متحیر
در بدر چنان نگاه میکردند و مهاجران و انصاریان اگر چه کوفی و رافضی نبودند
سرش بر مصحف بریدند و در تفسیر محمد بن جریر الطبری سنی میباید دیدن
که کودکان مدینه با عثمان کشته زیاده از آن خواری کردند که کودکان کوفه
با مسلم عقیل و نامه [illegible] آورد که معونت وزرا مکر و بند که دفنش کنند
خواجه مجبر گوید ما این روز زین العابدین باقر و صادق کجا بودند و
مومن الطاق و شیخ مفید و هشام بن حکم و ابو جعفر بابویه و ابو جعفر طوسی
و سید مرتضی و شیخ مفید و امیر کار عبد الجبار مفید کجا بودند رافضیان قم و
کاشان و آوه و ورامین و موسی و ساری و آرم کجا بودند ما و پدران

ما کی بودیم که خواجه بعد از پانصد سال زبان بنفرین و لعنت سفیانیان
دراز کرده است عثمان را او کشتی و بشمشیر عمرو ابوبکر بن هاشم آنچه شما
خارجیان کردید گناه بر دیگران چگونه می‌نهید اگر بدانی که کرد پیاپی هم
همان جماعت که اختیار بیعت کرده بودند پس برگشتند و بکشتند پس
قیاس باید کردن فقه حسین علی را با فقه عثمان رضی الله عنه باشد هیچ
محیری اشتباه نماند و آنچه زیادتی بر آن نهم کردن اولی آن که جهان
آخر با حسین علی جماعتی بماندند چون مسلم عوسجه و زهیر بن القین و حبیب مظهر
و ابوثمامه صایدی و عبدالله عمیر کلبی با چهل کس نعتهای رکیبه بودند
معتقد و شیعیان مستبصر که جانها فدای آن امام کردند و تنها در
سبیل جهاد کردند عجب‌تر آنست که چندان مهاجر و انصار که عثمان
از همه زیادت می‌کردند یکی تن بفریادش نرسیدند نه چوبی زنبیل که بشیر شری
حسین علی اگر چه کشته شد کشتن او چون کشتن امیران بود و کشتن
عثمان چون کشتن اسیران پس هنوز رافضیان کوفه و فاجر کی
کردند که سنیان مکه و مدینه و ابن فضل را انکار کردن باید حجود باشد و
دلیل بر آنکه آن قوم که حسین علی را کشتند نه شیعه بودند و نه مذهب داشتند
آنست که از آن روز تا یومنا هذا به هر اخبار خلفا عن سلف ایشان را
کافر دانند و لعنت واجب دانند و دلیل بر آنکه کشندگان عثمان که
خواجه مقصود دارند آنست که هیچ سنی زهره ندارد که ایشان را کافر داند
یا لعنت کند پس چون من کشنده حسین را کافر دانم خواجه کشنده
عثمان و حسین را مسلمان داند هم و او از وی حاصل آید و کشندگان
حسین همه خدمت پدرش علی مرتضی کردند که کشندگان عثمان
خدمت ابوبکر و عمر کرده بودند و یکی خود محمد ابوبکر است بر آن وجه که
بیان کرده شد و آنچه گفته است سنان انس برادرزاده مالک اشتر بود.

و صاحب

و صاحب وضوء علی بود بصفین بجواب گویم ترا ست که شرحبیل بن بدر که روایت
کرده است از عبدالله بن یحیی که گفته است در آن حرب بدیدم صاحب وضوء حضرت
مطهره امیرالمؤمنین بود و اگر شاید پسر نوح الیه کافر باشد و مذهب خواجه بدو
مصطفی کافر باشد اگر مالک اشتر را که شمشیر شرعی ای برادرزاده کافر
رافضیان نکند شیعه و معصوم را فراموش شاید کردن که این جماعت که از نور حسین
علی برگشته گمراه شدند چون امیرالعراقین مختار بن ابی عبیده ثقفی تشیعی
رحمه الله خروج کرد بطلب خون حسین و آل حسین بیشتر آن بودند که از عبیدالله
بن مرجانه برگشته و با مختار یار شدند و باقیان خود علف شمشیر مختار شدند
و همه را بدرکات جهنم بردند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب
العالمین و آنچه گفته است که کشندگان حسین علی شامی بودند نه چنین است که
اصول کار همه شامی بودند و بصری بودند و بعضی حجازی و بعضی کوفی که
بتقیه السیف امیرالمؤمنین بودند اول عمر سعد وقاص آنست که مصطفی جدا از
فعل بد او و پدرش خبر داده بود و مولد عبیدالله بن مرجانه طاعنی معروف است
از قریش و پدرش زیاد دعوی کردند قرعه زدند بنام ابوسفیان آمد
و او را اچه زیاد بن ابیه خواندندی و نوشتندی و عبیدالله بن زیاد حرامزاده
و بدفعل که پدر بدان صفت باشد و مادر آن آن باشد چه طمع توان
داشتن و مسلم بن عمر الباهلی که مشیر و مدبر بنی امیه بود و همیشه خصم امیر
المؤمنین بود و خارجی زاده و مسعود مرد بنی عدی صاحب سپه خال امیر
المؤمنین خارجی زاده و محمد اشعث نبیره اشعث قیس است با قاعد الرحمن
بن ملجم و جاسوس قطام خارجیه و پدر جعده است که حسن علی را بکشت و محمد
اشعث گیرنده مسلم عقیل است هم خارجی و دشمن امیرالمؤمنین علی الیقین
شمر خدمتکاران بنی امیه بوده است سر چون طاغی بر مرحوم زید الوسفیانیست
معقل پدر غلام زیاد حرام‌زاده بود و مانند این همه شامی و خارجی و متولی

عمر سعد امیر عبید الله پسر او سلطان یزید کالبحر والسفینة وکالملاح والسامی
همه پوشیده نیست بر ما اما کتاب دراز شود و ملال فزاید و خوانندگان را
اینقدر کفایتست اما آنچه گفته است که یزید گوید مرجانه باشد قسمت حسین با شیعه
که عراق و خراسان بعبد الله مرجانه رسد و بسیده فاطمه زهرا علیها السلام
از همه عالم که در روی زمین و مروه نشیند تلک اذا قسمة ضیزی اما آنچه گفته است
که کشندگان حسین علی شیعه بوده اند و ندانسته که شیعه او بنی همدان
و بنی ثقیف و بنی مراد و بنی مذحج و بنی خزاعه بودند که هرگز نه برگشتند و عهد
و پیمان نشکستند چون سلیمان صرد خزاعی و مسیب بن نجبة و زهیر قین بکار و
حبیب بن مظهر و رفاعة بن شداد و مسلم بن عوسجه اسدی و ابو ثمامه
الصایدی و عبد الله بن عمر الکلبی و سعید الواو و کنانه بن عتیق و سیف
بن مالک و عمرو بن قرظه و عبد الرحمن بن عبد ربه و مانند ایشان که دین داران بودند
بدلیل و حجت و بی تهمت و شبهه نه چون سنان بن انس خارجی و خولی
ملعون و زرعه شریک ملعون و شمر پیس ملعون و حرمله ملعون که اسامی ایشان و مانند
ایشان بسر او باش فجار کفار را اسرار و بد فروغ بغض و فتنه در دیرستان
کفر لوح بدعت آموخته علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین اما آنچه گفته است
که مصر اسفائنی اگر ما آزرم برد متابعت حسین علی کرما ما و عذر خود خواسته
انصاف اینست که بر قول و اعتقاد و قلم و تصنیفش بمدار است که بعد از
پانصد سال کرده است و بر جلال زادگی خود دلیل انگیخته است که متابعت
حسین فاطمه کردی ما متابعت یزید معویه و الا مالساب و یوم ندعوا کل اناس
بامامهم و چون این معارضات گفته آمد و این جوابات بر این وجوه ایراد
افتاده و شبهات زایل و باطل و مضمحل گشت **فصل** که مهم تر است در
خاتمه این فصل بر سبیل استدارا و سوفسطائی حذار نقم و برکات نبی و آل
وائمه هدی او لا این نقیر که این معه کرده است از حکایات و از امامت بر بکر

موثر

نقیر توان کردن که خود را فاعل و مکتسب فعل خود گوید و نیک و بد خود را
حوالت بخود سازد و مدح و ذم و ثواب و عقاب بر اعمال نهند کند
و جزا بر اعمال گویند تا کوفیان را شاید که ذم کنند بر آنکه با حسین علی کردند
از نکث عهد و غدر و خذلان و نکبان و عونیان را لاجرم توانند داشتن
و کعش بدان مخاطبه که با عثمان کردند و عثمان و حسین در جاها باشند
بقبول الم و صبر بر بلا و نزول شهادت بر مذهب خواجه سنی کافر چه مؤمن
چه ملحد چه موحد چه منافق چه موافق چه ناصبی چه رافضی چه سنی چه شیعی
همه مکره و مجبور اند مبرا اند از فعل نیک و بد قدرت موجبه خدای آفریده است
مکلف را در افعال البته اختیاری نیست کافر قادر نیست که بت نپرستند
و جهل نتواند که ایمان آرد و همه چگونه تواند که مؤمن شود که خدا ایش
بر آن داشته است و قضا خشان برانده است و مشهور است که خلاف فعل
و خواست خدای نتوانند کردن علی را خدای میکشد عبد الرحمن ملجم
در میانه بهانه است عمر را خدای میکشد ابو لولو در میانه بهانه است
قتل حسین برضا و قضای خداست پس با این مذهب که مقدار و باید که
فعلهای بزرگ را بر رافضیان حوالت کنند و ایشان زا لجرم گویند و نصیبت
که هر زنا و لواطه که خواجه کند بر فعل خدا باشد اما آنچه رافضیان کنند
فعل ایشان باشد و عجب تر آنست که دگر باره از مذهب بد خود فراموش
کرده است که باری تعالی مالک الملکست اگر خواهد این رافضیان را با همه شتام و
لعان و عیاری علی رغم همه را بهشت برد و خواجه اسفائنی را با حسین که تصنیف
برای او قیامت کرده است و با این مذهب نو که اختیار کرده است
به دوزخ فرستد که جزا بر عمل نیست و او مالک الملکست تعز من تشاء و تذل
من تشاء بیدک الخیر و آنرا که مذهب و اعتقاد این باشد رد او باشد
که در مذهب مسلمانان طعن زند باید که تشبیت افکند تا خود خدای چه خواهد

و تعصبات چه باشد و گرنه خواجه را بایدی که افعال خود و شرر المکلف جمع
کند تا بدیدی که مذهب بوزاده درست است و با سر مذهب اولین رود و میگوید و
میشنود تا خلاف ساقط باشد و شبهه زایل و وفاق حاصل والحمد لله الغفور
به اما لهذا و اما آنچه درین فصل و در ذکر مواضع بطریق تشنیع یاد کرده
است که ایشان روز عاشورا اظهار جزع و فزع کنند و رسم تعزیه را
اقامت کنند و مصیبت شهدای کربلا تازه کنند و بر منبرها قصه گویند و علما
سر برهنه کنند و عوام جامه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویها
کنند و آنچیز را بدعت و بدعت منسوب کنند و نامرضی و ناشسته از عادت
معتقد آل رسول و از شرط عداوت اولاد بتول اولا معلوم همه جهانیان است
که بزرگان و معتبران ائمه فریقین از اصحاب امام معظم ابوحنیفه و امام مکرم
شافعی و علما و فقهاء طوایف خلفا عن سلف این سنت را رعایت کرده
اند و ابتدا بلقا نگاه داشته اند و لا خود شافعی که اصحاب و مذهب
بدو منسوبست بیرون از مناقب او در حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار
گفته و یکی از آن قصیده است که میگوید   ابکی الحسین وارثی عجلانا
من اهل بیت رسول الله مصباحا تا آخر قصیده با مبالغه تمام و کمال در
قصیده که میگوید تاوه همی والفؤاد کئیب   وارق نومی والرقاد عجیب
تا آخر همه مرثیه اوست و صفتی که خاندان مصطفی و کران تا در نباشند و مراثی
شهدای کربلا که اصحاب ابوحنیفه و شافعی راست سپید و نهایتست پس اگر عیبست
اول بر بوحنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان اکثر با انکه و زرای آن
معلومست که خواجه ابو منصور ماشاده باصفهان در مذهب سنت در عهد
مقتدا بوده است در تعظیم این روز تعزیه با آشوب و نوحه و غریو و واوله
که رسیده بود و دیده و دانسته و انکار نکنند و در بغداد که مدینة السلام
و مقر دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنفی دانند و دانند که این تعزیه چگونه داشتی

تا بحدی

تا بحدی که روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغه میکردند سایلی برخاست
و گفت معویه را چگوئی بآواز بلند گفت ای مسلمانان از علی پرسید که
معویه را چگوئی آخر دانی که علی معویه را چگوید و امیر عبادی که علامهٔ
روزگار و خواجهٔ مفتی و سلطان سخن بود او را در حضرت مقتفی لامر الله
پرسیدند این روز که فردا عاشورا خواست بودن که چگوئی در معویه جواب
نداد تا سایل سه بار تکرار کرد بار سیم گفت ای خواجه سوالی مبهم میپرسی
نمیدانم که کدام معویه را میگوئی این معویه را که پدرش دندان مصطفی
بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او سیصد و چند بار تیغ بر روی علی
بکشید و پسرش سر حسین بن علی ببرید ای مسلمانان شما چگوئید مردم در حضرت
خلافت حنفی و سنی و شافعی زبان بلعنت و نفرین برگشودند این همه تا بدانی
این و تعزیه حسین علیه السلام در هر موسم عاشورا در بغداد تازه باشد با نوحه
و زیادت در همدان اگرچه مشبهه باشند برای حضور رایت سلطان
و لشکر ترکان هر سال مجد الدین مذکر همدانی در موسم عاشورا این تعزیه
بصفتی دارد که قیاس از عجب آید و خواجه امام نجم ابو المعالی بن ابو القاسم
رازی حنفی با آنکه حنفی بوده است این تعزیه بغایت کمال داشتی
و دستار برگرفتی و نوحه کردی و خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون
کردی و [illegible] که از امهات علما و عالمست معلوم کردد که شیخ ابو الفتح
نصرآبادی و خواجه محمد حدادی حنفی و غیر ایشان در کاره و انوار کنگ
و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده اند از ذکر تعزیه و لعنت ظالمان و
درین روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمه حنفیان معروف و [illegible]
نامند و یاری کنند و این قصه خود بوجهی گویند که دیگران خود ندانند
گفتن و خواجه امام ابو منصور حفده که در اصحاب شافعی معتبر و مقتداست
بوقت حضور او ری دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین

را بعثمان درجه و تفضیل نهادند و معویه را باغی خوانند در جامع سکزی قاضی
عمده صاوی حنفی که صاحب سخن و معروفست در جامع طغرل
با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی گفت و تصنیفی در انشا از
سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند این نکرده بودند و مصنف کتاب
اگر رهنمیت دیده باشد و خوانده و خواجه تاج اشرف حنفی میناور
روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغه کردند در سینه
خستن حسین و حسنرا باجازت قاضی با حضور کبرا و امرا پس این بدعت
بودی چنانکه خواجه مجیر اسفائی بمجلس حنفیان و شیعیان رفته باشد
آخر مجلس شهاب بشاطر رفته باشد او که هر سال ماه محرم در آید ابتدا کند
بمقتل عمر و عثمان روز عاشورا بمقتل حسین علی آورد ما سال بر ارکان خاتونان
امیران و خاتونان امرا جل این قصه بوجهی گفت که بسی مردم جامها چاک
کردند و عالم سر برهنه کردند که حاضران بسکینت شد سادات اران بود که
رعوان جای که بنشست دیگر علما و قضاه این سخن نقد و مداهنه میگفتند از بیم
بزرگان و خوف سلطان موافقت رافضیان باشد و اگر باعتقاد
میکنند خلاف ایشان زا خواجه نقصان باشد ایمان و الا در خوارج
مشبهه که روا ندارند که همه حقیان و شافعیان و شیعیان سنت را
متابعه کنند پس بندارد و از هر مذهب بیزار است و خارجی است
پس باید که بکوهستان و ارستان رود که خارجیانند تا به مسند و شیوه
کرتعصب او رااست کس رهنیت و تعزیه حسین علی داشتن بمتابعت قول
خداست قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و موافقت قول
مصطفی من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة تا هر که سده و شیعه
در رحمت خدا رفته باشد و منکر این الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه
نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و آل ش و علی و اولاد ش و الحمد لله بلی

الکرم و لا یعقلون **الحکم گفته است** و این روافض که هر یک را از
علما و افزا آب میکردند چون زید بن علی و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله الحسن
ساحری و الحسن بن علی و ابراهیم بن عبد الله و قاسم بن و یحیی بن
هادی و محمد بن قاسم صاحب طالقان و یحیی بن عمر الحسن و مانند ایشان را
که انگشت بدان شمار و میکردند که ما این کنیم و این کنیم علوی از
بهر آن خواستی مهدی از دنیا در رسد یا امر بمعروف و نهی از منکر کند
بقول شمار رافضیان مغرور شدی خروجی بکردی روافض او را تشنیه
اسباب سلطان شنیدندی سر خویشتن گرفتندی و بیچاره را امهتبت دادندی
علوی گرفتار شدی آل عباس با ایشان همان کردندی که سلجوقیان کنند تا
همه بکر را کشتندی پس ماگور کردندی یا محبوس کردندی چون چنین بود تا
اندرین چه گناه رافضیرا که شیر بود که مارا امینی چون زید بن علی بن
الحسین خروج کرد بر امیر عراق یوسف بن عمرو الثقفی که از قبل هشام بن
عبد الملک بود رافضیان کوفه او را فرا آب کردند چهل هزار مرد بر او سعیت
کردند قرار میعاد خروج شب آدینه بود بیست و یکم صفر سنه احدی و عشرین
و مائه خروج کرد هزار هزار در کوفه اینها دشت بار یک در کوفه افتاد
لشکر سلطان و اتباع زید بهم فراز آمدند چون روز شد از آن چهل هزار
دویست ماندند مهتر ایشان نصر بن خزیمه و دیگران همه کشتی رهین فرو شدند
زید بن علی از نصر خزیمه پرسید که یا سبحان الله این قوم کجا شدند او گفت
از تو پرسیدند که چگوئی در ابوبکر و عمر تو گفتی من گواهی دهم که جدم زین
العابدین تولا کردی بدیشان و گفتی رحمهما الله کانا امامین عادلین بدین
سبب ترا رها کردند زید گفت صدق رسول الله هم الروافض لهم خزی
فی الدنیا و الآخرة انگه چون بر زید علی دست یافتند تیر بر پیشانیش آمد
و کشته شد و پنهان در جوش دفن کردند مامرو ایشان بدانستند هم رافضیان

رهنمونی کردند تا او را در آوردند و بر او ریختند و ریش او را بدست آوردند تا
زن آبستن و ستمها کار رها داده مردند همه رافضیان کردند هم با علی
هم با حسن و هم با حسین و با اولاد او هر یک را فضر کوفی گشت و هم با دیگران
علما این بیوفاییها کردند و با هر یکی از اهل بیت رسول خدا این کردند اما
جواب این فصل مستقیم بگوش هوش سامع باید کردن تا حق مشتبه بر اهل
شود همه مراد از او حاصل آید اولا آنچه از زید بن علی معلوم حکایت کرده
است و از دیگران سادات فرقه شیعه اصولیه ایشان را غرض من الطاعة لله
و خروج از شرایط موجبه نداشتند در امامت و امر بمعروف و نهی از منکر
نهایت شکر و حشر حاجت نباشد که بلکه حصول شرایط [illegible] کرده
در آحاد الناس واجبست و چون کشته شدند حق تعالی ایشان را بصبر دالم
و قبول مشقت ثوابهای عظیم وعده داده است و لا تحسبن الله غافلا عما
یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار و مصنف ملت
قتل ایشان بنی العباس کرده است و بیشتر از سادات را ولید و عبد الملک
و هشام و ولید و یزید کشته که مروانی اند تا [illegible] که مذکور است که آخرین
خلیفه ایشان عمر بن عبد العزیز بوده است و اولین خلیفه عباسیان ابو العباس
سفاح [illegible] خلفا و القاب در کتاب البراهین فی امامة امیر المؤمنین
بیان کرده ایم در تاریخ سنه سبع و ثلثین و خمسمایه و اما آنچه گفته است
که ایشان [illegible] رافضی [illegible] که کشته شدند که کامل و عاقل
و بالغ و عاقل و فاضل بودند و اگر زید بن علی علیه السلام [illegible] که اولین بود
بعد از وی دیگران بایستی که [illegible] اعتبار گیرند السعید من وعظ بغیره
پس این عداوت و ملامت که بدیشان عاید تر باشد که بر رافضیان کوفه
و اگر بعد این فصل بر ارباب عهدی [illegible] آورده است که با زید علی وفا
نکرده اند و میگوید در مجلس بسیار اسقاط پوشیده نباشد و در تواریخ

خوانده

خوانده باشند و نوشته که درست تا مردم در عهد صحابه و مردم را
[illegible] میکرد اند و در فتنه و آفت هر چند خاک علی و زبیر که از بزرگان
مهاجر و انصار بودند در امامت و از بیعت شوری با آن درجات رفیع بودند
که چه کردند چه بایدند و [illegible] ام المؤمنین را که حضرت پاکیزه رسول بود
و دختر ابو بکر صدیق بود [illegible] کردند که بیا تا خون عثمان طلب کنیم که او را
علی ابو طالب فرمود کشتند و کشندگان او چون محمد ابو بکر و مالک اشتر در
لشکر او اند و حضرت در مدینه با او [illegible] چند اگر عایشه امتناع
و انکار کرد ایشان [illegible] که نام تو [illegible] جهان
دانند و چون عثمان [illegible] دعوا او لا و [illegible] و اتباعش با ایشان
خون نگشتند و لاف زنند هر چند که عایشه انکار بیش کرد زبیر عوام [illegible]
علی تکرار بیش کرد تا که دل عایشه نرم کردند و او را [illegible] کردند چنانکه
روافض کوفه زید بن علی را و عایشه میگفت یک زن و شما دو مرد این کار
برسانید که علی امامست و [illegible] و عالم [illegible] جهان
بعلوم دینی و احکام شرعی در افتاده اند و از مهاجر و انصار و ابناء المهاجرین
و الانصار المتقدمین اند هزار سوار و پیاده جمع کردند و سوگند و عهد و پیمان که
هم پشت و همزبان باشند تا شر علی از مسلمانان کفایت کنند و خون عثمان
که ایشان کشته بودند از علی بیگناه باز خواهند و بدین مکر و دستان آن زن را
که بارها فرموده بود که وقرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی از وی
تلبیس کردند و از خانه اش بیرون آوردند و در هودج نشاندند و بر
خلاف طبع او بمصاف و قتال علی آمدند و رسول خبر داده که یا علی حربک حربی
و سلمک سلمی و چون لشکرها بهم رسیدند در بصره فرمود در سنه اربع و ثلثین من الهجرة
و امیر المؤمنین [illegible] در آنجا و [illegible] سال بود [illegible] و سالش بود که مصطفی را
وحی آمد [illegible] ساله بود که مصطفی هجرت کرد و ده سال در خدمت مصطفی بود

بود چون رسول ص از جهان نهان بشد بیست و چهار سال و اند ماه خلافت
ابوبکر و عمر و عثمان را بود و مدت خلافت امیر المومنین ع چهار سال و چند ماه بود
و اولین قتال وی را این بود که در بصره با طلحه و زبیر و قوم ایشان و در شب
نوزدهم ماه رمضان ضرب یافت و او را شصت و سه سال بود و مدت عمر
مصطفی ص چهل سال از هجرت رفته انگه چون هر دو لشکر بهم رسیدند از لشکر
غازیان بنا گز مستقیان مبارز میدان اعمال تیغ از نیام بیرون کردند چنانکه
در تواریخ مذکور است اشجار اشخاص ناکثین را بباد تیغ ازان گرد و دست
مبارزان در آن بازار ارزان کرد و راست چون شیهه دلدل آن پر دل
بگوشها رسید چون برگ درخت خزان همه در پای بهیبت شیر کشته شدند
و اندکی ازان بگریختند لشکری که هودج داشت در آن میانه بماند و شیخ عطار
در کتاب سوال گفته‌اند از لشکر هزیمت مردان که طلحه و زبیر کشته
القصه شتر عایشه و هودج بر زمین آمد امیر المومنین عبدالله عباس و محمد ابوبکر
را که برادر عایشه بود بتمامی فرمود تا نامحرمی و بیگانه را چشم
هودج نیاید ان هر دو شخص به هودج رسیدند تا عبدالله عباس پسر عم مصطفی
و محمد ... و هوا خواه مرتضی و پسر خلفا و محمد ابوبکر صدیق را اسم
را برادر عایشه را خدمتگار و فرزند و چاکر و خون آواز ان هر دو شخص بگوش عایشه
رسید ایشان را بدید حزم و امین بشد و گفت این هولاء القوم این قوم کجا
شدند و عهد و پیمان شکستند چرا کردند چرا امروز من مرا بیگانه ها کردند
والحق همه ان میآیند که کوهیان با زبیدعا کردند اما اگر ایشان رافضی بودند که
خان کردند ایشان با من بسیار بودند چرا چنین کردند محمد ابوبکر و عبدالله
عباس میگویند ... هاشم ... دو کانه عهد بشکستند و از ... گشتند
که اکنون ایشان را ثابت قدم نباشد و دویم آنست که ایشان را گفته که ترا در حق
امیر المومنین ع و در حقیقت او بس اخبار از رسول ص روایت و ان کلمات

تو منسوب کردند که تو گفته در حق او   اذا ما الغش حل علی المحک
تبین غشه من غیر شک   ففینا الغش والذهب المصفی علی بینا
شنبه المحک ازین دو وجه ترا رها کرده که اینها ناصبیان شدند عایشه را دشنام
و عایشه گفت درست شد مرا که آن واقعه ایست که مرا رسول ص خبر داده است
قوم ناکثین آمد که رسیده گفته است وانک تقاتل بعدی الناکثین و
والقاسطین والمارقین خواهد که مصاحب و شما را با حادثه زبیدعلی پس کند که
تابعت بر آن پس رافضیان از ناصبیان آموختند که اول ایشان گویند
تا اگر عمر را کشته ناصبیان کشتند و اگر عثمان را کشتند شما کشتید و اگر عایشه
خیانت کرد شما کردید بگوید دشنام و لعنت و نفرین دیگران کمیت تا کی
بود ایم اولیان و آخریان تا کی بودند هر روز آن جماعت آن ها سعد و بزرگ
را از آب گذشته و معزور کرد و اندو با خرنا کشتند و دعا بگریزند و این حادثه
تو است و اسلاف تو که مجتمعون بلا به و تیغ فنون حقی عهد و اگر خواهد بعد از آن
فضل علی و فی ایه ازین به و دیگر و بدیشتر بازنمایم که هم الکار شواند کردن و هم
دست از سر کل بدارد و این آنست که مشهور و معروف است و باز است گفته بل
و عقل رسیده خلیفه نبوده است و در عهد او جماعتی از نامعتقدان خوارج سنی
لقب خواسته که خاندان عباسیان را ناموس و حرمت بردارند تا عاقبت
پیش او در آمدند و بتدریج میگفته اند سلطنت و جهانداری و جهانبانی از
مشرق تا مغرب خلفا پدران ترا بوده است و هارون و مامون برادر الملک
بر روی خراسان بودی و سر ایشان بغداد و در هر شهری از بلاد عالم سلطان
بودی بفرمود ایشان نه ترکان را اصلی و تفضلی و قوتی نبود و این ازرده کار خلیفه
خلیفه پدید آمد که با سیری او را بگرفت و برادر که طغرل بزرگ برفت و او را باز آورد
و ترکان قوت گرفتند و کار ملکشاه و محمد و ترکیارق و سنجر را قوتی بود
مسعود را آن قوت نیست که او بعهد و طرب مشغول است و لشکر او بدل و خان بواند

که امیر المومنین دفع خلیفه روزگار کرد و این چنین اتفاق باشد که رایات علیا
تو از بغداد در همدان رسد هر منزلی که بر لشکر تو پیش باشد و لشکر تو
اندک و هیبت در تو که ... باشد بدین ترتیب و غرور چنان ... کوارا
فرا آب کردند و مغرور کردند چنانکه اصحاب جمل را و اهل کوفه کردند
تا ... شد لشکرها جمع کرد و روی از بغداد به همدان نهاد و جاسوسان سلطان
خبر آوردند که خلیفه آمد او خود سلطانی ساکن و عادل و کاردان بود
و رعیت دوست مشورت درین کار با امیران و خواجگان کرد همه گفتند
او خلافت بقوت تو میکند و اگر نه حدت تو بودی این دولت و این اسم از
خاندان ایشان افتاده بود و این کار خود ایشان را باستحقاق نیست
که در لشکر تو هزار مسلم بودند او را بردار و دیگری نشان تا نام تو در جهان
بماند و در روزگار تو تاریخی گردد و عین الدوله خوارزمشاه کاردان تر بود
گفت اگر پادشاه بخواهد که این بر گوشش کفایت کنند من بهار روم و اقبال
تو و این ... بازاری غوغا خارجی طبع ناصر فعل ... کر لشکر
بغل ... چه محل باشد که شیر اسب ترکان بشنوند البته ... که
که قاعده ایشان است که ... فتوی مفتی عدا ... بار اما
مقدم لشکر بغداد بود و خوارزمشاه مقدم لشکر سلطان ... دیگر
پیوستند و آن روز ذو القعده بود ... خمانه راست چون ... سید
سلطان بشنید و چنانکه قاعده ایشان است بار ... کرد ... که
و همه بگریختند چنانکه ایشان ... را تنها بگذاشتند ایشان ...
پیوفا ... خلیفه در مصاف ... دیدند و سر ... خویش گرفته سید
بدان بزرگواری اسیر و غریب و متحیر فرو ماند در آن حالت ... امیدی
مهمل ... میگوید این هولاء القوم ... بسته ند ایشان و ... میگوید هولاء
موالی ... فتوی مفتی ... دیگر ... خارجیان ... عهد ...

اعتقاد

اعتقاد نه بد است در خانه متردی بودند بیرون آمدندی و سید شعور اسلام
کردندی که خلیفه برای این باید که حق مسلمانان به ایشان رساند و حق خود را
خود نگاه دارد نه چون قایم ... رافضیان که در خانه نشسته اما چون ... مستظهر
این خارجیان و صفت ... ایشان ... است ... معلوم بود با قایم ... صفت
نموده ... میکردند ... است ... شده ... بود ... است ... فایده
نکرد در ... محبوسان ... و دست میخایید و بر الجماعت که
او را ... کرده بودند و فرا آب کرده لعنت و نفرین میکرد و ... که
ایشان ... النقی بودند و ... شد در آن ... گفت آفرین ... که
امان از من برگشتند گفته ایشان را ... چنان بود که تو لعنت علما بار
خواهی نهادن چون از اعتقاد پاکیزه و سیرت نیکو ... تو بد اعتقاد که بود
نداری از تو برگشته و عهد و پیمان بشکسته که ایشان دشمنان علما اند مگر
را متابع کنند که علما را دشمن دارد و آن سید درین ... و ملازمت
میبود تا ناگاه بر دست ملاحده ملاعین شهید آمد که ... در معرفت ...
... گردید ... ده ... بیافت با در ... کان ... دولت ...
ظاهر ... از ... ناصبیان و خارجیان که اول و آخر ... ند و خلفا چنین
معامله کردند و آنچه ... از آن ... است کردند خود معلوم است که ...
این کتاب ... شود ... حاجت ... که چون احوال ... بن علی و آن
سادات دانسته بود ... احوال ... بیگانه ... وی ... که ...
و به السنی که با دل و آخر رافضیان ... از ناصبیان آموخته بودند
و ... ایشان کرده از ... و کشتن امام ...
پیداست که با خصم ... که دیده است و شنیده که گویند حساب
خانه با حساب بازار راست نیاید و الحمد لله و المنه که با وجود این جوابها
... آن شبهات را خطری و اثری نماند و هر عاقل و عالم که این ...

بخواند سره بداند و الحمد لله کما هو اهله وصلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی و آله کما هو حقه

الکید گفته است وچون نوبت خلافت بمامون رسید فضل بن سهل

دو قلم حکم توانستی کردن و نوع فضل کرد و مهر او نهادی و برو درهم و دینار

نام و ذو الریاستین بود در شرف و عزت و زمام لشکرها در کف نفاذ او

بودی و او مامون را قصه ان آورد که رایات سیاه و لباس سیاه

طرح کرد و رایات و لباس سبز کرد و او را گفت خلافت با آل علی ده که حق

ایشانست تا دنیا و آخرت ترا سلامت باشد زیرا که از بهر فرزندان خود

ولد العباس که خویشان تواند بدو رنج روی و حق را بضد او بفرزندان حق بدیشان کن

بدست خود تا ممکن باشد پیش خدای تو مسعود باشی و اینها از بهر آن میگرد

فضل سهل را که رافضی بود مگر ابو الحسن خزاعی بود که وزیر معتمد است که

شیخ او رقه است و سهل که پدر فضل بود زنده بود و هنوز گبر بود و برادر فضل

بقوت فضل مستولی بودند و خلیفه در ایشان زبون بود و اتفاق بر آن نهادند

که خلافت بعلی موسی الرضا ع بدهند و مامون الحاح کرد و رضا دانست

که آن محالست که از پیش برود که رسول ع خبر داده بود و بتیر رافضی کشته

قبول نکرد و بهزار جهد ولایت عهد قبول کرد و دو سال ولی عهد بود و مامون

بدو شادمان بود و علویان بر اعمال ستیه بودند و فضل سهل مرد را در صدمت

علی بن موسی الرضا رفتی روزی خلوت ساخت او را گفت پنهان مردم که

من کار را تا اینجا رسانیدم که این طاغیه را از آل عباس بر انداختم و او را

بر دشمن کردم و عهد وستد ازشما پیش کردم و این سخن دانا خواد در مرد او

اکنون بیا تا او را بکشیم و دولت و سپاه شرق و غرب چون مهره در مشت

در دوست من علی موسی الرضا گفت لعنت بر تو باد ندانستم که کار ترا اقتضای

نه خدای باشد هوای باشد مرا این کین نیست ... ابن عم من است

با من و تبارات من آن کرد که پدرانش با پدران من نکرده اند من با وعده نکنم

وکفران

وکفران نعمت نکنم و این از ما نسزد و خدای تعالی کی روا دارد و زانکه بدیت کرد گر کسی

در آتش کدهای گبران بدینجا رسانید که کلید ملک مشرق و مغرب در دست

تو نهاد و خاتم خلافت روی زمین در انگشت تو کرد این بر وا داری و فی اندیشه

مرا خود نه نیکی بر تو است چه چشم باید داشت چون قبول نکرد فضل سهل

از و نا امید شد گبری و رافضی و خباثت بقتل و امثال گرفت و بدست

و مامون را گفت چند انکه من اندیشه میکنم این نام ازین خانه بکاهید افتاد از

وجود این علوی مردم سر از اطاعت تو پیچیدن خواهند کردن و ولد

العباس خود همه دشمن تو شدند و در بغداد و ماتم خلافت بر اشکسته

و اند هزار مرد از ابن عمان تو بر ابراهیم بیعت کردند این کار را نشرون

غیبت علویان جهان بگیرند و تیز [illegible] شنودیم که این علوی حجازی قصد تو

میکند و در سر شیعه را بر تو بیرون خواهند آوردن و اولیای دولت ترا

علم و زهد و سیرت او هیبت تو در جهان چشم ایشان خوار شد مامون

گفت چکنم که جهان بر گردانیم گفت او را شربتی دهیم و کوهم او برد مامون

راضی شد فضل سهل رافضی او را زهر داد و دیگر باره در آفاق خبر دادند

تا لباسها و رایات سیاه کردند و علویان را معزول کردانید **لا جواب**

این کلمات محالات و ترهات [illegible] که از سر نا انصافی ایراد

کرده است اگرچه گری نکنند چون [illegible] نقل آن بلکه [illegible] بسیار

کلمات لاتی [illegible] جهل [illegible] که از اول این

فضل تا آخرش هیچ دلالتی بر قول این خواجه [illegible] امانت و غایت

امانت و عصمت رضا ع و محبت [illegible] است بر جهل و بی دیانتی و نا منصفی

و سستی اعتقادی مامون و اگر فضلا و عقلای اهل سنت بر معانی این

کلمات که درین فصل آورده است واقف شوند غرض مصنف بدانند و

اعتقاد و ایشان معلوم کنند که بر چه وجه است اما آنچه در اول فصل حکایت کرده است

با مبالغه از فضل در درجات و رفعت و قوت و شوکت و صولت و حرمت
و وقار و تمکین در زمان فضل سهل عجیب است که در اول کتاب آورده است که
رافضیان از هر گونه دری و منزلتی بوده است و آن بو بریر فراموشی کرده
است و از سر غفلت المقبل و مرتبه هر یک متعرض شده تا جایی میگوید
ابوالحسن فراست حاکم بود بر بعضی از خلیفه و جهان او داشت و مامون خلیفه
را با جزالت فضل و نبالت اصل و کثرت عقل و آن همه علم و عدل و ملک
و خلافت در دست فضل سهل نهاده و او را رافضی خوانده و تکذیب او
علی رغم مصنف خود در فصل سوم تقریر کردیم که همین پرکار ملک از عرب
و عجم بر شیعه مکسر است و تکرار اسامی ایشان شرط نباشد و مثال او
بیچاره شطرنج بازی بماند که چون تنها باشد هر بار نهیا سره هیچ ماهر
چابک اسیر باشد و نداشته است که هر کس که در خواب دشمن را بکشد
تعبیرش آن باشد که هرگز بر نخیزد و در بعضی کفته ایشان را لقب بوده
و نه و او را مامون بفضل متعرض شده تا آن قول تر خطا باشد اما آنچه
حواله المقبل سهل کرده است بیشتر دروغ محض است و بهتان [illegible] اصل
از نسب او و با مامون خلیفه که اتفاقست بر آنکه مامون عالم و عاقل و فاضل
بود و در رای و تدبیر و جهانداری دستی تمام داشت و اگر او در امر
رضا احمقی بدید آمد از آن بود که از احوال آخرت اندیشه داشت
و از اخبار رسول ص و از آیات قرآن میدانسته بود که حق آل مصطفی
است و نظر بر وجه کرده و اهل حق را بدانسته و رضا را ولیعهد
بخواند و تمکین کرد تا مقبول دیگران و ولایت عهد خود بروی متوجه شد
فضل سهل که مدبر دیگر دارد از آنکه حیله کار و مشیر بود او را بس اگر بقول
فضل کرده چرا چون دیگر باره بر خلاف آن گفت انکار نکرد و گردنش
نزد که تقلید هر بار بر خلاف یکدگر قبول کردن غایت جهل باشد لی حجب

ک

که آنچه فضل پنهان به جهانیان رضا را گوید که بیا تا مامون را هلاک کنیم
به هر حال رضا مه یا با مامون نقل کرده باشد یا هم فضل گفته باشد اگر رضا
گفت ثابت است که مامون فضل [illegible] مجرم و متهم و خائن و مستحق هلاک کردی
نزد رضای معصوم منزه و مبرا او فضل خود میست که این فضل با مامون
بنیاد کفتن و چون هیچ [illegible] و نگفته مامون [illegible] نبشت ندانم که
خواجه مصنف از آن سرکجا خبر داشته است که [illegible] الافضل
در رضا را ناقص دیگر نبود و اگر ناقص بود چون با مامون نقل کرد فضل
بد فضل چگونه روا داشت که رضا را هلاک کند و ازین آیه بیکانه
افتاده بوده است که و لا تزر وازرة وزر اخری و درین کلمات نیک
تامل باید کردن تا فایده بر خیزد و آنچه حواله کرده است از تغیر گرفت در
آیات ولد العباس که مامون فرمود بقول فضل سهل اگر حق بود بر سو [illegible] شنیع
نباید زدن و رافضی خواندن و مستبدع شناختن و اگر این بغیر باطل و
بدعتست بقول خواجه مامون در آن بدعت مستقل و رافضی و مبتدع بوده باشد
یا باجتهاد خود یا بتقلید فضل و عجب است که آن خبر که مصنف در کتاب آورده
است که رسول ص فرمود که خلافت در ولد العباس باشد تا بقیامت مامون
یا فضل او این خبر در حق خود شنیده بود که مصنف عالمتر است کی شنیده
است و دانسته خبر متواتر است مامون جهل کرده است بتقلید فضل
رافضی با رضای خدای [illegible] کرده اند و قول رسول ص منکر شده اند و امامت
بر رضا تقریر کنند و این همه دلالات باشد بر جهل و نادانی مامون و
فضل و دانش مصنف ما [illegible] و آن خبر بدروغ آورده است و مامون
عالمتر باشد مصنف از سر جهل و تعصب آورده باشد تامل باید کردن تا
کدام وجه اولیتر است درین باب و چون خواجه بنگر کسوت سیاه و درانیست
سیاه را او از ابا امامت رضا گوید رافضی و مستبدع و بیراه دانند مامون

خلیفه را اول هر سه دانسته باشد و چون رضا مرد واندار و مامون کشتن
و عذر کردن مامون بعقیده حجت بقتل سهل را رد او دار و که چنان کسیکه
را بیجرم و گناه زهر دهد و کشته در حق او راست باشد این آیه
و من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و این جوالات که
متعسفی با مامون حلیفه کرده است و مخالف قول مصطفی و خلف وعده
نقض سوگند و تمکین وزیر غاصب و عذر انکه در قلم آوردن بعقشان عقل
و دین کند و امام حسن هم ام که مقتول اشقیا بوده باشد مجد الله و
بقول خواجه علی بن موسی الرضا مبرا و منزه و پاکیزه و مظلوم بوده است
و چون با بعضاف تامل رود معلوم شود که هرچه گفته است همه دروغ و بهتان
و محال و بی اصلیست که فراهم آورده است و ندانسته است که برف
بسیار را یکبار ان پیت گنده و شبهه را انجا اثر باشد که صحبت شده
و سرکه انجا آتش باشد که آب بدست نیاید و باری [illegible] ما را عدو کرده تا هر
شبهه که آورده است بحجت باطل کرده ایم تا انکه معلوم و مسلم است
از کتب و آثار و تواریخ و نقلها درست که مامون را از خود خواست که
رضا را بیاورد و امامت بروی عرض کرد و عاقل داند که هیچ وزیر را
زهره آن نباشد که خلیفه را بدان بزرگواری و فاضلی گوید که دست از
ملک و خلافت موروث ملکت بدار و بدیگری بسپار و اگر ما شدان [illegible]
یا بخطی معلوم شود وزیر و عزیز وزیر را اکنون بر خطر باشد و چون [illegible] فضل
و علم و عفت و زهد و اجابت دعا و آثار و کرامت رضا متواتر شده بود
تا رضا را زهر داد و در همه تاریخ و آثار چنین است از مخالف و
موالف که رضا را مامون بکشت و کس نگفت تا این مدت که فضل سهلش
کشت الا این خواجه که را افتر بوده است و سنی شده است و هر کس که
چنان کار بزرگ بر فضل بندد بر خود خندد و انقیاد در جواب اشکالات گفت

کالیهلک

کالیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة **اما انکه گفته است**
و اگر این قایم که دعوی میکنند با او هم این کشند که نه قائمیان پیش از
علی و حسن و حسین و علی موسی الرضا که بدرستی کردم که با هر کاچه کردیم
پس ظالمان اهل البیت بعصمت شما اید و ملعون و مذموم مید انکه هر وقت
چون علوی خروج میکرد و رافضی را در پس او قرار بست استاد دو
خود را در مسند قایم نهادن تا از دست علویان برست اکنون چون نگاه
کنی هر چه بر آل رسول رفته است هم خود رسیدن از رافضیان خواسته است
و هرگز جمع اهل رفض را اجمالی نبوده است **الجواب** این کلمات مکرر
و ترهات مزور و لقمه خام مشتی عوام ناتمام و دور از علم بعید از حجت
ازمعنی که بقایم ان کنند که با علی و حسن و حسین و رضا کردند که
الی وی اظلم هم از ناصبیان اموختند که با عمر و عثمان و عایشه و طلحه
و زبیر و زید و عبدالله و با معتدر و مسترشد و راشد کردند ارکشتن و
برگشتن و مخالفت عهد ناصبیان نهاده اند و سنت بسنت سیئه فعله
و زر [illegible] و من عمل بها الی یوم القیمه با این ترکه دعوی میکنند بدروغ
که رافضیان آن کرده اند و زود و باش بکردن ناصبیان باشد
و از ان اولین ملجم عبدالرحمن ملجم اما ابوبکر بن عبدالله و شبث [illegible] المعتمر
بودند و در اختیار قتل امیرالمومنین و هر سه خارجی بودند لعنهم امیر
المومنین و هر سه از نود و ان بجبته متولی آن امر قطام خارجیه [illegible]
ناصبی کهن شد شریک در قتل امیرالمومنین با عبدالرحمن ملجم علیه اللعنه
و کاشت بن بحره و کاوردان [illegible] هر سه مجبره و خارجی علیهم لعنة الله
و لعنة اللاعنین و حسن علی را از هر دو جعده بنت اشعث بن قیس [illegible]
خلف بن امیه برادرش محمد اشعث ندیم عبیدالله مشورت مروان الله
بدست السوسیه ملعونه کشنر که عبدالله عمر بن خطاب بزهر مسموم ساخت

وارزومش برای عمرو عاص زده فتوی بر قتل کرده که خیبر را بو هریره تاریخ
برباید کردن باستقصا کجو اندن تا شبهه نماند که لعنت بر کشنده
و آورنده و دهنده و مشیر و مدبر ایشان باد و بر آنکه عذر ایشان
اماز بان باد و بسیاید حباب شدن که هم بارادت و رضا و اختیار
خدای تعالی بوده است و این آیه از آن رست که وما الله یرید ظلما للعباد
وحسین علیه السلام را اعتقاد المصنف سلطان وقت فرمود کشتن یزید
بن معاویه که نبیره روز بدر که اقربای بزرگ او در گذشته بود بعوض آن واین
لفظ بزرگوار امیر المومنین یزید علیه است که بخواجه استشهاد ساده است
لیت اشیاخی ببدر شهدوا ۰ جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستهلوا طربا ۰ ثم قالوا یا یزید لا تشل ۰ تا شبهه نماند
در آن امیر زنده پسر زاده هند جگرخواره سپاه سالار عبید الله مادرش
مرجانه زن زن نسب زنی حسب زنی خانه سوی لشکر عمر سعد وقاص مهاجر
صحابه رسول واحد عشره بعث رضوان عامل شمر بابون بسالک سستان
مطعون هم خوارج مشتر ناپاک زاده منکران توحید و عدل اعدا
و دشمنان مصطفی و مرتضی زین العابدین از دست عبد الملک و هشام
مروی و کوتاه دست باقر در عهد عمر عبد العزیز در مانده و ممتحن جعفر
صادق از دست ابوجعفر منصور دوانیقی عاجز و مضطر در مانده و
نفس زکیه از اولاد علی و فاطمه در دیوارها داشته امامی چون ابو جعفر
ره گشته موسی کاظم از دست هرون الرشید مطرود و مهجور و محروم
تا آخر کار رسیدی بن شاهک مقتول و مسموم و زنده قتل رضا با مامون
با مکور زهر آلود و نقی و تقی از دست معتصم و مستعین و مستعان در مانده
و دیگر همچنان آورده و شرح احوال ایشان در الکتب بسیار است
در این کتاب دگر هم احتمال نکنند پس اگر مهدی غایب است از آنست که

غائب

غایب است چون خوفش زایل شود ظاهر شود و باتفاق همه اصحاب حدیث
در تفسیر ظاهر است در تاریخها مشهور و در عقل مقرر و در قرآن مذکور
و در نقل و اخبار مسطور و چون خواجه نزول عیسی ع را منکر خروج
مهدی را چه انکار است که از امت هر که اقرار کرد بهر دو او را کافر کرد
و آنکه انکار کرد بهر دو انکار کرد خواجه هم منکر هم اقرار کرد و هم انکار
کرد پس علیه بها اقرار کردن ترسا باشد خرم از پس است و
خواجه که هفت و پنج سال رافضی است و در میان ناصبی شده با خواجه
دعوی ترسا میکند و اما آنچه گفته است که چون هر وقت علوی خروج
میکرد و رافضی در پس او با بسیتادن و شیخ خوردن مسئله
قایم نهادن تا از دست علویان رسته هم از خود در آمده است
که ناصبی را در دنبال احسار شمشیر میبایست خوردن این مسئله نهادن
که خلفا را از خانه بدر نباید آمدن و علامت حرم بعد از کردن و چون
معتصم بدر آمد بدستش باز داد و ندامت کشته شده و چون مستنصر بدر
آمد بکشته تا او شهید شد و گر راشد بدر آمد بدست شیخ ملاحده
علاعینش باز داد و ندامت کشته آمد تا دیگر بیرون نیایند که خواجه
خوردن این مسئله نهادن بارسته شدن از دست عباسیان
اکنون چون نگاه کنی هر چه بر خلفا و سادات بنی عباس رفته است خود
بردن آن همه از ناصبیان خواسته است که ایشان را موزون میکرد
و در وقت بد دو نفره گرفته اند تا جهان بنی امامان کیلان بدست فرو
گرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند از آن حدود بهری امامان و
سلطان مصر بدست فرو گرفتند و خطبه و سکه بنام خود بکردند
و ایشان را مضطرب و محروم رها کردند هم از شوم و سستی و در فرمانده و
به مهدی نو اصحب چه فرقست میان آنکه امام قایم غایب است و آنکه

باهل قم نیز رسید و از میان آنکه خلیفه حاضر است و اهل شام و گیلان از و محرومند
این حضور را باز پس تر است از آن عتبت و اگر نه شوکت و قوت و نصرت
سلاطین آل سلجوق و امراء ترکان غازی بودی نصرهم الله علی
الکفرة والملحدین تا چون آنچه بودی تا چون این جواب و معارضات
بر خوانده احوال این مذهب که گفته است بدانند که چنان قوی و سخت
نیست والحمد لله رب العالمین **آنگه گفته است** این رافضیان همه دعوی از آنست
اما جواب این کلمه آنست که بدین نقد و عیار و معیار که خواجه دارد از جبر
و تشبیه و قدر و تقویه نقد عدل و توحید و نبوت و امامت الا دغل نباشد
اما چون بمذهب خواجه عقیل اولی رو است روا باید داشتن که این
دغل نبیره است اما خدای تعالی بصیرت بدو مرحمت کناد و آنچه او را
بره ننماید غفلت اما خواجه بسر بگریبان بحث بر کند که یوم تبلی السرائر
باشد نه بیند که عدل و توحید علوی باشد و جبر و تشبیه اموی که العدل
والتوحید علویان والجبر والتشبیه امویان و چون سر بگریبان
بحث بر کند بداند که دغل آن باشد که خدای عادل را ظالم گفته باشد
و رسولان معصوم فاسق و عاصی و ائمه را جایز الخطا و وجوب معرفت
بسمع گفته و عقیل اولی رو داشته و تکلیف ما لا یطاق نه آن باشد
که خدای تعالی را منزه دانسته باشد و رسولان را صادق و امین و ائمه را
نص و معصوم و وجوب معرفت بنظر و وجه دلیل از جهة عقل و عقیل اولی را
حال و تکلیف ما لا یطاق قبیح و الحمد لله رب العالمین علی صحة اعتقادنا
و ثبوت اعتقادنا **آنگه گفته است** آن روز که رسول صلعم بمسجد قبا نماز آدینه کرد
و جبرئیل این نماز را آورده بود و فضیلت این نماز مکشوف سید ع شادمان
شد جبرئیل گفت در امت تو جماعتی خواهد بودن و ایشان را لقب رافضی باشد
و آن رافضی است نماز نکنند و از فضل جماعت و جمعه محروم باشند

و نشان

و نشان ایشان آن بود که این جمعت را اثبات سنت نکنند و
اشارتست بجماعت شیعه و رسول صلعم الا لا جمع الله شملهم **اما جواب**
هر منصفی که با انصاف بخواند و فهم کند همه شبهاتش بر خیزد و همه مقصود
خود بیابد و دروغ و کذب و بدعت و قلت امانت این ناقل بداند انشاء الله
اولاً خبر خود از جمله اخبار آحاد است که هیچ راوی معتمد ندارد و در کتب
مذکور نیست و بمذهب اخبار آحاد اصحاب علم و عمل نکنند دار مذهب شیعه
اصولیه این مسئله معلوم است از مذهب ابو حنیفه که در شهری مشغول باشند که در
هر صنفی از اصناف محترفه و صنایع در آن شهر باشند و اگر یکی در باید
وجوب ساقط باشد و بمذهب شافعی باید که چهل تن حاضر باشند تا
نماز آدینه واجب باشد و اگر کمتر از این عدد باشد نماز آدینه واجب نباشد
و بمذهب اهل البیت ع چنانست که چون هفت کس باشند نماز آدینه دو
رکعت واجب باشد بعد از خطبه پس نماز آدینه در وجوب بمذهب شیعه
موکدتر است از آنکه بمذهب فریقین و اگر روا باشد که با بعد عدول
کنی و در زمان کری وجوب نماز آدینه ساقط باشد اگر شیعه گویند با غیبت
امام معصوم نماز آدینه فریضه بجماعت ساقط باشد با آن قیاس بسیار
کردن و نیک تامل کردن تا فایده حاصل شود و بحمد الله و المنه در همه شهرهای
شیعه این نماز بر قرار و قاعده هست و میکنند با خطبه و جماعت و شرایط
چنانکه در دو جامع بقم و دو جامع بآوه و یکی جامع بکاشان و یکی
جامع در ابین(?) و در سبزوار و دیار شام و بلاد مازندران و انکار این غایت جهلست
و آنچه گفته است که رسول صلعم دعا کرد که الا لا جمع الله شملهم و بمذهب بعضی فقهاء اهل
جبر است و بتر و یکی بهر دو روایت پس خدای تعالی نپذیرد که دعای رسول
اجابت نکرده است و مجلس قنبل(?) منعقد هست که در هر جامعی از شیعه
سادات از پنجاه هزار تا صد هزار و در هر مجلس از دو سه هزار تا پانصد

بشیره گشته جمع می‌شوند و رسول دعا بر آن وجه کرده پس قیمتی یا مدارکان
تا خود این اولیتر باشد که گوییم رسول آن دعا نکرده است یا اگر گوییم
رسول دعا کرده است و خدای تعالی اجابت نکرده است و جمع شیعه بر
خلاف درخواست دعای رسول آباد و آن و حاصلت با کثرت و قوت
و شوکت و نور و اسوت و زینت ز آن بهتر می‌آید که گوییم که رسول منزه
است از آن که این دعا نکرده است و اگر خواجه اسقاط را بر خلاف این
می‌باید کردن و رسول را خاین و دروغ زن و نامقبول دانستن و جمع
شیعه می‌دیدند و می‌شنیدند تا مردن و آنچه گفته که جبرئیل علیه السلام رسید را
گفت که در امت تو جماعتی را رافضیان عجیبت که جبرئیل و رسول علیه السلام
ندانسته که بیچاره رافضی در اختیار مذهب رفض نکرده و مجبر
باشند و خدای تعالی ایشان را قدرت رافضی آفریده باشد و بعهد
رافضی کرده و ایشان را بر خلاف اراده و قدرت موجه نتوانسته
کردن باشند تا رسول و جبرئیل این تشنیع بردند سرار خدا نکرده
بودندی و رافضیان یکباره را لعنت نکرده و دشنام نداده
بودندی که قضای ازلی سرنوشت ایشان کرده باشد خدای تعالی
را و دعای رسول غلط بوده باشد بر مبنای اصل و بر بن قاعده و آیة لا
تزر وازرة وزر اخری بهره آمده باشد و اما آنچه گفته است که
جبرئیل رسول علیه السلام را گفت که این جنبت ترا ناشایست گویند دلیل بر بطلان این
قول آنست که رسول صلعم آن روز که در مسجد قبا نماز میکرد و منبر در مدینه نشسته بود
و واقعه عایشه و دروغ منافقان بر وی بعد از آن بود پس چون رسول از
جبرئیل شنیده بود که هر که عایشه را ناشایست گوید مبطل و رافضی باشد بعد
از آن چون منافقان دروغ بر عایشه و آن حدیثه مدینه بود بعد از هجرت
و بعد از وجوب نماز آدینه و رسول کم شده و او را با خانه پدرش فرستاد

پس

پس بایستی که جبرئیل را باور داشته بودی و قبول کردی و گرم نشدی
و او را بخانه ابوبکر نفرستادی که جبرئیل گفته بود که رافضیان باشند که
که او را ناشایست گویند و دوستش ندارند و از این معلوم شود که خواجه
اسقاطی دروغ گفته است و نشی از حادثه جبرئیل خود زهره ندارد
که رسول را خبر کند و خود ندانند که علم غیب الا خدا اند و شیعه عایشه
را و زوجه نبی را از زنان مصطفی و دیگر انبیا ان نفت هشته
بر مومنین و مومنات را دوست دارند و نیکو گویند و خدای تعالی بفضل
خویش را اختیار نداند نکنند و دعای رسول مستجاب باشد
و خواجه اسقاطی در همه نقلها کاذب و بدفعل و بدنامست که در اول کتاب
تقریر کرده است که مذهب رفض صد و نود سالست تا که نهاده است
و درین فصل میگوید که اینها که دروغ در عهد رسول بر عایشه نهادند
رافضیان بودند پس مبارک باد که مذهب رافضی را محمد مثبت
دیگر باره تا بدانی که هر چه گفته است و نوشته است همه محض دروغ و بهتان
و بدین حجتها شبهه او همه باطل شود و مضمحل گردد والحمد لله رب العالمین
لا الحکم کرخت
فصل آخر بدان ای برادر که مذهب رافضی بخانه مانند که
آن خانه چهار حد دارد اول یهودان دارد زیرا که رافضیان یهودان
مانند و به چیز بجهود کنند چون جهودان همه رمز و تعریض و اشاره
باهم سخن گویند چون ایشان و لعنت شعار ایشان باشد چون
جهودان و چون سه موسی و هارون کنند و دشمن عیسی و محمد باشند
و بدان جفا میکنند و آن دعوی کنند در موسی و هارون و بنی اسرائیل
و از ایشان نقل کنند که ایشان کفره باشند و همچنین رافضی دعوی
تبعیت علی و فرزندانش کنند و از ایشان روایت کنند انچه ایشان
نگفته باشند و در دوستی ایشان مبالغت میبرند و لعنت می‌شنوند

و ابوبکر و عمر را با همه بزرگان دین بدشنام یاد میکنند و دعوی میکنند **جواب**
این فصل آنکه گفته است که مذهب رافضی بخانه ماند که چهار حد دارد خود بیگار
نادر است و مثل بهتر ازین اصلست و بدرستی گفتیم انشاء الله و مذهب
خواجه نوسنی بجهود و ترسا ماننده تر است اما معتقد چرا ایشان که آنست که عقلا
و عرفا را معلوم است که حدود خانه بیرون از خانه باشد و نقصان و خلل
حدود راجع و عاید نباشد با اصل خانه معتقد را اگر پیغمبر معصوم را چون نوح
و لوط و محمد ع حدود خانه با جهود و گبر و کافر و ترسا باشند بیدادم
نزدیک عاقلان ایشان را مذمتی نباشد که نقصان جهودی و ترسائی و
مشرکی عاید نباشد با نبوت و رسالت و عصمت و درجه نوح و لوط و هم
و موسی ع و باید که سرای نبی و امام همه مومنان ازین صفات منزه و خالی باشد
که او حاکم سراست نه حاکم حدود و اگر در حوالی سرای مومنی مطیع بهر چهار
حدود خمر خورند و زنا کنند و کار ناشایسته کنند و آن مومن
در آن میانه منکر و کاره بود باشد عقلا و شرعاً بسبب آن متوجه او نشود و ایمان
او را نقصانی و خللی نکند بلکه ممدوح باشد که در آن میانه ایمان دارد و
طاعت خدای تعالی بجای آرد تا علی رغم منه اگر حد و دیسا (?) از نقصها آن چهار
مذهب که بیان کرده است معلوم شود که شیعه را از آن بحمد الله نقصانی
نباشد و اعتقاد و مذهب مرصاد (?) شیعه را خللی نکنند و ایمان صافی
ایشان در آن میانه زهر و پازهر باشد همچنین فرث و دم لبناً
خالصاً سائغاً للشاربین تا آخر فصل که هر سو بفضل خدای تعالی و باقبال
مصطفی و برکات مرتضی صلعم این شبهه را بیان کنیم که مجبر را نشده است
ببراک (?) که چهار صفه دارد در داخل نه در خارج و شرح هر یکی بگفتن
کنیم تا دانش مختلف باشد ان شاء الله اما آنچه گفته است جهادوش (?)
با جهودان دارد و زنی اگر زنی با جهودان باشد جواب آنست که معلوم

مست

نیست که ازین زن بونی (?) چه میخواهد در بازارها و کوچهای ایشان زاهدتر باشد
همه عقلا دانسته که بخلاف آن بوده است و پوشیده نیست که در همه
اوقات در شهر ری بزرگ اعظم علما و خراسانست سید اجل فخرالدین
و پدرش بر بالای همه علما و قضاة و ائمه فریقین نشسته اند و همه سلاطین و پادشاهان
ایشان را اکرم و محترم داشته اند و اسباب تجمل و خدم و حشم ایشان
معلومست و بتدریج فزونتر ای در شهر ری سید اجل محمد ازو الی و شحنه و قاضی
دائم محترم تر بوده است و در نشست و خاست و در نمازها مقبول
قول از همه زیادت تر و بمجالس چون سید شرف الدین مرتضی و ناصر الدین
و نورالدین و سید منتهی و اکنون سید جمال الدین و سید سید الدین
زعیمشه رفیع القدر بوده اند و هستند و در استرآباد چون سید نظام
الدین و جز او وی سادات از اصفهانیان و باقیان چون سید صدر الدین
سمرقندی و کمال الدین استرآبادی و معین الدین و غیر ایشان در همه
روزگار پادشاه محترم و معظم بوده اند و هستند و ملوک با رتبت از ان
چون شهریار و قارون و کردها و صهبهبد علی در جهاندار و ملوک شام
و لشکر و دشمن کسی در فضل بدل و عقل و عدل و نسل افتاب مروف و فرخ
و مقبول حضرت سلاطین و خویشان آل سلجوق هستند و آن خاندان از
آفتاب معروف ترند بر قرار قاعده عمرها الله بقا ایشان و سادات بزرگ سید
ابوالحسن و اولاد شرف الدین و تاج الدین و قطب الدین و بهاء الدین
همه با علم و فضل و شرف و نسب عالی و مال و جاه که بوده اند و هستند تماماً
پوشیده نماند و خواجه امام ابوجعفر امامی و خاندان او و کذلک در همه
اطراف جهان از ملوک و سادات و علما و وزیران و در شهرهای کرا از امهات
علما و عاملست در عهد مرتضی قرن بوده است که روی در طلب بقدم رهایت کردن
و معلوم نیست که علما و فقها مرتضی بیرانه سلام مرتضی گفتند و ازوی عطا ستدند

القدر مقبول

و سلطان در وقت ارتداد او برای او رفت و نظام الملک با علو مرتبه
اند بار به سرای او رفتی و دانم که چنین سید زبون نباشد و در عهد سید کامل
الحسنی که از بهره بوده که بر در زنبا دعا طلب کنند و در عهد سید شمس الدین
رئیس شیعه بوده که مصدوقیده باشد که در همه محافل و مجامع سالها دراز
از اصحاب ابوحنیفه دست فرو کس به بالای او نشست و نتوانست که علاء الدین کو
خود مترددی بوده و یکبار قاضی القضاه ظهیر الدین بدر گرجانی نشستی روشنایی
این خواجه مصنف داند که با وی چگونه زند کان ذکر کردند و سید اجل الدین
مرتضی از عهد میت و دو و سالها که از مکتب به مدرس بدر آمد با یوسفا هوا
که از بهره بوده است و در علا و عراق و خراسان و در هر دو حضرت سادات
و علما و قضاة و اصناف مهتران که بر در بعقدم حرمتند و طلب رفعت کنند
و باجوانان و کودکان در محافل ملوک واسطه قاضی حسن استرابادی و عماد محمد
وزان بوده همیشه بدو تفاخر کردندی و در همه عراق همین جناب با عدل که ان
تا معلوم شود که همیشه غالب و محترم و بزرگوار بوده اند تا کجی که نام الدین
ابو اسمعیل فرویزی در حضرت خواجه قوام الدین حاضر بود بر خواجه امام المعتز
بابشاره در آن حضرت رفت و خدمت کرد و بازگشت که بر بالای نام الدین
نتوانست نشست پس پسندانم که بوده است زبون و این بزرگان با دولت
رونق و جاه چگونه بجهودان باشند که دو اسماعیل تا آن دعوی با این حجت در
محرمش مانده و اگر از زبونی آن میخواستند که خواجه با مصنف در بازار میگذرد
و سواس عقل و لی او پی پاسخ اتر نکند او جواب ندهد او را زبونی بود نگو
هم از غایت جهل و کمال بیدانشی و نقصان عقل بیند انسته است که حلم
تنی و سکون و صلاحیت و خویشتن داری سیرت و طریقه امامان و
صفت بزرگان است نه سرمایه جهودان چنانکه بارها در کتب حکایت کرده
از احوال سید اولین و آخرین هم که هر چند جفا دید و کش و کفار مکه

پدر خالد ولید که سیف الله است و پدر عمرو عاص که رشید بوده ولادت
بقول خواجه با حسبی و غیر ایشان مسلمان که بر پشت عزیزش مینهادند و
سنگ بر پای مبارکش میزدند و ابوجهل شکم برده که او حیایش بیشتر داشتم
و خواجه بشر مرد و در اول کتاب وصفش کرده شاعر و ساحرش میخواندند و از
غایت کرم با این جارحان مکشید و صبر میکرد و هر چند جفا بیشتر کردندی
زود حلیم تر و بردبار تر بود و میگفت اللهم اهد هؤلاء القوم فانهم لا
یعلمون پس بیست که جهودان آزردن کار او را از خویشتن دانسته کان
زبونی بود چنانکه جهودان را سیرت و عادت باشد و چنانکه خواجه مجبر
شیعه استهزا کند آن قوم شوم محمد مصطفی را استهزا میکردند و منافقان دل
عزیز او آیه اولوا العزم من الرسل پس بقول خواجه را قبح بدم کی شده هم
انبیا زبون بوده اند چون جهودان و جبرئیل مصطفی را خبر میداد که تو اقتدا
کن بدین جماعت با انبیا طالعه باشند که اقتدا بر کنند در طریقه هم شیعه
و شیعه اهل تنگ بار خدایا صفت آن قوم از امت من که درین طریقه تابع
من کنند چه باشد تا آیه میآید که و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
پس خواجه دیگر باره کور است و حلم را ز و تن و صبر بر بلا و سکون بر جفا که
بدلیل و حجت درست کرده شد که اقتدا است با قوال و افعال مصطفی هم
انبیا و اولیا بسیرت و زبونی جهودان باشند با اگر با خواجه ای ایام خورده
مذهبی باید و سواس نوالجیر معتقد را دشنام دهد و او التفات نکند آن
اقتدا باشد بمصطفی و همه انبیا و اولیا زبونی و جهودی و لا شک بین حجت
لال شود و این گفتها بر بدیهیات و بال و سبب کلال شود و ذلک هو
الخسران المبین و اما آنچه گفته است که شیعه نقل بدروغ کنند چنانکه جهودان
از موسی و هارون دیگر باره از مذهب و راه و دین باستند و نزد دیگر جبران کهن و
و اصفهان مذهب خود بجز بوده است که اند هزار خبر بدروغ بر صحت مدد و دنتیم

ولقد استهزئ برسل من قبلک
و آیه دیگر فاصبر کما صبر

نقل کرده اند از ابوبکر و عمر و عبد الله عمر و از بزرگان صحابه که آن بزرگان را
آگاهی نبوده است ما این اخبار را درست معتقد ما آن اخبار را نادرست معتقد یا
اصل که در جبر و تشبیه و قدر و اثبات رؤیه و صعود و نزول خدای تعالی نقل
کرده اند معارضه میکنند تا دلش بگیرد و شرح همه در کتاب احتمال نمیکند که بسیار
مطول شود و اما جواب آنکه گفت فرزندان حسن و حسین نام نهند و شیعه ابوبکر
و عمر و عثمان نام نهاده اند و در بلاد عراق و خراسان و مملکها از مرو و قاین
شیعه از زاویان ائمه بوده اند که نامشان یزید و معویه بوده است چنانکه
یزید جعفر و معویه بن عمار و غیر ایشان و در میان شیعه خود امیر المؤمنین و
فرزندان را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهاده و ابوبکر و عثمان لطف الله
در پیش برادرش حسین بن علی علیهما السلام شهید شده و عمر علی را خود
نسل و ذریت بسیار است و اگر اغلب حسین و محمد و موسی و جعفر و مهدی
و حیدر و ابوطالب و حمزه و مانند این نام نهند از عرف و طبع آدمیان
معروف و مشهور است که در مباحات از خوردنی و پوشش این بشر
خورند و بیشتر پوشند که دوستتر دارند و طبعشان بدان مایلتر باشد
که در مباحات امر و نهی نباشد کسی را اگر معتقد او و هم سراه باشد
که یکی سکباج دوستتر دارند و بیشتر خورد و دیگری حلوا بیشتر خورد روا باشد
که آن یکی از این یکی را تقاضی و تشنیع بر دو رنج و عار کند که تو سکباج چرا
نخوری ما آن دیگر گوید تو چرا حلوا دوست نداری ما چرا اگر کسی بخورد هر
زن بخواهد و اگر کسی مانند این گوید و کند عاقلان او را ناپسندیده دانند
از بهر آنکه این جمله از جمله مباحاتست و موقوف نباشد بر مراد و طبع و اراده
مردم و هر کس را اختیار کند که دوستتر دارد و گفت که نام فرزندان
اختیار کردن از جمله واجبات نیست از جمله مباحاتست الا نام محمد
علی و حسن و حسین که سنت است بر فرزندان نهادن پس اگر شیعه برادر

اگر

اگر محمد و علی و حمزه و حسن و حسین و جعفر و ابوطالب و عقیل و حیدر و موسی و
مهدی را دوستتر دارند و متابعت سنت نام ایشان بر فرزندان
نهند ماثوم و ماخوذ نباشند و خواجه اسقاطها را و هیچ مجبر و مشبهی را
نباشد که تعرض ایشان کنند و تشنیع زنند و مثال این مسئله چنان باشد که
مردی مذهب ابوحنیفه نام نهد باید که شافعی مذهبان سلاح برگیرند و بدر
سرای او شوند و گویند این اختیار دلالت بر دشمنی شافعی دارد و اگر شافعی مذهب نام نهد
حنفیان با وی خصومت کنند که این دلالت بر عداوت ابوحنیفه دارد و هیچ
عاقلی روا ندارد و اختیار نام علی و حسن و حسین دلالت نباشد بر
عداوت ابوبکر و عمر و عثمان و در آنکه شیعه جماعت را دوستتر دارند از آنکه
صحابه هیچ شبهه نماند و از آنکه صحابه را بد نگویند و دشمن ندارند که شبهه
نیست که سابقان اولند و مهاجران و یاران و الذین اتبعوهم باحسان رضی
الله عنهم و اما آنچه در ری و قم و قاشان و دیگر نام مواضع ابوبکر و عمر و عثمان بر
فرزندان کمتر نهند شبهه نیست و آن از آن تزولی هست و آن عصبیت که شیعه اسقاطها
را معلوم نیست با اینهمه دعوی و معادت که بعداوت امیر المؤمنین کردند و شد
و آنچنان بود که از منقری محتشم که خواجه بود در عهد سلطان ملکشاه و کبار
رحمها الله که فتوی کرد که فاطمه را علی بود که او را ابی کابست و او را این
کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا که آن نه علت بود بلکه
عصمت و طهارت بود که معصومه را الا معصوم جفتی نشاید و او را آن پیر
دانشمند سنی متعصب حسن فتوی کرد با بزرگان تلبیس رسانید که این افضلیان
از غایت تعصب بعض صحابه میشوند و نام سه از ابوبکر و عمر و عثمان بر بهنهد و
فرزندان را به بیت ایشان کجا فرزند و جوانمرده میخواستند و نامش میبرند
و اشاره به فرزندان خود میکنند و غرضشان صحابه بزرگوار فرزندان شیعه بر
شیعه نیز و بعض ناموس و ما را در که تا جماعت شیعه فرزندان را نبرند

صحابه دانسته اند امیر المومنین علی و ابوبکر و عمر و عثمان نهاده بودند رشوه بر بد و دوان
حال بدین الخ امید شیعه این حال رفع کردند بر خواجه علی عالم و فقها و العلما امام
دمشق اسلام حکام ابوطالب بابویه و سید رضی محمد کیا و سید ابا الکرم
رضی ایشان کفته چون درین اختیار بر شما شنیع مرتبه ترک کنید
این اسامی که سنت است بر زبان منهید تا کس بر شما سخن نباشد ما برکات
کفت و فتور بر دانشمند سنی این طریقه زایل شد و منقطع کشت و در زمان
دولت این بکردن خواجه منتظر و مصر اسقالا چون این احوال دانند باید که
بر شیعه ترک اختیار این اسامی تشنیع زنند و تهمت نهند تا ما خود
ماثوم نباشد و الحمد لله رب العالمین اما آنچه کفته است که رافضی را عادت شد
که پیشتر بهتان نهند چون جهودان انصاف نیست که مسلمانان خصوصا
که با انصاف و استفتا درین مجموعه که این خواجه کرده است نظر کنند با حوا
بر خوانند بدانند که البته هیچ دروغ نکفته است و هیچ بهتان نهاده است
چون درست شود که چهار روایت از آنچه کفته است و نوشته است دروغ
و بهتان و تهمت و تعصب و عداوت و بغض است معتقد او باشد که جهودان
و او بهتر باشند که دارند با ایشان اگر چه رافضی بوده است و اکنون سنی
است انصاف آنست که مذهب جهودان و ملحدان همه مبدان چندانکه
مکافات کنند بهر چه کفته و نوشته ان اخذه الیم شدید اما آنچه کفته است
دروغ بر رسول نهاده است که کفت یهود هذه الامة الرافضة و پردان
از آنکه خدا را تعالی دانند که رسول مبرا است از مانند این کفتن و دروغ
کتابها مسطور نیست و از هیچ محدثی معلوم نیست و بسیار خود را نصب کرده
است از آن خبرها شبهه که رسول فرموده است که و من کذب علی
متعمدا فلیتبوا مقعده من النار و معارضه کرده اند این خبر را که از اخبار
آحاد است بخبر متواتر که در حق مذهب معدود آورد این فصل باید انشاء الله

و اکر درست شود آن خبر که در حق رو نقض آورده است شده باشد
نه در حق شیعه که قایلان عدل و توحید و مقران نبوت و امامت و معترفان
بکتاب و سنت و شریعت اند و در رافضه آن باشد و در خوانده شان آن
باشد که زنک ماه روی را ابن زنک خوانند و سیاه را ابن کافور و ما فرقه الا
بالله و علیه توکلت انکه کفته است و عده دویم آن بیشتر کبران خانه کبر است از انرو
که همچنانکه کبران بیزدان و اهرمن کویند و اعتقاد کرده اند که هر چه نیکی است
و خوشی و راحت است از فعل یزدانست و هر چه رنج و بدی و مضرت است
از فعل اهرمنست و رافضی همین کوید که خدای تعالی خالق خیر و نفع و نیکی است
و خوشی آنست و هر چه شر و زیانست از فعل شیطانست شبه کبر است اما
مذهب آنست که خدای تعالی خالق خیر است و مرید همه اشیاست و اوست
نافع و ضار و آفریننده حرکات و سکنات اوست که در خلق افعال
کبر با وی شریک نیست و همچنانکه خود را کبرکان بر موالی آل ساسان انند
رافضیان خود را موالی علویان دانند و همچنانکه کبرکان ملک نسبت
بغیر یزدان دانند رافضیان خلاف سنت دانند و بعضی کویند که یار
فرو دانند و همچنانکه کبرکان از همه صحابه عمر را دشمن دارند رافضی تر عمر را
دشمن دارد و بسنت کبرکی و همچنانکه کبرکان کویند که کیخسرو نمرده و با تمام آن
شده و زنده است و بدر آید و کیش کبرکی تازه کند رافضی کویند امام
زنده است باید و مذهب رافضی بیرون دهد و جهان بکیرد و ذو الفقار
با خود دارد تا بر مسلمانان بزند این کشته لا جواب این طامات
نامناسب و ترهات ناموزون و اشارات لغو و عبارات دروغ
که از سر تعصب و بغض ایراد کرده است بر سبیل اقتصار آنست که ظاهر
شود که حیث و چنانکه نبوده درین مذهب بوده است اصول این مذهب
بحمد الله دانسته است و از فروع بیکانه بوده است و از آن کبر بحث است

که جاهل بوده است او را شک نیست که مذهب گبرکان اینست که یزدان
مطبوع است بر خیر البته شر نتواند کردن و اهرمن مطبوع است بر شر البته
خیر نتواند کردن و قادر نباشد بخیر بر خلاف آنحضرت که آورده است
که از مذهب شیعه اصولیه معلوم است که باری تعالی قادر است بر سایر
اجناس مقدورات مالانهایت که هر چه صحت مقدوری او دارد
و قادر است لذاته و بر خیر قادر است و بر شر قادر است و همه مقدورات
باجمع مقدور اوست اما چون عالمست بقبح قبایح و مستغنی است از
فعل قبایح و عالمست که مستغنی است از فعل قبایح اختیار فعل قبیح نکند
تا حاصل نیاید بر صفت نقص و عقل عقلا و آیات عدل از قرآن و
مذهب انبیا همه بر صحت مذهب شیعه گواه است که باری تعالی قادر
بر قبیح چنانکه قادر است بر حسن اما اختیار فعل قبیح نکند از آن
وجه که گفته شد و همچنین مذهب شیعه اصولیه اینست که فاعل مکلف
قادر است بر فعل حسن و بر فعل قبیح مخیر است اگر خواهد ایمان
آورد و طاعت کند و اگر خواهد کافر باشد و معصیت کند و
قدرت صلاحیت ضدین دارد و مکلف مخیر است بر خیر و شر و نیکی و بدی
و کفر و ایمان قادر است پس مسئله بخلاف آن قیاس است که خواجه
کرده است که یزدان مطبوع است بر خیر و قادر است بر شر و اهرمن
مطبوع است بر شر و بر خیر قادر نیست و مذهب گبرکان درین مسئله
بمذهب مجبران مانند است که گویند هر مکلف که مطبوع است از قبل
خدای تعالی بر ایمان و طاعت هرگز کفر نتواند آوردن و معصیت نتواند
کردن و مکره است و مجبر چنانکه یزدان و آن بنده که کافر و عاصی
است اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن چنانکه اهرمن و درین
صورت گویند که ابلیس و فرعون و ابوجهل هرگز ایمان نتوانند آوردن

و سلمان

و سلمان و ابوذر و مقداد را بقهر خدای بر ایمان داشته فعل ایشان
بود پس مجبری بهتر مانند بگبرکان در صورت و هر عاقل که با انصاف
تامل کند انکار نکند که درین اختیار مجبری بگبرکان بهتر مانند دارد که
رافضی را آن شبهه دیدیم که تلبیس کرده است بر عوام که شیعه مضرت
و منفعت از خدای نخواسته بخلاف آنست مانند که از فعل خدای باشد
چون اصول نعم و نوع نعمت و خلق همه اجسام و همه اعراض مخصوصه
همه از فعل خدای دانند و مضرت بسیار چون بیماری و مرگ و خلق
موذیات همه اگرچه در آن لطف و اعتبار و اغراض باشد از فعل
خدای دانند و طاعت و معصیت را حواله کنند به بندگان مکلفان
تا خدای تعالی مانع و ضار باشد بر خیر و شر قادر است بخلاف یزدان
و اهرمن و چون مذهب مجبران درست شد که بگبرکی مانندهتر است در
این صورت انتقاد کفایت است و تمام الحمد لله رب العالمین اما آنچه گفته است که
آنها که گبرکان مولای آل ساسان باشند رافضیان مولای علویان
باشند آنست که عجب آید از کسی که دعوی مسلمانی کند و نداند که از علم
بهره دارد و نسبت گبرسان برابر آورده است انکه علویان و آل ذریه
فاطمه را با آل ساسان قیاس کند و ندانند که درین اجرا سید ولد آدم
با ساسان گبر برابر کرده باشد و حقیقت اینست که غرض این مصنف
این بوده است از جمع این کتاب تا جابر بواطن و اسرار و کیش ملاحده
را ظاهر کند و جاه بزرگ محمد و علی را با ساسان گبر برابر کند و چون مرد
را کافر بچه و ناپاک زاده داند اینهمه روا دارد و اگر بقرآن
ایمان داشته بدین آیه مقر بودی که باری تعالی محمد را میگوید قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی علویان و فاطمیان را با آل ساسان
گبر برابر نکردی شیعه و اتباع ایشان را با گبرکان برابر نکردی و اگر محمد

عبدالله متوقف بود در این خبر را انکار نکردی که مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق واگر باجماع است
قول صحابه کبار راضی بودی واز آن تابعین بزرگوار مخالفت این
حدیث روا نداشتی که باتفاق واجماع ازان صاحب شریعت
روا کرده اند النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لامتی
پس اگر شیعه خود را موالی سادات مفترض الطاعة معصوم ومنصوص
دانند متابعت قرآن واخبار متواتره کرده باشند ومانند کردن
ایشان را بآل ساسان که آفتاب پرست الاغانیه حرامزادگی وبی
اصلی وبد دیانتی نباشد تا معلوم نقلا وعقلا شود که درین فصل آن
ناقل را چه لازمست در بیان نکتها که در حق ایشان بضاعت حجت آور
تا این مجموعه باستقصا نخوانده ندی ومطالعه کرده ندی ونگفته ندی که برخلاف
قرآن وعقل واخبار مصطفی فتوی کردن الاغانیه بدعت وضلالت
نباشد نعوذ بالله منها ودرین الزام خواجه را مذهب خود فراموش
نباید کردن که تا بوده است خود را موالی آل عباس دانسته است
ونه آیه از قرآن بحجت دارد در آن متابعت وموالات ونه خبری از اخبار
متواتره پس مراد اقتدا بگبرکان باشد بموالات آل ساسان تا چون با
ما دوش آرد دست از آن زجر وتشنیع بدارد وما این متابعت را که نه
اما آنچه گفته است که رافضیان چون گبرکان ملک بنسب گویند نه باختیار
دیگر باره مذهب خود فراموش کرده است که خلافت وسلطنت آل
بنسب گفته است واو در غیر عباسیان روا نمیدارد واین خود
سلیقه ایشان را بنقاقت واگر گبرکان بغیر یزدانی گویند نه مجیران هم
ایمان بر مسلمانان هدایت سبحانه گویند وبه کفر کافران باضلال باری
پس مذهب گبرکان خواجه دارد وتشنیع بر دیگران حکومت مرد [illegible]

ما در

ما در فصول مقدم بدلیل وحجت درست کردیم که امامت بعلم وبعصمت
وشجاعت نه بمیراث وخویشی ونسب چون نخواسته بدانند وبافته
این خصال امامت نباشد واگرچه پر نسیب وبزرگوار باشد تا این
شبهه زایل باشد واین معارضات در نجه خواجه استقامت حاصل وجواب
آنچه گفته است ورافضیان عمر را دشمن دارند چون گبرکان این عار
کهن است الحمد لله هرگز درست نبوده است واگر گبرکان عمر را دشمن دارند
که ملک از ایشان بستد چون مهها واردکش روا نباشد که ایشان
تر دشمن دارند که الانسان عبید الاحسان وحوالات این شبهه ونقض
این تهمت از فصول این کتاب برفت بدلایل وحجت وجه سود اعاده
آن را وآنچه گفته است که همانکه گبرکان گویند که کیخسرو نمرد وباسمان رفت
وزنده است وباخر الزمان بزمین آید وحق ظاهر گرداند وباطل را
زایل کرداند نیک باشده است اینطور نقد دعوی مذهب اهل سنت
وجماعت خلفا عن سلف ومعاتب بعید دور است از مذهب شیعه
بدان دلیل که مذهب اهل سنت وجماعت چنانست که عیسی پیغمبر علیه السلام
هنوز زنده است وباسمان رفته است وباخر زمان بزمین آید وحق
ظاهر گرداند وباطل زایل گرداند پس در ضرورت است با این اقرار
مذهب گبرکان نشبه تر است از انکه شیعه گفته که قایم وقیر دعوت
کرد وگفته که باسمان نشد خود ابتدای خروجش ابتدای دعوت
امام باشد پس مذهب گبرکان وکیخسرو ومذهب مجبره بهتر میماند
تا عیسی علیه السلام وحیات او اگر روا باشد که عیسی را که شریعتش منسوخ
شده است وحکم کتاب او زایل بزمین آید هم روا باید داشتن که
از فرزندان مصطفی علیه السلام یک مهدی امت باشد وبعد از غیبت ظاهر شود
در وقت ودعوت شریعه جدش کند که هرکس که نزول عیسی را معترف است

خروج مهدی را منکر نیست و آنچه گفته است که ذوالفقار بر گردن همه مسلمانان
زده شده همه از غایت نادانی و بدمذهبی است که او الا کافر و ملحد و ضال
و گمراه و مشرک را نکشد و عالم بعدل و انصاف بیاراید و از جور و ظلم و عدوان
خالی کرده اند چنانکه حضرت رسالت و ائمه و رسول و صحابه خبر داده اند و خوارج
چون در فصول این کتاب علما را که بهتر است از قائم مسلمان کش میخوانند
عجب نباشد که قائم را مسلمان کش دانند اما متبع هرد و الا کی بگذرد
والحمد لله رب العالمین **آنچه گفته است** خانکشی به این و حدیث آن خانه
با محمدی دارد و نیز اگر بشمارد و نشان داده که دارند محمدان اولا
مسلمانان کینه ور باشند و محمدان بهتر گویند در اصفهانیان بقائم
گویند چهارم محمد لاف از علی و آل زنند و رافضی لاف از علی و آل زنند
و علی و آل از رافضی و محمد بیزارند و رافضی رایت سفید دارد و محمد
رایت سفید دارد و پنجم گویند مدین شرع اعتقاد نیست غیر مصر شرح
آن دو بند رافضی گوید قائم شرح آن داند که معصوم است ششم
محمد ذم ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و همه سلف کند و رافضی همین کند و اصل
مذهب رافضی خود این است هفتم آنکه محمد را در هیچ زاهد و امام اعتقاد
نباشد همه اعتقادشان در غوغا خوکا به نمازی گویند سنگها باشد و رافضی
را همین سیرت باشد هرگز ایشان را در هیچ امام زاهد مهدی معصوم اعتقاد
نباشد و اعتقادشان در خارجی مفسد غوغا باشد اندر تبرا کنند از سلف
صالح فقط و رافضی خیر العمل زنند در بانگ نماز و محمد همین گوید هشتم آنکه
رافضی انگشتری دارد در دست راست و محمد همین کند و نهم محمد تکبیر
تکبیر کنند بر مرده و رافضی همین کنند و دهم محمد در نماز دست فروگذارد و
رافضی همین کند و محمد هفت امام بگوید از بطن علی و رافضی دوازده امام
بگوید و رافضی علی و ائمه دیگر را صلوات الله علیه نویسد و گوید و محمد همین

کند

کند همه را صلوات الله علیه نویسد و نام امامان در نماز گویند و محمد چنان
وضو سازد که رافضی **لا جواب** این کلمات و فصول که از سر جهل و بی
علمی و خیانت ایراد کرده است سبو فوق حضرت نبوه و برکات مصطفوی ایشان
برود انشاء الله وحده و به الثقه اما جواب آن کلمه که حدیث سیم با خانه محمدی
دارد چون از این فصل فارغ شویم خانه خواجه با وی نمائیم که کی است و چگونه
است که حضرت رسالت پناه بخانه خود برده اما آنچه گفته است که این کتاب
مرسا فاست باستقصا تمام برخوانده اند که بر آل مصطفی خلفا عنه
سلف چگونه کین و عداوت ظاهر گردانیده است و بر شیعه آل رسول
پس بگوری محمدان خواجه بهتر میدانند تا عمل خود بر دیگران نبندند **لا جواب**
آنچه گفته است محمدان خود را البوزیمصر بندند در اصفهانیان خود در اقالیم اسلامی طرفه
نیست محمدان خود را از امت مصطفی خارج دانند اما در خط اسلام
نزد مان طایفه اند خود را بامامان خود بسته اند چنانکه اینکه ایشان
و آنها که گشته و اهل سنت و جماعت خود را بر خلفا بسته اند که امامان
با امامت قائم گویند شیعیان دو طایفه اولی باشد که علاحده که از خطه بیند
تا کینه و دیر خواجه استفاده معلومتر شود و این شیعه باطل باشد و این
شیعه دلیل دیگر آنکه امامیان معتقدند که با امام غایب میگویند و دیگران
که با امام ظاهر گویند بلکه بهتر باشند و در دعوی تا نیک تامل کند که چه لازم
می آید و **لا** آنچه گفته است محض خطاست و دروغ صرف و اما آنچه گفته
است که رافضی لاف از علی و آل علی زنند و محمد همین کند قیاس باید کرد
بر مذهب خویش که نیک باشد است مذهب خوارج علیهم لعاین الله
که ایشان همه لاف ابوبکر و عمر زنند و ابوبکر و عمر از خوارج بیزارند و لاف
ایشان باطل و علی و آل از ملاحده بیزارند و لاف ملاحده باطل و اگر شیعه
در آن لاف با ملاحده برابرند سنیان همه با خوارج برابرند در آن لاف و ملحد

و خارجی‌اند در استحقاق لعنت و عقوبت و اما جواب آنچه گفته است که
رافضی رایت سفید دارد و ملحد همین پندارم دلالت نمی‌کند که اتفاق که
رسول هر دو رایت داشته است سفید را ابیض داد و سیاه را بعباس و آل علی
سفید دارند هنوز و آل عباس هنوز سیاه دارند و دیگر بدانکه ملحد بر گرفت
باطل باشد محمد مبیضه همه سیاه دارند بایستی که باطل شدی
خواجه سنی ترک آن نکردی و نیز خلیفه اگرچه در دیوان دارند اما عیار
همش نگاه و اگر قرآن را زنادقه خوانند از حقیقت بدر نشود و در سفینه
علما اگر ملحدان بر گیرند مذهب حق باطل نشود و حنفی نکند و ملحدی را نشود
و ملحدان بانگ نماز و اقامت میگویند و همه حال دست شوان آن
که حق مبطل اختیار کند این حق باطل نشود و همه شریعت را برین قیاس
می‌باید کردن تا این شبهه زایل شود و رایت نه خود از اصول مذهب
و نه از فروع بلکه از علامات و نشان لشکر و شعار سیاه است
و مشابهت بدان دلالت نمی‌کند باجماع امت و اما آنچه گفته است
که ملحد گوید بدین شرع اعتقاد نیست شرح آن عزیز مصر و بدر است که
شرع شریعت قایم دانند که معصوم نیست هرد و حوالت بدو کرده است
اولا ملحد شرع ایمان ندارد و اگر برای ضرورت دعوی شریعت نماید
غرض مصرش ظاهر است چرا خود در اهتمام کرده‌اند من شریعت پندارم
و مذهب شیعه خود معلوم است درین مسئله و در پیش بیان کرده شد که
امام نه از برای بیان شریعت میباید که از رسول و ائمه و کتاب و اجماع
معلوم شود امینت و در آن خلاف نیست و زیاده ازین نگویند که اگر در
مسئله نقلی شیعه را خلافی پدید آید و شبهه شود در باب ایشان بر امام
واجب باشد که ایشان را بیان آن معلوم فرماید و علم بوجود و معرفت
امام لطف مکلفست و غیر این نیست که بیان کرده شد و این بیشتر گذشت

باطل‌تر است از هر باطلی و اما آنچه گفته است که ملحدان ابوبکر و عمر و عثمان
و صحابه سلف صالح را دوست ندارند چنانکه رافضیان لیکن اینجا عجب
کوزتر است و رافضی منتظرتر و بجواب او جاهلتر اولا ملحد نفی صانع کند و قدم
عالم گوید و بعث رسل را منکر باشد و نشور را محال داند و شریعت محمد
را ایمان ندارند پس چنان بد دارست و خود چنین است که این معنی
که رافضی و سنی ابوبکر و عمر را از خدا و رسول بزرگتر دانند و دوستتر
می‌دارند و بدین سنی هم خرم نباید شد پس اگر ملحد با این اعتقاد صحابه
را دشمن میدارد گو میدار که چون باصول ایمان ندارد اگر بفروع ایمان
نداشته باشد همان حکم دارد و پندارم که ابوبکر و عمر و همه صحابه نزد دستگیر
ملحد بیزارند تا خواجه که دیده در بازرسی کرده است این وکالت از عهد
و محبت ابوبکر و عمر را بر توحید خدا و نبوت مصطفی ترجیح نهند و اما آنچه
گفته است اصل مذهب رافضی همین است که صحابه را دشمن دارند خطا
و توحش است اولا اصل مذهب رافضی نشنیده‌ام خواجه بهتر میداند
که چیست و چنان باعتراف خود رافضی بوده است اما اصل مذهب شیعه
اصولیه امامیه اثناعشریه آنست که آسمان و زمین و هرچه در میان آسمان
و زمین است از جمادات و حیوانات هیچ نبوده است از اجسام
عالم و اعراض همه خدای تعالی آفریده است و صانع عالمست و قدیم است
و لا قدیم سواه و ما کان موصوف است بصفات کمال لم یزل
و لایزال مخالف همه اشیاء محدثات و معدومات و موجودات تبارک و تعالی
قادرست بالآلت عالمست بالعلت حقیقی آفت موجود بالذات
سمیع و بصیر و مدرک جمله مدرکات غنی است و حاجت برو روا نیست
بر طاعات و کارهای قبیحات مثل و مانند و شبیه ندارد و جا و مکان و شهوت
و نفرت برو روا نباشد قرآن کلام اوست اول تا آخر صدق و حقیقت

حقیقت در

خدای بیچون چشم و سر و دیگر جوارح نه بیند و بشنید بی‌دیدن نه بنیاد و نه
با آخرت و هرچه جز از ذات او ست از موجودات همه محدثست و او
قدیم و با قرار است و کفر و ظلم و طغیان و معصیت نخواهد و بنیاد نهند
دوست ندارد و از و راضی نباشد و فاعلش را هم نباشد پیغمبران او از آدم تا
محمد همه صادق و امین و قولش همه حجت و فعلش همه حق و بعد از و
امام بنص و معصوم علی مرتضی است بنص از قبل خدا معصوم از خطا و بعد از
وی امام بنص تا قیامت امامان باشند که موصوف باشند بدان صفت
و بعث و نشور و وعده و وعید و ثواب و عقاب و نقل و اعراض حقیقت
و سوال گور درست و تکلیف مالایطاق قبیح است و جزای مکلفان
را اعمال ایشانست این جمله ایست از اصول مذهب شیعه امامیه اصولیه اثنا
عشریه و دشنام و بغض ابوبکر و عمر و عثمان که خواجه استاد ابی غفور
بخواجگان سنی لقب مجبر مذهب متعصب در حضرت و بر هیچ عوام ادبار
دار اذل الناس در این کتاب بیان کرده است که دشنام و عداوت
ابوبکر و عمر بنیاد ام نجات آخرت را نشاید و اگر این بیچاره به بعث
و نشور و قیامت و حساب و ثواب و عقاب ایمان داشتی حقا که اگر
پادشاهای عالم و جاه دنیا اختیار چنین تصنیفی کردی که هر مومنی مسلمان
را ملحد یا کافر خواند بقول رسول او مار باشد اگر این بابت
اگر گفته است و سیم محمد را در زاهدان و امامان اعتقادی نباشد هم
رافضی را هم نباشد مگر در خارجی معتقدی عوام مسیح حقا که عقل و حس سخن
میفهید که این بیچاره که این تصنیف کرده است اختیار مذهبی کرده است
که اگر در خدای دعوی کند ظالم کفر آرزو فاسق را باخوار احد او اند که کفر و
معاصی همه بارادت و مشیت او باشد و پیغمبرش آن هاکار مذهب
راست باشد که فاسق و عاشق باشد و امام همچنین که باشد داند و گر

نداند اگر شجاع باشد و گر نباشد معصوم خود نعوذ بالله بعض خود را
نباشد اند که اختیار ابوهریره و ابوعبیده باشد فراز ای اهل ار
و عار فاش هر که اسامه باشد نسبت ایمان آلی محمد ذریح مالی علام
پاره از جهان آواره حاملیم اسلام کر این سیاه پای حرکات بی‌نوای
بار وای رکره سندلان و خوفان و سی‌کس یاد کرده از نماز و روزه
بکر بخشیش کنار کرلی در رشته در باشند چون غولی در غار سهاش
رسم و قاعده زاهد مجبران و شبهان سلامش میروند و دست
و روی میمالند و با عیبان و جهال و عوام و حوسطان میمانند که این نهرت
شبلی و جنید و بایزید فطوری دارد و خود نداند که از ایشان هزار
و سنگ دوری دارند و معروف است که امیر غازی تا مان الحرمیز را کشد که
بر غلان کوه زاهدی هست مبارک زاهد با هیبان و چند سال است که آنجا
امر میاید خود را پا نمازی را دیده سنگها او رمی آو بخشه چون خوک بیشه
و غول بیابان بفرمود تا از گوشتش بریانها ساختند و گفت زاهد چنین
بر خلاف شریعت مصطفی باشد مستحق لعنت خدا الحمدلله زاهد الحمد
شیعه ایمان و اعتقاد ندارند شاید پس خواجه با این اعتقاد مذهب
اختیار شاید که بعرف مذهبی کند که خدا را منزه دانند و رسول را طاهر
و مطهر و امام را بنص و معصوم و عالم و فقیه را پاک نفس و مستور که
در باب نقص و بغض و دزد و شطرنج و چنگ و دوبیتی متهم و آلوده نباشند
و این بدلیل ندارند نه بتقلید اسلام تحیت شهرت ایمان با خلاص
بجاره نه بحقیقت نه مجاز این مذهب را مذهب مجبر بمکتب عقل و شرع
بر باید زدن تا خود سره که است و ناسره که ام حق کدام و باطل کدام
الحمدلله علی کمال الایمان و الاسلام والسلم علی النبی و علی امام الحمد که است
در غار خیر العمل زنند و همچنین کنند جواب آنست که سایه و کلمات [illegible]

شریعت و نبوت و دیانت تعلق دارد و فقها و علما و طوایف و جمهور مسلمین قول
آن دانند و در کتب مسطور باشد چون جهال در آن او کین و ریبی در خلیفه
دیگر و فتور کردن از غایت جهل و بی علمی باشد اولا اتفاقست که کلمهٔ
نماز و اقامت نه موضوع شیعه است و رسول فرموده است و در عهد ابوبکر
و خلافت او مؤذنان گفته اند و در روزگار عمر خطاب ترک کردند که عمر گفت
که چون مردم میشنوند که نماز خیر الاعمالست در زکوة و حج و روزه و جهاد تغافل
میکنند و تکاسل مینمایند و تقصیر میکنند ترک این لفظ کنیم تا مردم ترجیح
ننهند نماز را بر دیگر عبادات و غرض از ترک و منع کلمهٔ خیر العمل که این
بوده است با اختیار عمر و با آن گفته بودند با عهد امیر المؤمنین که
با معویه قتال میکرد این هر دو قوم را با بانگ نماز و قامت بر یک جهت بود
معویه گفت فرقی بباید میان ما و ایشان خیر من النوم اختیار کرد
بدل خیر العمل پس اتباع علی بر سنت مصطفی بماندند و اتباع معویه از
آن عدول کردند اما علیه را حجت مذهب شوانند بود از اصول و فروع
مذاهب مسلمانان از هر جای چیزی اختیار کرده اند و بدزدیده و
آن نه دلالت کمال ایشان باشد و اگر روزی منصفی بر هر دو کتاب بنگرد
این کلمات نه نقصان شیعه باشد و نه تفضیل سنت و گر مذکور است
دیده است و نخوانده است باید که بخواند و بپرسد تا بداند که زیدیان
طایفه اند از مسلمانان و از امت محمد که بعدل و توحید خدای و عصمت انبیا
معترف باشند و بعد از مصطفی امام بحق علی مرتضی را دانند و بعضی
گویند و معصوم دانند علی را و حسن و حسین را و بعد از زین العابدین امامت
در زید علی دعوی کنند و بیشتر فقهاشان فقه ابوحنیفه باشد و اینها را
اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین و قیاس و در مسایل و تفریعات
روا دارند بخلاف مذهب شیعه و در شهر ری مدرسهای معروف دارند

و فقهای

و فقهای بسیار درین مذهب بوده و علما و عالم چون جبال جیلان و دیلم و دیلمان
و یمن و طوایف دیگر نه دیگر که حرم خداست آن مذهب ظاهر و معروفست
البته در مذهب تکیه نکنند و در ری جماعتی بسیار بودند و فقیهان و رئیسان
این مذهب داشتند و مقبول الشهاده و العداله بوده اند پیش قاضی القضاة
الحسن استرابادی رحمه الله چنانکه سید امام ابو الفتح دیلمی و سید ظهیر الدین
چنانکه خواجه امام ابو جعفر کنکی رحمه الله که اصحاب ابو حنیفه نشستند در حضرت
مجلس حکم و معدل و مزکی باشد و نه نقصان عدالت ایشان کنند و نه کسی از نو
باشد که ایشان را طعن زنند و امام ایشان نه امام اصحاب ما نه بعض باشد
همیشه مسطور باشد شجاع عالم زاهد که خروج کند و اهل کوفه بیشتر این مذهب دارند
و از بغداد تا کوفه که دار الخلافه است بسیار زیدیت و امیر مکه سید حسنی
است این مذهب دارد و در قول اشهد خیر العمل گویند آشکارا در نماز دست
سلطان روز گذارند و علم سفید دارند پس این جمله معلومست که عهد خود عمر است
بایستی که خلیفه بغداد الی دار کوفه بر داشتی که مذاری بالموت راه
دور است آخر بکوفه نزدیکیست و از مکه بر داشتی که حرم خداست بغداد
نباشد خلیفه که رها کند در حرم خدا مذهبی آشکارا باشد و سلطان
عالم بایستی که از حدود جیلان و دیلمان بر داشتی که چگونه شاید
سلطان ممکن در عهدی ظاهر باشد و امیر اتابک قشتمر و سنقر کحل و جاولی
و امیر غازی عباس و امیر عادل غازی اینانج اتابک بایستی که آن
مذهبی از ری بر داشته بودندی و دیگر کی در رزاد خواب بکردی که دو
دهرار چه محل باشد که مذهب اهل قیاس این شعار بر نقبه بسان دارند و مدعیان
تعصب نکنند و آشکارا کنند این جمله و قاضی حسن استرابادی که در فریق
و مذهب با عهد بداشت بایستی که مرگ علیه بدارند و چون ظهیر الدین که مفتی
مسلمانانست باری این همه مداهنه نکردی پس معلوم شد که خلیفه و سلطان ایران

و این دو عار همه عالم و عارف اند و دشمن محمدی و محمدیان نکر الثقل علم
باشد و نه بدست خود نگذاشتن هم این باشد که نفی صانع کنند و عالم قدیم
دانند و معرفت خدای بعقل رسول حواله کنند و همه دانند که خیر الثقل
رایت سفید و دست خود نگذاشتن و دلال نکنند پس اگر نه خواهد اشغال
کرسعه و هم است که سنی شده است هر چه اند از خلفه و سلاطین
امرا اسلام و قضاه و حکام عالم باید که تحمل هم نفوذ کنند و یحیی همه
مدا نکنند و شیخ سر کرده و جهان راست بدارد و همه زینهار بشنا انگشت
و هر عاقل فاضل که این فضل و جوابش را استغفار بر خواند جهل و بی
امانتی و متعصبی این معه بداند بار خدایا توفیق رفیق ما گردان و از فضل خود
ما را بهره ده تا آنچه گوییم و کنیم و نویسیم که قیامت را علامت نباشد
و بدنیا ما را اغوا مت انک انت الهادی الی طریق المبین اما آنکه گفته است
علماء ان انگشتر بدست راست دارند و رافضیان هم بدست است دارند
د موز جهل و کثرت تعصب بدانست که انگشتر داشتن از سنت و واجب
نیست سنت است اگر کسی هرگز ندارد دین و اعتقاد و مذهبش را نقصان
نباشد تکلیف در کیفیت انکه در کدام دست دارند و چگونه دلالت
الی دو اسلام باشد آمدیم با فایده سخن اگر اصحاب ما را چیزی معلوم شده
است که بدست چپ باید داشتن و هر کل مجتهد مصیب را است باشد
بخبری که از جعفر صادق ع روایت کرده اند روا باشد که او تربا قدر و منزلت
کی باشد از جمله مجتهدان که او کمتر نباشد ما را اجتهاد از دیگران اقتدا کردیم
بدان خبر که فرمود که علامات شیعتنا خمس گفت علامت شیعه ما پنج است
تعفیر الجبین یعنی پیشانی بر خاک نهند در سجده و التختم بالیمین و انگشتر بدست
راست دارند و زیارة اربعین یعنی صفر زیاره حسین و شهیدان کربلا
دریابند و صلوة احدی و خمسین و پنجاه و یک گفت نماز در شبانروزی

از

از فریضه و سنت بجای آورند و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و در نماز بسم
الله بلند گویند و اگر چه قرائة زیر خوانند در مواضعی که زیر باید خواندن این
اجتهاد امام جعفر صادق است و سنت و طریقه علی مرتضی و سیرت ائمه هدی اگر خواه
اشغال محمدی میخوانند و فرمان میدار ابا شد و اگر چون محمدیان رد بر اهل حکم
شرع در آویزند دست باید داشتن پس باید که مسلمانان دست از قرآن
خواندن و نماز کردن و اظهار کلمه شهادتین بدارند از بهر آنکه محمدیان
ظاهر کرده اند با این جمله بد اند و حقیقت جهل خویش بدانند و آنچه گفته است
که محمدی بر مرده پنج تکبیر کند و رافضی پنج تکبیر کند جواب با انصاف فهم باید کردن
تا فایده حاصل شود و شبهه زایل اولا از رسول ع و اهل بیت و صحابه معتبر است
که تکبیر در نماز مرده پنج کرده اند و شیعه از خود ننهاده اند و امت باری
متفق اند که رسول ع روز احد بر حمزه هفتاد تکبیر کرد و سنت آن بود که هر
باری که فارغ شد جبرئیل آمد که ملائکه فوج رسیدند باز رسول ع نماز از سر
گرفتی تا صحابه بشمردند تا چندان نماز اعاده کرد که تکبیر هفتاد شد پس اگر
تکبیر چهار باشد عدد هفتاد و پنج باشد و چون چهارده بار از سر گرفت هر بار
پنج تکبیر هفتاد نماز باشد پس اگر چهار گفته هفت تکبیر باشد یا رده نماز راده باید
اگر سه بار گذشت دو بار باشد دو جا نه خلاف اجماع باشد هم الا آنکه
دو بار پنج باشد و دو بار شش باید کردن و اصل اول ابن عباس آخر بطل باشد
که هفتاد تکبیر چهار چهار هفده باشد دو بار دو گیر بنیز نماز مرده تمام
نشود مانند الا حساب است که چهارده بار در سنت هفتاد دیگر با سه بلا زیاده
و نقصان و این حجتی بیغیب هر کسی بفهم گواند و سره بداند دیگر آنکه گفته است
خواه قیاس در شریعت روا است اگر قیاس تکبیر بر فرایض نماز مرده است
در شبانروزی پنج است تکبیر پنج باید کردن اگر بعدد و صحابه در خلفا بدست
رسول بر اثر جواب باید گرفتن پنج باشد اگر قاعده ارکان شریعت پنج است

اگر خواجه قیاس بر این عهد نکرده است انها کرده اند و مجتهد بوده اند و کل
مجتهد مصیب نه بلکه مذهب حنفی آنکه نص است از قبل خدای دیگر بر خلاف این
دلالت و اشاره و الحمد لله رب العالمین و در این سالها نزدیک کوه کی
را ملحدان از راه برگرفته از زی معروف و با الموت بردند پدرش بر آنجا
کشید و خونبها کرد و ملحدی گرفته بخرید و به پوست تا که از امیر جمال الدین
حاروان مسلمان بچه را ملحد از دو سال بوی باز آوردند روزی حکایت
آن ملاعین برای او که میکرد از انواع گفت مرده را بنماز دفن کردند

بزبان خود گفت مصر

من از کیا پرسیدم چرا نمازش نکردید گفته صورتی بود آن نشاید جار رسم
که گویند مرده زنده و ابو وابن کعب و پشیمان شد و گفت نماز بر کافر
کرده اند پس خواجه مصر را سعادت گرداد که ملحدان نماز بر مرده جهود کنند
و سبیل و نشر ایمان بگذارند و آن بدترین مرده است موجب مزید خدا
اقوال انبیا گویند پس نه تکبیر بیچ کنند و نه چهار و الحمد لله رب العالمین
اما آنچه گفته است ملحد در نماز دست فرو گذارد و در بعضی همین کنند جواب
این فصل باستغفار رفته بر وجهی شود اعاده آن کردن اما ملحدان
وقتی باسیری و در امیر عماد الدوله نعمت بتقرب دین آورده بودند با
ملحدان از آن اسیران این ماجرا میکردند ائمه هر سه طایفه دران مبارک گوش
حسن صباح را پرسیدند چون در اصل مذهب که وجوب معرفت
بحجره اعتقاد کردی در فروع چرا همان طایفه طریقه نگاه نداشتی گفت
خواستم از هر مذهبی اختیاری باشد مراد روز شیعه طلب علوی بود
گمان بردند که روی بمن آوردند خود پشیمانم که هزار حربی آید و یکی
نمی آید چون ابو الفتح کوره خوارزم زفون بالموت شد چنانکه معروف است
بزرگ امید ملحد را گفت شما خطا کردید که آیت عقید و خیر العمل فرو دست فرو
گذاشتی که اگر برعکس این بودی من بسیار شما فرستادی تا رسولی که از قبل

عین

عین الدوله خوارزمشاه بالموت رفته بود باز آمد و بنده آن حکایت میکرد
رسول چه ملحد اگر رایت سفید دارد و اگر سیاه ملحد باشد و سنی و شیعه
بقبول ملاحده آلوده نباشند که اصل الحاد در وجوب معرفت تعلیم اگر
در عقیدت و فروع الفاظ نباشد و این معنی معلوم است که سپید دست
فرو گذاشتند و صحابه او لیس همچنین و عمیت که خواجه اسفالی که او فقر
بوده و سنی شده است مالک را از شناسد که بعد از امامین ابو حنیفه
و شافعی از مالک بزرگتر فقیه و صاحب مذهب نیست و صد هزار مالکی در
شام و بلاد مغرب هستند با صول و جوامع و مجلس درس و فتوی و مفتی و
کتاب اورا امر اضع بعد از ذکر ابو حنیفه و شافعی از کبار مجتهدان خوانده
است و معلوم همه فقها و علمای فریقین است که مذهب او دست فرو
گذاشتن است که استاد و شافعی خواجه تو سنی میاست که تجهیز و حرمت
مالک گفتی که دست فرو گذاشتن در نماز ملحد نیست و مالک مجتهد را
بحرمت شافعی ملحد نخواندی و اگر خواجه برابر اصفهانیان حضور و عداوت
هست با مالک و مالکیان و زیدیان و مجتهدان عداوت نیست پس اگر
هست فرو گذاشتن و دلالت ملحدی زیدیه همه زیدیان باشند و مالک و همه
مالکیان بقول خواجه چهار شبانه روز است ماسی شده است ملحد با
و با جماع همه طوایف اسلام هر کس این طوایف را ملحد داند خواجه ملحد
بدترین و بد اعتقاد باشد که ملحد نه بدست فرو گذاشتن است بد آنست
که وجوب معرفت خدا احوال تسبیح و قول بتعلیم پیغمبران کنند و اما آنچه گفته است
که ملحدان بهفت امام گویند از اولاد علی و در اصفهانیان بدوازده از اولاد
علی اعتقاد تشهیر نادرست است که هفت نه دوازده باشد و معصوم نه
جایز الخطا باشد و ملحد مسلمان باشد و مذهب امامیه امامت از اصول
دین است و تعلیم باطلست و مذهب شیعه امام زمانه غایب است و مذهب ملاحده

لعنهم الله امام بعصر طاهر است و مذهب ملحدان عالم قدیمیست و مذهب مشبهه
مجسمه نیست و مذهب ملاحده معرفت خدا بسمع است و مذهب شیعه عقل و
اگر شبهه در آنست که دعوی ائمه در اولاد علی است نه مذهب خواجه از
امیه و مروانیان بوده است این دعوی اکنون در عباسیان است
و بحمد الله مانند او شبهه حاصل نیست ازین وجه که بیان کرده شد و صد هزار
لعنت بر همه ملحدان باد و شیر قاد و غوغا و بر آن جماعت که مذهبشان در اصول
مذهب ملحدان باشد و بر آنکس که صلوات را ملحد خوانند بحق محمد و آله اجمعین
اما آنچه گفته است که ملحدان علی را و فرزندان او را تا با تجمیل صلوات الله علیهم
نویسند و گویند و در تصنیفیان علی را تا بتمام صلوات الله علیه گویند و نویسند
بیان این فصل و جواب او اگر صلوة چه باشد و برکه باشد و چه معنی دارد
پیش گذشته و چون بود اعاده آن کردن و اگر خواجه سنی را شاید که عمر
خطاب را با فضل و تقدم او در اسلام و قوت و صلابت و سبب و تجربت
او در دین امیر المؤمنین خوانند و نویسند و بعد از آن بگویی را مصنفان
یزید خمر و مروان را ولید و هشام را تمام و یزید ناقص و ولید را حین خمار را
یا امیر المؤمنین خوانند و نویسند و از علی و عمر شرم ندارد و در دوا دارد و فرق
نهند تا اجرای امیر المؤمنین علی و عمر مصلح و یزید مفسد و علی معصوم و مروان مخطی
و عادل و ظالم و صادق و فاسق همه امیر المؤمنین باشند نزدیک خواجه
چه آنکه با محمد در غار باشد و چه آنکه سر بر بدو جنبش در کنار اگر اقتضای
علی و زین العابدین و باقر و صادق را صلوات الله علیه گویند معصوما تند از
هر خطا منصوص باتند از قبل خدا تعالی با تند شرایع و احکام تا این فصل
که گذشته قیاس بباید کردن با خود و عزامت بر که بسیار است و در آنکس
که بر علی و فرزندانش صلوات فرستد چنانکه بر مصطفی و با آنکس که یزید خمر
خمر خواره امیر المؤمنین خواند چنانکه با یار غار و اشداء علی الکفار و رحمان بنص

ریده بدانستن اما جواب آنچه گفته است که نام امامان در نماز خوانند بپذیر
در مدت را انصر گرای هم نماز نکرده است که آخر اگر یک نماز کرده بودی
با مده یا دانسته بودی که در نماز هرگز نام ائمه نخوانند و مذهب شیعه آنست که
که اگر نام هر بزرگواری کسی در نماز بخواند نمازش باطل باشد اما چون نماز
گذارده باشد و سلام داده باشد در تعقیب دعوات خوانند در آن
میانه نام ائمه سنت است که بر خوانند و اگر نخوانند زهی باشد و بعضی ایشان
نکنند و خود نماز تعلق ندارد و چون رخصت است بمذهب مسلمانان جمله از
سلام حولاه و گفته شد و نداف مومن را دعا گویند بر جمله بفضلها نکنند اگر
نام ائمه بر بندیند از هم بفضلها بکنند تا این الزام دیگر باره در تحریر شان باشد
که نام این ائمه بر عرش خدا مسطور است و در توریه و انجیل و زبور مذکور است
و در تعقیب هیچ نماز مشهور و اگر خواجه گوید هست که در کتب که همه طوایف اسلام
خوانند که خود در نماز است این کلمات اللهم صل علی محمد و آل محمد کرانیت
که هم وزنی اند و هم خویش تند و آل ابراهیم اشاتند تا خواجه را این
شبهه زایل شود که چه نام ایشان باتفاق امت بکلمات تمام نیست و بهر
ایشان دین بطاعت و الحمد لله رب العالمین و اما آنچه گفته است که ملحد وضو
همچنان کنند که را فضی خدای تعالی عالمست که ملحد هرگز وضو نکنند مگر ریا و از
از بیم تو ملحدان که در هر شهر پیران تو آن عصاانند تو سنی و تو شیعی و نوحق
هیچ را اصل نباشد که آنجا بضرورت با علی و آفرقه را او باشد که تکفیر
کردن بر دلیل و حجت قبول کنند و ایانش هر پا باشد و مذهب درست و
بگوی خواجه استعمال شیعه موافق قرآن کنند خلفا عن سلف این آیه که
باری تعالی مبعوث بدین یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین
دو اعضا مغسول و دو ممسوح موافق آیه اند و فرمان خدای اگر ملحد همچنین کنند بر

محمد و فعل محمد دست از حق نشاید برداشتن آنست جواب این شبهات و مجادلات
این کلمات ستوده فحسبنا الله و نعم الوکیل اما اینکه گفته است خاکش این
وحده چهارم این خانه و اعتقاد و سیرت با دهریان دارد و زیرا که دهری گوید که
محمد حکیمی بوده و سخنش همه رمز بوده و همه انبیا همچنین حکما بوده اند و رموز محمد را اهل الست
و علما را اساس الشبهه خوانند و اگر کذب او و انبیا ایمان ندارند علما را ادب دارند
در اثر گوید سخن محمد دو روی داشت ظاهر و باطن روی ظاهر با ابوبکر و عمر و دیگران
گفت و روی باطن به علی گفت که این اعمال عبادات و شرعیات از خواص
ساقط است را اثر بعینه همین گوید که با علما هر آن گفت از دیگران پنهان داشت
الجواب این کلمات آنست که دیگر باره از سر البغض و عداوت علی
بعض شیعه به دروغ حواله کرده است و بر عوام تلبیس کرده و خواسته که
باطل بحق و انمایند و حق به باطل زایل کردانند و باری تعالی بشارت داده است
که قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و الحمد لله سبحانه
و تعالی که مذهب شیعه کفر و بدعت و شرک و ضلالت و الحاد و عداوت و معاندت و تشبیه و
جبر و تعطیل و قدر همیشه سرنگون و منقطع و زایل و مردود و مذموم بوده است
و عدل و توحید و عصمت انبیا و رفعت اولیا و شریعت اسلام و دولت
محمدی و دین حنیفی و نور عقل و نظر و براهین قرآن همیشه روشن و ظاهر و باهر
بوده است لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و الحمد لله رب
العالمین اولا معلوم همه فضلا و علما و مسلمانان بکنید اعتقاد است که همه دهریان
حکما اول بوده اند و رئیس مراد که چون ارسطاطالیس و بقراطیس و دیگر دهریان
خره و بهرام مدعی که دهری بوده اند و مزدک خرم و مهارزاد را امثال ایشان
که دهری عالم قدیم گفتند و دهری بعضی کالولی و دهری با طبع هیولی و طبع هیولا
عبارت از ذره اول که مجبران امت محمد اثبات کنند و فرق میان
این و آن و کرده هر از ایشان ابن قتیبه گفته و ایشان همه دهری بوده اند

وجبر و تشبیه کردند و همه مشبهه و مجبره و قدریه از نسل ایشان شدند و مصنفش
بیان کرده شود انشاء الله تعالی که دهری و جبری یک مذهب اند و هم یار کرده
و آنچه گفته است اولین مجبری و مشبهی شیطان ابلیس ملعون مطعون بوده است
که او تشبیه کرد جوهر خود را به جوهر آدم و گفت انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین سر شبهات شد و چون گمشده گوا آدم را سجده
نکرد گفت رب بما اغویتنی گفت بار خدایا تو مرا اغوا کردی و اضلال کردی
مرا چه گناه است و این کلمه سر مجبران و رئیس قدریان شد و شرح این از
کتابهای معروف معلوم شود که کرده اند و آنرا رساله ابلیس خوانند یا اخوان المجبره
که در این شرح آنچه میسر نشود پس مجبران امت محمد همه با ابلیس اقتدا کرده اند
در اضلال و اغوا و کفر و زندقه و فساد و مسخر احوال بقدرت و فعل و رضا
مشیت و ارادت باری تعالی کنند تا اقتدا با ابلیس درست کرده باشند که
رب بما اغویتنی تا باری تعالی به داغ عظیم خویش او را و تبار او را اند بیا سعد سکنا
لعنت کرده است و بقیامت همه را عذاب الیم و سموم حمیم وعید فرموده
قال اسجا لاملئن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین پس خواجه را اظهار چه
سخن تا پس مجبر باشد فعل خدا را امکان باشد خلیفه اولین را دشمن
مذاهب اهل توحید شاید که کند خواجه بشکند شیعه مجبر دشمن خلیفه آخرین و لا
یبغضه الا منافق شقی اما آنچه گفته است که دهریان علیهم لعاین الله تعالی
اساس الشبهه گویند لعنت بر دهریان باد که نبوت را با اساس حال حجت
اما نیک یاد شده است قول دهریان در این کلمه بقول مجبران که ابوبکر را امام السنه
گویند و بهجا حال نبوت ناقص بوده باشد با ابوبکر ایمان آوردن تمام شده
باشد و همچنین راویان خواجه به دروغ نقل کرده اند از مصطفی و در کتب
مسطور کرده که سید ع گفت ما ابطاعنی الوحی الا ظننت انه نزل علی
عمر هم خدا را ساهی دانند و هم محمد را ابله کان و هم عمر را مانند رسول و السد باشند

پس دهری بجبر رهبر باشد سعادت این الفاظ از آنکه بر اعتقاد خواجه کونین نیز
پنداری چون این تشنیع زده است جبر فراموش کرده بوده است و
بیچاره مصنف نوشتی این پایه ندانسته است که هر کس در خواب در آب بیند
چون بیدار شود سر و جامه و ریشش تر شده باشد تا چون این فصل تمام
بخواند بداند و اما آنچه گفته است دهریان علما را دوست دارند و لا خود
نداند که دوستی علی بن ابی طالب ع دوستی خدا و رسولست هر که ایشان را دوست
ندارد عیاذا بالله دوستی ایشان را امر نباشد اما بقول خواجه مصنف دهری رهبر است
کرده بدین حجت که دهری بی دین علما را دوست میدارد و خواجه کیست
بدین بزرگی ساخته است همه علما از عداوت علما و او لا دوستی علما را او همه
میدارد و تا از دهریان نکوتر باشد اما جواب آنچه گفته است که شریعت را
ظاهری و باطنی هست این مذهب باطنیان و صباحیانست نه مذهب مسلمانان
و ایشانرا از آنجا باطنی گویند و بیان این مسئله و دیگر این مسائل که روایت
ربا عده و لو باطنه و دهریه و غلاة و غیر ایشان از اصناف مبطلان
خواجه امام سعید رشید رازی در کتاب فصول بیان کرده است بر وجهی نیکو که
بر باید گرفتن و خواندن تا این شبهه زایل شود بحمد الله مذهب شیعه از آن
روشنتر است که بچنین تهمت متهم شود و اما آنچه گفته است که علی علوم
دانست که دیگر صحابه ندانستند با رسول او وی اسراری گفت که با دیگران
نگفت از صحابه و اهل بیت هم طرفی باید داشتن و انکار قرآن نه
طریق علما و دین داران باشد که رسول خدا صلعم با بعضی از زنان خویش سرها
گفته است به نهانی و گفته که کس را آگه مکن چنانکه قرآن بیان میکند و اذ
اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا و امیر المؤمنین هم گفته است و آیه
النجوی ظاهر است یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین
یدی نجواکم صدقة بجز علی بن ابی طالب معصوم آنکه بر این درجه ده درم بداد و

داده

و ده سر بکرد و آیه منسوخ شد تا دیگران طمع بر داشتند و الا علما را بر این عمل نکرد
و در آن چه شک است که علی عالمتر و عارفتر و فاضلتر است از همه صحابه و از
همه اهل بیت چنانکه شیث از همه فرزندان آدم در عهد او فاضلتر است
و کذلک سام و اسمعیل و یوشع و شمعون و علی عالمتر است از همه امت و بود آلات
باحکام شرعیه و بیان عبادات و معاملات و مواریث و نکاح و طلاق
و عتاق و دیگر شرعیات سابق و [illegible] و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون
فی العلم و قال النبي صلعم انا مدینة العلم و علی بابها و قال امیر المؤمنین ع
علمنی رسول الله صلعم الف باب من العلم و فتح لی فی کل باب الف باب و
درین شبهه نیست و اگر از ین اسراری میخواهد ای مصنف نوشتی حقیقت و درست
و اگر از ین اسرار این میخواهد که هر مسئله شرعی را ظاهری و باطنی هست
این مذهب باطنیانست که وجوب معرفت خدای تعالی را از طریق سمع اثبات
کنند و هر جا تشنیع داده می آید تا خواجه فراموش نکند مذهب خود را
که بگذارش می آید الحمد لله رب العالمین فصل و اما آنچه گفته است اگر سیخ و قلم
بدست رافضیان بودی همه را سهل خواب کرده بودندی و منبرها بر کنده
و مسلمانانرا انگشت بریده که شربتی آب کوزه دادی جواب این کلمات آنست که
چون پرده برداشته شود امید انصاف بر بنده بیشتر و اول این فصل
دعوی علم غیب کرده است که هرگز هیچ معصوم و امام نکرده است و چون گوید
اگر قلم بدست رافضی بودی یک کس را زنده رها نکردندی با نفاق دعوی
غیب کرده باشد و الا کافر و ملحد نباشد که این دعوی بار و دگر کردن که
لا یعلم الغیب الا الله و درین دیار و بلاد که سیخ و قلم در دست شیعه است چون
مدینه و حلب و حران و بحرین و ملاطیه و مازندران همه از عدل و انصاف ظاهر است
و چگونه مال مسلمانان غارت کرده اند و نه غارت برداشته اند و
با بزرگان ایشان چنین خشونت که [illegible] و گویند بخلاف این باشد که خواجه مصنف باید

و بیش از دو هزار کار خواجگان شیعه و سادات علوی در بسیط عالم آشکار آورند
که مصنف مسلمانان باشد بپندارم که بقنطره و شستری مصانعه نکنند و حدیث
مدرسه و منبر بانصاف تأمل باید کردن که خواجگان و ملوک شیعه بسیار
مدارس ساخته اند و مساجد در اسلام و منبرها نهاده اند و چنانکه
ساخته که در فصول پیش شرح این رفت و اعاده شرط نیست پس
عاقل داند که آنکس که مدرسه کند مدرسه نکند و آنکس که منبر فرازد منبر
نسوزد و همه رباطها و منبرها و مدرسه که رفیع‌تر و عالی‌تر و نیکوتر است هم
خواجگان شیعه کرده اند چون مجد الملک و زین الملک که مدرسه بنا کرده است
و شرف الدین انوشیروان خالد در باطهار و مدرسه [illegible] الدین و مدرسه صفی الدین
و مجد الدین و غیر آن روشن‌تر است از آفتاب و تکرار ملال آورد
علی رغم انفه کل شاقی و الحمد لله رب العالمین آنگه گفته است تصنیف مرموز که
اعتقاد رافضیان آنست که این عالم را خواجه‌ای باید که بکل کیا و کار کیا و عقل
ابلیس و بوسهل [illegible] کند [illegible] باید که [illegible] علم
رسد اما جواب اول آنست که همه اشقیا [illegible] دیگر فراموش کرده است
این کلمه که سخن [illegible] یا رافضیان گویند و اینچ سخن [illegible] گفته است
تا هم [illegible] باشد و هم [illegible] و جواب این کلمات گفته شود تا بداند که
خواجه که از علویان [illegible] کیا [illegible]
کیا [illegible] و مثل ابلیس الموت و بوسهل [illegible] مزدک [illegible]
[illegible] خاک [illegible] ابو القاسم [illegible] اصفهان [illegible]
پس شیعه [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
که [illegible] عقل [illegible] و هم در شرع مقبول پس اگر
خواجه اشقیا را [illegible]

کلا

کل طائر یطیر مع شکله والمرء مع من احب آنگه گفته است بر طریق تشنیع
و شکر این علویان را که باشد که لشکر ان و رعایا و دهقانان آورده
دعوا ایشان [illegible] کنند و دیلمان و [illegible] و گیلکان ساری دارم جواب
این کلمات آنست که چون قلم بدست دشمن است هر بی مجری شیعی
سفیهی اشقیا معتقدی معتدی صفت بیکان از این بهتر نکنند که گفته اند
هیچ تکلف این سخن سخن نگوئیم از کوزه همان برون تراود که دروست
اول لشکر آل مرتضی که باشند شیر مردان جهان باشند و سپاه ایشان
در خانش و سادات و امیران و جوانمردان و مصلحگاه [illegible] ایشان
در [illegible] دیلمان و [illegible] قاشان و مازندران و علما [illegible]
سادات و شیعه [illegible] مردان مردانه در دنیا و مصلحان در این
و شیخیزان [illegible] و همه [illegible] خواجه و ملوک و اسپهبدان [illegible]
و دلیران ارم و عارفان سبزوار و مبارزان نیشابور و مهتران جرجان
و بزرگان دهستان و [illegible] و امینان استراباد [illegible]
و [illegible] سیاه [illegible] طبع مردانی [illegible]
شیخ [illegible] مذهب شیعی [illegible] کنده و [illegible]
پالان گران و [illegible] شهرستان و کره [illegible]
قزوین و [illegible] همدان و کلان [illegible] طبرستان و [illegible]
[illegible] ساوه و شیعیان اصفهان و [illegible] آذربایجان و [illegible]
[illegible] ایشان باشند و ایشان خیالیست پنبی و چنگ
بعد المشرقین فبئس القرین تا هرکس این برخواند بداند که
جواب چنگ باشد و الحمد لله رب العالمین آنگه گفته است اکنون کجا [illegible]
با ملک و علویان با اموال ارزکات فتوح [illegible] است از آفتاب روشن
تر است که هرگز هیچ [illegible] ابتدای اسلام تا اکنون [illegible]

نکردند و آنچه بود ایشان را از ارزاق و عطایای خلفای بنی عباس از آن
میدادند و صدقات رسول خدا و دیگران ایشان علما مرتضی پس آن
مرتبت اسلام و کلمه حق که عالی باشد در ایام شرک که کی شد
با ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر خلفا غزوها در عهد ملوک بنی امیه و بنی مروان و
خلفای آل عباس و تا پایان رفتند کافران و کافرستان ایشان مسلمان و
و انصار رنج بردند و غازیان اسلام تا همه علویان با مال و نعمت شده
را ایکانا و شکر این نعمت لعنت عوض میدهند لا جواب اینکه اگر
در ترهات مزور که در هر صفحه تازه میگوید تا عداوت علی و فاطمه و عترت
و دشمنی دیگر باشد بر او روشن نا گوید و زاد و قیامت و نجات از آن نتوان
نداشته است از علمای بزرگ مهاجران و پیران که اصول مذهب خوارج
داشتند که عداوت علی حباب و اکبر است و دشمنی فاطمه سرمایه اعظم مبارکش
با وجود این فتوی از مذهب خوارج چنین اعتقاد که نجات نتوان یافتن اما
آنچه گفته است که روا نیست با مال و ملکند و علویان اموال و املاک دارند
برکات فتوح عمر آری که هست اما کو حیثیت باید که ببیند که این نعمت در این
دیار و ملا و مشترکست میان مسلمانان و مشرکان و یهود و آن مؤمنان
و ملحدان و علویان و مسلمانان از ترکان و تاجیکان پس نوشتنی
نمیدانم که تا خاص بدر سرای علویان چرا آورده است خاص کرده بدانند
که خواجه را اگر خصومتی هست با علویان و شیعیان است که به دروغ میگوید
که دشمنان ابوبکر و عمر اند تا بنزدیک خواجه بدشمنی ابوبکر و عمر بهتر باشد
از خدا و محمد خاکش بدهان که از پیر رستان این مثل نشنیده است که
همه چیز آن کنند که امر اند و علویان اگر مالی و ملکی دارند بکسب و دست رنج
بدست آورده اند موروث و مکتسب ایشان است که اگر از برکات عمر
بودی همه علویان را بودی نه بهری و آن بهری تا علوی هست که از نیستی شکم نان

ن

میبایدی هست که طوق زر در گردن اسب دارد و پس سنت خدای را باشد که
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض خود
از آن شکر میکنند که آفریده است و داده است والقا سیعهم و بالک
خلافت این نعمت نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان را است و نه سنت علما را بل سنت
خدای است که پیدا آفریده است و بداده و آنچه گفته که علویان از فتح سود داشت
از اول تا باخر است میگوید فتحهای دین و ظفر بهتار اسلام بخیبر و احد و
حنین و خندق و مکه و سلاسل و غیر آن نه به تیغ و بازوی پدر علویان بوده
است حیدر کرار و نگر پدر ایشان بود آن حالت که بذو الفقار جهان گشود
و اسلام ظاهر کرد و دشمنی بر بنی امیه و مروان فر نهند ایشان ترا از طفیل
غزاها کردند و خود هرگز نکردند باید که منت بر علویان نهند و از غزا نبرد
امیه معلوم است که معویه با علی کرد و چه و اند مصاف و رزید با حسین ع
کرد و در دشت کربلا و هشام بن عبد الملک کرد با زید بن علی مگر غزا این که
میخواهد و میگوید این است اگر نه هیچ روز لشکر بروم نفرستادند و
فتح نکردند لا آنچه گفته است که علی از حرب صفین و جمل و نهروان نیز دوخت
راست میگوید این جنگ و قتال و اند با اهل حق و مسلمانان و علی را خود
بدان با ثوم و مستبلا و اند و کنار و حدیث حسن و حسین چون اصل
معویه و یزید بات باشد نه غرت حسن و حسین اگر جدا مکتسب محتاج باشند
که چون رای با باشد رعیتهم نشاید آنچه گفته است جهان را ابوبکر
و عمر گشودند و علویان با مال و نعمت شدند و لعنت عوض آن میدهند اولا
خود نه چنین است ابوبکر جز دو الا و ب ده نکرد و عثمان هیچ غزا نکرد
و در غزوات و حروب عمر خطاب شهد است اما بعد از آن از آل ابوبکر و
آل عثمان و آل عمر هرکه هست پس از او ماند هیچ نوع نه بعلم و نه بمال و جاه
و غزوات مگر عبدالله عمر راه که خویشی او بود و از وی جز کسی برشید و علویان

بیشتر کردند از همه دیگر یاران تو چه بان برای مصطفی بیافرید و گفت لولاک
لما خلقت الافلاک و تو خواجه معه خود در اول کتاب اعتراف کرده است
و گفته که اگر نه برکات مصطفی بودی ابوبکر و عمر چون دیگر بدویان بودندی
اکنون مخالف قول خویشتن و خلاف مذهب نباید کردن اگر ابوبکر و عمر
و عثمان و همه مهاجر و انصار شاید که بطفیل مصطفی شریعت یافتند و به
برکات او تعزز دنیا و نعمت یافتند و لقا مت کرامات و شفاعت و بهشت
یابند و مثوبت که علی و پدر او شنده و بدین همه نعمت دنیا و دین و نیز
بر عمر و عثمان بهند اگر عمر به روز عهد خلافت خویش ولایتی کشاید و در آن
ولایت هنوز کبر و ترسا و جهود بند بیرون از مسلمانان شاید که منبر بر عثمان
و حیدر بیشتر بر سادات نباید نهاد که منت خدای را است که این نعمت و
مصطفی را است بقوام شریعت و مرتضی را است بسبقت عصمت و حدیث
لعنت در اول و بهتان عائشه در مواضع گفته اند و تکرار ملال آرد آید
آنچه گفته است که اندر سال بر سر منبرهای اسلام علی را لعنت میکردند القصه
آنست که چون مسلمانان خواجه معه باشد که بر وی علی را لعنت کنند آن منبر
اسلام خوانند که اسلام بدوستی علی اسلام باشد و آنجا که علی را لعنت
کنند منبر بدعت و کفر و ضلالت شد آنچه گفته است که تا عباسیان آن
کین را خواستند عجبیست که ایشان بسبب عثمان علی را اندر منبر کسی نشاید
نهادن که خواجه اسقاط معه از چهار صد سال گشت و این منت بر سر که
مینهد و میبایند که این بر کلام است اور ابود و آنچه از سخن اوئی و غایت
خارجی گفته است که علویان را نه هنر بود و نه زهره و خود در ال از خون مجبور
بد اند که بایه هر هنری و اصل هر شجاعتی ایشانند و از بعضی و مناقب ایشان
قرآن ملا آیات و اخبار بی نهایت و شعرای عالم را عدد و الوف مدایح
ایشان بنظم آورده شاعر میگوید • الیکم کل مکرمه تؤول • اذا ما قیل

جدکم

جدکم الرسول • کفاکم من مدیح الخلق طرا • اذا ما قیل امکم البتول •
سادات را که جد بزرگ ایشان سید المرسلین باشد و پدر خیر الوصیین
و مادر سیده نساء العالمین اگر کد اما اسقاط معه برو جهالت را
هنر و نه زهره گوید لاجرم همیشه در لعنت و جفا و نفرین باشد و جواب
آنچه گفته است که بنی امیه و مروانیان اولو الامر بودند ای بسا رسواها که
باشد که خداوند امر و فرمان بنی امیه و بنی مروان باشند خویش میگوید
اذا کان الغراب دلیل قوم • فما و بهم محل الهالکینا • آنچه گفته است
که امیر المؤمنین با سه گروه حرب کرد اول با کافران آنگاه که در خدمت رسول
بود و دویم با اصحاب جمل و ایشان مخطیان بودند و بر عائشه پوشیده
کردند و حق با علی بود و سیم با معویه در صفین جواب این کلمات آنست که خواجه
در این کتاب بچند موضع تقریر کرده است و انکار نموده و تقریر او امانظر
برابر داشته و اینجا نقل صرف میکند پس بقول او با ظفر باشد که چون
علی بر حق باشد لازمش آید که عائشه بر حق نبوده است لازمش آید که علی
بر حق نبوده است و چون بیاورد گفتن و بیاورد نوشتن باچار تقریر کرده
باشد علی را علم و گوید که بر عائشه پوشیده داشتند با علم و عقل و دانش
چگونه کار را بدین منظر که چون رکش علی باشد شوانند پوشیدن و اگر
الا طلحه و زبیر پوشیده باشند پس ایشان با بر چون علی فتوی دهند و جهد
دهند و سر کشند مبطل باشند و هر دو کشته اند بدانم تقیه است که
خواجه اسقاط کرده یا نه پس اگر طلحه و زبیر که چون علی را تقریر که خلیفه آخرین
است اختیار فتوی کنند و رضا دهند مبطل و ضال باشند اسعد را باشد
که منکر باشند اینجا عجب است که انکار امامت ابوبکر کنند که خلیفه اولست که
کافر و رافضی باشند منکر باشند و در حق منکران امامت ابوبکر کی حجت
ندانم که روا داشته کردن باشند و مهلت که طلحه و زبیر با منکران امامت علی باشند

شیخ در روز کشیده تا خواجه هر دو حال بگوید که چنین سخن میگفتند با اصحاب جمل را
مستقل و ضلال و هلاک میدانند و فضیلت را از تراجی میدانند باید
و اگر نه حجتی بیاورد که امامت ابوبکر اولیتر است از امامت علی که ابوبکر
نص و منصوص است و علی اختیار و جائز الخطا با استطاعه سره فهم کنند
با کنند باطنی لازم نیاید و با چون نعمه میکنند صد جا نگاه داشته شود ایشان
تهمت نهند و هر کس که با انصاف درین فصل تأمل کند فایده تمام کتاب
بکار اصل آمد ایشان را و الله تعالی   الحمد لله که گفته است در حاشیه و طلحه و زبیر توبه کرده
عام انصاف نشست هر دو در آن کشته باشند   و چون سمعیر بعد از آنکه
در افتادن ایشان بخواجه نیامد و چیز مثل چنین تمام کمتر آید و عیب خود ندانسته
که طلحه و زبیر در حالت رجوع از عداوت و خصومت علی توبه کردند و نجات
یافتند پس بکرم و تفضل درین اصل جای ربا بدو داشتن که هشام حکم
و مومن الطاق و محمد نعمان مفید و عبد الرحمن … و ابو جعفر بابویه و حیکا
و ابو طالب عبد الحیا … و علی عالم … ایشان ازو ماندند ایشان
هم در حال رجوع از عداوت ابوبکر و عمر توبه کرده باشند و نجات یافته
در افتقر باشند پس قلم و زبان نگاه باید داشتن از فساد و مثالب
ایشان و استغفار … اما بتوبه طلحه و زبیر قیاس باید کردن و کمتر عیب
سخن با گفتن چون این جماعت را دشمن ابوبکر و عمر میدانند و لعنت میکنند
ایشان را نیز که دشمنان علی بودند و بر شیخ او کشیده شدند حاجت کردن با شیوه
ایشان را نبه بگویند که خواب یکی نیمه راست باشد و یکی نیمه دروغ اگر راست است
هر دو راست است و اگر جایز است هم جایز است و اگر هر دو عیب است مجالست … است
در حجت رسالت ناید ذکر این فصل با انصاف میخوانند و میدانند   الحمد لله که گفته است
و علی گفت انا و طلحه و زبیر ارجوان اکون من الذین قال الله تعالی و نزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین جواب این کلمات آنست که

مره

تره باشد امیر المومنین از چنین سخن که شیخ بر گیرد و جماعتی را که شده گوید که
امید دارم که ایشان را از اهل بیعت خلاصی باشد و این سخن امیر المومنین است
و مذهب جمله سنت که حرب با امیر المومنین هم حرب است با مصطفی صلی الله علیه و آله
که او را گفت لحمک لحمی و دمک دمی و حربک حربی و سلمک سلمی و ما
اصحاب و احوال جمل و صفین و نهروان اعتقاد کفا میت که هر را با لک
دانیم و مذهب شیعه اعتقاد هست و اگر روا امید دارد که امیر المومنین ع
ربگذارد امامت خویشتن و جاحدان حق ابوبکر و عمر بقیامت ولی
را فضیان قم و آبه و قاشان و ورامین کاه و غیرهم خوش شوند
و هم ناجی باشند و به بهشت شوند پس اگر ممکن هست دست از حمایت
قاسطین و ناکثین و مارقین بدارد و تا بعداوت علی همه بدوزخ روند
چنانکه در قرآن خبر داده است و مصطفی صلعم بیان کرده با شبهه و السلام علی
من اتبع الهدی و علی النبی سید المرسلین و آله المعصومین   الحمد لله که گفته است
و علی گفت اخواننا بغوا علینا برادران ما اند بر ما یاغی شده اند
یعنی اهل جمل و صفین اما جواب آنست که اگر درست شود که این لفظ علی
گفته است هم دلالت نجات ایشان نکند که باری تعالی پس کافران را
برادران پیغمبر خوانده است آنجا که گفت والی عاد اخاهم هودا
والی ثمود اخاهم صالحا واذکر اخا عاد و مانند آن تا شبهه این
خواجه انتقالیه بایه نجات نجات بکنند که کافر بدوزخ آمده مانند و اگر
چه هذا الشین برادر هود و صالح خوانده و خارجی بدوزخ شود و اگر علیش
برادر خوانده و ان الذین آمنوا حیث انما منزلت باشد که ثم کفروا
از وبال نباشد همچنین منزلت اخوانا هم سر بودی که بغوا علینا از
وبال شود پس منزلت آن آمده که حذر ارتد گفت ان الذین آمنوا ثم
کفروا اما خواجه چون این حجت بشنوند بدان تهمت منور نشود که …

قیامت بحکم خدای تعالی است و وفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون

اما بدان ای برادر که این فضیلت سید انبیا بر هفده آن فصل که خواهیم گفتن
آورده است که مذهب رافضی بجای مانده که از آنجا بر حد باشد و ما سیوم
به جواب بگوییم شد و این فصل سبب آن نوشته آمد تا هر کس بخواند بداند
الحمد لله رب العالمین و لا بدان ای برادر که این مذهب اهل اسلام او سر
را فضیلت به بستنی شده مانده است سرای که اساسش از حیر و سایه‌اش
از تشبیه و دیوارش همه از قدر است و سقفها از بغض آل مصطفی است
و درش درکوی جفا و منقصت هواست و در این سرای چهار صفه است
یکی صفه صفه جهودی دارد دوم صفه صفه ترسائی و سیم صفه گبرکی چهارم
صفه صفه محمدی دارد اگر چه دو سرای منقش باشد چنانکه او در هم
گفته است آن نقصان بکند که در اندرون خانه بدان محتاج باشد چنانکه
بیان کرده شود اول آن صفه اش که صفه جهودی دارد آنست که
جهودان گفتند موسی و هارون دو برادر بودند و ستاد کار جفت از و جل
یکی نبی است و یکی وزیر گفتند موسی را قبول کردیم اما از هارون برگشتند
و او را تنها رها کردند تا او این شکایت کرد در زمانی که موسی از میعاد گاه
باز آمد و بنوحه گفت ای آن خبر مستید هو میگوید که یا ابن ام ان القوم استضعفونی
و کادوا یقتلوننی کذلک مجبران و خوارج است رسول را گفتند قبول
کردیم و برادرش و وصیش را قبول نکردند و از او برگشتند و بازوش
کشتند و سبب چیز که جهودان مشابهت کردند اول بدانکه جهودان مر
را گفتند خدا را به ما بنما بعیان چشم سرش به بینیم فقالوا
ارنا الله جهرة بدو نگاه شدند و صاعقه بدیشان فرود آمد این
مجبران همچنین دعوی کردند مجاهره و بخلاف آنکه حقیقیان میگویند و تیز معقولست
و از نظر بر علم اثبات میکنند چنانکه امیرالمؤمنین گفت لا اعبد ربا لم اره

ومجبره

و مجبره و مشبهه گویند به بینیم خدا را به این چشم سر و مشابهتی از این عظیم ترباشد
و دیگر مانند که ایشان جهودان آنست که هر آیه که از توریه موسی بر ایشان
خواندی گفتندی موسی از قبل خود میگوید و این نه کلام خداست تا بار ترسو
ایشان را بتکذیب ایشان بعقوبت مبتلا کرد چنانکه فرموده است فارسلنا
علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات
کذلک مذهب مجبران این آیه چنین است که روا باشد که بار خدا تعالی
قول کند ابلیس نه را رسول بخلاف قول خدای هر چه خواهد گوید و متبین او را
روا دارد تا باطل بحق نماید و حق بباطل عوض کند سیم آنست که ایشان
گفتند موسی را قبول کردیم و هارون را نخواهیم تا هر دو هم انکار وحدانیت
کرده باشند و هم انکار رسالت و هم انکار ولایت اما صفه که صفه ترسائی
دارد آنست که ترسایان ترسیده اند گفتند اقنوم الاب و اقنوم الابن
و اقنوم روح القدس و از آن کلام خواستند و گفتند اگر ترسیده اند تا باشد
نقصان خدا را نه باشد کذلک مجبران است نه قدیم اثبات کنند
ذات و قدرت و علم و حیات و ارادت و ادراک و کلام و سمع و بصر
هر فرشته ایم گفتند ما ستاره مانندگی دارد ترسایان نه قرآن میدهد که خدا
یکی است نه سه است و نه نه است انما هو اله واحد و مشابهت دارند
بعبارتی که سه خدای گفتند لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة
و مشابهت دارند بطبایعیه که چهار ارکان گفتند و دو دیگر چهار باشد
و مجبره نه قدیم اثبات کردند تا نه برابر کرده مشابهت کرده باشند
و ستایل در کلمات فایده حاصل شود و اما آن صفه که صفه گبرکی دارد آنست
که گبرکان گفتند یزدان مطبوع است بر خیر و هرگز شر نکند و شر اندر کردن
و اهرمن مطبوع است بر شر و هرگز خیر نتواند کردن کذلک مجبره را اعلان
مذهب است که مؤمن مطیع و مطبوع است بر ایمان و طاعت و هرگز کفر و معصیت نتواند

کردن و کافر و عاصی و مجبور معذورند بر کفر و معصیت و هرگز طاعت نتوانند کردن
و ننگ باشد که دارد این طریقه بکرکی و ازینجاست که رسول صلعم فرموده است
القدریة هذه الامة مجوسیه و صفه جبریان هم صفه مجوسی دارد است که
عمده موجب و موثر در معرفت خدای قول پیغمبر گوید و از عقل و نظر تبرا کند
و مجبره را لعینه مذهب اینست که نفی نظر و عقل کنند و حسن و قبح را حواله
بشریعت و قول پیغمبر کنند و تا پیغمبر دعوت نکند معرفت خدای تعالی و
معارف دیگر معلوم نشود و واجب نباشد و عقل و نظر را اثری نباشد
و در عهد سلطان سعید مسعود بن محمد بن ملکشاه بشهر ری با حضور رایات
سلطان در این مسئله و مسایل دیگر که مجبره بدان منفرد است با هوای
بسیار رفت در پیش تخت سلطان و بحضور ارکان دولت و بحضور
ائمه عراق و خراسان و از مذهب خواجه امین(؟) درست شد و علماوندار(؟)
این طایفه بخط خویش بنوشتند و تبرا کردند از مذهب بد و خود سلطان
رجوع کردند و گواه گرفتند و نسخهای آن بجاها منتشر شد و مقرر
روزگار قاضی حسن استرابادی تقریر صحبت تا شر عقل و نظر در
تعلیم و تقلید معقول بر اشعری نوشت و مفتیان او بکشش بسرای خواجه
ابونصر سنجانی [illegible] رفتند و در حال خواص سلطان و غلامان
امیر عباس غازی رفتند و بسیار برداری گرفتند و سه غوغا کردن
را دار آویختند و در آن بالاها خرج شد و نسخه از آن بمدینة السلام
بدار الخلافه فرستادند و ابوالفتوح اسفراینی از حضرت خلافت
مهجور کردند و بپیرانه سر با سفرائن فرستادند و خواجه عز الملک
وزیر سلطان بود بسبب مذهب ایشان او را اعدامی کرد البته هیچ سر
نشد و بعد از مصادره و حبس بسی کالاه(؟) و ابوالفضائل امام سیستانی(؟)
رجوع از مذهب بد و بنیاد سال الخطها کرد و معنت(؟) وضع مذهب کابر(؟)

و نسخها

و نسخها باطراف فرستادند و ائمه خراسان و ماوراء النهر حنفیان همه را
بخواندند و این خبر فاش و منتشر شد اکنون چون دو سال بر آمد برین حادثه
دیگر باره در گوشها فراگفت و گواه گرفتند که این رجوع و کتاب از خوف
سلطان و از بیم شمشیر ترکان بود و هم این کتاب بیان است که ایشان را
باز نموده بودی که این تقیه است و تقیه مذهب رافضیان است و تقیه
و باطن نکیت(؟) و زبونی طریقه جهود است و روا نباشد که روسا و ائمه
اهل سنت اقتدا بروافض کنند در تقیه و بجهودان مشابهت نمایند
در زبونی و حیله اکنون حرکت و حیله می کنند البته آب ریخته با کوزه نرفته
و خشت بود از قالب بیفتاد و بار جای خویش نیفتاد که بعد از آن در حضرت
اشرف الغر مسعودی با حضور ملکان بزرگ محمدشاه و ملکشاه این قاعده
را هدم کرده بودند و این آوازه از شرق بغرب رسیده بود و خواجه
ابونصر از آنجا ببغداد رفت و در دار الخلافه در جوامع و در مدارس
بغداد و مجتهدان بوده نهاد این قاعده بکرد که نظر و حجت و مرشد است در
طریق معرفت باری تعالی و قول رسول علیه السلام و نقش عبارت و عبادات و معاملات
و توابع و لواحق این بکار باید و انبیا معصوم‌اند و جواز بر علت و خطیا
بستند و از آنجا باصفهان رفت که دار السنه و الجماعه است و بحضور علما
بزرگ و مفتیان معتبر ابن فضل [illegible] روس الملا بر سر منبر آغاز کرد و
بمناظره و محاوره تقریر کرد حق امنیت و باطل الت(؟) و جماعتی از معتمدان و اعیان
که در آن عتقا کردند [illegible] یافتند از خواجگان حنفی که مشکان ملک و
مدبران دولت بودند چون نجم الدین شیعیة(؟) حاجب دار و شرف الدین کردبازو
و جمال اقبال و خواجه جلال سیو(؟) که همه حنفیان معتقد بودند باری تعالی توحید
موحد از اعتزال کرد که گفته است و کان حقا علینا نصر المؤمنین با یک(؟)
که استقبال چرید قدر و تشبیه کردند و همه ائمه طوایف مسلمانان بسی الفاظ

دالقفادی برین جمع شدند که موثر در معرفت حضرت باری تعالی نظر است نه تعلیم و تقلید
باطلست که آن طریقه ملحدان و باطنیانست و بعد از آن هم در عهد سلطان
مسعود در روزگار امیر عباس غازی علوی از بلخ بری آمد جلال الدین لقب
که عزم سفر حجاز داشت محترم از اهل فضل و روزی که در سرای سید فخر الدین
رحمه الله نوبت مجلس بود امیر حاجی از آن امیر عباس با چند حاجی ترکمان
رضی الدین ابوسعید ورامینی و کمین الدین ابوالفتح قم در مجلس بودند سید
فخر الدین را گفتند امیر میفرماید که علما و متکلمان مذهب خود را پیدا کنید
که سید جلال الدین خواهد که با امام اهل سنت ابوالفضایل مشاط در
وجوب معرفت سخن گوید گفت ما مجلس را خود آورده ایم و علما در خدمت فخر
الدین بسرای ایالت رفتند و قاضی ظهیر الدین و خواجه ابوالبرکات [illegible] و نجیب
الدین ابوالمکارم متکلم را که متبحر بود در علم اصول سن مناظری کردند و
علوی سخن گفت تا بحدی که امرا و ترکان بدانستند که حق آنست که معرفت بر
[illegible] مستقل و نظر داشته نه تعلیم و خبر دیگر باره خطبها تازه کردند امیر [illegible]
[illegible] ایشان را استماری میداشت از طریق حمایت نه از طریق مذهب چون
شد تا بخور سید برخواست و گفت بر باطل پیش از این بارها بشنوان کرد
و شنید و سید با طیبین و کیا مقری حاضر بود در حال این آیه بر خواند و قل
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و جماعت برخواستند
و بیرون آمدند و این مجلسیت از آن مفصل بعد از آن و شیعیان سکنیشه
خوار باشند او و اصفهان و ری و همدان بتقریر مذهب اعتزالی
نقض کردن مردی ان باشد که بتقریر این بر رکنند و امینی نقل مراد [illegible]
و تا خواجه ابونصر [illegible] صبر میکرد و تا در روزگار اتابک که ائمه
حنفیان را موقف [illegible] که از شهر ری بر بالست خواسته هرچند که خواجه
ابونصر را گفتند اختیار کدام جانب خواهی کردن بگفت اختیار

قزوین

قزوین برخیزم شر گردند حریص تر بود و فایده نداشت و بقزوین رفت
و بعد از استقبال و قبول نزول او در سرای پادشاه مظفر الدین نوبت
مجلس نهادند او در ایام منبر با حضور امیر و وزیر و قاضی و رئیس سنت
در وشا و علما و عیاران و بزرگان از خواص و عوام این باجرا از اول
تا باخر رفته بود از بطلان مذهب ایشان و شناعت آن مذهب بد
معتقدان و تعلیمیان و عوام و زنان علوی کردند که سخا کنند چون برون
آمدند گفتند در سرای منبر بایستی با امامان کعبی چه میباید کردن این
سخن بگوش خواجه ابونصر رسید در خواست از امیر و وزرا و در آخر
در جامع قزوین تا حضور صد هزار مرد سخن گفت و بتقریر مذهب کرد
بطلان تعلیم و معتقد لعنت رسید همه بهوش و متحیر شدند و بسلامت
باز آمدند و اندیشه بد خواجه در بحر محیط خواجه بماند تا بدانی

کار که زحد گذشت بازی نبود ** سهو و سخن بدین درازی نبود

پس خواجه که در اصبع مدین بزرگی مجبور ان باشند کی وارد و شاید که
مسلمانان را همی خوانند و بنویسند و بدانند که چنان کرده اند که خواجه
سرایش چگونه است تا خواجه بوسنی استغا را چون درین کلمات تامل کنند
بدانند که از نابران کرخیه و در نادوان او بحیه است چنانکه مثل است
کودم از نابران حدزدر ناودان آوخیم [illegible] چاره تا رافضی بود جدهای
سرایش همیشه با کفر و الحاد بود و علم نه چون مجرد شده و اهل سرایش هم از
کفر و بدعت و الحاد است از حوض برادر و علاء [illegible] و تحقیق
وهذه قصته معرطویله وصلی الله علی محمد وآله الطیبین ولعن الله علی الیهود
والمجوس والدهریه والملحدین والمجبرین الکم کورت مفضل و بدانکه مدت
شهرها بد داشتن نه هر که در قم و کاشان و سبزوار و [illegible] نور باشد
از معماران مصلحکاه و زاد و مهران باشد بابد که رافضی باشد مذهب حق باید

داشتن تبع هوا بودن بیزار شدن از انکه در ری اغلب رافضی بودند بهتر بود اگر
چه بعد و بسیار اند الا جواب این فضل آنست که با همین انکس را رسانید که کفتن
که سقط مخرف باشد و عقل را اثر گوید و مکلف در قبول ورد مذهب مجبر
دانند خواجه را که معرفت خدای تعالی بقبول پیغمبر حاصل توان کردن و تر مکلف
قادر و مختار نیست و سرنوشتن از نیست اگر خدای تعالی سرنوشت در ازل
رافضی بوده باشد مکلف نتوانند که سنی باشد بمذهب تعلق ندارد و اگر در ازل سرنوشت
سنی باشد خود نتوانند که رافضی باشد و چون ایمان عطای خدای تعالی باشد
آنرا که ایمان ندهد خود کفر نتوانند کردن و چون کفر از خذلان خدا است
آنکس را که کافر آفریده مومن نتوانند بودن پس با این مذهب که خواجه
دارد نه مومن را با ایمان مدح توان کردن نه کافر را بکفر ذم توان کرد
نه روا باشد که سنی را عادت ثنا گوید و نه روا باشد که رافضی را
نکوهش مذهب گوید که فاعل همه خدا است و بنده مجبر و خواجه در است پس
مدح نقد و مذهب خواجه دارد و چگونه روا باشد که کتاب ساختن
در نقض رافضی باید که کتاب بر رد خدای ساختن و اراده خدا اگر ایشان
را رافضی آفریده است و دشنام و نفرین و انکار تر مذهب ایشان
بهم روا نباشد چون همه بار اوست و قدرت و مشیت خدای تعالی بود
رافضی بیچاره بیگناه باشد و مذهب [illegible] تعلق ندارد و هدایت
و اضلال تعلق ندارد و از آن خدای تعالی پس خواجه باید که دست از مذهب
مجبری بدارد و رافضی را بمذهب اختیار نقض نکوهش میکند و کر نه
مجبری بیست با رافضی را بیگناه میداند و تشنیع بر خدای تعالی میزند که
رافضی آفریده است و بدان کسیله رجوع نماید تا دلش بگیرد و نه هر که
ساده و فروغانه و همدانی و بروکردی و نهاوندی باشد و جواب کند
که مجبر و مشبه و قدری باشد و آنچه گفته است بعد و بسیار اعتساب است

چونست

چونست که آنجا که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و ابوایوب و جمع
و زید را بامامت علی معتقد نشدند این قلت را قدری نباشد و اعتقاد بر کثرت
مهاجر و انصار باشد و آنجا که رافضیان بیش شیعه باشند بر کثرت
اعتقاد و التفات نباشد این چاره بر مجبر و برچه بادل میگوید آخر باطل میکند
و این مذهب و اعتقاد شیعه است که اعتقاد نه بر کثرت و قلت است
بر عقل و نظر و معرفت است محق محق باشد و اگر چه تنها باشد و مبطل مبطل
باشد و اگر چه هزار باشند ان الحق لا یعرف بالرجال و الرجال
یعرفون بالحق اما گفته است و اگر چه جهان به شرق و غرب مشحون است باصحاب
ابوحنیفه و شافعی و سلطان و امرا و قضاة و ائمه و فقها و زهاد و بیشتر
از اهل سنت و جماعت اند و حق روشن است و ظاهر علامت سواد اعظم
باید کردن و از آن مذهب که دور دارد و پرهیز باید کردن که این همه
نفاقست جواب این کلمات آنست که مذهب ابوحنیفه و شافعی ظاهر است
اما ایشان هر دو عدل و موحد بوده اند و محبت اهل بیت معروف و مشهور
اگر خواجه همان مذهب دارد دوست از مجبری و مشبهی بدارد و عداوت
آل مصطفی رها کند مرحبا بالوفاق و اگر نه بنام ابوحنیفه و شافعی دل ما نرنجاند
و اما آنچه گفته است دست از مذهبی باید داشتن که دوروی دارد و حقا که
راست میگوید اگر کور بیند هر آینه که شیعه مذهب خود را حوالت
بدو کس کرده اند همه شک خدا گفته اند دیگر رسول و بعد از امام [illegible]
و دوروی آن باشد که لاف از شافعی زنند و مذهب اشعری دارند و این
عین نفاق باشد که اگر اصول مذهب شافعی سره است الحاق با بو الحسن
اشعری کردن خطا باشد و اگر مذهب شافعی در اصول درست نیست
دست از فروعش باید داشتن پس مذهب دوروی خواجه معد دارد
اما لا گوید که شافعی دارم اما طریقه اشعری گویم دو دیم چون در اصحی نشر میخوانند

چون کشمیر و خوزستان و بلاد جوز افغان بوده است الکه بعد شده اکنون
مجبره شده و ترکیت که مشرک شده چون غزنین بسالی که وه دساط آن است
چون خونطه و زیر ترود و خشک چنانکه گفت در غزنین الجنس با ما دگی
وسالها از پس دو مذهب و اشاعا و مناقب و حنفی سنی و شافعی اشعری
خواجه است تا مدت خویش بر دین نهاده است و هر کس که بر وی گواه
نیک بدانند و الحمد لله رب العالمین **اگر گویند که** همه شرق و غرب اصحاب سنت
دارند **لا جواب** آنست که هرگز در تواریخ گزارنده است و نه دیده ایم و از
امیران و سیاحان و مسافران شنیده ایم که از معتقد هر کدام که هست
است چه اگر کسی به طرح گفته اند اهل کفر و شرک و بدعت و ضلالت اند
از بت پرستان و فلک پرستان و صابیه و یهود و مجوس و انصار
منکران توحید و عدل و نبوت از براهمه سوفسطائیه چنانکه اعتبار علما در روم
فرنگ و سند و ترکستان و چین و ماچین و غیر آن باشد یا جوج و ماجوج و
حدود دیار سومنات و مکلطوح مسلمانست و اکثر مسلمان بر معتقد و دست
کرده اند و مذاهب و مقالات هر یک مذکور و مسطور رسیده همه را
بابت خود بر خوانده است و بیان اضافه کرده و منسوب ساخته تا کسی از آنها
نباشد که گمان و حال بعضی از امت تفکر کنند و هم در حکایت بهشتی و دین
و شریعت کتاب و سنت مصطفی اند هم اما دهریه و طبایعیه که هیولی و علة
کاولی گفتند فلاسفه و ملاحده و باطنیه و تناسخیه و بعضی هم خوارج اند
از معتقد و دست کرده نقضی درست اگر این معتقد و دست کرده معروف اند
حنفی و شیعی و شافعی اگر آن معتقد و کار خود را برین گانه نسبت اند
از زمره حنفی چنانکه نجاریه و معتزله و مالکیه و کرامیه و ابو الحنفیه و غیر ایشان
از مذهب ابو حنیفه خوانند از بهر آنکه فقه ابو حنیفه کار کنند و طایفه او
دارند در فروع مذهب مجبره و اشاعره و مشبهه و کلابیه و جهمیه و

افعابه

و حنابله و مالکیه و غیر آن خود را از جمله شافعی خوانند بر فقه او کار کنند
علی خلاف فیه منهم و اما زیدیه و اخباریه و قطعیه و کیسانیه و مانند ایشان را
از اصحاب شیعه شمرده اند اگر چه زیدیه در فروع مذهب ابو حنیفه دارند
کم بعد در مسئله فقهی که شیعه باشند چون خیر العمل و دست و نماز و
کنند ایشان و علم شیعه و ایشان پس هر طایفه را از این طوایف بولای
و زیدیه و نقبه غیره و کثرتها هست چنانکه یمن و طایفه که در دار الملک
اسلام است و کوفه که حرم امیر المؤمنین است و اکثر علما و جیلان و جبال
و دیلمان و در بعض از علما و هم زیدیان دارند و خطبه و سکه بنام ائمه خود
کنند فاطمی عالم زاهد شجاع که خروج کرده باشد و الیه و رحمه و
سلطان خطبه نخوانند و سکه نهند مگر کوفه که در آن است به دار الملک خلافت
و دیگر هر سال که یکبار که ماهها ی بسیار بر استانند و خصبها رسید و قضا و
فقها و علما ایشان به فتوی ائمه مذهب کنند اکثر از علما و خراسان از
نیشابور تا در کنج و سمرقند و هند و علما و ترکستان و غزنین و ماوراء
النهر همه حنفی مذهب باشند همگی و در توحید و عدل جدا از نبوت و معتقد
انبیا گویند و بترک اهل بیت متقرر و بعقیل صحابه منحرف و متوقف و جوامع
و دیگر از زمره معتزلیان عدلی مذهب باشند و بعضی اعتقاد ابا برخسیه کنند
و اگر چه در علما و عراق حنفی باشند عقیده اگر در این کار اکثر علما و اهل بلاد
تا بدر روم و همدان و اصفهان و ساوه و روذون و مانند آن همه
شافعی مذهب باشند و بعضی مشبهی و بعضی اشعری و بعضی کلابیه و بعضی
جمع اکثر در حدود لرستان و دیار خوزستان و کره و کرمانشاهان
برو کردو و نهاوند و اکثر دو اعلی مشبهه و مجبره باشند و در حدود شام
بیشتر زندیان و اسمعیلیان باشند سان شیخ و تفصیل همه علما و عالم
در این کتاب نسبت نشود اکثر در ولایت جرجان و کوفه و کرخ و بغداد

ومشاهد ائمه و مشهد امام رضا و قم و قاشان و آوه و سبزوار و گرگان
و استراباد و دهستان و جرجان و قان و همه بلاد مازندران و بعضی از
دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از ری و بعضی از قزوین و نواحی آن
و بعضی از خرقان همه شیعی و اصولی و امامی باشند پس عالم گشته است
بدین گونه که بیان کرده شد و بهر ولایتی طایفه غلبه دارند و خطبه و سکه
مختلفست و فتوی بمذهب خود کنند و هر جا قوت این طایفه را باشد
که آن مذهب دارند و پادشاه از ایشان باشد و غیر ایشان مشبهه
زبون و پایمال باشند اگر چه در ساکنان زبون باشند مع و قتل مذهب شود باید
و اگر بولایت حنفیان کوتاه دست و کوتاه زبان باشند و در همه بلاد
خراسان مجبر و مشبهه زبون و پایمال باشند و اگر بلاد و ه بمذهب شافعی حکم
بری بمذهب ابوحنیفه حکم و فتوی کنند و بقم و قاشان و آبه همه فتوی و
حکومات بمذهب باقر و صادق ع کنند علوی باشیعی باشند چنانکه
قاضی ابو ابراهیم بابولی پنجاه سال بقم بمذهب اهل بیت حکم راند و قضا
نوشت و اکنون بیست سالست که سید زین العابدین بن [illegible] است
حاکم و مفتی و کذلک در همه بلاد و شیعه با حضور سلطان بزرگ و ارکان
با شوکت اسفا تفاخر است تا بدانند که آن تقریر از سر دانش و علم
انصاف کرده است که فرق و مذهب برین گونه است که بیان کرده
شد و خواجه مصنف از دو مذهب لاف میزند از آن که نه مذهب شافعی
است و نه مذهب ابوحنیفه نه مذهب شافعی است از اصول مذهب
ابوحنیفه و از فروع مذهب که مسایل ایشان را با هم خلافست و فتوی
بر آن مذهب بخلاف مذهبست فتوی و مسجدهای جامع جدا او فقه را
خلافی نام نهاده اگر مخالفت و خلاف نبودی دو مذهب نبودی اینهمه
و باشد اما که صعوبت را مصنفیان این دو مذهب یکی است تا مذهب

شافعی

شافعی با بسم الله نماز درست نباشد و بمذهب حنیفه با بسم الله و در اول
فاتحه و دیگر سورتها نماز روا باشد و قول آمین در آخر الحمد اورا واجب
گوید و این بدعت داند و مانند این مسایل که بذکر همه کتاب مطول شود
و اگر اعتقاد برین قرار است که کل مجتهد مصیب باید که معتقد صاحب
مذهب همه مجتهد و مصیب و ناجی باشند که نقشا و ما نباشد چون علما باشند
همه مجتهدان باشند تا خواجه بداند که هم سنی شوانند بودن و هم حنفی
بد و در آنکه غایت نفاق و ریا باشد و عین تقیه باشد و مانند
است کار مصنف اشقابه که مردی را گفتند از کفت ایمان و دران گفته
الحق سر و ریشی نکو داری که اندر خانه ما شی الحق محتشم و مردی است
اول میراث را افضی بود اگر مرد زیدی شده بعد از آن مجبر شده
و نصف بسوزه نکرده پس از سنتی رجوع باید کردن و دو چلیعان
صد اشد اکنون خود را از میانه حنفی سنی میخوانند و خود بداند است
که بسیار است چه تنگ روز باشد مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء
و لا الی هؤلاء و لعنت بر همه منافقان باد و **اگر گفته است** که خدای تعالی
در کتاب خویش میفرماید هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله درین ظاهر ارشاد نه باطن و تقیه را
الجواب کلمات آنست که تقیه نقصان ایمان و اسلام نکند هر که خواهد
معرفت بدانند و اگر چنان باشد که رنجی بمومنی خواهد رسیدن بعقل
پایمال باید که مومنان نگه کند که بدین علامه باید و در دین و شریعت تقیه
رخصت است و شیعه بدین مخصوص و منفرد نباشد همه طوایف بر تقیه
نزد اهل معرفت از سر ضرورت این باب رخصت عقل را ای دفع مضرت نکنند
چنانکه علما یاد کرده که معتقد او درویش بیان کرده شد که تقیه کرد و صحابی
زبان با تکاف بر دو باز کردند و ارشاد ساری اگر بدفع مضرت از خدا و رسول

نیز اکراه کرده اند بود و عمر یار است در مدینه آمدن تا آیه آمد که روا است و عمار چون
و معذور است و در شان وی آیت آمده که من کفر بالله من بعد ایمانه الا
من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و انبیا در وقت نزول بلا امید و خوف
بقول و فعل تقیه کرده اند و معذور بوده اند چون یوسف ع برادران که گفته
شده ما است گفت آنچه گفته ام و ابراهیم ع را که گفته شد آن اوثان را شکسته
قال بل فعله کبیرهم هذا و این عین تقیه است و اگر منکر تقیه انبیا و اولیا شوند
شوم این کتاب مطول خواهد شد و این خواجه پارسی که تقیه را باطل
میخواند و بر اهل تقیه انکار میکند پیشش از این سنی مطلق بودی و اگر این
تقیه خود را حنفی سنی میخواند و اگر در بازار یا لشکرگاه گوید خواه اشعری
است گوید من سنی ام یا حنفی و تقیه همین باشد با شارت که جهت
خوف و زوال مضرت از مذهب خود تبرا یا انکار کنند پس اگر تقیه
بعضی باطل است پس خواجه را مبارک باد بر این الزام باطل زیرا که مذهب
من تقیه بوقت حاجت مسلمانان و موحدین است و متابعت انبیا و موافقت
اولیا والسلام علی من اتبع الهدی **آنچه گفته** که مذهب رافضیان خباثت
که مرات کافر شدند از ایشان و این معنی مجهول است که ملعون گویان و
خواسته بر مسلمانان حلال داشته و این کلمات بهتان و کذب و بهتان
به دروغ اگرچه کرا گفته کم بضرورت بود و اگر خواجه تحقیق مذهب
کند و با این تقیه عالمست که در این فصل بعد رفته است و لاشک از این
سعی و دو طایفه هیچ کدام را کافر نداشته زیرا که همه معترفند بخدا
و رسول و از امت رسول اند و حضرت باری سبحانه و تعالی در شان مؤمنین
و در قرآن جهودان و ترسایان از اهل کتاب میخوانند و شنو همچنین
کبر را کافر نداشته و نکرده اند و کلها و کرا ازدواج جایز داشته طرفه حسبیت
که هر طایفه را مذهب و طریقه امنیت که از معنا و ... یکی است

پس

پس بشنو به حال ناجی خود را دانند خون و مال جهودان بمذهب ایشان حلال است
و مطلوب ایشان و روا است چنانکه در کتب فقه مسطور است و هر کس که بخواند
صحت این قول بداند اما آنچه گفته است این مضمون را از خود حکایت کرده است
چون در فصول مقدم بیان کرده است که هر کس که دست در نماز فرو گذارد
و خیر العمل زند و انگشتری در دست راست دارد و علم سفید دارد و عمامه
باشد و اجماع است که عمامه بد تر است از کافر پس خواجه استعمال این چهار
دانگ از امت محمد را صریح کافر خوانده است آنچه زیدیان خوانند عمامه
زید ع تا الی یومنا هذا و هم مالکیان اند از عهد مالک الی یومنا هذا که همه خیر
العمل زده اند و علم سفید داشته اند و دست در نماز فرو گذاشته اند
و انگشتری در دست راست داشته پس چهار دانگ از امت محمد ص
در تصنیف صریح کافر خوانده است و به دروغ گوید و بهتان بهم بر بسته تا
کافر خوانده اند بجهت دینه تا کافر و عمده آن باشد که مسلمان را کافر خوانده و آنچه
حرام کرده است بر وی لازم و متوجه و شیعه اصولیه از آن مترا و مبرا است
و امت حضرت محمد ص هر مسلمانان و در حفظ و حمایت ایشان و دین و شریعت
او و خون و مال ایشان بر یکدیگر حرام قال صلی الله علیه و آله فاذا قالوها
عصموا منی دماءهم و اموالهم والحمد لله رب العالمین **آنچه گفته** دعوی
میکنند که حسن عسکری ع را پسری آمد سقف خانه شکافته شد و او را برد
و از این مجالات سخنی نباشد که یکی را ببرند و کسی ندانند که کجا رفته است
جواب این کلمات آنست که خواجه پارسی را این قدر عجب آمده است در
معتقد خدای صحیح و لایق نشده اند یا حضرت محمد ص را این قدر و منزلت
نشناسد چون دعوی فضل و علم تاریخ میکند باید که کرم و فضل کند
و بعضی اهل سنت و جماعت رود و گفته که خواجه امام محمد بن محمد النوادر
انشا کرده است که آن را فصل الخطاب خوانند و در دوم فصل آن کتاب

بگو اند که امام سنت وجماعت ساخته اند در آن فصل میگوید که چون تأبط الشغا
رحمه الله از جهان کناره شد بخاک سپردند و بازگشتند جز از فرزندان
پسر از راهی دور رسید پدر را در قید حیوة ندید دل تنگ و غمگین بسر
تربت تأبط الشغا آمد و سر تربت باز کردند البته کالبد شیخ را
خاک نیافتند از برای آن سراسیمه شد پسر او که شیخ آمده و
بانگ بر داشته دختری هفت ساله در پس پرده بود و بانگ زد و
گفت پدر این پیر را در خاک طلبیدند نیافتند بغایت بشتی شد و بیخ
مضاعف گشت گفتند جان پدر چه دانستی دختر گفت چهل سال
پدرم در نماز این آیه میخواند که رب لا تذرنی فردا وانت خیر
الوارثین دانستم که دعای او نیز دانای او را دیگر زنده و او را در خاک
رها نکنند که جای مردان روضه پاکست نه میانه خاکستر میدان دعا کرده
و باز گشتند پس این معنی روا باشد که تأبط الشغا را از میان خاک
برند چنانکه بیخبر شدند و در حش غیب دانند و امام سنی در تصنیف شیخ
دهر و بدیع و غریب نباشد اما روا نباشد که بقیه ذریه طاهره از
آل حضرت مصطفی صلعم که خایف باشند بدور از اعدا که نظام اسلام
و قوام دین حضرت مصطفی صلعم تا آخر زمان در وی و بقی او باشد حضرت
سبحانه و تعالی از سقف خانه او را بیرون برده روا باشد که تأبط الشغا برده
باشند و این محال باشد که حضرت مهدی عم زنده باشد و آنجا دختر که
هفت ساله روا باشد که غیب دانند اما آنچه حضرت امام حسن عسکری
معصوم روا نباشد که از پدران خویش احوال الطفل خود شنیده باشد
تا خواجه انشا دوست را زان چه آید و ما این تر قبول کنید اما آنکه اجماع امت
حاصلست و قرآن ناطقست که چون جهودان بطلب قتل عیسی عم آمدند
باری سبحانه و تعالی او را از میان ایشان برد چنانکه ندانستند و دیگری را

درعوض

درعوض او در آویختند و گفتند عیسی است تا حضرت باری سبحانه و تعالی فرمود
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم پس اگر عیسی پیغمبر است و دوارشاد
فرزند پیغمبر است و اگر تأبط الشغا پیر و زنگار بود او نایب پیغمبر چه در کار
بود اگر بهتر از عیسی نباشد باری بهتر از تأبط الشغا است و حضرت حق
سبحانه و تعالی بهر دو کار قادر و قهار است تا خواجه سنی این در رفته
بیند اند و از قرآن و اخبار میخوانند ناسخ شبهه ایشان نماند

آنکه گفته

اگر گویند چون هست چرا آشکار انشود گوییم سیصد و سیزده مرد حلال
زاده میباید و ناصر ندارد و دولت در دست دشمنست پس چون
همه جهان حرامزاده کاسته و شایسته صحبت و نصرت او ندارند شما
را تصنیفیان حرامزاده اید بقول شما این همه مصنف بیچاره بایست آنست در

جواب

آنچه گفت که چرا آشکار انشود و تکرار ملال افزاید در مواضع این کتاب
بیان کرده شد که خروج مهدی عم موقوفست بنزول عیسی عم هر گاه از آسمان
بزمین نشد و آید این از غیبت بدر آمده و اگر او شاید این تر ظهور
نماید این جواب الزامیست که حیوة و نزول عیسی عم مقر است چنانکه
مصنف کتاب اما جواب آنکه منکر نزول عیسی عم در دیگر کتب بیان
کرده ایم و در این کتاب خلاف ما مجبر السنت نه با ایشانند اما آنچه گفته
است سیصد و سیزده حلال زاده میباید تا او خروج کند اما آنکه
حیات و یجیال و عمر کرده است که این مذهب داشته حضرت سبحانه
و تعالی عالمست که هرگز در این مذهب کجعت نداشته است اگر نه این مار از
مذهب شیعه ندانسته بود که گویند که موقوفست ظهور امام بدین عدد
و در هیچ کتابی از کتب شیعه مذکور نیست بلکه در اخبار و تواریخ است
که اتفاق را از روز که مهدی عم بر در کعبه ظاهر شود سیصد و سیزده مرد متفقه
که از اطراف عالم بیخ رفته باشند بر در عهد بندند و بیعت اول ایشان

در یابند و شرح که داده اند از هر ولایتی و ناحیتی چند نفس بعدد اهل بدر که با
حضرت پیغمبر بوده اند و این نیز شرط است از شرایط ظهور امام و نه رکنی از
ارکان خروج و توقف او مصلحت است نه انتظار این عدد که در عالم دیگر
هست که ده چندان شیعه معتقد معروف بابات در دیده منتظر خروج او تا
جان و مال و فرزندان فدای او کنند و این عدد از جمله علامات ظهور است
نه از شرایط خروج است و مذهب امامیت و اعتقاد همینست که گفته شد
و دیگر اما آنچه گفته است این عدد حلال زاده پیدا باید و دلیل کرده از قضیه
این مایه حلال زاده نیست ای چه امر و نا مصنف به اعتقاد این مایه از
مذهب شیعه نه انسته که شیعه جهود ان را حرامزاده نه دانند و ترسا
دیگر را اگر چه کافر اند حرامزاده گو انند و چنداری پارک و نه عالمست که شو
کافران بت پرست را حرامزاده نه دانند زیرا که شبه نکاح در میان باشد
میان ها در دیده ایشان که در کتب شیعه این مسئله اظهر من الشمس است
و غرض شیعه از آن اصل آن باشد تا چون جماعت ایمان آورند
پاک نسبت باشند که کفر با ایمان بر خیزد و حرامزادگی بهیچ چیز زایل
نشود تا هر کافر که مومن شود و حلال زاده باشد خلل نکند و هیچ کس
خود را حرامزاده نه دانند و نکاح جهار بر مرضی شرع و مقبول حکم ایشان
طایفه و مذهب شیعه همه را حرامزاده دانند و مسلمانان شیعه را اند حلال
زاده باشند و هیچ عاقل روا ندیده که حرامزادگی بر خود اعتراف دهد
و خلف و سلف خود را حرامزاده داند تا انتظار عدد کشند و
حلال زادگان عاقل این کلمات چگونه قبول کنند و غرض ما که همه
حلال زاده دانیم چون شبه نکاح رفته باشد باکتاب و قبول ایشان
تا همه صحابه چون ایمان آورند مومن شوند پاک زاده باشند شما این
طایفه را مموه که بر طریق تشنیع و شبهه آورده اید به این حجت روشن باطل

و مضمحل

و مضمحل باشد و خروج قایم موقوفست بر مصلحت باری سبحانه و تعالی نه بر انتظار
عدد مسلمانان همه حلال زاده اند و امینی بر اکسیر الا لازم باشد که چند
عقد فاسقان درست نباشد و فسق عظیم تر از شرک نباشد که ان
الشرک لظلم عظیم کافر و مشرک و ناپاک زاده باشند که انما المشرکون
نجس و چون عبد الله و عبد المطلب کافر و مشرک باشند و آمنه که مادر
محمد است هم نجس و مذهب کافره و مشرکه باشد و آنکس که خطیب و گواه بوده
بر این عقد کافر و مشرک باشد پس باید دیدن تا خود در این باره
چه لازم آید و محمد که سید اولین و آخرین است بمذهب خواجه هم اسقاط
اصل و وصل بر چه بوده باشد تا آنچه محبت در شریعت صورت بسته است
بمذهب خواجه در که لازمست نعوذ بالله من خبث اعتقاده که رسول خدا
طاهر و مطهر معصوم نفس پاک اصل و مومن زاده است تا با آدم تا چون
این فصل باستغفار برخوانند یا به روست بمذهب مسلمانان بدارد و بجنگ
در اینکه خانه مذهب خود عبد ازوده والحمد لله رب العالمین که شیعه همه
پاک زاده و معتقد و حلال زاده اند به دوستی و محبت امیر المومنین علیه السلام
و حرامزاده آن باشد که دشمن علی و اولاد او در سینه دارد و تکلیف آنکه
هر دل و سینه ایش ملال آن از بغض علی و آتش باشد و تصنیفش بر عقیده گواه
لا یحبه الا مومن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی آنچه گفته و اگر این قایم
هست امام دهقتت و به شرایط کمال در وجود است کمال مرد زن کردن است
که رسول ع فرموده است النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی
اگر زن دارد و کنیزکان داره از آن وقت فرزندان مرآرد و در بعد اگر
بار بگذاشته اند و اگر زن و فرزند ندارد و خود ناقص است و عاجز و نه رتبت
چه است جواب این فصل آنست که عجب آید از آنکه دعوی های بزرگ
کند و مصنف نه از و چنین بهتان بهزل و رکیک دعا باید دید با علم گوید که او بر

بدبنیاد و قباحت غرامت و علامت نباشد اولا خطای فاحش است که عصمت و کمال
مرد و در زن کردنست تا لازمش آید که عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا با وجود مرتبه
عصمت و رسالت مرد و ناقص بوده اند و حضرت محمد مصطفی صلعم سی و هفت
سال ناقص بوده است که خدیجه را در سی و هفت سالگی خواسته و این زهاد
و عباد که خواجه استغاثه ایشان زاد بر زین العابدین و باقر اختیار کرده است
و در کتاب بر ایشان مبالات و مباهات کرده است باید که همه ناقص
بوده باشند تا معلوم شود که اصح خطاست و قول نادر است اما آن
این فضل که میگوید سنت است و زن بدارد و زن و کنیزک بسیار از
جانب گرفته است که کمال مرد در فرزندانست و ما مسلمانیم هر کس گوید است
که فرزند ندارد بی حاجت به سعی دارد اگر مصلحت بدانند و اولاد برادر امام بنده ام
حرجی نباشد که از انبیا و مرسلان بسی بوده اند و فرزند نداشته اند
و بعضی را هم ماده نیز و بعضی را از نیز و بعضی خود نبوده است کما قال الله تعالی
یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور او یزوجهم ذکرانا و
اناثا و یجعل من یشاء عقیما تا خواجه این خبر که به اتفاق امت و عقلا
منقول است باشد فقدان بر جناب حضرت مهدی و نقصان شیعه میکند
تا جناب کوثر درو واداریم که امام زن دارد و فرزند دارد و قطع است
بر آن **آنچه گفته** و عجیب تر آنکه حوزه اسلام و حرایم دین و سد ثغور
و انصاف ضعفا از اقویا ستدن و حفظ رعایای بقیه نگاه داشتن
را افضل میگوید که همه بدوست و جهان در توقف بسبب او و خار زار
آونیز آن آفت واجب و لازم میشود که او کند و از قبل او کنند پس
این امام حی و ناطق قادر توانا را چه عذر است پیش خدای تعالی که
اینهمه مهمل گذاشته است بعذر پوشیده که رافضی میدهند که نام آن خدا را
این است میشود و شیخ مدوش باز باید نهادن چنانکه ابوبکر کرد با اهل رده

و عمر کرد با گبرکان عجم و عثمان کرد و دیگر غازیان **جواب** این کلمات
تکرار کلمه مزور نامقرر که بواضح عبارات گفته است و تکرار وجه بینت
بر سبیل اختصار که ثابت شده بیت که بمذهب شیعه امامت از اصول ایمانست
اما حفظ حوزه اسلام و نگاه داشتن حرایم دین و سد ثغور همه مذهب
ائمه را باید کردن و چون خلفا که حاضر بودند و غایب هر بند و خطبه و سکه بنام
ایشان نکرده اند هرگز و نگفته که اگر ولایت مصر است متغلبان مصر
بدست فرو گرفته اند و خطبه و سکه بنام خود بکرده و مسلمانان آنجا را
در شدت و محنت اند تا هم حق خلفا ضایعست و هم حق ضعفا و جبال
کوهستان صباحیان و ملحدان بدست فرو گرفته اند و خطبه و سکه بنام
دار ملعون و صباح ملعون بکرده اند و در آنجا هم حق خلفا ضایعست
و هم حق ضعفا و روم و ربع خود مستقل است که کلیسا و ناقوس میزنند و خمر
خانه ظاهر است و گوشت خوک حلال کرده اند و امام حی ناطق توانا در
حرم نشسته و امام کین و خلیفه او است شر بدو و شرها باز باید نهادن و تعدیه
پرسیده ناصبیان میزر نباشدن و از حرم بدر آمدن و متغلبان مصر
داشتن و الموت از ملحدان و گیلان از بد عیان و روم از ترسا
پرستان و خطبها و سکها بنام خود بکردن و منبرها نهادن چنانکه
عمر کرد با عجم و گبرکان و ابوبکر با اهل رده و عثمان و دیگر غازیان پس
اگر با وجود امام حاضر این همه هست و مسلمانان رنجور شده و حقها ضایع
تا خیر و توقف او نقصان نکند احوال مهدی غایب را این قیاس کرد
باید کردن و شرم میداشتن و انصاف میدادن پس قیاس ابوبکر
و عمر با علی کنند اگر ایشان کرده اند او کرده و قیاس حال مهدی با ایشان شده
منتظر و مستعین کنند اگر ایشان نکرده اند با حضور و ظهور از مهدی طمع چه
داشتن و اگر امام رو است که این نکند با مهدی تیر مسامحه میکرده و تشنیع نیاید

زنان که چون وقت باشد آید و کند و اگر گوید سلاطین از قبل ایشان
میکنند تمام خطاست که کرده است که آنوقت که سلاطین را قوی تمامتر
باشد بتیغ تیز بغداد را با خلفا مساعدت نمودند و آنچه بندگان آل سلجوق
کنند وصیت و ثواب و محبت او بدیشان رسد تا چون این فصل بر
خواند عیب بر مهدی غیبت نکند که موقوفست علی رغم معتبر تر دل این مرد
که خواب کنیز را انشا شده و کنیه در دروغ و اگر مسلم شود که امرا و ترکان حضرت
خلافت اند بتبع ظاهره عالم و او مستغنی است بار دیگر گفت که ملکشاه ایشان
شرف الملوک و مدرسها ساختند ان و اسلاف ایشان هم تا پایان
مهدی اند و میت و هفت هزار [illegible] در عدد آمده اند که ایشان
هلاک کرده اند و با غیبت مهدی خطبه و سکه بنام میکنند تا دانند که او
ترسا و جهود و جهت تکان در توقف معذور است والحمد لله رب العالمین آنگه گفته
از عجایب کارها که در عهد امیه علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر با صولت
امویان و با پاکی و قتاری حجاج و دیگر امیران عراق و جعفر صادق و موسی
کاظم و علی بن موسی و پسرش در عهد عباسیان با استیلا و عظمت عباسیان
میثاست که ظاهر باشند و مکشوف و این امامان تا پدر قایم بقول
رافضی همه از قایم بهتر بودند چون دولت امویان آخر شد و دولت
عباسیان ضعیف و به بر رفت و ملک در عراق و دیلمیان افتاد و مذهب
مذهب باطنیان نمود کردند خود را از فرزندان آل رسول و اهل بیت نسبت و
رافضیان لاف میزدند که اینها معتقدات ظهور قایمست تا آنکه در
محمد [illegible] خود را المهدی بالله نام نهاده بود در مصر شد و جوهر الکاتب
بر معتقد او بود این است بر همه علی ولی الله نوشته الامام المهتدی بالله
المعتمد بن رسول الله بر نوشته و حرص امارات جهان گرفته و بر درگاه مستنصر
و قاهر و راضی و مکتفی و مستکفی امیران را امیران دیلم و غز و دیلم باطنی و

رافضی رسوم و قواعد رفض آشکارا از عاشورا و لیلة المیلاد و روز قتل
عثمان که عید اعظم خوانند و بهانه گویند که غدیر خمست و تولا و تبرا آشکارا
امیران شام همه شیعی و علوی و نعلی و حجر و لحسا و بحرین و دارس و حلب
و حران همه امیران شیعی و پسران باطنی و رافضی و مسلمان [illegible]
[illegible] خروج قایم در عهد
کریم سلطان محمد قدس الله روحه صد قلعه [illegible] خراب و در رفض قریب صد
هزار مرد شمشیر بود و بندگان [illegible] از ری تا خراسان این [illegible]
زنان کرده بودن که مهدی را آن باب و قامت [illegible] شد و قتل اعدا
کرد و [illegible] در قسم [illegible] شان و آبه هر کجا بودند میکردند که نایب قایم
با رایت سفید [illegible] شده و قتل کرد و کنون کار کار شیعه آل محمد است و
بکینه مسلمانان دست بنهاده که گفتند چون کار بدینجا رسد آن
مرد که امام وقتست از کمین بیرون آید و از که پنهان است این روز که دشمن
قوی تر بود [illegible] امامان از دهشت بود و بدی [illegible] که آشکارا باشند
اکنون که دشمن ضعیف است و دوست قوی و روافض کثیر باید که آشکارا
بودی تا حدها بر خدای تعالی میراندی و حقوق [illegible] حق [illegible]
اکنون زبانش گویا تر است و دستش گرانتر و حکمش رواتر [illegible]
اتباع و قلت اعدای را و حسن حال بر عاقل مستنیر پوشیده نماند الا
بر احمقان رافضی پیش نشود اعاذنا الله و ایاکم من الضلالة و الجهالة
جواب این کلمات که ذکر بار ره از سر تعصب اهل بیت مصطفی [illegible]
[illegible] ظاهر کرده است عداوت امیرالمؤمنین شیر خدای و اهل
ذریت مصطفی آشکارا کرده و عقلا و فضلا و علما را بر حسب عقیده [illegible]
[illegible] اطلاع داده [illegible] الله که بو جهر [illegible]
عاقل عالم [illegible] که از سر بصیرت [illegible]

اولاً آنچه گفته است که زین العابدین و باقر در عهد عاصیان بنی امیه و حجاج ظالم
ظاهر بوده‌اند و وکز الله تا در عهد عصاة بنی امیه و بنی مروان و در عهد دیگر
خلفا آشکارا بوده‌اند چرا این امام غایب است جواب آنست که مصلحت ایشان
در غیبت ناچار در ظهور بوده باشند و مصلحت مهدی در این بعید در غیبت
و مصلحت خدای تعالی بهتر دانند و رسول و امام و کسی را نباشد که اقرار کند
و مانده است این قصه با احوال پیغمبران خدای تعالی چنانکه نوح علیه السلام با کثرت ظاهر
بوده است و ادریس علیه السلام از برای اعدا غایب شده است و قرب در زمین
و وقت آخر با آسمان و نه خدای تعالی عاجز بوده است و نه ادریس اما مصلحت
وقت او غیبت بوده است نه ظهور و همچنین ابراهیم علیه السلام در حال اول
غایب بوده است و حاضر بوده است و اسحاق و یعقوب و اسمعیل را
البته غیبتی نبوده است و داود و سلیمان را هرگز غیبتی نبوده است و داود
و سلیمان را هرگز غیبتی نبوده است و موسی علیه السلام را غیبت بوده است
و باری تعالی یحیی و زکریا و جرجیس را با تحمل مشقت و رنج اعدا و ضرب و قتل
صبر فرموده است و غیبت مصلحت نبوده است و مصطفی صلعم را با رفعت
درجه و منزلت مصلحت غیبت بوده است و بغار رفته و مکه رها کرده و به مدینه
آمده و خدای تعالی عاجز نیست و انبیا محفوظ و عاصی نباشند اما مصلحت
و هر پیغمبری که باشد پس اگر کسی تواریخ و قصص انبیا بخواند
و قیاس ائمه ما از اول تا آخر با احوال انبیا که بهترند از ائمه بر این قیاس
ائمه دیگر و تا ظهور باقر و صادق علیهما السلام و غیبت مهدی عجب ندارد و بعد از این جمله
انکار این حالت کردن از غایت جهل و نابودن باشد وجه دوم آنست که
السعید من وعظ بغیره چون مهدی را معلوم است که امویان و مروانیان
و عباسیان با پدران اتش چه معامله کردند از کشتن به شمشیر و زهر و سلب و نهب
و غارت و مانند آن پس چالش نیست و از خوف اعدا غایب است وجه سیم آنست

که

که روا باشد که وجه مصلحت در ظهور ایشان و غیبت او آنست که ایشان
هر یک با سان و اشتند ذریة بعضها من بعض و این امام آخرین و بقیه
عتره و حافظ کتاب و شریعت و عمر او بسیار است و اقتضای حکمت
تا چون حرف زایل شود چنانکه اجماع و کتاب بر خروج و ظهور او حجت
و به دلیل اول استغفر بودم از این دو وجه دیگر اما برای تاکید را گفته آمد
در ماده آنچه حسن گفته است که مذهب رافضی چنانست که پیدا این قائم
هر یکی بهتر بود از دیگری و هر بار که بحساب کوتر است و فتوی باید که این
مذهب بر جوز نکند و فتوی مذهب شیعه چون نهند در توقف بهند
مذهب شیعه چنانست که امیر المؤمنین علیه السلام بهتر است از هر یکی از یازده
معصوم و دلالت قول رسول است که فرمود هذان امامان قاما او قعدا
و ابوهما خیر منهما و این دیگر از تفاوتی نیست و معلوم نشده است
تفضیل بعضی بر دیگری تا آن صورت که نموده است بدانند که باطل است
آنچه گفته است که دولت امویان تاخیر شد و دولت عباسیان
ضعف پذیرفت عجبیت که در مواضع این کتاب آورده است که آن
مذهب رافضی باشد که زوال و ضعف پذیر باشد مذهب سنت حق
باشد و عجز و ضعف نپذیرد و اینجا تضعیف مذهب و نقصان کار خلفا
سرف شود بیار کسی و رجوع دیگر باره با دروغ و [illegible] اول آنچه گفته است
که در عهد امرای دیلمان شیعه ظاهر شد و قوت و شوکت و سرخاب
کرشمه آورده است سبب آن بوده باشد که امام رسیده باشد
که ملوک دیالمه و صدقه و سرخاب و رافضی هم عمان کنند که امرا
در رافضی عالم بازسر شده و رافضه کردند و روشن شدن
و خانه در غارت کردن و چون اسیران ازین مرحله بان مرحله بردن
کار غافل شدن و آن و سید محتشم را علاحده باز زدن تا شهید شدن

اهل سنت بیشتر اند از شیعه و نواصب بر روافض غلبه دارند و خاندان عباسیان
بخلافت و سلطنت مشهور و معروف است پس مهدی عالم‌تر است و دانسته
باشد که شیعه باور چنان کنند که اهل سنت با ایشان کردند پس بنا بر
معارضه و محبت یکسان شود و غیبت امام مصلحت من قبل الله و ظهورش
بوقت خویش باذن الله — آنچه گفته است که مهدی موعود ظاهر شد
در ایام [illegible] در مصر و نواحی [illegible] و مهدیان [illegible]
[illegible] علما آن [illegible] با ایشان و آنها که شیعه خود صحابه رسول را
باور [illegible] ایمان و سبقت و صلت و هجرت و ستر و عفت و قبول [illegible]
و کتاب و سنت قبول نکنند با امامت برای فقد عصمت و کثرت علم
آری متابعت [illegible] مهدی موعود خواستند کردن مطعونان و [illegible] نسب [illegible]
در اعتقاد که معرفت خدای تعالی را حواله به تسبیح کنند است غایت کمال [illegible]
نهایة ضلال و اضلال الحمد لله الکبیر المتعال و ما در مختصری که پارسال در
جواب ملاحده [illegible] نوشته‌ایم شرح کرده‌ایم که از [illegible] نوشتاده‌اند
شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیان داده‌ایم چون
بخواهند بدانند و این کتاب [illegible] است [illegible] پیش [illegible] است
و تکرار [illegible] ملال [illegible] عقلا و فضلا را عجب آید که مهدی [illegible]
بار [illegible] ضلالت در مصر شود [illegible] شوکت که خلفا [illegible] در بغداد
و جهان [illegible] بحکم ایشان و خطبه و سکه بنام ایشان [illegible] آشکارا در مصر
شود [illegible] عدل و توحید و دشمن نبوت مدعی امامت [illegible] لشکر
بگویند چو کمی نکنند [illegible] برای [illegible] برای قوت شیعه برای
ثبات خلافت برای نظام سلطنت پس ظهور و تمکین [illegible] فایده
زیاده حاصل باشد که غیبت و خوف مسلمانان [illegible]
راهها نا ایمن میدارند چندین هزار [illegible] و ناصبی در عالم با وجود

خلفا

خلفا و اولو الامر این تمکین کردن کار بر [illegible] اصلا تا بدین چه باید و
چون این طاغیه علیه اللعنه در مصر شد این بدعت و ضلالت آشکارا
کرد [illegible] بود آن قوم را بوده باشد که در معرفت خدای و وجوب
آن تسبیح و قبول تعلیم و تعقید مذهب [illegible] و آن محال از
عالم که اصل مذهبشان با اصل مذهب [illegible] در وجوب معرفت تسبیح [illegible]
و آنچه دیگر باره تشنیع زده است بر خلفا چون معتضد و قاهر [illegible]
که وزیران [illegible] و باطن [illegible] داشتند [illegible] است که چرا داشتند اگر
با اعتقاد داشتند خواجه چرا منع میکند و حاشا که با اعتقاد [illegible] داشتند
و اگر [illegible] امام [illegible] مذهب خواجه امامت [illegible]
و اگر [illegible] مذهب [illegible] و اگر [illegible]
طایفه [illegible] و آن عیب و عار و ضعف [illegible] امت [illegible]
باطن [illegible] بتر و سخت‌تر عیب آنست که خواجه [illegible]
بر قایم حواله میکند که [illegible] تا [illegible] کنند [illegible]
آنچه گفته که شیعه در اطراف و بلاد بشارت میزدند و تهنیت
میکردند که مهدی آمد [illegible] و قایم در مصر شد [illegible] که شیعه خود
مهدی قایم را [illegible] او را در غیب غایب گفته‌اند و اگر [illegible]
را [illegible] تهنیت میکردند [illegible]
[illegible] الذی [illegible] بشارت و تهنیت
میکنند و آنچه [illegible] است [illegible] حواله کرده است
که ایشان [illegible] اند که ظهور آن [illegible] بدعت و ضلالت مقدمه
قیامت است پس جاهلانه [illegible] است که آثار ظهور و مقدمات خروج
آن معصوم [illegible] علامات [illegible] است چون [illegible]
و خروج سفیانی و غیر آن [illegible] علامت که در کتاب [illegible]

حجة الله علی العباد مذکور و مشهور و مسطور است که مقدمات و آثار آن حال باشد
و چون باشد و تفصیل آن در کتاب الغیب مشروح است چون که واقعه
هیچ شبهه نماند و حجاب کوته‌تر است و دیگر باره شیعه دعوی ظهور در آب
مهدی است صاحب الزمان از مکه و کعبه گویند که حرم خدا و قبلهٔ اسلام است
و مولود گاه سید اوصیاست که پدید آید و مسیح مریم از آسمان بزمین
آید و آواز آیهٔ قل جاء الحق و زهق الباطل از آسمان شنیدن آید و
نام رش رب العالمین و جبرئیل امین آید و آن مهدی عصمت علوی شجاعت
شیر گیرد و عالم مکشف پدید آید و مصر و ویران کند و تخت سعد و دار الشرک بشکند
و در عالم مرور کند شریعت و سنت منور کند کوت دین بعطر عدل و انصاف
معطر کند که بدگان ترسا و جهودی از عالم بردارد و قلعهای باطنیان بکند
غبار چیر از چهره عدل زایل کند کنشت و کلیسا خراب کند و ایوان معبدان
اگرچه سفینه است بسوزد و دین یکی شود با آل عباس که بر اعلام او سیه دار
دعوی است که مهلا بنی عمنا مهلا موالینا تا مصر نامصنف مد اند بعید قد
سر خاب کار بر شاید و شکر او الحمد لله این ترکان غازی باشند که جهان
دار استه امروز پا بقعه کشوده و در حق صادق در خروج مهدی را بنصرت
ترکان غازی وعده داده است و دعبل من سر آل محمد ضمنتها
حبلت من امنا تما فاذا رأیت الکوکبین تقاربا بالجدی عند صباحها ومسائها
فهناک یطلب ثار آل محمد طلابها بالترک من اعدائها پس ترکان
غازی را مصطفی برای این دعا کرده است تا با خوزستان بنصرت مهدی رسند
و حقها ظاهر کرده‌اند و باطلها ست و این قبیل از طریق عقل و نقل بر عاقل
مستتر پوشیده نماند الا احمقی رئیلی ناصبی انکار کند نعوذ بالله من
الضلال و مقالة الجهال و عجب است که این خواجه ترشینی که این تصنیف کرده است
بر قائم غایب تشنیع زده و شیعه را مبتدع گرفته که عالم خواب شده

حقا

حقا نیست گشت بدعتها آشکارا شده بر جا ماند که امام برای این کار رساند
سید این فراموش کرده است که عهد دولت ملکشاه رحمه الله که ابتدا ارکان
مجیران بر بری کم ریخت و ادر الحسن صباح کل گشته علیه اللعنه در جهان مسکنت
و مقتدی دعوت الی و سیکرد و منا دو مکاتبه از ری با صفهان و بهمدان و بهر
علا و قهستان و پس بدیار بکر و مصر و شام و آنچه دعوت میکرد
کسی از راستی بسبز صادق بدیتا با الموت آید و بکر و حید و دور زد و ستم
و نیز نگ آنچه و بستد و قلعه مسخر کرد و دعوت میکرد و که کسی از راستی
بسبز صادق باشد و عقل و نظر را البا اثر نیست چون چند سال او با الموت
خونها اندر شاع و فاش شد سلطان برابست تاج الدین مستوفی کار او
بود و دیگران پوشیده مانده اشتند و سلطان بسکار را در دم واداد که در حضر
با مقصود کنجد و طلب فتح قلعه او مشغول شده با آن مرد پرو افت که آن مرد را
پیش از آنکه عاجز شود جان بدتا قصه عور بگشت و امام مستظهر در آن بحافل میکرد
با آن کار خواجه نظام الملک الحسن بن علی بن اسحق رحمه الله که سر مصالح مشفق بود و
زمحر متعصب بر شیخ ملاحده شهید آمد و سلطان بعد از آن بحق پیوست جوار حق شد
و ترکان عالم در طلبش آورده بطلب سلطنت و جهانداری و ترکان
با الموت نپرداختند و از دور الحاد در کار بزرگ مهم عظیم در توقف مدتها سسته
ما آن ملعون نوری شده و اگرچه سلاطین را غم سلطنت باشد ائمه و خلفا را
بهره در کار باید که غم دین و شرع بیعت باشد چون بطلبش کشته آمد و
سلطنت بکیارق سلطان قرار گرفت دیگر باره هوا بید آمد و چند مصاف
برفت تا الحمد لله سلطنت یکجا شد نا رعی تا سلطان محمد رحمه الله افتاد و سلطان
سنجر ملک بود خراسان بر وی مقرر شد و چون کار بدین جد انجامید الحاد
قوت گرفته بود حسن صباح مقرر شد و در آن جد و سلاحها و ذخیره‌ها و قلعها
برده و در انها گرفته چون زمین از اسلام گشته آمد و دفعه امیر احمد بل میکرد

سلطان بکیارق در حوالی الموت و قلع ملاحده بست و لشکرهای گران بجا نهاد
و التونتاش را فرستاد و امیران بزرگ و سپهسالاران با عدت بدر
قلعه الموت فرستاد و صباح کل مستند در قلعه محصور بود و آنجا حصار آباد
و محکم کردند و حصن و حصار بران ملاعین چون دار جهنم کردند تا ساختند
و شر آن مخاذیل از مسلمانان کفایت کنند چون آن خبر رسید سلطان سعید
محمد را نور الله قبره بروضه رضا بردند و آن ملاعین بشارت بردند ابو العلا
ماوکرد بود با لشکر بس عهد در قرندای سلطان محمد را گرفت کرد و بشام
رفت و قراوسای سنجق را گرفت و در بغداد پس بنهاد و ملک طغرل
حکم املاک و لشکر بشیرگیر بود اما بابوی بنود عماد الدوله بعث پسر
بزرگ بشیرگیر را بگرفت و بقلعه فرستاد و عالم متزلزل شد و هنوز پنج اند
سال بود که صباح کل محصور بالموت بود عهد در قرب ما این همه بنهاد
ساز حکم خواجه معصوم سنی حسن بهتر بود که امام مستظهر که نه بهتر بود
از عمر خطاب پس شب ... بنهاد و از بغداد بیرون آمد که هرگز عمر را
چندین سپاه و لشکر و آلت و سلاح و عدت کی بوده و آنچه او با قلت
لشکر و عدت با کرکان بکرد این با عمدان هم چندان بکرد که ... الموت
و ... بود که ملاحده ... شدند و ... در ملک دیلمان مسلمان
داشتند و بأس امیر ... صباح و داشت و ... طالقان مسلمانان ... شد
تا عالم از ملحدان پاک شد و چون صباح ... حیات ... شده
بودند ... از ... اجل بود و ... علا ... از امیران ... جهان
... ترکان غازی ... در خانه ... و تیز ...
کار ... گفتن ... که ... قائم ...
... است با خود ... بدروغ ... تا این کار ... بجا
رسید که ملاحده جهان بگرفتند پس خواجه ... بعد از هشتاد و سالی

تصنیف

تصنیف میکنند و گناه با قایم در اختفای او میبندند آخر وقت باید میان غایب
و حاضر و میان متمکن و خایف پس این غفلت و تاخیر و تقصیر را آنجا
نقصان و عیب نیست آنجا ترهم نباشد که اتباع بیشتر بودند از صحابه و عدد
سرخاب آمده چون بیرون نیامد با آنکه در آتش می‌باید کردن و زبان بعد
درکشیده می‌باید داشتن که مصالح ائمه و خلفا بهتر دانند آنروز که جعفر
و لشکر از مدینه بعجم باید فرستادند چنانکه عمر خطاب خود فرستاد آنروز
که توقف میباید کردن تا مصر و جبال و قهستان ملحدان بستدند و کرد
چون مستظهر و مسترشد توقف میباید کردن و آنروز که صادق و باقر
را ظاهر بایست بودن می‌باشند و آنروز که مهدی را غایب باید بودن
نباشد که مصلحت ائمه دانند نه عامه و چون خواجه تشنیع بر مهدی زند با
جواب در سنگ در زبان نبوده‌ام گفتن که الجنس مع الجنس و هرکس این
فصل را با جوابش بنگرد بخواند انشاء الله که او را هیچ شبهه نماند والحمد لله
رب العالمین آنچه گفت فضیحت اول برایشان آنست که از میان همه فرق
اسلام بغض صحابه و تکفیر و تفضیل صالح از صحابه و تابعین و زنان رسول و زهاد
و عباد و متصوفه معروف باشند و بدین مشهور اند جواب این فصل
بدان ای برادر که این همه اشغال بعد از این همه تشنیعها بدروغ و حوالات محالات
اول این کتاب برنوشته اند فضیحت نهاده است بعضی راست و بعضی دروغ
است و هست که صورت شبهه دارد و نه چون فضول اولست باطل فضیلت
از اصول و فروع مذهب فقها بعضی دانسته است و از بهر ... و اجبر
بوده است اما بعضی درست همه را جواب برده خویش بتوفیق الله هم گفته آید
انشاء الله اما جواب این فضیحت اول آنست که این تشنیع هم دروغ است که
در مواضع این کتاب تکرار کرده است و بهتان نهاده و جوابهای تشنیع
حجت و دلیل گفته آمده است چون گفته‌اند بدانند که شیعه اصولیه بحمد الله بدین

چون تهمت متهم نبوده اند و هر صحابه و تابعین را که خدا و رسول دوست داشته اند
در قبول کرده اند شیعه هر دو باشند و متصوف نیز ایشان را دوست دارند و زنان
مصطفی را امهات المؤمنین خوانند و هر کس که زنان مصطفی را طعن زند و تشنیع
زند ضال و گمراهش دانند و اما حدیث محمد بن ابی بکر در مواضع این کتاب بر شیعه
تشنیع زده است نزد ایشان که احمد حنبلیست از ایشان که مهدی مصری است
مذهب خواجه سنی محمد بن احمد بن یعقوب الجرجانی قاضی هرات روایت کرده
است از محمد بن عبد الله الهروی که گفت از علی بن خشرم شنیدم که گفت حاضر
بودم در مجلس احمد حنبل او را در شنیدیم که گفت لا یکون الرجل سنیاً حتی
یبغض علیاً قلیلاً من کثیر لا یکون رجلاً سنیاً حتی یحب علیاً کثیراً
پس شبهه نیست که شیعه محمد بن حنین را دوست ندارند پس اگر محمد
دوست علی باشد و دشمنش دارند چنانکه ابو حنیفه و شافعی و اکثر علما را شیعه
تا این جمله بد اند یا شبهه و اما اتفاقست از سنیان و دو و گروه از امت محمد
مصطفی که دشمن تر امیر المؤمنین علی را خارجیان و ناصبیان و مجبره
که او را قتال و مسلمان کشی و حرب خوارزم و داد و خمیت خواسته و فاطمه را
کوشند و حق فرزندان او را منکر باشند و شیعه هر کس را که این مذهب
دارد دشمن دارند و لعنت کنند و هر کس که این کتاب مزور او را ملاحظه
بر خوانند بدانند که این مصنف از آن قومست که مبالغها کرده است در عداوت
علی مرتضی و حضرت آل و ائمه علیهم السلام و نتیجه الهدی **آنکه گفته** و صحیح
دوم آنست ایشان را که معتزله را موافقت کرده اند و صفات خدا را
انکار کردند و او را خالق لم یزلی و رازق لم یزلی و سمیع و بصیر لم یزلی و متکلم
لم یزلی و مرید لم یزلی نگویند گویند سمیع و بصیر است بمعنی عالم و قادر و علم
قدرت را خود منکر باشند و گویند مرید افعال خویشتن نه مرید افعال
ما و بینا است بشرط وجود مرئیات و سمیع است بشرط وجود مسموعات

و بصیر است

و بصیر است همچون و متکلم است پیش از خالق کلام و رازق آنگه بود که رزق
آفریده و مدرک آنگه بود که مدرک آفریده و مذهب اهل حق آنست که او
همیشه بر صفات کمال بوده همیشه خالق و رازق و عالم و متکلم و قادر و حی
و سمیع و بصیر بوده و صفات او نگردد و همواره چنین بوده و چنین خواهد بود نه
بکمال و آنکه اگر مخلوقات بوده و گر نبوده و همواره متکلم بوده **جواب**
آنست که اگر شیعه را در بعضی مسائل عقلیات بدلیل و حجت با معتزله
هم موافقت افتاده باشد آن موافقت از عقل و نظر باشد نه موافقت زیدیه
و معتزله باشد با آنکه خواجه را در اثبات رؤیه و مجبره با مشبهه و
مجبره موافقتست و در اثبات ظلم و کفر با کلابیه و جهمیه موافقست تا
نقصان این موافقت بداند که کمال موافقت قبول کند و گر این اصول هم
مذهب معتزله است خواجه را این با بست که کتاب را المنقض بفضایح المعتزله
بر نهاده بود که مثل ایشان بداند که عداوت با امیر المؤمنین است که
معتزله را با خواجه در صفات خدا تعالی خلافست و شیعه را بیرون از آن
در امامت با ظاهر عداوت معلوم شود آمدیم با جواب شبهه که آورده است
اولا **آنچه گفته** است که صفات خدا را منکر باشند این مسئله مبهم است
زیرا که اول بدانند که صفات بر دو قسمتست صفات ذاتیه و صفات فعلیه و صفات
جایز است و صفات مستحیل است اما باری تعالی را صفات واجب قادر است
و عالم و حی و موجودی و از مذهب شیعه اثبات وجوب این صفات
معلومست لم یزل و لا یزال و لا یکون جز وجه عنها تبارک و تعالی عن کل احوال
و این صفات باری تعالی نفس ذاته است چه علمی و التی و آنچه گفته است که
باری تعالی را خالق و رازق و متکلم لم یزلی نگوییم اما اگر معنی این کلمات و حدود
این الفاظ و اشتقاق از عقل شنیدم و اشتقاق این چه آگردن و از آنکه از
لغت عرب و اصطلاح متکلمان و حدود و حقایق معقولات اند که ما بهره باشیم

چنین سخن نگوید اما مذهبی را که بنیاد بر نامعقول و نامسموع باشد چنین باشد اما
این کتاب مزور است که این نقصان عاید است بر اصحاب مذهبش که چون
خواستند که نفی صفات حق از وی کنند الا بدین وجه نتوانستند کردن و لاجرم گفتند
که خالق فاعل خلق باشد و خالق ازلی را معنی آن باشد که در اول خلق
آفریده باشد و موجود باشد خلق در ازل پس قدیم باشد پس فرق
نباشد میان خلق و خالق در ازل و لا قدیم سواه محال باشد
معلوم است که فاعل قدیم باید که بر فعل تقدم دارد و مقدر او قادر که از آن
متناهی باشد و رازق روزی دهنده باشد که چگونه روا باشد که
در ازل روزی دهد پس روزی خوارها باید که موجود باشند در ازل
اگر رزق نبود در وجود از میان رازق و رزق و درین حالت خاص است
و هم موجودات درین اصل قدیم باشند و البته هیچ محدث نباشد
پس اگر خالقی و رازقی آن می‌خواهد که در ازل قادر بوده است بر خلق
و رزق و درین حالت نیست که ما اثبات کرده ایم که باری تعالی در مذهب
عدلیان قادر است لعینه و ذاته با نفی تشبیهی و آلتی و خلق و رزق
و کلام را حصول و وقوع در لم یزل محال باشد اما در قادری و عالمی
خلاف نیست که همیشه دانا و توانا بوده است اما خالق آنگه گویند
که خلق آفریند و رازق آنگه گویند که روزی رساند و متکلم چون فاعل
کلام باشد آنگاه گویند که اگر کلام کند و مرید آنگه باشد
که فعل واقع آید و جبر و این در ازل محال باشد که این
صفات را صفات افعال گویند نه صفات ذاتیه اما در آنکه اهل
عدل از باری تعالی نفی صفات مستقله کنند شبهت نیست چون کعبیه و
ابلیسیه و غالیه این اما سمیع و بصیر بخلاف نیست که چرا که ذات
که از مذهب اهل عدل معلوم است که باری تعالی در ازل سمیع و بصیر بود

اما سام

اما سامع و مبصری که مشروط است بوجود مسموعات و مبصرات در لا یزال
اثبات کننده معنی سمیع و بصیر آن باشد که حاصل باشد بصفتی که اگر
مسموع و مبصر باشد که در آن حالت شنونده و بیننده و مدرک شنیدنها
بشرط وجود مدرکات باشد و آن صفات که محال باشد خروج باری تعالی
از آن لم یزل قادر است و عالم و حی و موجودی که لم یزل و لا یزال
باشد و اگر خواجه از مدرکی و بصیری و متکلم عالمی خواسته است شک
نیست که باری تعالی بهمه اشیا عالم بوده است در لم یزل و عالمست عالم
باشد و در شرح این مسایل مجمل و مفصل شیوخ اهل عدل و امامیه کتب
و تصانیف ساخته اند و شرح همه درین مختصر میسر نشود و ما را جواب
این مدعی شنیع اینقدر کفایتست اما مصنفان مصنفت درین مسئله
که مذهب خواجه معلوم است گوید که قادر شوند بودن بقدرت و عالم
شوند بودن بعلم و حی شوند بودن بحیوة و سمیع و بصیر باشد بی
سمع و بصر و این بدعت و آلتست آنگه خدا را قدیم خوانند و هشت قدیم
دیگر با وی اثبات کنند پس با این مذهب بد و اعتقاد کج شاید که
مذهب موحدان طعن زنند و تصنیف سازد که خبث مذهبش باب
صدور یا باک نشود بر نامعقول و ناموزون برنوعی که بیان کرده شد
الحمد لله علی اثبات التوحید و نفی التشبیه آنگه گفته و بعضی شبهت است
که منکر باشد رؤیت قدیم تعالی را چنانکه سلف صالح گفته است و قرآن
ناطقست و اما صیان اثبات کرده اند رؤیت باشد و حجة چنانکه دانسته
و چون ستیه جواب این کلمات آنست که شنوا اما ضعیف نفی رؤیت کار گفته
چنانکه جهود از موسی خواستند که أرنا الله جهرة تا عقوبت عاجل گناه را
موجود شدند فاخذتهم الصاعقة و نفی آن رؤیت کنند که مجبره و مشبهه
اثبات میکنند که بدین چشم سر حق را ببینیم اما رؤیت بدان وجه که

ذات متعال باری تعالی را به چشم نه تجسیم نه در مکان نه در مقابل نه در
حکم مقابل رو دیگر از طریق علم حاصل کرده اند موافق قرآن و قول سلف صالح
بر آنچه که ابو حنیفه و شافعی متابعت امیر المؤمنین ع اثبات کرده اند
قال علیه السلام لا اعبد ربا لم اره ولم تره العیون بمشاهدة العیان
لکن رأته القلوب بحقایق الایمان معروف بالآیات مشهور
بالدلالات لا یقاس بالناس ولا تدرکه الحواس اثبات رویت
رویت چه کنند که علما متقدم نه چنانکه ابوالحسن اشعری و ابن الکلاب و جهم
بن صفوان و ابوبکر باقلانی الحمد لله رب العالمین اگر گفت مصنف چهارم است
که رافضی گوید که خدای تعالی خالق اشیا نباشد و آنجا میگوید والله خالق
کل شیء این کل بمعنی بعض است و خود را با خدای تعالی در خلق افعال شریک
انباز دانند و گویند کفر و ایمان و فسق و خذلان او نیست و همه بابت
خدای را اندر آن مشیت و اراده نیست و در قول مطلع خوانند شانز
سوره الفاتحه بزرگی خطا آنچه دلیلست بر رد رافضه اهل سنت و مذهب
اهل قدر و تعطیل زیرا که اول سوره بسم الله است و الله ذاتی بود که او را
پرستنده و سزاوار عبادت باشد الرحمن بخشاینده چون احسان محسن مقدر
او نباشد در وجود مکتسب خود باشد او رحمن بحقیقت نباشد الرحیم مهربان
و بخشایشگر باشد چون کار باشد هر یکی از ما خود رحیم خود باشیم اگر
الحمد لله حمد و سپاس مر خدای را بر همه چیز را اگر ما گنیم او را و از آن
صنعتی نباشد رب العالمین پروردگار عالمیانست پس بقول اهل
قدر هر یکی پروردگار خود باشیم مالک یوم الدین اگر مالک
افعال و رقاب نباشد او را این اسم حقیر نباشد ایاک نعبد ترا
پرستیم و ایاک نستعین در عبادت تو یاری و استعانت از تو خواهیم
اگر کار باشد از و استعانت و یاری خواستن چه چیز دارد اهدنا الصراط

المستقیم

المستقیم ما را راه راست کن بر راه راست اگر هدایت نه از دوست و ما گنیم
هر چه باید کنیم آنچه نباید نکنیم چرا از و هدایت باید خواستن و از ضلالت
احتراز خواستن صراط الذین انعمت علیهم راه آنها که خدای بر
ایشان نعمت کرده غیر المغضوب علیهم نه از جمله جهودان که در سخط بوده
ولا الضالین و نه از جمله ترسایان گمراه اگر ختم فرمود به آمین استجب
یارب و استجب این همه دلیلست بر صحت مذهب حق و بطلان عقیده
قدریه و رافضه که همه خود را او بیشتر از آفریده خدای دانند جواب
آنچه گفته است که رافضی گوید که خدای تعالی خالق همه اشیا نیست ایراد
سوی شهید و انکار رفت که مذهب شیعه و کافه اهل عدل خلفا عن سلف
بدلیل و حجت آنست که قبایح با سرها و فضایح و فساد و کفر و معاصی و طغیان
هیچ فعل خدای تعالی نیست تا درست بر همه گنید و نباشد اختیار
افعال ما همه بی از آن کند که منزه و مبراست از آفریدن اراکه عالمست
بقبح هر قبایح و مستغنی است از فعل همه قبایح و عالمست و مستغنی است
از آن پس روا نباشد که اختیار فعل قبیح کند و این از جمله اشیا ثابت
و فاعل آن غیر خدا است اگر چه ما گوییم باری تعالی منزه و مبراست و متعالی
است از فعل قبیح و اراده آن از مصنف میخواند ما قبول کردیم
و خلاف این گفتن و همه قبایح از کفر و زنا و ناشایست را بخدای تعالی
حواله کردن خواجه سنی را مبارک باد تا مذهب او خالق همه اشیا ار
تعالی باشد و ما همه خود را فاعل دانیم و خوانیم اما اجزای خالق الا
در قدیم نگنیم که خالق همه اجسام عالم و اعراض مخصوص او ست و لا
یدخل جسمها تحت القدر و مشارکت لازم نیست چون مطلق فعل را بر
فاعل چرا اگر کنند مشارکت خواجه مجبر را لازم است که در یک فعل گوید صدور
آن فعل بخدای تعالی دارد و کسب آن تعلق به بنده و وجود هر یکی از آن

و اگر محال باشد تا معتقد در واحد صحیح و اند میان القادرین و مذهب اند که
این اصل لازم شود که منع از وجهی روا باشد و حال نقل در آن حال معدوم
باشد پس خواجه دعوی شرکت خدا میکند و بر است که کرده است
بمذهب مسلمانان حواله میکند و چون این حجت معلوم شود آن شبهه که
آورده است زایل باشد ان شاء الله و آنچه شبهه کرده است که او الله
خالق کل شیء و باید که بظاهر آیه خالق همه اشیا خدای تعالی باشد آخر
از لفظ و فحوای آن باید که این باره به الشیء که کل بمعنی بعض آید چنانکه باری تعالی
در قصه ابراهیم میفرماید ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا دانیم که کوه
ملک آنجا بود و در قصه بلقیس میفرماید و اوتیت من کل شیء و دانیم
که بلقیس را هم چیز نبود پس خالق کل شیء را معنی آن باشد که هر چیز
که نقصان آلهیت او نکند از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرش
و کرسی و جن و انس و ملایکه و اصول و فروع نعم و مانند آن همه از فعل
او باشد تبارک و تعالی منزه و متعالی است از فعل کفر و فساد و ضلالت
و مانند آن تعالی الله عما یقول المجبرة و تقدس عما یظن المشبهة علوا کبیرا
دیگر آیتی که تاکید این دلالت بر شماریم کتاب مطول شود و از مقصود باز
مانیم و ما را او در جواب این شبهه درین کتاب اعتقاد کفایتیست والحمد لله
رب العالمین و اما آنچه گفته است که خدا ایمان و کفر و فسق و خذلان
او نیست بکند از این دعوی راستست مذهب ما و مذهب اهل عدل درین
مسئله آنست که ایمان و طاعت و همه خیرات و حسنات بتوفیق و
لطف و هدایت و تمکین باری تعالی حاصل آید و ما این جمله بکند تکلیف بکند
مکلف را اما کفر و معاصی که خذلان از آن قدم بعالم کفر هم که منزه است تبارک
و تعالی از آنکه خذلان و سلب توفیق کند تا بنده کافر شود و آنکه بنده را
عقوبت کند مذهب و اعتقاد اینست و این که چه معطلی شبهه شاهد

دارد

دارد که معطلی نفی شریعت کنند من قبل الله و مجبره خدا و رسول را معزول کنند
از بعضی احکام و برای و اجتهاد خویش گویند تا خواجه بداند که عجب
کور نز است دیگر باره میپندارد منع تعطیل مذهب آنست که معطلی منکر
بعثت رسل و شریعتند اگر گویند و الفاظ بعینه فاعل ذکر اند تعطیل العبد و از جمله
دهریانند که گویند شریعت نامعقولست قبول ایشان نباید کردن و مذهب ایشان
بخلاف مذهب ما باشد اما جواب آنچه گفته است که سوره الفاتحه
دلالت بر صحت مذهب اهل سنت و جماعت و بطلان مذهب قدر و
رفض و تعطیل میکند خوش آیه است ماخوذ در جواب گشتی که مثل گرگ
بسته بر خر و اما با خصم و شوار ترک باشد گشتی که مثل که بسته و رستم
بر بخر دو او لا بر قرآن مجز او له یا آفره و لیست بر صحت مذهب عدل
و توحید و بطلان مذهب جبر و تشبیه چنانکه بعد از این بفضل و توفیق خدا از قبح
بیان کرده شود ان شاء الله اما اعتقاد ایشان در اعتقاد در بیان سوره الفاتحه
که بر درست مذهب مجبره و مشبهه اول بسم الله تمام و درستست که قادر است
اصول ایشان و چون بغیب کرده باشد مسمی شکر و عبادت باشد و چون
خواجه اسم و مسمی یکی داند هزار و یک خدا ایشان لازم آید اگر اسم
بازشناسد و چون اسم عین مسمی باشد نام فرعون همین فرعون
و چون کلام قدیم باشد آیات قرآن چون فرعون و ابلیس و قارون
و هامون همه قدیم باشند و خدای تعالی قدیم باشد و تا اکنون قدم
گفته است در ضرورت هفتصد هزار لازم آید و درین قصد تامل باید کرد
تا خاید و کفت بامصر و شود که در قدیم فرق نیست این اصل بیان خدا و
فرعون و اما مهر رحمن بر مر بنده باشد و مذهب ما بحمد الله آنست که نقم
و دوزخ مذهب ما که لازمست چون آلت و اعضا و اسباب بود از فعل
خدا است چون دست و پا و دیگر جوارح و غیر خدای بر آن قادر نباشد

حسنات

دویم نوع آن نعمت مقدور باشد و آن جمیع مشتهیات است از اشیاء مختلف
که بدین اعضا و آلات و اسباب بدان توسل کنند و آنهم از فضل خداست
تبارک و تعالی و غیر وی بر آن قادر نباشد پس حق بر حقیقت بخشایش
کر نعمت آفرین پروردگار اوست همه حیوانات از انسان باشد و از
کمترین کرکس و از مور تا مار نعمت اوست این کلمه که والله خیر الرازقین
و امام رحیم مهربان آمرزنده باشد و الطاف او که کسی بعنایت رحیم
خود شوند بود اما مکلف چون ایمان آورد و بفعل خویش و طاعت کند
باختیار خویش مستحق ثواب باشد و چون اختیار کفر و معصیت کند
مستحق ذم و عقاب باشد و فاعل و مجبر باشد با وجود عقل را از جزای
باشد و بعثت رسل و انزال کتب بر اصل باشد و امر و نهی و وعد و وعید
حق دو رحمت باشد و تکلیف را فایده باشد و ثواب و عقاب بر افعال
مکلف باشد جزای اعمال و قرآن حق و محمد صادق و توبه عصاة مقبول
پس بنده رحیم خود باشد در دنیا باختیار ایمان و طاعت و ترک کفر
و معصیت و خدای تعالی که ارحم الراحمین است و خیر الغافرین است بعنایت
اگر لطفی باشد ما را امان بخشید و عفو کند عند توبه اسقاط عقاب کند و
شفاعت انبیا در اسقاط عقاب کند و زیادتی درجات قبول کند که او
هم غافر است و هم غفور و هم راحم است و هم رحیم موافق مذهب اهل عدل
و توحید و مخالف مذهب اهل جبر و تشبیه الحمد لله تبارک الله و تعالی الحمد
لله رب العالمین سپاس و منت خدای را که خلق آسمان و زمین و ما فیها
و ما بینهما و خلقه تا از خاک تیره و نطفه مرده بپرورد بدن ما و خلق مشتهیات
و اغذیه از ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح که سبب قوام حیات و معاش
و راحت دنیا است و بنعمتهای دینی چون آفریدن عقل و بعثت رسل
و انزال کتب برای اعلام معالم شریعت و کیفیت شکر نعمت و از بیان

طاعت و عبادت و نوعی از الطاف و بهشت و ثواب و نعیم باقی و حیات
ابدی سپاس بر همه که الطاف است که همه از فضل خدا است تبارک و تعالی موافق
اهل عدل و توحید بخلاف مذهب مجبران و مشبهیان که خذلان و طغیان
کفر و ایمان وارد و بنده مجبور و مقهور باشد و شوند که خلاف کنند
و عقاب بفعل خود بنده را ابد و دوزخ و دشمنی و بر عاقلان پوشیده است که
چنین خدای رحمان نعمت شکر و حمد و ستایش نباشد تا آنچه خواهد
اسقاط نشده باشد که از ظلم و صنعت خود قلاده کردن مجبورش باشد
و داغ نهاده بر ریش و منزه رب العالمین که گفته است تقبل القضا و القدر
هر یکی پروردگار خود باشیم جا ناخ که مذهب شیعه باشد که چون ست
کرده اند که فاعل اسباب و آلات و اعضا همه خدای تعالی است
قدرت و قوت از وست و خلق همه مشتهیات از فضل اوست تبارک
و تعالی که اصول و فروع نعمت است و ما را الا تقریب غیبت و پروردگار
خدا است و روزی دهنده بنده و مقدر و مصور و غیر او بر آن قادر نیست
و هو اقدر القادرین احسن الخالقین و خیر الرازقین و رب العالمین و مالک
یوم الدین که گفته است که مذهب اهل تقصیر چنین نیست که او را مالک افعال ار
نباشد جواب آنست که از ملک مالک فاعل منزه باشد و یکی فعل
فعل محال است و بنده فاعل فعل خود است و مجبر و مختار است و فعل غیر را
به یکی حواله کردن نامعقول است و بفعل خود بنده را اگر ظلم نه عدل است
باری تعالی منزه و مبرا است از فعل قبیح و اگر از مالک حاکم و عالم صادر است
و افعال او همه عدلست و حاکمست روز قیامت که مطیع را بر طاعت ثواب دهد
و عاصی را بر عصیان عتاب کند و مومنان را با ایمان ابد در بهشت بدارد
و کافران بکفر ابد بدوزخ عذاب کند که او حکیم است و حاکم عدل و لا یظلم الناس
شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون و لا یظلم فی عدله و لا یجور فی حکمه

و معنی ایاک نعبد بعد بیان کرده است و دیگر گفته چون خود لنگ مارا بکند و دارد و دل
باشد و چون عطشان در ستره انکامه باز ماند و نه خود و نه خوشنده که اگر عقل
ناطق عقل را باشد مجاز [illegible] ایاک نعبد گفتن خطا باشد و اگر عباد و ستار
فعل ما باشد دیگر باره مذهب خواجه خطا باشد و اما معنی ایاک نستعین
چون در طاعت از خدای استعانت خواهد تا عبادت کند دلیل است
که بنده ترفاعل مختار است که التماس از خدای خواهد و فعل او کند اما معنی
اهدنا الصراط المستقیم که مارا هدایت کن و بنمای راه راست حقیقت و
درستست و مذهب اهل عدلست به خاتکلف و اعلام و عقل و قدرت
اصول بعثت و فروع بعثت و بعثت رسل و اعلام شریعت و انزال کتب
همه از قبیل هدایت که رفته است و مقامات راه بهشت نمودن و همه
اسقاط عقاب کردن و تفضل قبول توبه و قبول شفاعت انبیا و اولیا
همه از قبیل هدایت رفته است و حوالة این هدایت بدو کنیم و همه انبیا همچنین
کرده اند تا آخر سوره همه الفاظ و کلمات بعثت وعد و وعید و متوقف
بوده ایم و مذهب ماست و در جوار رحمت و لطف و هدایت خدایم
و عجز و ضعف بندگی نمودن اقتدا است با انبیا و اولیا علیهم السلام اما ایمان
و طاعت بفعل و اختیار ما حاصل آید از طریق نظر و استدلال در مصنوعات و
محدثات و کون معصیت را حواله بجهل و تقصیر ماست و هیچ نوع ثواب
ما ثواب و عقاب و امر و نهی و تشنیع و عقل و بعثت رسل را فایده
نباشد فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر والحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله آنگه گفته و صحیح آنست
که الحقیقی قضا و قدر ایمان بدارد و در قرآن هر بنا ناطق است و رسول
فرموده است القدر خیره و شره من الله جواب این شبهه آنست که اگر
از این قضا و قدر آن میخواهند که شیعه گویند بار [illegible] فاعل مرید و خواهان

کو

گوید قبایح و معاصی مذهب این مذهب شیعه است و مذهب اهل عدل اینست
و قرآن بصحت این مذهب ناطق است و اخبار رسول ع و ائمه بر صحت
این مذهب او آورده است و عقل بر تنزیه باری تعالی گواه است که
لا یختار القبیح ولا یرید القبایح ولا یرید الکفر والعصیان تنزه وتبارک
وتعالی عما یقول المجبرون فیه علوا کبیرا و در اخبار و آثار هر آینه در
وجوه اثبات قضا و قدر و نفی جبر و تشبیه که بیان کرده شد هیچ
شبهه نماند [illegible] حدثنا الاخ الامام اوحد الدین ابو عبد الله
الحسین بن ابی الفضل القزوینی سماعا وقراءة قال حدثنا الشیخ الفقیه
ابو الحسن علی بن الحسین الحاسی نزیل الری قال حدثنا الشیخ
المفید ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین النیسابوری رحمه الله
علیه المامون لعظه بالری فی مسجده سنة ست وسبعین واربعمائة قال
اخبرنا السید ابو طاهر محمد بن احمد الجعفری بقراءتی علیه فی داره بقزوین
قال حدثنا ابو طلحة القسم بن محمد الخطیب قراءة علیه قال حدثنا ابو الحسن
بن علی بن ابرهیم القطان قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن مخلد البغدادی عن
قال حدثنا عمر بن ذهب الطائی قال حدثنی عمرو بن عبد الله قال حدثنا
محمد بن جابر عن ابی اسحق قال حدثنا عرار رجل من اهل الشام عن صفین
مع علی بن ابی طالب علیه السلام فلما انصرف قال یا امیر المؤمنین اخبرنا
عن مسیرنا الی الشام القضاء من الله وتقدیره قال له نعم یا اخا اهل الشام
والذی خلق الحبة وبرأ النسمة ما وطئنا موطئا ولا هبطنا وادیا ولا
علونا قلعة الا بقضاء من الله وتقدیره فقال الشامی عند الله احتسب
عنائی ما لی اذا من الاجر فقال له علی علیه السلام یا اخا اهل الشام لعلک ظننت
قضاء لازما وقدرا حاتما فلو کان کذلک لبطل الثواب والعقاب
وسقط الوعد والوعید والامر من الله والنهی عنه وما کان المحسن اولی

ثواب الاحسان من المسیٔ ولا المسیٔ اولی بعقوبة الذنب من المحسن تلك
مقالة عبدة الاوثان وحزب الشیطان وخصماء الرحمن وقدریة
الامة ومجوسها ان الله عز وجل امر تخییرا ونهی تحذیرا وکلف یسیرا
ولم یکلف عسیرا ولم یطع بکرها ولم یعص مغلوبا ولم یرسل الانبیاء
لعبا ولم ینزل الکتاب الی عباده عبثا ولا خلق السموات والارض
وما بینهما باطلا ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من
النار چون امیر تقریر این تحریر کرد درویش می پرسید که ما القضاء و
القدر اللذان کان مسیرنا بهما وعنهما فقال علیه السلام الامر من الله
بذلك والحکم فیه ثم تلا وکان امر الله قدرا مقدورا فقال
الشامی فرج مسرورا لما سمع مقالة امیر المؤمنین وقبل یدیه قال
فرجت عنی فرج الله عنك یا امیر المؤمنین وانشأ یقول

انت الامام الذی نرجو بطاعته ** یوم المآب من الرحمن رضوانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ** جزاك ربك بالاحسان احسانا
متی نکفنا بالریب ذو سفه ** تلقی لدیك له شرحا وتبیانا
لا ولا قائلا یوما لنا فتنة ** فیها عبدتم اذا یا قوم شیطانا
فلیس معذوره فی فعل فاحشة ** قد کنت راکبها فسقا وعصیانا
ولا احب ولا اشاء الفسق ولا ** قبل اللسان له ظلما وعدوانا
انی احب وقد صحت عزیمته ** علی الذی قال اعلن ذاك اعلانا
ولن یفضل من یتك بحبهم ** نبا اتی احمد عن ذی العرش اوصانا
نفسی الفداء لخیر الخلق کلهم ** بعد النبی علی الخیر مولانا
اخو النبی ومولی المؤمنین معا ** واول الناس تصدیقا وایمانا
وبعل بنت رسول الله سیدنا ** اکرم به وبها سرا واعلانا

و شرح بیان این کلمات منثور و منظوم هر کسی که بدانند اورا در قضا و قدر

شبهه

شبهه نماند پس اگر شیعه امیر المؤمنین و تابعان آل یسین ایم اثبات او
بر آنوجه کنیم که امیر المؤمنین سید اوصیا و وارث علوم انبیا علیه التحیة
کرده است موافق عقل و قرآن باجا و مکان و منزه و مجاهره کشیده و بر
چنانکه بیان کرده شد نه چنانکه مجبره و مشبهه کرده اند و اگر اثبات قضا
و قدر کنیم که امیر المؤمنین کرده است و کلام او دلالت بر آن دارد و آن
و اجماع اهل عدل موافق آنست و اما مین ابو حنیفه و شافعی بر آنوجه بطالة
گفته اند و در کتب کلام ایشان ظاهر است و همه صحابه کبار از جمهور اول
و تابعین بزرگوار صد و در میانه قضا و قدر بنوعی اثبات کرده اند
تا امر و نهی و وعد و وعید را خللی نباشد و ثواب و عقاب و تفضل و
احسان بر جای خود باشد و ما درین مسئله و مسائل اصول و دیانات از
منقولات و معقولات و احادیث آنچه ثابت شد ابوالحسن اشعری و ابوعبد الله
کرام و جهم صفوان و حسین نجار و ابو بکر باقلانی و ابو علی و ابو هاشم و
بعضی دیگر کردن تا هرچه بعقل دانسته بنظر بوجه دیدیم که آینه ایست
روشن و آنچه سمع دانسته حضرت مصطفی و آل او و از صحابه کبار و سعیدان
و تابعین بنص دیدیم تا شبهه خدای عالم و عادل و رسولی امین و صادق
امام نص معصوم ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا والحمد
لله رب العالمین آنچه گفته عمر در شام خطبه میخواند گفت لا هادی
لما اضللت ولا مضل لما هدیت گبری حاضر بود گفت الله اعدل من ان
یضل احدا عمر گفت لولا عهدك لضربت عنقك جواب این کلمات
آنست که اگر درست شود که عمر خطاب کلمات گفته باشد بر آنوجه گفته باشد
که عادت رفته در کلام خود میخواند یضل من یشاء و یهدی من یشاء و از آن
تاویل گفته اند از طریق عقل و سمع بوجهی که مخالف عدل خدای تعالی نباشد
و اضلال و هدایت بتفسیر رجوع بایمان و کفر است چنانکه گفته اند تمکین و توفیق است

بعضی گفته‌اند راه مذهب و طریق دوزخ است بر آن وجه که بیان کرده شد
در اخبار روایت آمده از رسول صلعم و ائمه علیهم السلام کلمات هست مطابق این که از عمر نقل
کرده‌اند آنرا تأویل ممکن باشد که سخنان بزرگان و ائمه دین شاید که آنرا
ورای تأویل روا نباشد اما در آخر کلام عمر خطاب بعجز که امر داده است
که خاندان امامت را محبت که بر ما فرض آمده و گوید ضربت غیبت ان طریق علیای
و مهجوران باشند و عجب اینست که عمر بعد از رسول لشکرها بخوزستان
و بلاد عراق و خراسان میفرستاد و طلب کبرکان در اقاصی
اولاد بسیط زمین و اطراف عالم لشکر کشی رسیده است و دیگری در
حضور او زنده نبود و دانم که صلح کرده باشد و کبر را آن عهد داده
پس برین الزام بر حسن بن علی علیه السلام غیر باشد که با معاویه صلح کرد و کار
عمر شاید که با کبرکان صلح کند حسن شاید که با عثمان صلح کند و اگر
مسلمان شده بود و را اجراب بحجت نه بضربت و اگر خطا افتاده است
مگر از عقل باشد نه از اصل **آنچه گفت** و گوید حاشا الله کان و عالم
بنا ام لیکن ... که هر چه خدای تعالی خواسته باشد تا خدای را
بعجز منسوب کرده باشد **جواب** این کلمات آنست که اولا مذهب شیعه
و هم عدل و این مسئله مذکور در باب شبهه این بر جبر و انشاء الله
بدانکه مذهب کافهٔ اهل عدل آنست که باری تعالی قادر است بر آنکه همه کفار
را بجبر و قهر بر ایمان دارد و همه عاصیان را بقهر بطاعت خود دارد
و ایمان مقهور کرده‌اند تا همه بضرورت بدانند که عالم را محدثیست و صانع عالم
حکیمست و موصوف بصفات کمال اما آن ایمان و طاعت نه ایمان و طاعت
باشد جبر و اکراه و تحقیقت مومن و مطیع در حق ایشان اثابت
کردن ثنا گفتن خطاست که اهل ... بضرورت همه خلقان عالم و همه کافران
و نیز خدای را دانند و ایشان را مومن کرد و از نهر آنکه مومن ...

پس

پس ایمان حقیقت آن باشد که مکلف در سرای تکلیف نظر بر دهد و دلیل
شبهت حاصل کند بفعل خویش یا بر تحصیل آن همه تا مستحق مدح باشد
و هم ثواب مستحق آید پس برین قاعده و اصل اگر خدای تعالی خواهد که جبر
و در آورند تواند اما نخواهد زیرا که خواهد که بنده بکسب و اختیار بفعل خویش
مومن و مطیع باشد و تارک کفر و معاصی باشد و اگر بنده با حصول آلت
و قدرت و تمکین و رفع اختیار نکند خدای تعالی را نقصان نباشد که
منفعت و مضرت آن بدنیا و آخرت عاید است باو که بنده است پس اگر چه
خدای تعالی خواهد و حاصل نیاید نقصان خدای را نباشد که فعل غیر اوست
و چگونه خواهد بجز خدای تعالی مقصد از فرعون و ابو جهل یا کفر میخواهد یا ایمان
اگر کفر میخواهد چون مرا او را حاجت موسی را با عصا و ید بیضا فرستادن و از
فرعون مسیر مقهور را ایمان طلب کردن عبث باشد و نه خدای تعالی میخواهد بدو
خود فرعون قادر است بر ایمان بجز محمد صلعم را با قرآن و ذو الفقار بر ابو جهل
و غیر او از کفار فرستادن هم عبث باشد ایشان بشوانند که ایمان
آورند پس اگر میخواهد انکار خواهد چیست و اگر میخواهد فرستادن چه
و چون خدای از فرعون و ابو جهل کفر میخواهد که از موسی و محمد صلعم میخواهد که
هم کفر میخواهد شده و حضور چیست اگر ایمان میخواهد مخالف جمع از
از رسولان چگونه روا باشد و گوییا ابلیس از فرعون و ابو جهل کفر میخواهد
و ایمان اگر ایمان میخواهد محال است که او سرکار فرانست پس نماند الا آنکه اگر
از ایشان و همه کافران کفر میخواهد و خدای بمذهب جبر خواهد هم کفر میخواهد و
پیغمبران همه ایمان میخواستند آمد آنجا که ابلیس آن میخواهد که خدای از آن
کفر است و موسی و محمد خلاف آن میخواهند که خدای از آن ایمانست بمذهب
اعتقاد و طریقه که ابلیس مطیع باشد و موسی و محمد و ابراهیم عاصی باشند الا
آنکه خدای تعالی و همه انبیا و همه مومنان از همه کفار ایمان میخواستند تا بمشیت رسول

از آل کتب و امر و نهی حق تا باشد ابلیس و ابوجهل و فرعون بر خلاف اراده
خدای تعالی کفر میخواهد و مشیت خدای تعالی را اقتضا نباشد که سقوط و منفعت
بر وی رود ... او مرید ایمان و طاعتست و کاره است مر معصیات را از
کفر و غیر آن لیس ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن من فعل العبد لم یکن و
تفاوتست که مسلمانان میگویند لا مراد الله و لا راد لحکمه و اتفاقست که کفار
و عصاة همه را اراده خدای میکنند از ایمان و طاعت تا اینکه ایمان که
... میکنند ما شبهه بر قدر خانگی مذهب اهل عدلست و عقل بر آن گواست
بخلاف انکه مذهب اهل جبر است که در سرشته که باری تعالی مرید کفر و قبایح
نیست و الحمد لله رب العالمین **اگر گفته** و تصحیح ششم آنست که دو حضرت
بتوفیق و خذلان بگویند و در کلام حق تعالی است و ما توفیقی الا بالله و خود
آنرا اثبات نشانند هر که ایمان آورد گویند خود موفقست و هر که نیاورد گویند
بجزوی خود مخذولست خدای هیچ توفیق و لطفی و خذلانا منیت در ایمان
مومن و کفر کافر و طاعت مطیع و عصیان عاصی **جواب** این کلمات بر
سبیل اختصار آنست که چاره هم چنانست که از رؤوس مسایل اصولی و
فروعی حضرت خود آگاه بودی خاصه که سبب و تخیل در فطر بوده است علما
تا دعاوی او در اصل مذهب حضرت بودی اما چند اربار باری تعالی توفیق داده
است و خذلانش کرده و او بیگناه بوده است اولا مذهب شیعه
اصولیه و مذهب همه اهل عدل اجماع سلف این بوده است و هیچ که
با توفیق و لطف باری تعالی هیچ بنده اختیار ایمان و طاعت نتواند کردن
و هر دو واجب نباشند ... او لا نصب ادله و ازاحت علت و اثبات دلالت
و فعل آنست که همه ایمان آورند و قطع کنند تا موجب شوند همه این لطایف
و در نشوند تا آن از معصیت همه از فعل خدای باشد و اگر باری تعالی
بنده و توفیق لطف در باب مکلف معطل و شرع نکند البته وقوع ایمان و

طاعت محال باشد و نیز واجب باشد بر مکلف اختیار آن کردن
و آن چون عقلیت و تمکین بنصب ادله و ازاحت علت و آنچه چون ...
دیده و بعثت رسل و شرعیات و از آل کتب و غیر اینها الطاف است از
قبل خدای تعالی باشد اما مذهب شیعه اصولیه و همه عدلیه آنست که روا باشد
که خدای تعالی اینها بکند و بنده اختیار ایمان و طاعت نکند که مکلف باید که
مخیر باشد در ترک فعل تا مستحق مدح و ذم و راجح باشد باو ثواب و
عقاب عاید شود بر اختیار فعل و ترک از و اما شاکرا و اما کفورا
خلقکم فمنکم مومن و منکم کافر و مانند این آیات بسیار است و همه دلالت
بر آنکه مکلف فاعل و مخیر و ممکن است در فعل اگر خواهد ایمان آورد و طاعت
کند و اگر خواهد کفر آورد و معصیت کند تا تکلیف را اصل باشد و بعثت
رسل و از آل کتب حق و ثواب و عقاب عاید باشد بفعل و اختیار و توفیق
خدای تعالی و با الطاف حاجت باشد و آن افعال نیک و بد خدای تعالی و به
بقدرت ایمان و کفرشان کرد از بهر آنکه قدرت آن آنست و در فعل مثالش
چنانست که آهنگری تیشه کند و به رود کری و همه عاقلان دانند که بدان تیشه
هم درسم تباید تراشیدن و هم طنبور تباید کردن و اختیار نیک و بد آن
عاید باشد باو و دکر که اختیار فعل میکند عاید نباشد به آهنگر که تیشه
کرده است پس قدرت و الطاف و تمکین و توفیق همه از فعل خدای تعالی باشد
اما کفر و ایمان و اختیار طاعت و معصیت همه از فعل مکلفان باشد چنانچه که
بیان کرده شد و این مسئله را شواهد و نظایر بسیار است اما کتاب مطول
شود و فایده حاصل نشود زیاده ملال افزاید اما در معنی خذلان چنانست که
بیان کرده است مذهب شیعه و همه اهل عدل روا نباشد که باری تعالی بنده را
خذلان کند و لطف از و باز گیرد و توفیق سلب کند تا هرگز ایمان نتواند آورد الا
انکه محمد را با کتاب و معجز او با شمشیر بدو فرستد که ایمان آرد و اگر نه بیاید کشته

من نفس واحدة

شیخ شوی و عقوبات برد و دوزخ او را بخذلان کند و توفیق و لطف باز گیرد و اگر
تکلیف کند بر خلاف اراده و رسول و امام و کتاب بفرستد و گوید ایمان
آر و تمکین ازکه ایمان آورد که بدو رحمت برد باری تعالی منزه و مستغنی است از آن
و مانند این دو چیز که خواجه محمد با جلال باشد بهتر از آنکه خدای تعالی ظالم باشد
پس توفیق و الطاف او عام باشد با همه مکلفان بر یکی کند تا حجت او
سبیل از فعل او دور باشد و ایمان و کفر باختیار بنده باشد تا باری تعالی
ظالم و خذلان ده و کفر آفرین باشد تعالی الله عما یقول المجبره و المشبهه
علوا کبیرا اینست جواب اشکالات بر سبیل اختصار و الحمد لله رب
العالمین حدیث دیگر **اگر گفته** مصنف معتمد آنست که اگر گوید
که خدای را صفت دیگر است که از آن صفت خالق گویند و خدای بدان صفت مخالفت
و مخالف خود را از هیچ رشته را و چیزی این صفت نداشته است
و نداشته و بدین قول لازم آید که ملائکه و رسل بصفت خصوصی باری تعالی جاهل
بوده اند و این صفات بر ایشان پوشیده بوده است **جواب**
این دعوی که نمود راست و گفتیم دروغ که از سر جهل و سفاهت بنیاد کرده
آنست که سببی است که در آن بیست و پنج سال که این فقیر دعوی کرده است
حقیقت این نمیدانسته بوده که چگونه است و برچه وجه اثبات کند
تا اگر این شبهه نبودی و بر سر وجه شیخ تردد ما با باری تعالی توفیق داد و
و الطاف زیاده گردد تا از عهده این شبهه تمام و کمال بیرون آمدیم
برکات حضرت مصطفی و اولاد و اهل بیت ائمه هدی محققان شیعه اصولیه
چون علم الهدی مرتضی بغداد و شیخ کبیر ابو جعفر و دیگر محققان اصول و فقه
اکثر اهل عدل را مذهب چنانست که باری تعالی موصوفست بصفتی که از آن صفت
خالق گویند و هی لغت ثابت است همان قدیم و جوهر و اعراض بدان صفت
و آن صفت خدای تعالی است که غیر قدیم را آن صفت و مثل آن صفت

و قبیل آن صفت مثبت و باری تعالی بدان صفت در کون معلوم می آید و دون صفات
ازین که مصنف گفت و آن صفت همه عنوان و دانند و همه پیشکاران صفات آنچ
را از آن صفت شناسند و همه انبیا و اولیا و علما باری تعالی را بدان صفت
دانند و از اهل عدل کس خلاف نکرده است و همچنین و اگر خلافست در
اجرای عبارتست و در همه کتب ساخته اند و معدودات با محمد و دلیل اثبات
کرده و تصنیفها ساخته است که باری تعالی بخلاف همه خلایقست و او هیچ نماند
و هیچ بدو نماند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر پس اگر مذهب شیعه آن
وجه بودی که خواجه اشکالها آورده است که این صفات نه انبیا دانند و نه
ملائکه و هیچ عاقل قبول نکند که عقل مشتاقان این صفت بشر و کامل نیست و نه
عقول انبیا و ملائکه و ائمه پس چه انبیا و ملائکه و علما خدای را بدان صفت دانسته
و آن صفت آنکه است که مقتضای صفات اربعه است و علما شیعه را اطلاع
نیست تا بگوید بر عوام را از قلت علم کعکوه باشد و اگر میشان و بنا بیان
بر نامی اند و خدای را بخلاف خلقان گویند و معدوم و معلوم دانند و گر چه
شیء نگویند برای ایهام خطا را باشد اینست مذهب شیعه و درین مسئله
و زیاده برین در کتب بی نهایتست و ما را الجواب این طاعن درین مسئله
اینقدر کفایتست و الحمد لله رب العالمین **اگر گفته** مصنف شیعه آنست که
بعضی از روافض را مذهب آنست که معدومات را اشیا گویند پس
بقول ایشان در ازل با خدای بعد اشیا بوده است و درین مشارکت
لازم آید و در روافض این مذهب که وی باشد بهر مثبت و هیچ بر ماند
جواب درین شبهه آنست که خلاف نیست که متکلمان محققان شیعه را
مذهب اینست مقتضای شیعه که باری تعالی عالمست بالغیب و لذاته لا من علة
و لا عن حاجة و هو ان لم یزل حاصل بوده است بدین صفت اغر عالم لا بد او را
چیزی و نیست که خود معلوم باشد و محال باشد که معلومات که غیر ذات او بیش

موجود باشد پس معدوم باشد و معدوم از آنجا نیز گویند و از مصطلح مبرزان
اهل لغت معلومست که گویند هذا شیء موجود و هذا شیء معدوم و این لفظ
مشتقست هر دو و معتزله و مذهب عدلیه امامیه و نافی و مثبت راه
معتزله این اجزا علانیه سوده است و مشارکت خواجه اشعری را لازمست
که ذات باری تعالی را قدیم از نما گویند اگر هشت قدیم دیگر با وی در ازل
اثبات کنند پس معدوم موجود نباشد اما قدیم مثل قدیم باشد
ساعیا سینه که اشاعره را با یکدیگر خلافست معلومست چون عصمت انبیا
انبیا و وجوب معرفت و غیر آن پس خواجه اشقا چون بر مذهب سلمان
مذهب تشیع زند باید که مذهب خود فراموش نکند که اگر بر مذهب
عالم و خطیب خواجه را سست گرداند و اگر مشارکت لازمست خواجه را آنست
که هشت قدیم را با وی قدیم اثبات کنند و اثبات ذره او لیست
از مذهب خواجه معلومست که معدوم را موجود گویند و اثبات کنند چنانکه در مواضع
این کتاب بیان کرده ایم الحمد لله رب العالمین **آنکه گفت** و صنفی دیگر هستند
و اعتقاد اهل حق آنست که برگ از درخت نیفتد الا بفرمان خدای تعالی
و خدای است مغیر و مدبر و محرک اشیا از نفع و ضرر و خیر و شر
هر چیزی را افعال و دون خدا اضافه کنند **جواب** اشکال آنست
که خلاف مذهب شیعه اصولیه کرامه عدلیه است در این مسئله کلابیه
مذهب مجبره و قدریه و مشبهه و اشاعره و کلابیه است و مشبوه خلق
اجسام و اعراض محضره را حوالت بخدای تعالی کنند اما کفر ابوجهل و
دعوی فرعون و غرور قارون و زنا زنان و لواطه لوطیان و کذب
و فسق فاسقان حواله بفعل و مشیه و اراده خدای تعالی کنند و باری
تعالی را منزه دانند و مبرا از اعمال قبیح و فجایع چنانکه در مواضع این
کتاب بیان کرده شد سوختن خدای تعالی و مذهب خواجه اشقا چنانست

که فاعل

که فعل کفر و زنا و لواطه از خداست و خیر محض و ترک را با جهد
قادر باز و صرف عجز و ریش بر منزه و مبرا اند و در هر دو مذهب تأمل
کردن تا خود محق کیست و مبطل کیست والحمد لله رب العالمین حالش که از
اما آلت و قدرت و قوت همه از فعل خدای تعالی است و مذهب ایشان بر
مجبر است بطاعت و معصیت تا ثواب و عقاب و مدح و ذم برایشان لازم
باشد و امر و نهی و کتاب و شریعه و بعثت رسل بر قاعده حکمت وجه
باشد **آنکه گفته** و صنفی دیگر را قدریه گویند قدرت قبل الفعل اثبات
و گویند خدای اول قدرت بیافریند و آنگاه امر کند بفعل و کار و امانت
مذهب اهل حق آنست که قدرت مع الفعل خدای تعالی نشانه می آفریند
و حرکت و سکون می آفریند و بنده باختیار کسب میکند و بدین سبب
را مفوضه گویند **جواب** اشکالات نامعقول و شبهها نادرست
که این مصنف سنی آورده است بر سبیل اختصار آنست که اولا هر عاقل
عالم منصف داند که قدرت چون بمنزله آلتست باید که قبل الفعل باشد
و رشاهد معلوم و مصور است که آلت هر فعل در هر صناعت باید که
مقدم باشد چنانکه تیشه بر درودگر و قلم بر کتابت و مانند این و آلت
روا باشد که از فعل خدا باشد و این وجهی معقول و معلومست و
آلت نزار فعل متفق شاید کرد و چون قدرت از فعل خداست و فعل
که واقع آید از آن قدرت آن فعل ما باشد ممتنع باشد که قدرت
قبل الفعل باشد خلاف مذهب مجبره و اما آنچه گفته است که خدا حرکت
و سکون می آفریند و بنده اختیار کسب این میکند هر عاقل را از چنین سخن
خنده آید که نشنیده ایم که وقوع حرکت و سکون را حواله باختیار خداست
ما حواله اش بکسب باشد اگر هم اختیار خدای تعالی باید و هم کسب او در یک فعل
پس مشارکت خواجه لازمست بر اطلاق و اگر تنها کسب بنده در وقوع فعل

از خدای تعالی صحیح است حواله و اضافه آن به بنده و جبر نامعقول باشد اگر
مشارکت در واجبیت و بنده را فعل نیست و خواجه مجبری باطل و فاسد باشد
و معتزله مجبره باشد که گفته فعل را اگر بتفویض کنند و مشارکت ایشان را
لازم باشد که مقتضی را ابد و فاعل چرا اگر نسبت بر سبیل اختصار است
جواب این شبهه و شرح در کتب شیعه بحمد الله مذکور و مسطور است
اگر گفته متعصبان و همه را معتقد ابوطالب را با ظهور کفرش مؤمن گویند
و علیه السلام نویسند و گویند اجداد رسول مؤمن بودند و ما ایشان را کریم
رسول صلعم گفته است رایت اباطالب فی ضحضاح من النار ابوطالب را
شب معراج در آتش دیدم و نه محمد بن الحسن ابن مسعود در مرطاه آورده است
که لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر مسلم و این با استشهاد آورده است
که علی بن الحسین زین العابدین گفته که چون ابوطالب بمرد رسول میراثش
بعقیل و طالب داد و بجعفر و علی نداد زیرا که دو کافر بودند ابوبکر و عمر
را با همه عقدهای صدق ایشان در دین خدا و ثناهای رسول بر ایشان را
کافر دانند و عباس را با آنکه خدای تعالی او را به کرامت مخصوص
گردانیده است و اجماع امت است بر بزرگی جاه او و او را صفیه آباء خوانند
و چون عبد المطلب بمرد وصیتها بعباس کرد با آنکه او کهتر بود بسیار
از یازده پسر که او را بود بجز الت روت و دقاره خواجه را جعفر
او را صفیه ای میدانند و از کرامت و جلالت خدای را خلافت
در خاندان او نهاد و تا قیامت رعای امت باشد و بود و آل ابوطالب
که از ابتدا تا انتها که بدیدیه شوانشد کشتن و پیران را بسیاری فرقی داشتند
تا بدانی جهل و اضطرار را جواب این کلمات که سیل از سر غفلت و جهل و نا
انصافی ایراد کرده است آنست که او را گفته است که ابوطالب را با ظهور
کفرش مؤمن گویند و علیه السلام نویسند نمیدانم ظهور کفر ابوطالب خواجه را

کجا

از کجا معلوم شده است از آنجا که چون رسول صلعم طفل از مادر و پدر جدا ماند
همه اعمامش از وی تبرا کردند ابوطالب او را برگرفت و بخانه برد و تربیت
کرد و خدمت کرد تا بزرگ شد از علامات و ظهور کفرش یکی این
باشد دوم آنکه چون رسول صلعم دعوت کرد و قوم را بدین و اسلام
و شریعت خواند همه اعمام و خویشان از وی تبرا کردند و ابوطالب
میان بنصرت او بست و شر کفار قریش و صنادید مکه ظاهرا و باطنا از
وی رفع میکرد تا او بقوت ابوطالب دعوی میکرد دیگر دوم علامات
از ظهور کفر ابوطالب این باشد سیم چون علی ع اقتدا بمحمد مصطفی صلعم
کرد امام محمد صلعم را مؤمن علی ع صدقی بر بر رفت تا ابوطالب در جعفر را
میگوید یا جعفر صل جناح ابن عمک تا او نیز اقتدا کرد دیگر علامات سیم از
ظهور کفر ابوطالب نزدیک خواجه این باشد چهارم در آن وقتیکه
نامه نبشته ابوطالب بنجاشی ملک حبش بدین عبارت در حق مصطفی صلعم نوشته
و ابیات غرا میگوید   تعلم ملیک الحبش ان محمدا * نبی کموسی و
المسیح بن مریم * اتی بهدی مثل الذی اتیا به * فکل بامر الله یهدی
و یعصم * و انکم تتلونه فی کتابکم * بصدق حدیث لا حدیث
المترجم * فلا تجعلوا لله ندا و اسلموا * فان طریق الحق لیس
بمظلم * دیگر از علامات کفر ابوطالب نزدیک خواجه این یکی باشد
پنجم روزی در حال حیاة در ریاست و حرمت خویش در حضور جمهور دو پسر
فرزندان خویش را میگوید   ان علیا و جعفرا ثقتی * عند
ملم الزمان و الکرب * والله لا اخذل النبی و لا * یخذله من
بنی ذو حسب * لا تخذلا و انصرا ابن عمکما * اخی لامی من بینهم
و ابی * دیگر از علامات کفر ابوطالب نزد خواجه یکی این باشد ششم
پس مرد و شنت که در حالت آنکه در ایمن و اظهار معجزات نبوت محمدی مشتاق

میشد ابوطالب از آن خرمی در حضور گرامی کرامی این کلمات میگوید در ستایش

وابیض یستسقی الغمام بوجهه ❊ ربیع الیتامی عصمة للارامل

یطوف به الهلاک من آل هاشم ❊ فهم عنده فی عصمة وفواضل

دیگر یکی از علامات کفر ابوطالب نزدیک خواجه سنی این باشد بعضی

از آفتاب معروفتر است که در حالت نزع که ابوطالب بجوار خدا

میرفت وصایتش این بوده در حضور قریش و بنی هاشم انشا کرده

است اوصی بنصر النبی الخیر مشهده ❊ علیا ابنی و شیخ

القوم عباسا ❊ تا آخر این ابیات که در اول کتاب یاد کرده ام

بجای خاطر پس دیگر از علامات کفر ابوطالب که این باشد نزدیک

خواجه اسفالی هشتم اتفاق همه مسلمانانست که تا ابوطالب در قید حیوة

بود سید را از مکه هجرت کردن نبایست چون آن سید گرامی از جهان

جهان شد در روضه رضای خدا آن سید هجرت کرد دیگر یکی از طور

کفر ابوطالب نزدیک خواجه این باشد دیگر آن خبر که بخواجه نرسیده

است که جبرئیل ع حضرت مصطفی را بدین عبارت بشارت داد و

گفت ان الله حرم علی النار صلبا انزلک و بطنا حملک و ثدیا ارضعک و حجرا

کفلک و این خبر دلالتست بر ایمان عبدالله و آمنه و ابوطالب و شبهه

نماند و اگر بتقیید و تکفیر دلالت ایمان ابوطالب مشغول شوم کتاب از

حد حاجت بدر شود و اینقدر از برای دفع این شبهه کفایتست و دلالت

بر ایمان ابوطالب ع بنهایت اما سارضه هست این کلمه را که عجب

نیست که مرتضی ابوطالب را با چنین منزلت مومن گوید و علیه السلم

بنویسد طرفه تر آنست که ناصبی از رکاکت عقل و بی دانشی معویه را

باظهار حضرت علی مرتضی که باجماع امت امامست و عداوت او

بغض ورزد و امام حق دانند و امیرالمومنین خوانند آنجا حضرت مصطفی

کافرست

کافرست و اینجا عداوت علی مرتضی ع امیرالمومنین است و زید حسن کش

امیرالمومنین است و بر این قیاس مکن تا بدانی که همه از خبث از

عداوت و بغض علیست اما جواب آنچه گفته است که رسول ص گفت

حاشا که گفته است و خبری با صحت و حدیثی با نقل نادرست که

شب معراج ابوطالب را دیدم در آتشی تنگ نمیدانم که تا ابوطالب

در دوزخ چرا بود اگر بسبب کفر بود بر خلاف مذهب خواجه مجبرست

که چون جزا بر عمل نیست روا بود که ابوجهل کافر بقیامت بهشت رود

و عیاد مطیع پاکیزه بدوزخ رود و این همه مشیت و ارادت

مالک الملک بحق و اردند ام تا پیش از قیامت ابوطالب را چگونه

بدوزخ برده اند و لیکن اگر ابوطالب خود مومن باشد اما خدا اش

بدوزخ فرستاده باشد که مالک الملکست پس بر اصل خواجه مجبر بهشت

رفتن دلالت نباشد بر ایمان و بدوزخ رفتن دلالت نباشد

بر کفر و جزا بر عمل محالست و خدای مالک الملکست پس آن خبر را

اصلی نباشد و اگر ابوطالب بدوزخ باشد دلالت نباشد بر

کفر او و حواله آن بمشیت خدای باشد که قیامت او را بهشت

برند و بدل او سلمان و ابوذر را بدوزخ فرستد پس خواجه ناصبی

را اولیست از اصل مذهب باید دست برداشتن و از این محالات پرهیز

کردن تا چهار بار در لعنت و غضب خدای نباشد و دیگر علیه

اما آنچه گفته است که محمد حسن در مواخات آورده است که مومن میراث

کافر نگیرد و کافر میراث مومن اصل مسئله بر جای خود است و

بسیاری از فقها را هم این مذهبست و اما مذهب اهل بیت و شیعه

چنین است که بمذهب ما کافر میراث مومن نگیرد اما مومن میراث

کافر گیرد و آنجا که گویش است مانع اینجا چون ایمانست منتفی شود اندر آن

دعاء میراث ابوطالب ابوطالب خود مومن بود اما دروغ که بجا
الحسین و اسامة بن زید نهاده است ظاهر و معروفست که میراث ابو
طالب را اولاد او قسمت میکردند سید گفت نه دروغ او بجا
و هیبه رنیا و از قسمت همچنان کردند و همچنان اخبار عاقل عالم انصاف
نکند ابوطالب قرشی که مربی مصطفی باشد و ناصر دین خدای بود باشد
و پدر علی مرتضی باشد بقول خواجه اشقیا کافر شود الحمد لله رب العالمین
اما حدیث ابوبکر و عمر در مواضع رفت که حوالات چنین بزرگان و اصول
به اصل و بی مغز است و ایشان از صحابه و یاران رسول دانند و
مذهب همین است که پایه و منزلت و مرتبه علما عم ندارند و هر حوالت که
پیش ازین است در دغنت و در باره مجبری را نشاید و اما آنچه
گفته است که عباس را آن کرامت خدای تعالی از زاهدان مفروض کرده
است و اجماعست برای سیدی و جای بزرگ او و در اصفهانیان
او را ضعیف رای دانند و بی حرمت و اینه بخلاف آنست که حواله
کرده است که ناصبیان و مجبران او را کم قدر و ضعیف رای و بی
حرمت دانند و دلیل بر آن آنست که اگر عباس را اندک قدری یا
منزلتی یا مرتبه بودی نزدیک نصب امامت و غیر در دعوی
کردندی و در سقیفه او را با قربت و قرابت او را معزول کردندی و
غیر او را بامامت مشغول کردندی پس اگر امامت از قبل خدا است و
خدا ابوبکر را فرمود خدای تعالی عباس را بیقدر و علم و ضعیف رای
دانسته باشد و اگر حوالت امامت باختیار ایشان عباس را
ضعیف رای و بیقدر دانسته اند از اصفهانیان تا خواجه نسز
گناه خود بر دیگران نهند و جواب جنگ بدانند و السلام و آنچه گفته است
از بزرگی قدر و قوت رای عباس بود که پدرش وصایت بدو کرد

از

از همه فرزندان و بضرورت وصایت رسول فراموش نبایست کردن
که با حضور عباس و همه خویشان و صحابه از مهاجر و انصار بیعت کردند اگر
عباس بوصایت عبدالمطلب بهتر از همه فرزندان باشد مگر که
تخصیص سید اولین و آخرین (وصایت هم) بهتر از عباس بود ابوبکر و عمر و عثمان باشند
اما خواجه با این حجت بقول خود مقتول کند ما آن بدلالت بیارد که
خواب بکنیه راست نباشد و کنیه دروغ اما آنچه گفته است که
آل عباس تا قیامت راعی امت اند و آل ابوطالب بکیده و بسته اند
از ظالم تسخی ناصبی باشند راعی رعیت و حکام امت آنجماعت
باشند که مفروض الطاعه باشند معصوم از خطا لعن هر یک را از قبل
خدای این صفات باید و دین که در که امانت و حدیث حکم و
زمان در پیش برفت که هر یک را حکم تا کجا بوده است و بنی علی اگر
دهی نشستند عیبی نباشد که همه جهان به تیغ پدرشان گشاده شد
و عباس ایمان از بیم تیغ علی آورد و شکر آن خدای را که علی مرتضی
از بیم تیغ کسی ایمان نیاورد او در قصه بدر رفته است ایمان عباس که
رسته بدست پسر ابوطالب بروی و بر عقیل و آن واقعه و جهت
اعاده آن از فضیلت علی بر عباس و عقیل ظاهر شود الحمد لله رب
العالمین آنچه گفته و از پدران رسول خدا یکی قصی بود پدر عبد مناف
چهار پسر داشت یکی عبد العزی دیگر عبد مناف نام و دیگر
بن مدرکه که از اجداد رسول بود و هبل را او نصب کرد و هبل
خزیمه گفتند مومن فرزند از اجرین اضافه به بت کنند و مومن هبل
را چون نصب کنند و ابوطالب را نام عبد مناف بود و ابولهب
را عبد العزی و عبد المطلب کافر بود جواب اسکاف بیعجز و درست
و بعضی ها درست یکی گوش باید داشتن تا بتوفیق خدا

انشاء الله تعالی وبه الثقة والمعونة اما آنچه گفته است که قصی مر عبد مناف بود
و چهار پسر داشت و اسامی ایشان مضاف بود به بتان بجهة
اگر دعوی علم تواریخ میکنید بایستی که از معانی اسامی و سبب نزول
آن بیخبر نبودی اولا اصل درین باب آنست که اعتقاد و عمل و نیت و
علم تعلق نه باسم و باجرای الفاظ کفر و ایمان ثابت نباشد اگر دارد
خوانده باشد و دیده و شنیده از تواریخ و انساب عرب که بسیار
از قبایل را بنی کلاب و بنی کلیب و بنی نمیر و بنی ضبه و امثال این خوانند
که اسامی مذمت و منقصت است و گفته اند که عاقلان فرزندان خود را
کلب و کلیب و نمیر و ضبه چگونه نام نهند پس معلوم شد که ایشان به اختیار
اسامی قبیح و ضع و فال بوده اند و نه باعتقاد و نهاده باشند اینچنین مر
اجرای نام اصنام اجداد حضرت مصطفی ص قبح و ضع و فال بوده
باشند نه قبح اعتقاد تا نکته فهم کنند اما آنچه ایشان اختیار این
اسامی کردند سبب آن بود که فراعنه و طغاة روزگاری در کتب خوانده
که نوری در پشت این قبیله است که بوجود و ظهور او دین و ملل
شود و کیشها باطل گردد و کتب و شرایع منسوخ شود و بت پرستی
زایل شود و طلب میکردند که قلع و قمع آن نور کنند بزرگان اجداد
حضرت مصطفی این اسامی مضاف به بتان اختیار میکردند تا بدان
شبهه آن نور منقطع نشود و این معنی اظهر من الشمس است و تنزلگاه ایشان
علما و فضلا بوده اند و دانستند که اسم غیر مسمی است که صفت روز دوم
است که این مذهب نهاده اند که اسم عین مسمی است پس باجرای
اسامی هیچ لازم نیاید و کفر و ایمان مکتسب بنده است و باختیار
و نیت تا آن شبهه زایل شود و اما آنچه گفته است که خزینه هبل ساخت
عمیت که در تواریخ ندیده اند که خزانه ها و عبادت روزگار بود و قوم را

از

از بت پرستی منع میکردند و میگفتند این بتان بدست شما ساخته اند ایشان
از وی انکار کردند که این اشکال و صور خدا از آسمان فرستاده است
برعکس ایشان آنحضرت بت ساخت و گروهی بدان فریفته شدند در بن
حجت بدیشان بنمود که این ساخته خلقت بر ساخته حقیقت در دروغ ایشان
مثال چادر ... در انجمن قوم بسوخت و گروهی بسیار از آن جماعت از
بت پرستی رجوع کردند و مومن شدند و او را حامل الهبل و محو هبل
خواندندی و تکیه دلالت بر ایمان قوم آنست که اسم مذمت و نفرین را آن
بت نهادند نام هبل دعا که هبل مشتق است از هبول و عرب در
دشنام گویند هبلتک امک و بتامل معلوم شود که هیچ عاقل نام مذمت
و نفرین بر معبود ننهد تا آن شبهه من حجر زایل شود و خواجه اسقاط
نسبت اجداد خیر المرسلین ص را کافر گویانند اما حضرت عبد المطلب ع

ابوطالب رض

رغم الله نام عمران بود و عمیت که عبد العزی را با اضافه عزی کافر
میدانند اما عبد الله را با اضافه الله مومن نمیدانند و آمنه را مالک خوانند
و دیگر بار در خواب گفته راست میدارد و گفته دروغ و دلالت بر ایمان
اصول مصطفی از قرآن این کفایت و تقلبک فی الساجدین و از
اجماع امامیه خود ظاهر است و نفی نقره طبع از نجاست شرک معلوم
و سید پاک زاده و مجبور دروغ زن و مبتدع و الحمد لله رب العالمین
آنکه گفته و صنف دوازدهم عایشه را خلق گفتیم رافضی کافر
واند و من بسیاری شنیده ام از رافضی که مجلس میگرد و کعب رسول
می آمد بمسجد و گفت عایشه را طلاق ده جواب این محال
مترتب آنست که اولا مذهب شیعه زنان رسول همه امهات المومنین اند
و مومنات و عابدات اند و اما مذهب خواجه المتعصب اختیار است در
مکر امامت با اختیار را تقریر میداند و مالک مینشانند و مذهب شیعه

امام نقل است ایشان نیز منکر بعضی اخبار جی دالک دانسته مذهب اینست داکه
گفت که من بسیاری بودم بقول خود رجوع بمهدی اقرار داده است از
حجه که در اول کتاب در نصف مطلق گفته است که ساری دارم قرنه الموت
و چون رسالت زنده بود بسیاری را بکراهش بزده بودند و باجستار خود
نقره الموت رو بمهدی بر خود متصرف شده باشد و زن بیاید بیان
نیم عهد تا وقت از آن بعد از دیان الزام قبول کند و آنچه حواله کرده است
بعالم رافضی که گفت این زنک را طلاق ده او را خدا عالم بر خود حقیقه
باشد که زن حضرت مصطفی را زنک خواندن غایه جهل چون خدای تعالی
گوید طلاق ده و مصطفی اجماعت که خدا او را حواله ضلاله باشد مصطفی
که فرمان خدا ازو بر ده باشد و این کفر محض است نعوذ بالله الا اگر مستحق کرد
که نا منصف علم حان این آیه کرده باشد که باری تعالی فرموده است عسی ربه
ان طلقکن الآیه و این را انکار نتوان کردن که باری تعالی گفت اگر تو ایشان را
طلاق دهی من ترا بدل ایشان بهتر از ایشان دهم و آن صفات بر شمرده که
زنی را انکار توان کردن در شیعه تا خواهد بحساب کوری باشد و این
شبهه زایل و ساقط باشد والحمد لله رب العالمین **اگر گفته** رافضی مسخره است
که رافضی گوید علی و یازده امام هر یک بهتر بودند از جبرئیل و اگر علی خواستی
زیرا ارشدی و آفتاب را از بهر علی رد کردند تا نماز او فوت نشود و
رسول را این کرامت نکردند که رسول را نماز فوت شد نقضنا باز کرد تا
بدانی که رافضی درجه علی را از درجه مصطفی زیادتر از درجه رسول میدانند **جواب** این
مجملات بر سبیل اختصار آنست که شبهه نیست که شیعه انبیا و ائمه معصوم
الطاعه اند از ملائکه بهتر میدانند و در تفسیر کتب مطول و مختصر کرده اند و دلالات
سمعی و عقلی گفته و یک دلیل اینست که ملائکه معصوم و بهتری در کثرت ثواب باشد
و ثواب در قبول تکلیف و تکلیف هر چند شاق تر باشد ثواب برای بیشتر باشد

چون

چون ائمه با کثرت شهوت و وجود شبهات معصوم باشند بهتر از ملائکه
باشند و دیگر آنکه ملائکه متعبد نباشند بتکالیف شرعیه بروزه و ثواب
و درجات امیرالمؤمنین علیه السلام در عبادات و مجاهدات معلوم است و او
مفترض الطاعه است از آنچه گویند که او را از هر یک از ائمه درجات بیشتر
و ثواب افزونتر است عند الله تعالی از همه ملائکه باتفاق امت و اجماع اصحاب
الحدیث و روات معتمد و ناقلان امین روایت کرده اند از وجوه مختلفه
از حضرت مصطفی علیه السلام ان المؤمن اکرم علی الله من ملک مقرب پس اگر شاید
از آحاد مؤمنان یکی بهتر و گرامی تر باشد نزدیک خدای تعالی از فرشته مقرب
منع نباشد که امیر مؤمنان و هر یک از اولاد او بهتر باشند از فرشته
و در این کتاب در این شبهه این حجت کفایت است و عجب است که خواجه مصنف از
علمای اهل سنت بر سر کرسی شنیده است که چون عمر خطاب را وفات رسید
و دفنش کردند و در حال فرشتگان بدو آمدند تا سؤال کنند عمر تحیت داد و
گریبان سؤال گرفت و فرشته را گفت من ربک خدای تو کیست و فرشته
بگفت و بازگشت چون بمقام معلوم خود رسیدند آمد نوبتی که شما دانسته
که عمر آن شخص است که فرشتگان را اعتقاد درست باید کردن نزد او
با فرشتگان پس عمر بهتر باشد از فرشتگان و ایشان را با او
اعتقاد درست باید کردن بقول خواجه چون روا باشد که عمر بن خطاب
ناصبی بهتر باشد از همه فرشتگان اگر شیعه گویند که علی مرتضی و اولاد
ائمه هدی هر یک بهتر بود از فرشته بدلیل حجت معتمد ایشان باید دانست
و باید درست از مذهب بیاید داشتن الحمد لله رب العالمین اما آنچه گفته
است که مذهب شیعه چنانست که اگر علی خواستی زیرا ارشدی
و سخنی محال و بی قاعده و بی اصل است علی آدمیست بر ترتیب و تدبیر
که دیگران هر آنچه معتقد ایشان باشد مثل آن معتقد روا باشد پس اگر

خدای تعالی برای معجز رسول صلعم برای نصرت اسلام و تقویت شیعه او که از
مخصوص کرده اند که بر شود و فرو شود و پیش از معتاد معهود رود باشد
و در معتقد در باری تعالی که مالک الملک است و نه مذهب خواجه سنی است که خرقه
سجاده بر سر آب دریا افکند و بر وی محکم گشت و عبرت کرد اگر اتفاق
در حق پیر زاهد جایز است مانند آن از ولی و وصی مصطفی قبول باید کرد
ما دست از مذهب خود و قاعده اصل برداشتن اما اگر این معجزه
مذهب خود یا مذهب خصم خود دانسی که رجوع از رسوا کردی انکار
فضل و منقبت مرتضی نکردی الحمد لله علی کل الکمال ببذر علینا اما آنچه گفته آ
که گویند آفتاب از بهر علی باز گردید راست است و مذهب شیعه است خلفا
عن سلف روایت ثقات و نقل امنا و در همه کتب اخبار و اصحاب الحدیث
از مه مسطور است از محدثان معتقد مذکور است و مرا از جمله معجزه و محدث
روایت و شعر کرده اند شاعر سید اسمعیل بن محمد الحمیری در قصیده
آورده است ردت علیه الشمس لما فاته ؛ وقت الصلوة وقد
دنت للغروب ؛ اگر نه که اخبار و اشعار در نیز مشغول کردیم کتاب بعزود بحد
و مرا انعقید رکفایتیست و اگر خواجه سنی را می باید که صحت این دعوی بداند
باید که کتاب مراسم الدین فی مراسم المتقین طلب کند که امام عبادی
جمع کرده است و در اخبار در آن جز بدن اسناد به بیند که از ائمه آل امام
اصحاب سنت است عمیش نا میدا اخبرنا الامیر الامام ابو منصور المظفر
العبادی قال اخبرنا الشیخ ابو القسم سهل بن ابرهیم المسجدی قال اخبرنا
الاستاد ابو عبدالله محمد بن علی الحاری قال حدثنا ابو طاهر محمد بن
ابی الفضل قال اخبرنا ابو بکر محمد بن اسحق بن جزیمه قال حدثنا
احمد بن داود الواسطی قال حدثنا اسحق بن یوسف قال حدثنا
عبد الملک بن ابی سلیم عن فضیل بن مرزوق عن ابرهیم بن الحسین عن فاطمة

عن

بنت الحسین عن اسماء بنت عمیس قال کان رسول الله صلعم یوحی الیه و رأسه
فی حجر علی فلم یصل العصر حتی غربت الشمس فقال رسول الله صلعم صلیت
یا علی فقال لا فقال رسول الله صلعم اللهم انه کان فی طاعتک وطاعة رسولک
فاردد علیه الشمس قالت اسماء فرأیتها غربت ثم رأیتها طلعت بعد ما
غربت پس خبری بدین بزرگی و راستی از امام سنی بدین معروفی از روایات
بدین معتمدی اگر خواجه بو سنی قبول کند پس خلل و نقصان نباشد و ده
آثار و اخبار و اشعار اهل بیت علیهم السلام است دگر این خبر اما در این کتاب
استقرار کفایتیست و عجبیست که در لفظ خبر خیانتست که آفتاب بدعای
حضرت مصطفی صلعم باز گشت و پنداری خواجه بعداوت علی مرتضی نه
خدای را اقرار رسیده اند و نه حضرت مصطفی صلعم را صاحب معجز فرستاده
و اگر شیعه که رقت صحبت برای حجت ارنرای اعدا به دعای حضرت
مصطفی صلعم ماه بر آسمان باشاره بنان حضرت مصطفی دو نیم شود و دیگر
بار هم آیه عجیبت و درو اخبیت که برین مرتبت ولی خدا به دعای حضرت
مصطفی صلعم آفتاب بعد از غروب طلوع کند و هر کس که انکار رجعه از مصطفی
کرده باشد نه رجعت علی مرتضی و ما یوضع الا بأنه اکثر عجب تر که خواجه
بو سنی را امید ار که چون عمر خطاب را رو بتابد شود و آیه قرآن
محکم روزه بعد از نماز خفتن تا وقت صبح منسوخ کند برای فضیلت عمر
بدعای حضرت مصطفی صلعم آیه ناسخ پدید کلوا واشربوا حتی یتبین لکم
الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل
تا روزه عمر را انقضا نباشد اما از عداوت باور آورده چون بحضرت
علی رسد روا نباشد که بدعای مصطفی آفتاب حجاب بعد از غروب
طلوع کند و بنزدیک علما و فضلا آن عجیب تر است که خواجه در حق عمر
اثبات میکند که آیه منسوخ کند و ناسخ بیاید که تا قناعت حکمش بر جای باشد

یا خواجه دست از آن بدارد، اما این منزلت حضرت علی مرتضی قبول کند و با چندین
حجت و دلالت و منزلت دلش میگیرد اما چه سود که میخواهد که در بغض حضرت
علی مرتضی عمر و باری ببرد و چه عذر خارجی از همه مسلمانان کفایت کند
نموده وجوه اما آنچه گفته است که رسول را نماز فایت شد دروغ
محض است که مذهب ما روا نباشد اما مذهب خواجه چون پیغمبر
عاشق و فاسق میشاید اگر نمازش فوت شود هم روا باشد و آنچه
گفته است که منزلت علی بیشتر دانند از منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مشهور معلوم است که علی را مقتدی و پیشوا که حضرت مصطفی داند اما بعد
از حضرت مصطفی او را بهتر از ائمه اهل بیت و اصحاب امت دانند
به دلالت آنکه نص است از قبل خدا با امامت و معصوم است از همه خطا و
ذلت و عالمتر است با احکام شریعت از همه امت و الحمد لله رب العالمین

آنچه گفته — تصنیف چهاردهم در انقضی قراءه سبع را در حروف و
قراءت قرآن سخن گفته اند همه را انکار داشته زیرا که گویند کسی ارشده
که در قرآن و قراءه تصرف کنند الا قائم چه باید قرآن به درستی آنکه
و مومنان را دشوار باشد این فراموش کردند و آن حفظ کردند

جواب — چنین سخن اگر چه گرانکند که دروغ و بهتان این خواجه عقلا
و فضلا را معلوم است اما چون نشده دعوی برفته است بر سبیل اشاره
گذر بوده ای سبحان الله جماعتی متوالیان متدین عارف و عالم سالها
از سر علم و دیانت در کتاب خدای تعالی رنج برده و استخراج معانی
کرده اند از حروف و کلمات و وقوف مسلمانان ایشان را کدام حجه
کافر داشته صد هزار لعنت خدا و فرشتگان و همه انبیا و مومنان بر آن
باد که ایشان را کافر دانند یا خوانند و با صفات آن بر آن جرم ازداده که
چنین دروغ بر مسلمانان نهند و با آنکه اتفاق است که بیشتر ایشان جز

شیعی

شیعی مذهب اند و کوفیان و مدنیان و مکیان و بصریان چنانکه ابن کثیر و
نافع از حرمین اند و ابن العلا ابو عمرو است و ابوبکر عاصم کوفیست و
ابن بقاع با دیانات خود عدول اند نه مجبره و نه مشبهه و نه خارجی اند و از آن
امیر المومنین چون عاصم و حمزه معتقد اند شیعه اند در قراءت
باری تعالی ایشان را اهل ذکر میخواند و رسول صلعم گفته است که اهل القرآن
اهل الله و خالصه و امثال این اخبار به نهایت و مفسران اهل البیت
چون شیخ ابو جعفر طوسی و محمد فتال و ابو علی طبرسی و شیخ ابو الفتوح
عالم رازی همه حوالات و اشارات درین باب در تفاسیر حواله
بدیشان کرده اند و ایشان را برحمت و ثنا یاد کرده اند و چه شبهه جاهل
و شیعه را در وجوه قراءت با آنکه هر کلمه از طریق لغت و نحو و اصول
و دلایل معلوم شده باشد و اشتقاقات ظاهر و شبهه را مدخل نه و
باری تعالی گفته که انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون تا هر کی او میان
تفرقه کنند و در عبارت و معنی کلمات و حروف خلل کنند اما آنچه گفته است
خاکش بدهان تا قائم نیاید قرآن نشاید خواندن که خطا باشد از
سبحان الله نه در اول کتاب دعوی کرده است که چیست و چنان این
مذهب داشته اگر دروغ نگفته بودی بایستی که مذهب شیعیان با همه
بدانسته بودی که از مصطفی تا حسن عسکری ع اما ما زا همه عالمتر از امت
گویند این طایفه منزلت باشد و هیچ امام فرو تر ندانند از منزلت
قائم ع و امیر المومنین ع را خود بهتر دانند و هر یک از ائمه دانند پس
اگر وجود آیات و قراءت و کلمات و حروف قرآن منع بودی
از قراءت خواستی بودن صادق و باقر تا حسن عسکری درست بازگو بودندی
تا شیعه را توقف و انتظار نبایستی کردن چنانکه همه علوم فقه و شریعه
و تفسیر را بیان کرده اند اما موقوف مشیت محمد الله و منه بر حضور و ظهور

قایم مع تا عاقلان بدانند که همه حوالات بدروغ کرده است و همه بهتانها
بباطل نهاده و اعتقاد شیعه بر صحت قرآن مصدق قرآن مستقیم است
و تا کور و لال نباشد بدین حجت لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا
من خلفه تنزیل من حکیم حمید **انکه گفته** فضیحت یازدهم گفتیم که هرگز
دروغ زن تر و جاحد تر از رافضی دیگری نباشد گویند ذو الفقار علی
از آسمان آوردند اولا ذو الفقار نام تیغ است و آن تیغ از آن
عتبة بن الحجاج بود غنیمت بردند بحضرت رسول صلعم انشاد او از سیف
البتر گفته‌اند رسول صلعم آن را بحضرت علی داد انچه از آسمان جبرئیل آورد
آن بود که چون جهاد فریضه کردند جبرئیل علیه السلام فرا آمد تیغ حمایل کرده و در هر
غزوی حضرت جبرئیل علیه السلام همچنین که در سلاح پوشیده آمدی تا حضرت
رسول صلعم بدانستی که غزو میفرماید اما معتقد رافضی نشد بمعجزات رسول
باشد معتقد و بیش از آنها باشد تا دروغ نگویند زیادتی علی را و فضیلت
او را اثبات کنند بر رسول خدای تعالی **جواب** این فصل هم آنست
که دروغ زن جاحد آن طایفه باشند که خدای تعالی را ظالم گویند و رسول
صلعم را فاسق و عاشق و حضرت امام را مخطی و آن ناصبیان مجبره
چنانکه بدلایل مواضع درست کرده شد اما آنچه گویند که ذو الفقار علی
از آسمان آوردند گویند که در اخبار آورده اند اما شیعه دعوی شیعه
معجزاتی که در عهد رسول صلعم اثبات کنند آن از معجز رسول صلعم گویند نه معجز
علی علیه السلام و نه کرامت ابو بکر و خواجه ناصبی طرفه نشاید داشتن که از آسمان
چیزی بحضرت مصطفی صلعم آوردند که از آسمان بحضرت رسول صلعم جبرئیل تیغ
چیزها آوردند اولا قرآن مجید دویم مرغ بریان سیم میوه بهشت
چهارم طبق حلوا و اجماع دارد است بر نقل اخبار متواتر تیغ را از آن
حکم باشد و علی تابع و معتقد است و حوالة این کرامت بحضرت مصطفی صلعم است

رکوت

نه بحضرت علی و چون میگوید نه ذو الفقار بود هر شی که خواهی میگو در این
مسالة غوغی نیست دانم که خواجه نوشتی انکار نکند که حامل تیغ علی علیه السلام بود
نه غیر او و خبر لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار از امت کسی انکار
نکرده است مگر این مصنف و تیغ را شرف از حضرت علیست نه او را
از تیغ اگر از آسمان آورده اند و اگر از زمین عجب است که خواجه انتقالی
از مذکران یا مصنف خود نشنیده است در اوصاف چون دره عمر را
وصف کنند یکی گوید از پوست ناقه صالح بود و دیگری گوید از جلد
کبش حضرت ابراهیم بود و دیگری گوید که از پوست گوسفند آن شبیر
پیغمبر بود بعضی گفته اند که این پوست را از گله میداشت چون هزار سال آن را
بر او جایز است این شرف مردانه بود داشتن که تیغ مرتضی علیه السلام
برای بحضرت شریعه مصطفی صلعم بدان حصنهای بدعت گشوده و گردن کافران
زد و ممهد قواعد اسلام بدان ممهد کردانید حق تعالی از آسمان بحضرت
رسول صلعم فرستاده است از آن بد اشتن یا انکار کردن اما عقد
جبر و تهمت نصب اگرچه پنهان کنند عیان باشد و دوستی آل ابو
طالب از محض ایمان و الحمد لله کما هو اهله **انکه گفته** فضیحت دوازدهم
رافضی علی را از همه انبیا بهتر دانند و گویند هرچه انبیا دانسته علی
همه دانست به تنهائی و من در این باب با رافضی مناظره کرده ام و ایشان
گفت علی را افضل که رسول نهادی چه حاجت بود که آن خدا که رسول را
فضل نهاد و علی را افضل نهاد **جواب** آنچه گفته است نکتهٔ از شیعه در
موضع کتاب و عقب رفض یاد کرده جواب داده ایم بوجه خوش اما
جواب آنکه علی را بهتر از انبیا دانند از کتب شیعه اصولیه معتبر
ایشان نه اند مذهب نیست و ثبت کرده است که درجه امیر المؤمنین چون درجه
انبیاست و درجه و مرتبه انبیا زیادت گویند از درجه و مرتبه ملائکه هم

بهتری هریک از انبیا را افضلیت شمرده اند از فضیلت و منقبت امیرالمؤمنین
که درجه ولی دون درجه نبی باشد و هر مرتبت که ولی را باشد نبی را باشد
و درجاتی که نبی را باشد چون کتاب و شریعت و تحمل رسالت و مشقت
دعوت و غیر آن امام را نباشد و بهتری از حشویه و اخبار به را از سلف
مذهب بوده است که علی بهتر است از بهتری انبیا که غیر اولوا العزم اند مثل
و آن مذهبی مردود و نامقبولست و سخنی بی دلیل و سخن بیهوده و نه مذهب اصولیان
شیعه است اما مذهب اصولیه چنانست که حضرت مصطفی بهتر است از
هریکی از انبیا و علی مرتضی بهتر است از اوصیا بقول رسول که او را
باجماع ما ثقات گفته است که یا علی انا سید الانبیا و انت سید الاوصیا
و از اوصیا بهتر باشد که انبیا نباشد تا این شبهه زایل باشد و این مراد
حاصل بی تقیه و مداهنه و الحمد لله رب العالمین اما جواب آنچه گفته است که بند
هرچه انبیا و انسند علی به بهتایی دانست چه دروغ گفته است ما این
اطلاق نکنیم در امیرالمؤمنین علیه السلام گوییم این لفظ نگوییم که بعد از مصطفی
هر آنچه امت بدان محتاج باشند از اصول و فروع و تفاسیر و کتب
منزلات که اهل ادیان در علی رجوع کنند و علم لغات که بکار آن کان اسلام
دلالت باشد بجمع غیر آن باید که امام عالم باشد تا کیفیت آن اگر امام
خلل بدین و شریعت محمدی راه نیابد و امام باید که بدین علم عالم باشد
از اهل جا از خویش تا فرق باشد میان حجت و محجوج الیه در این مسئله
مذهب شیعه امامیه امینست که بیان کرده شد و الحمد لله رب العالمین
و اما آنچه گفته است از سر ناصبی و عداوت آل مصطفی که من با رافضی
مسئله بگیرم رافضی گفت علی را افضل که رسول بها دی چه حاجت بود
که آن خدا اگر رسول را افضل بها و علی را فضیلت داد و مذهب شیعه در این
مسئله ضرورت دارد اولا امیرالمؤمنین علیه السلام سید اوصیاست و امام

القیامت و بعد از امه هدی است منصوص از قبل خدا حجت معصوم از همه زلت
و خطاست و نامش بر عرش خداست اما شاگرد و خدمتکار حضرت مصطفی
است و او معتقد نبیست و محمد معتقد است پس شرف و فضلت و منقبت
ماثه است از رسول و طاعت رسول بر وی واجبست چون طاعت خدا
و اگر بر سبیل تقدیر اندک مایه در مصطفی عاصی شود همه طاعتش برود و با شد
ایضرورت چنین است اما مذهب شیعه اصولیه چنانست که امامت او
و تقریر ولایت او و فرض طاعت او از قبل خداست تبارک و تعالی و مصطفی
هم تعلق بدان دارد و امامت درجه است نه باختیار خلق بل نص است از
قبل خدا اگر آن شیعی که با آن ناصبی مناظره کرده باشد بر نوجه گفته باشد
که مذهب شیعه و طریقه اصولیان این است الحمد لله رب العالمین آنگه گفته
فضیحت عظیم اهل اسلام را امید بمحمد بن عبد الله بن عبد المطلب باشد و امید
شفاعت او دارند که مر رافضی که دلشان بقایم باشد و امید
دارند و محمد آخرین او را دانند و گویند که او بهترین خلقست جواب
این محال اگر چه کرد نکند که دروغی محض و بهتانی با اصلست و همه عقلا که به
این دعوی دانند چون الیشان را معرفتی حاصل باشد با صول مذاهب اما
اشاره بدو اولا آنچه گفته است که همه مسلمانان امید بمحمد بن عبد الله
دارند ناصبی بر ریش خویش خندیده است مطلق این کلمه رد اباشد
گفتن که مومنان را و مسلمانان را باید که امید رحمت خدا باشد که
منزه رحمت اوست و راحم و رزاق و غافر اوست آنگه باید گفتن که
عاصیان امت امید دارند بشفاعت محمد تا شفاعت بخواهد بودن از خدا اگر
سبب رفیق کرده است تا همه کلمات خطا و جواب کرده است اما آنچه گفته
است که رافضیان را همه امید بقایم باشد ریشش تمام رفت که
دروغ گوید اولا شیعه خرا رجعل گوید و ثواب را بایمان و طاعت دانند

قاعده باشد که خواجه آورده است و بیرون از آن که از مذهب شیعه معلوم است
حضرت مصطفی را خیر الخلایق اجمعین دانند و سید الملائکة والنبیین گویند
علی را بهتر از قایم دانند و چون قایم و ده امام دیگر را دعوی کنند
تا آن دروغ در نحو محرش باشد پس او را چگونه بهترین خلق گویند و کسی که
لقامت مقرر و معترف نباشد چگونه روا دارد و چنین حوالات بی اصل
و نقل‌ها درست کردن بار خدایا توفیق ده تا از عهده گفته بدر آییم و قول
و قلم الا بالصواب نگردانیم الخلاصات ارفع الوزیز **آنکه گفته** نقضی محو هم
رافضی امام را معجز گویند و روا باشد که امام بهتر از پیغمبر باشد که جبرئیل
واسطه خداست و او بهتر است از جبرئیل و چون محمد واسطه خداست
با امام او بهتر است از رسول و اعتقاد ابوجعفر بابویه قمی است در اعتقادات
اما جواب این کلمات حشو و کذب بارده از سر تعصب و لجاج ایراد کرده است
آنست که شبهه نیست که شیعه ایشان را که دعوی امامت و انکار قوم معجزات
گویند و هر یک اظهر من الشمس بوده است و اهل زمانه ایشان زیاده از
مخالف و موالف روایت کرده که دال بوده است بر صدق دعوی ایشان
و شیعه روا دارند که صادقی را که دعوی معجزی باشد من قبل الله
اگر چه مدعی نه پیغمبر باشد و نه امام چنانکه مریم عمران را بوده که درخت
خشک تازه و سبز و بار ورشد و از زمین سخت آب و طفل در گهواره
باواز آمده تا طهارت و عصمت مریم معلوم شد و قوم را آگه گشت اگر بعد از
رسول ما در عهد رسول امام دعوی حقی رسول و کتاب و شریعت او کند
و جماعتی بیگانگان بر آن انکار کنند روا باشد بلکه واجب باشد
که باری تعالی معجزی ظاهر گرداند تا آن شبهه بر خیزد و از اینجاست که شیعه ائمه را
اصحاب معجزات گویند و دلالات قاطعات بر ثبوت آن بسیار است و ما را
انقدر برای دفع شبهه این ناصبی اشقیا اوشی کفایت است و عجبیت که

خواجه بوشنی را فراموش شده است که همه ساله علمای مجبران بر سر منبرها
لاف میزنند و در کتب نوشته‌اند و بکبر ری را صحنه‌یان در عوام و
جهال می‌آموزند که پیرا زه و لایت مصر تیز و نک عمر خطاب آمد که هر سال که
رود نیل قوت گیرد دختری نوبی اندازند تا ساکن گردد امسال نوبت
دو دختر جهان دختر که دارم و تو امام جهانی اگر مرا از محنت رهائی توانی
عمر در حال نامه نوشت بر رود نیل که ساکن شوی و مگذری و گرنه بیایم
ترا خشک گردانم حالا چون نامه عمر خطاب بر رود نیل رسید ساکن شد
و مشهور گشت خواجه ناصبی در عمر دعوی خدائی میکند اگر نه شیعه باز
گوید که شیعه امام را معجز گویند تا روا باشد که عمر جایز الخطا را در آن
در دو زمان نباشد اما روا نباشد که مرتضی معصوم را در وقت حاجت
برای محبت معجز باشد تا خواجه با آن قول با محبت قبول کند و یا دوست از این
دعوی با محبت ندارد و این خود آشفته آن عجیب است که خواجه محمد
مشهور میان در رسته باشد و به دروغ میگوید که شبانان و چند
و ابوبکر و طاهران فلان خرماها را اگر امامت بوده است و هر یک
را اگر امامان شرح دهم که بلیغ تر از ده مجلد باشد که کتاب عمر از آن هم
نگه رسید و دیگری چهل شبانروز طعام نخورد و آن دیگر را از درخت
ام غیلان خرما پدید آمد که از همدان حلوا گرم بکه برد و آن دیگر کعبه را
از بالای خانه اش طواف میکند چنانکه مردم می‌بینند که آن کعبه است
و مانند این در جماعت پیران نامعصوم روا دارند اما اگر شیعه در جماعت
معصومان از خطا و منصوصان از قبل خدا فرزندان فاطمه زهرا و از
نسل مصطفی و اولاد مرتضی طلب دعوی کنند که اصحاب معجزات و
صاحب بوده اند را انکار باشد باری دست از آن که امام
به دروغ ساید و این به دروغ ان سادات ایشان

سران مقابل کردن و این حجت قبول کردن و عاقل چون انصاف دهد داند
که فرقی نیست میان این معجزات و آن کرامات خلاف در آنست و در
عبارت تا خواجه ناصبی بدان عوام را در شبهه می افکند والجواب آنکه
در آخر فصل گفته است که گویند امام بهتر است از رسول العجب و دلیل در
مواضع و فصول این کتاب بیان کرده شد که نه مذهب شیعه است
بحمد الله ومنه و آنچه حواله کرده است بشیخ کبیر ابوجعفر بابویه ره و ذکر ابن
بابویه رحمهم الله که امام بهتر است از رسول برای آنکه رسول و اسلام است
بیان خدا و امام خود نه دانسته است که شیخ ابوجعفر بابویه از آن جهت نقل
این فتوی نکنند که لازم آید که هر یک از امت برین اصل بهتر از رسول الله
باشد حاشا که هیچ عالم از علمای شیعه این منکر گفته باشد و دلالات بسیار
برفت که رسول از امام بهتر است والحمد لله رب العالمین علی ثبوت اعتقادنا
خلفا عن سلف آنگه گفته مصنف نیز دوم را افترا گوید که علی را خدا از
نام نهاده است اشتقاق از نام خود و پیش از وی کس علی نام نبوده
و این هم از آن دروغهاست که رافضیان بر خود نهند تا جبر ما بود شان
میکنند که اگر علی را خدا نام نهاد و گر جبرئیل یا ابوطالب آمد که اسپیت را
علی نام نه زیرا که علی ع دو ساله بود که حضرت مصطفی ص را رسالت آمد
و اگر او را خدا علی نام نهاد و علی امیه بن خلف را که نام نهاد که پنجاه سال
از علی بزرگتر بوده بود پدرش را ابو علی کنیت بود و علی امیه را خود علی
کشت و علی بن وائل بن سهیم سرار نام علی که نهاد که پنجاه سال پیش از
علی بود و چنین در کتب انساب عرب بسیار است و علی نام بوده اند
اما بر قول رافضی اعتقاد نباشد جواب این فصل نیک تامل باید
کردن تا فایده حاصل شود و شبهه زایل گردد ان شاء الله اولا بباید
دانست که این اسم خدا از قبله بر علی مرتضی نهاد و پیش از آنکه خدا آفرینش

این

این نام بر وی نهاد و کس را این نام نبود اما هیچ ره رافضی بدو ناصبی شدید را
باید دانستن که تا ازین اول بخواهیم تا این شبهه در کل مخرجش باید زایل
و حجت ازین اول نه حالت وجود و ولادت علی بخواهیم ازین اول آن
حالت خواهیم که خدای تعالی نه آدم آفریده بود و نه ذریه آدم را و نه
بهشت را بیافریده و نام علی ع را بر ساق عرش و در بهشت نقش کرده
و اگر خواجه مجبر خواهد که بداند باید که صحیحین در اخبار و ذکر کتب اصحاب
الحدیث که معتمد است بگرداند که گر بخواند آنجا که مصعب روایت میکند از عطا
بن عبد الله الانصاری از رسول ص چون از معراج باز آمد گفت یا جابر
اسما را گفت که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی
اخو رسول الله قبل ان خلق السموات والارض بالفی عام میفرماید که
خدای نبشت الا الله و محمد رسول اوست بحق و علی برادر رسول خدا است
و این پیش از خلق آسمانها و زمین نوشته اند و نور کرده به دو هزار سال
تا که ناصبی را معلوم شود که این اسم سابقست هم بر علی امیه و هم بر علی بکر
وایل و شیعه از آن سبقت نه حالت ولادت خواهند و نه حالت
تقریر امامت و اخوت خواهند تا این شبهه زایل شود و همچنین روایت
کرده یونس بن عبیده از سعید جبیر عن الحمرا صاحب رسول الله ص قال قال
رسول الله ص رأیت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش وباب الجنة
عدن محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی میفرماید که سعید گفت که چون
مرا بآسمان بردند شب معراج بر ساق عرش نوشته دیدم که محمد برگزیده
منست از خلق من مؤید کرده ام او را بعلی خواجه ناصبی بیاید بداند که
نه علی امیه است و نه علی بکر است علی مرتضی است پس پیش ازین سابق
کرده شود در وجود و ولادت اما خواجه چنانکه در اسلام و امامت چنانکه
را پیچ حجت خواهد که بر وی سبقت نهند اینچنین سزا بود در اجرای نام و ذکر آن

را جز در سابق کرده اند خود نیز اندکه سابق او دست رسماً و اسماً و حسباً و قدماً
و علیاً و اماناً و اسلاماً پس شیعه چون کوشند این نام اول او را بود حواله
به آن حال کنند خوارج و مجبره را احوال ما بنا بر نسبت خوار کشور گر
خدا و بعضی حب العلاست تا بدین حجت لال باشد و این شبهه محال کنند
که ناصبیان بعداوت علی خود نهند و آن خو نیز با ورشان کنند اما آنچه
گفته است اشتقاق نام علی از نام خدا است اگر کور و کر نیست و از لغه
اندک مایه بهره دارد و شنیده است که گر خوانده و اسامی حسنی خدا
دیده است داند که خدا را یکی نام علی است و قرآن بر بسیر گواه است تا انکار
این اشتقاق نکند و اگر شبهه در بنی است که جبرئیل بر او جلالت نیاید او
چه دانست که این نام اختیار کرد او لا این خفت که نام محمد خدا از تو
اختیار کرده است و پیش از محمد این نام نبوده و بر اصل خوارج اشقاها
عبدالله هم کافر است و جبرئیل بر او نیاید این نام عبدالله و عبدالمطلب
چگونه اختیار کردند آخر اگر قرآن دانند باید که پدر و جد و عم مصطفی
که غیر خلق الله است اگرچه کافر بوده اند از مادر موسی عمران کمتر نبوده اند که حق
تعالی میفرماید و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه
فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین
نبی کافره را به مذهب خوارج چند حاجت در یک آیه دو امر کنید و دو نهی
و دو خبر سیده و دو بشارت بی واسطه فرشته و پیغمبری تا حکم دیگر از
احکام الهی راه یابد چرا روا نباشد که عبدالله و ابوطالب اعلام
کرده اند بالهام خاطری درست یا در خواب یا بنوعی که این دو نام بزرگ
ضایع نشود و درجه ایشان بیشتر از درجه مادر موسی و محمد محتشم تر از
موسی تا بدین حجت آن شبهه زایل شود به توفیق خدا و منت او و حکایت
لوح سبز و خط سفید و اثبات در اعلام اسم علی خود مشهور است اما

این

این حجت ملزم تر است که بیان کرده شد دیگر اگر نه مذهب خوارج حکایت
کرد آن قدمیت و قائمیت بذات مقدس خدای تعالی پیش از بعثت
محمد پیغمبر نامده است و این آیه از قرآنست از قصه داود و
سلیمان که باری تعالی فرمود و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا آل
داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور پس سزا این کلمات پیش از
بعثت حضرت مصطفی صلعم به سی سال امرؤ القیس باتفاق در شعر آورده
است و امرؤ القیس بر این مولع بالقسمات اگر شاید که امرؤ القیس را
اتفاق افتد که پیش از بعثت حضرت مصطفی صلعم و نزول قرآن یک آیه
در شعر آورد و طرفه نباشد و روا نباشد که اتفاق افتد که امرء دیگر
پسران خود را نام نهند که این نام خدای از بهر دل خویش اختیار کرده
در بر در بهشت عدن و بر ساق عرش مجید نوشته باشد تا بدین حجت
آن شبهه خار دیده مجبر شد بلکه از بهر دو شخص که آن نام اختیار
کردند و غیر ایشان در کتب خوانده بودند و از انبیا پیشین شنیده
بسمع و نقل که این نام شیر خدا و وصی خیر الانبیاست و او را نام
زنهار علیست در تورات ابلیاست و در زبور مرتضی است روا
باشد که آن اختیار برای طلب آن شرف کرده باشند والله اعلم
و اختیار نام علی پیش از خلق آسمان و زمین از نکته طریق دیگر روایت
بر مذهب مجبران و آن آنست که اسم بر او باشد در خلق آسمان و
زمین و اگرچه مسمی بعد از آنست به دو هزار سال تا بدانند که اسم غیر
مسمی است تا از وجوه این فصل دلالت باشد بر بطلان مذهب
مجبران و ناصبیان والحمدلله رب العالمین آنگه گفته فضیحت تسمیم
رافضیان را خیزد لقب اول ... اوحی لقب خاص ایشان را
در سوال جزو اوده است خاتمه در اول این مجموعه گفته ایم و نیز اینچه

ایشان را ترابی میخوانند زیرا که با بوتراب گویند و مروانیان سب علی
کردندی و بر مردمان مشتبه کردندی تا مردمان بدانند که مراد ابو
تراب علی را میخواستند و سبابی خوانند زیرا که تابع عبدالله سبا بودند
که او بر علی اعتراض کردی که چرا تولی شیخین میکنی و سب ایشان
نکنی و ایشان را مفوضه گویند زیرا که خدای تعالی در قیامت کارها که فرمان
علی مفوض کرده اند و ازین سبب علی را قسیم الجنة والنار گویند
و خدای تعالی میفرماید که یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء من آمرزم آنرا
که خواهم و من عذاب کنم آنرا که خواهم و رافضی گویند که علی شیعه
ابوبکر و عمر و عثمان و همه صحابه و تابعین را به دوزخ فرستد و کشتگان را
در غارش دکلاکران آوه و جولاهان قستم و سعفیان و رامین را
بهشت فرستد و حلولیه خوانند ایشان را زیرا که روح الله گویند
علی شد و از من بوده که خلق از کردار او و علم او عاجز بوده اند از
بوده است اعتقاد حلولیان قرح و علی منکلم در اشعار و مناقب اینچنین
گفته است و اثنا عشری گویند زیرا که بدوازده امام گویند چنانکه
محمدیه هفت امام گویند و امامیه گویند شان زیرا که با امامان گویند و چون
گویند که مذهبشان همچو باشد آشکارا ایشان را کفش و قطعیه گویند
زیرا که با امام دوازدهم قطع کنند ما گویم آن خداست که یکی است
و دو و نشاید رسولان صد هزار نشاید امام اگر دوازده میشاید
چرا سیزده نشاید و غرابی گویند زیرا که گویند علی بمحمد مانند تر بود
غراب بغراب و خطابیه گویند زیرا که اعتقاد ابوالخطاب گویند
که او از پس جعفر مشیر و سکینتی تو خدای و جعفر او را امیر اندر نبوت
میکردی جواب این فصل مطول بهری راست و بیشتر دروغ است
بشرح و بیان کردن تا هیچ شبهه نماند بتوفیق خدای تعالی اما آنکه گفت

رافضی

رافضیان را از اجتناب لقب بایستی که دانستی از عقل و عرف که لقب
بد نقصان مرتبه در عقل و دین و اعتقاد نکند که قول دشمنان پس اثر
نباشد بهران حجت که با جماع مسلمانان بهترین همه خلق قاف حضرت
محمد مصطفی است صلعم و او را مشرکان و بد قریش و کفار مکه لقبهای بد نهادند
چون شاعرش خواندند و ساحر و کاهن و کذاب و ابتر و یتیم ابوطالب
و دروش و مجنون و مانند این تا آیات قرآنی که این نه چنین است
که شما میگویند محمد امین است و صادق و رسول و نبی و بشیر و نذیر
و سراج و منیر و طهور و طاهر و حاشر و شفیع و طه و طس و حم و
مزمل و مدثر و نور و هدی و مرسل و حامد و محمود و احمد و امثال این
که لقب مصطفی صلعم آنها باشد که خدای تعالی نهد نه آنکه کفار و اعداء اسلام
پس اگر ناصبیان این طایفه را لقب بد نهند از عناد و تعصب و دیگر چنانکه
برشمرده است دین و اعتقاد و مذهب ایشان را خللی نکند لقب این
طایفه آنها باشد که خدای تعالی نهاده است در قرآن هشتاد و اند جا
مومنان شان میخواند و بمومنین خطاب میکند و لقب دوستان شان نیز
مصطفی نهاده است و این روز علی را بشارت داد و گفت انا
شجرة الهدی و علی اصلها و فاطمة فرعها والحسن والحسین ثمرها
وشیعتنا اوراقها بدیگر وقت گفت یا علی انت وشیعتک هم
الفائزون و حضرت امیرالمومنین ع گفت اولئک شیعتی حقا
و حضرت حسین علیه السلام روز طف گفت وشیعتنا في الناس اکرم شیعة
ومبغضنا یوم القیمة یخسر و از هر یک از ائمه مانند این مذکور است و
موحد و معتقد و مانند این القاب پس لقب شیعه آنها باشد که خدا
و مصطفی و امامان نهند نه آنکه ناصبیان و خارجیان نهند و بعد از شرح
بر دوم و در جواب بدکلمه که این اشقیا ابوجهل آورده اند اما جواب

آنچه گفته است که اول رافضیشان خوانده‌اند و بیزاری بنداشته است که
این لقب این طایفه را چون افتاده است اولا روز اول که نوح عم بر
سفینه رفت آن جماعت که متابعت او کردند آن قوم کفار ایشان را
رافضی خوانده‌اند و این لقب بر مؤمنان آن زمان افتاد و بعد از آن در
عهد هر پیغمبری عداوت پیشه شیعه و پیروان ایشان را رافضی خوانده‌اند
که ذکر این همه کتاب مطول شود و درین امت که بنی سفیان و بنی امیه شیعه
علی عم و آل علی را بدین لقب خوانده‌اند اقتدا به آن سلطان کلام الملوک
ضرب من الهذیان و بعضی از ائمه معصومین روایت کرده‌اند که گفت
لقبوهم رفضة کالقب قرنائهم فی الامم الماضیة والاسلاف الخالیة
وهم اخیار الامة الذین رفضوا الشر واهله واتبعوا الخیر واهله
آمده است که چون در عهد منصور خلیفه قاضی سوار مجبر گواهی سید حمیری
شیعه قبول نکرد و گفت که تو رافضی هستی سید حمیری این ابیات در هجو او
گفت ابوك ابن سارق عنز النبی ؛ وانت ابن بنت ابی الجحدر
ونحن علی رغمك الرافضون ؛ لكن لاهل الضلالة والمنكر
قاضی شکوه بخدمت منصور خلیفه کرد و سید حمیری را طلبید او خبر داد آن قصیده
تا آخر درین شعر بخدمت خلیفه خواند یا امین الله یا منصور یا خیر
الولات ؛ ان سوار بن عبد الله من شر القضاة ؛ و چون که بیشه
درین کتاب که تا شاعر مطلبی چنین رافضی گری تفاخر کرده است آنجا
که گفت لو کان رفضا حب آل محمد ؛ فلیشهد الثقلان انی رافضی
پس شیعه را الحمد لله ومنه ازچنین رفض عیبی و عاری نیست و اما
آنچه گفته است بنو امیه ایشان را ترابی خوانده‌اند روا باشد که امیر المؤمنین
را این کنیت مصطفی نهاده صلعم و این خبر شایع و مذکور است و در اخبار
مشهور و شعرا نظم آورده‌اند تا که میگوید انا وجیع من فوق التراب ؛

فداء

فداء تراب نعل ابی تراب ؛ و این لقب فضیلتی عجب و مدحتی که
شیعه را ترابی گویند و ای سب ناصبی خارجی مجبر مشبهی که بقیامت
فردا میگوید که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ترابیا علی قول بعض المفسرین
و اما آنچه گفته است که خلفای بنی مروان خواسته‌اند که حضرت علی را
سب نمایند از عوام پوشیده بدین لفظ و گاه بر خلفای خویش
حلال زادگی گواهی داده است که علی را سب الا حلال زادگان نکنند
مذهب خواجه و خواجه در اول کتاب شرح نموده است که تقیه کردن
الهی است نعمت مبارکش باد که خلفاش از عوام تقیه کرده‌اند اما
آنچه گفته است برای اقتدا العبد الله سبا انبیا را اسباط خوانند
بیچاره مصنف مجبر خبر ندارد که آن ملعون راس و رئیس نواصب بوده
است در قول و فعل علی مرتضی منکر چنانکه معاویه و یزید که مدد کتب
اقتدا به او کنند با اظهار عداوت علی که درین کتاب کرده است و این
حواله به شیعه لایق نیست اما آنچه گفته است انبیا را معزول گویند چواب
قسمت آتش در قیامت بحضرت علی نمایند نگر نمیدانند که درین اجماع
چه لازم است اولا اجماع امت است که باری سبحانه و تعالی را فرشتگان
هستند در دنیا و در قیامت حواله ارزاق عباد و حصر اعمال مکلفان
و حساب قطرات باران و امثال این بدیشان است و فرشتگان رحمت
اند و زبانیه دوزخ که امور مفوض است بدیشان و شریعت و کتاب
دنیا مفوض است بانبیا و اولیا این مجبر به عظمت و سلطنت خدای
تبارک و تعالی مخبر نیست قرآن مجید مگر نخوانده است که امور عظام دنیا
و آخرت حق سبحانه و تعالی تفویض کرده است ملائکه و انبیا و ائمه هدی
و علما چون امر معروف و نهی از منکر و هیچ جا منکر لازم نیست
ارزاق میکائیل قسمت نماید حساب قطرات اسرافیل نگه دارد و

اعمال کرام الکاتبین نویسند ارواح بحکم عزرائیل باشد و همه اهل آیات
احوال میکنند و کسی را تفویض لازم نیست اگر آتش دوزخ بقیامت
بدلالت این خبر معروف و همه محدثان و اصحاب الحدیث باسانید
درست روایت کرده اند از حضرت مصطفی که گفت یا علی انک
قسیم النار و انک تقرع باب الجنة و تدخلها بلا حساب بحکم حضرت امیر
المؤمنین ع باشد مشارکت با خدای تبارک و تعالی لازم آید و تسویه
باشد بلکه قسیم در خبر بمعنی مقاسمت کالشریک بمعنی المشارک و الفصیح
بمعنی المفاصح و درین اخبار و آثار بسیار است و شعرا نظم آورده اند
و متنبی شاعر درین معنی گفته است   اباحسن لو کان حبک مدخلی
جهنم کان النور عندی جحیمها :: و کیف یخاف النار من کان موقنا
بان امیر المؤمنین قسیمها :: و چگونه تصنیف کند کسی که از مذهب
بد خود خبر ندارد و نه از مذهب یک مسلمان آگاه باشد و نه عرف
داند و نه شرع و نه لغت و نه اشتقاقات و معانی از سر تعصب و تفرق
قلم در میدان هذیان افکند و نداند که کسی نیست که این سودای طبع
حشو را الحجت منزل کرده اند آری یعذب من یشاء درست است عذاب
خدای تعالی فرماید اما در دوزخ زبانیه باشند لواحة للبشر علیها
عشر خذوه فغلوه خدای تعالی فرماید اما فرشتگان کجای آورند آتش
بحکم حق تعالی باشد اما در فرمان حضرت [illegible] تغیر کنند پس اگر امیر المؤمنین ع
قسیم نار باشد همان حکم دارد اما شبهها بدین حجتها زایل باشد
اما از جای انصاف معترضه مجبره اند که جمع قرآن قدیم را العوض
کردند بعثمان و امامت را که رکن اعظم است تفویض کردند باختیار
امت و شریعت را تفویض کردند باختیار رواجها و فقها تعالی الله عن
[illegible] کردند ازین شغل عظیم اما آنچه گفته است علما صحابه و تابعین را

به دوزخ فرستند و گفتگو را در خاشش و اسامی هر شهر و مردم آنجا را بی
یاد کرده که ایشان را بهشت برند حاشا که این مذهب شیعه باشد اولا
حضرت علی بهشت آزاد فرستند که خدای تبارک و تعالی فرماید و آنها اهل
توحید و عدل باشند مقران و معترفان بامامت و شرایع قبول کرده باشند
از هر شهری که بوده باشند و هر چه کنند به دوزخ آنها را فرستند
که منکران این اصول و فروع باشند اگر چه بزرگ سیرت و محترم و معظم
باشند ان اکرمکم عند الله اتقیکم و الذین آمنوا و عملوا الصالحات
به بهشت و شهر تعلق ندارد و جزاء بما کانوا یعملون و اما آنچه گفته است
اینها را اصولیه خوانند که گویند روح آخر [illegible] علی باشد لعنت برآنها باد
که دروغ گویند که هرگز کسی این شیعه حواله نکرده است مگر بمصنف خود
لایق تر بوده است که در حق قدیم تعالی خود قدیم اثبات کنند که شیعه
حق تعالی را از روح اثبات کنند و نه چیزی قدیم اگر معتزله روح دانستی از
مذهب خصم آگاه بودی این حواله نکردی و شیخ عبد الملک بنان معتقد
و خواجه علی متکلم و مستبصر رحمهما الله از آن عالمتر و بزرگتر اند که مذهب ایشان
چنین حواله بایستی کردن و اشعار و اقوال ایشان ظاهر است و دروغ
و بهتان این مجبر چنین در حق خدای تعالی و رسول ص و در حق ائمه معصومین
و در حق علما معتمد و در مواضع این کتاب مسطور است اگر در حق عبد الملک
بنان و علی متکلم روا باشد تعجب نکنند و اما آنچه گفته است اینها را
اثنا عشریه خوانند راست است و این لقب صحیح است شیعه را از لقب دیگر
و اما آنچه گفته است اینها دوازده امام گویند چنانکه محمدیان هفت امام
قیاسی مه است که هفت نه دوازده باشد و محمد خود خدا را امکان است
امامت رکن بسیم است اما [illegible] از علمای خود نشنوده است که
روایت کرده اند از رسول ص که فرموده الائمة من بعدی [illegible]

ولعلها الامارة مراد آنست که گفت امامت از پس من سی سال باشد
بعد از آن امامت زایل شود امیری باشد نیز ابوبکر و عمر و عثمان و علی امام
باشند بعد از آن امیران باشند پس خواجه که امام چهار گفته نیز
با طبایع ان برابر باشند که چهار طبع گویند چرا مذهب دوازده امامیان
با هفت امامیان برابر باشد که آنجا عدد و مشابهت و اینجا مختلف را چی
الزام قبول کنند یا دست از آن بدارد اما آنچه گفته است که اینها را
قطعیه گویند که بر دوازده امام قطع نمایند پس گفته است که آن عدد
که یافته شد دیگر چیزها زیاده و نقصان پذیرد چرا امام سیزده نشاید
بیچاره مجبر از عقل و قرآن و شرع بیکبار بیگانه و اجنبی افتاده است
باید که در حضور سلاح برگیرد و به رسای خدا رسول شود و گوید که
آن تو ما که یافته شد دو و نشاید چرا بنیاد اسلام بر پنج نهادی اگر پنج
نشاید چرا شش نشاید چرا روزه ماه رمضان بر سی نهادی اگر سی روز
نشاید چرا چهل روز نشاید نماز شام اگر سه رکعت نشاید چرا چهار
نشاید و در شبانروزی اگر هفده رکعت فریضه نشاید چرا هیجده
نشاید قرآن چهارصد و چهارده سوره است چرا صد و پنج نشاید
شش عید چرا هفت روز نشاید ایام تشریق چرا چهار روز
نشاید این دیوانه این همه در و شرع و عقل زیرا که نص خدا و رسول است
نه اختیار مجبران که نکنند امام نص است نه اختیار چندان نشاید
که حضرت حق سبحانه و تعالی فرماید هیچ انکه مجبران را باید انکه مجبرتر
از مذهب خود چگونه بدارد و گوید که ناجیان مطلق در صحابه دو
دوازده نشاید با حسن و حسین ع ناجی نباشند اما طلحه و زبیر را از
میان بیرون شمار افکنند تا سه روز در محیر باشد اگر چه حضرت علی
مرتضی اند چون این اعداد چنین می باشد اما تنزیه زعم المجبره والخوارج

بیان

همین دوازده مرتبه که با سانید مختلفه منقول است از رسول ص که گفت الائمة
من بعدی اثنا عشر اولهم علی عدد ائمتی کعدد نقباء بنی اسرائیل
و مانند این اخبار بسیار است که امام دوازده است اول ایشان علی و آخرهم
مهدی و الحمد لله رب العالمین اما آنکه جواب دیگر باره گوید ز است در تقریر
نظر نمینه اند که شیعه را لا عدد را قطع خوانند و گویند از اسمعیل رسیده است
و تتبع سوی ع شده اند و در عهد سلطان سعید مسعود ره از قلعه ارک
بانگ میزدند و شیعه را قطعی میخواندند پس در اجرای این لعب نعمت
بواطنیه مبارک باد چنانکه در وجوب معرفت ما حدیثی صحیح نشانه
که شبهه نماند و اما آنچه گفته است اینها را اغوا خواندند ما سمعنا
بهذا فی آبائنا الاولین ما هرگز نشنیده ایم و اگر این مجبر بر راست
میگوید که مبتدع چال این مذهب داشته است سعید بایستی که از
مایه از مذهب شیعه به اسنه بودی که شیعیان چنین نباید که محمد ص
را با جبرئیل و میکائیل برابری رسند خود شیعی از آن علم ز نیاشنند
تا خیر الانبیاء و خیر الاوصیا را به دو غراب باشد کنند و امیر المومنین
باری سبحانه و تعالی در بعض قرآن با سید اولین و آخرین برابری داده است
آنجا که گفت وانفسنا وانفسکم و رسول ص او را با خود برابری داده است
آنجا که گفت انت منی وانا منک و روز مواخاه گفت انت منی وانا منک امیر المومنین
ع میگوید صریحا ذکر محمد النبی اخی وصهری و مانند آن وقت میگوید که انا
من احمد کالضوء من الضوء والذراع من العضد اما خطابیه و ابوالخطاب
کجا باور توان کرد که شیعیان ابوالخطاب را بسیار از منزلت امام قبول
میکنند برای نقد عصمت و نصوص پیشه ارم تبع ابوالخطاب که گرگ
باشد که شیعه در اعتقاد و مذهب اقتدا با بوالخطاب و ابن الخطاب
کم کنند اقتدا الکذا و مصطفویه و مرتضویه گشته تا آنکه محمد بن عثمان العمروی

رضونامه نوشت چون ابوالخطاب رسید این کلمه نوشته بود اما ابوالخطاب
محمد بن ابی زینب الاجدع فهو ملعون واصحابه ملعونون فلا تجالس
اهل مقالتهم فانی منهم بری وآبائی علیهم السلام منهم براء چون امام شیعه
در حق ایشان چنین نویسند شیعه را خطابیه روا نباشد خواندن
والحمد لله رب العالمین فصل بدانکه مجبره را چند لقب است لایق بایشان
اول مجبره‌شان خوانند که گویند خدای همه کفر و معاصی و بدعتها و
ضلالتها قضا و قدر خدای بود باشد سیم مشبهی خوانندشان که گویند
خدا را بدین چشم سر ببینیم چنانکه ماه شب چهارده بینیم چهارم ناصبیان‌شان
خوانند که نصب امام را احوال بخود کنند و بعداوت آل مصطفی ظاهر
کنند پنجم جهمی خوانندشان که در مذهب متابعت جهم صفوان کنند
ششم کلابی خوانند که در مسائل متابعت ابن الکلاب کنند هفتم
صفاتیشان خوانند که گویند هشت قدیم قائمست بذات باری تعالی
هشتم مباقع خوانندشان که در حیرت قدر و عداوت علی مذهب
ابوبکر باقلانی دارند نهم خارجیشان خوانند که علی را دشمن دارند
وازبهم ترکان حنفی گویند که علی را دوست میداریم چنانکه مجبره درین
کتاب عداوت علی بیان کرده است دهم کبریشان خوانند بقول رسول
صلعم گفت قدریه مجوس هذه الامة یازدهم اشعریشان خوانند واگرچه در
عهد سلطان محمود غزنوی رحمه الله رفته اما بانش رجوع کرده بودند و خطها
بازداده و از آن مذهب بیزار شده اما آن لقب بود و اگرچه لقب
مذهب اهل سنت دوازدهم حشو ظاهر است که وجوب معرفت
خدای تعالی بسمع گویند و چون باطنیان واز اکه چندین لقب باشد
شاید که مسلمانان احتیاط این لقب نهند سپاس خدایرا که ممکن کرد تا
از عهده این جوابها بدرآمدیم بموافقت علی باشیا آنکه گفته

نصتی

افعال مرد نیک و بد همه کار حق تعالی ازو دویم قدری‌شان خوانند که گویند
صح

نصنف میست و نگم نگفته ام که رافضی نماز آدینه و نماز عید بمصلی که مسلمانان
نکنند و گویند که موقوفست باآمدن قائم و غزو نکنند تا امام نیاید و چون
بجامع شوند پیش از آنکه خطیب بمنبر رود نماز پیشین و دیگر بهم بکنند
و همرزه می‌نشینند تا خطیب خطبه بخواند و چون نماز جماعت کنند ایشان
ترسند و بدروغ موافقتی بکنند و باز گردند و خود نگویند که تا مهدی نیاید
و نماز جماعت نکنند و گویند که اگر خوکی برین منبر شود اولیتر زیرا
که خطبه بنام دوازده امام نیست اما جواب این کلمات باضعاف
مهم باید کردن تا فایده حاصل شود و شبهه زایل شود اما آنچه گفته است
که نماز بجامع و مصلی مسلمانان نکنند معلومست که در همه شهرهای اسلام
جامع چون نباشد مثلا شهر اعظم در عالم بکاری لابد دو جامع هست
و از آن اشعری مذهبان و مسجد طغرلیست و از آن حنفیان مسجد عتیق
سلطانی جامع مسلمانان آنکدام میخوانند اگر همه باشند هر که بجامع برود
و نماز نگذارند و اقتدا بامام اشعریان نکنند و اشاعره را اعتقاد است
که بامام حنفیان نماز بجماعت نکنند و علمای هر طایفه فتوی میکنند که نماز
هر یک در جماعت ایشان دیگر اقتدا روا نباشد دشت بدی کردن
پس اگر بالنظر بحقیقت آن هر دو مسلمانند و مسلمانان بدو قسمت اند قسم
سیم میباید و بر شیعه حرجی نباشد که در نماز جماعت اقتدا بایشان نکنند
پس اگر مسلمانی و جماعت نگفتست و دوست این شنیع که بر شیعه میزند
چرا بر آن جماعت نزند و چون این کلمات معلوم شد آن شبهه زایل
باشد بحمد الله و منه که نماز هر کس بکنند نماز باشد چون شرایط حاصل
باشد و هر طایفه در دنبال دیگران روا ندارند کردن و معلومست که
نماز جماعت بظهور امام معصوم بدارد اما نماز آدینه و عید اما پیش ازین
بیان کرده شد که مذهب ابو حنیفه که اگر کسی مسافر در شهر نباشد وجوب

ساقط باشد و بمذهب شافعی تا چهل فرسخ نباشد واجب نباشد و بمذهب
شیعه نیز چنین نیست که امام معصوم باید که حاضر باشد یا قایم مقام او که
نماز آدینه واجب باشد اگر مذهب فریقین بی شرط واجب نباشد
دخلی نکند بمذهب شیعه نیز اگر وجوب آن موقوف باشد بر شرطی هم
نقصان نکند فاما جواب آنچه گفته است که غزوه روا ندارند کردن بی
وجود ظهور امام آن نیز همین حکم باشد که گفته شد اما مینماییم که در هم
وقت بوده است که از اصفهان جماعتی بغزای روم رفتند که اهل کاشان
رفتند و از کرمانشاهان رفتند و اهل قم رفته و چون این قاعده نیست
ولاة و سلاطین خود نمیکنند با شهم بغزای ملحدان از قزوین اگر دهستر
بروند با کثرت عدد کمتر از پنج شیعه نباشند و در آن صحبت بر این
قیاس میباید کردن و در همه بسیط زمین و دایره مسلمانی کدام سفر
است که با ملحدان آن کرده است که شاه شاهان الب رستم بن علا
شهریار شیعی از قلعه کشادن و ملحد کرمان و قتل و نهب و مانند این
اظهر من الشمس است تا معلوم شود که شیعه غزا با کفار و اعدا این
حکم که کنند درست است چون شیعه مخالف باشد در مذهب
اعتقاد روا نباشد و چون حنفی اقتدا بشافعی نکند و شافعی بمذهب
اقتدا بحنفی روا ندارد و صاحب شیعه هم بر این قیاس باشد نماز بتنها
بکنند و حدیث آنچه گوید خطبه بنام دوازده امام باید بدیع نیست اگر
بمذهب خواجه بنام سفیان و مروان و یزید و ولید باید که بمذهب شیعه
بنام زین العابدین و صادق و باقر و کاظم باید قیاس بکند اگر
بفضل و اصل مقابل ایشان باشد بمعتقد صفا نیکو بکند و بمذهب
که حذر تبارک و تعالی دنیا و آخرت بر این معصومان آرید و دین و
اعتقاد و طاعت بدولت ایشان مقبول هست والحمد لله رب العالمین

اگر

آنچه گفته شیعه سیم و دویم را متعی نکاح السر و او را داد آن
متعه خوانند و اگر صد طلاق بگوید و هر زن حید که رضای مرد و زن شرط است
یکی اینستی اگر چنین طلاق هرگز ممکن نگردد در سنت بعینه اما جواب مطلق
این کلمات متعصب دروغ بعضی ماننده آنکه آورده است برو بر آن
وجحت اما متعه اولا نکاح متعه حلال است و حذر تبارک و تعالی فرموده
است در آیه قرآن بدان ناطقست آنجا که میفرماید فما استمتعتم به منهن
فآتوهن اجورهن یعنی مهور ایشان و این نکاح متعه است و اجماع امامیه بر آنست

اجورهن

و اجماع شیعه است که عایشه در قول مقطوع عصمت داخل بوده است
در اقوال ایشان در عهد رسول ص نکاح متعه ظاهر بوده است و در
ایام خلافت ابوبکر معمول علیه بود و عبدالله زبیر با رفعت قدرش از
نکاح متعه زاده در ایام عمر خطاب بود که بیست او در خانه خواهرش
رفت و غسل میکرد عمر گفت شوهر نداری و ایام حیض نیست از چه
غسل میکنی گفت متعه کرده ام عمر مصلحت دید و گفت مصلحت آنست که بر
نکاح دوام بر رویم و از نکاح متعه منع کنم چاید بر منبر بر آمد و گفت
متعتان کانتا فی عهد رسول الله صلعم حلالان انا احرمهما واعاقب
علیهما متعة النساء ومتعة الحج و متعه که در عهد رسول ص حلال بوده
است من هر دو را حرام کردم و بر آن عقاب کنم یکی متعه زنانست و یکی متعه
حج و آن متعتست که بعضی فقها آنرا طواف القدوم خوانند و چون درست
شد که نکاح متعه در عهد رسول بوده است بمذهب شیعه آنست که
مصطفی را آنجا حلال بداند و مرتبه نبوت نیست که حلال بحرام کند بدلالة این آیه
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک و چون مصطفی
را نباشد غیر مصطفی را نباشد که تغییری در شرع مصطفی کند و اگر
کند مبدع باشد بمذهب ابوحنیفه طواف القدوم روا است که مخالف عمر

در این مسئله مذهب او در انقضا نکند مذهب شیعه نکاح متعه روا است و حج
عمر در این مسئله نقصان مذهب شیعه نکند که مسایل خلاف که میان ابو حنیفه و
شافعی مخالف یکدیگر است بهیچ حال استناد به هم حجتی با ابوبکر و عمر و عثمان و
دیگر صحابه باشد و چون در یک حکم دو خبر مختلف از دو صحابه روایت کنند
بعضی درست خلاف آن دیگر باشد و مذاهب را نقصان نیست اگر
شیعه در مسایل شرعی اقتدا بحضرت امیر المومنین و امام جعفر صادق
و امام محمد باقر کنند نقصان نکند و نکاح متعه پیش شیعه حق و درست
و حلال است عقد لیکن شرعی بمهر معلوم با ایجاب و قبول و حاصل اگر بمذهب
خواجه طلاق بی گواه درست است بمذهب شیعه این نکاح بی گواه
درست است تا باین قیاس میکنید و هر چه او را لازمست در طلاق بی
گواه ما را لازم آید در نکاح بی گواه و خبری از اخبار آحاد که آورده اند
بمذهب ما ایجاب علم و عمل نکند الحمد لله رب العالمین اما آنچه گفته است و اگر
صد طلاق بگوید گویند برین قیاس زیرا که رضای مرد و زن شرط است این
بیچاره که بیست و پنج سال دعوی میکند که رافضی بوده است پس و این انکه
از مذهب شیعه بگذرد خبری ندارد و از فروع بحکم الله آگاه نیست اگر طلاق جاری شد
دیگر خورند بر احد اما اگر نه طلاق باشد و هزار بار بگوید اندر سعد اول
باید که بداند که طلاق که است ضبط اعتبار نیست شرایط مستاآزار
چون حاصل باشد بر احد دیگر نباشد و رسعد و در کتب فقه شیعه باید
دیدن تا این شبهه زایل شود و رضای زن از شرایط طلاق نیست اگر
مرد هزار درهم از زن غایب باشد بی علم و رضای زن طلاق دهند
بر احد چون شرایط حاصل باشد این معتبر نیست و در آن و آنچه گفته است
که این چنین طلاق هرگز ممکن نگردد عقلا دانند که این از ممکنات است پس اگر
نیست لاجرم نه طلاق باشد احکام شرعی بسیار است که آن از استاد اول

اسم ایه

است

است چون حج و جهاد و مانند آن اگر شرایط حاصل باشد واجب باشد
اینجا نیز اگر شرایط حاصل باشد واقع آید والسلام اما آن که گفته بی
دیانتی که از سر پا دری کرده است و گفته است اما حتی مطلق آنکه
با با حتی مطلق آن بهتر باشد که مردی مست از سر جهل با خویشتن طا
و لام و قاف بر زبان راند در شب زن حلال از خانه بدر کند و
بی عده بدیگری دهد و او نکاح بدارد و بعد از و باز ستانند و خواجه
اشش بخانه آورد و بکرم و تفضل خواجه ناصبی باید قیاس کند تا خود
با با حتی مطلق است یا آنکه زن باید که پاکیزه باشد و خصومتی نباشد با شوهر
و مرد دیگر نباشد و دو گواه حاضر باشند تا طلاق واقع شده باشد
امنیت جواب این فصل بر سبیل اختصار و الحمد لله رب العالمین آنکه
گفته فضیحت بیست و سیم رافضی بر مرده نماز پنج تکبیر کنند جواب این فصل
در فصول ما تقدم بشرح و بسط گفته ایم و تکرار ملال می افزاید آنکه
گفته فضیحت بیست و چهارم رافضی به خبری که یهود این بدعت کرده
باشد و نیز فضیحت است در شب از روز های ایشان باز کس کرده
باشند و چهره و سجده بر مرده روی کنند رافضی همچنین کنند اما جواب
آنست که یهود این بدعت آن باشد که روی به مجاهره کوهید و از
هر دون تبرا کنند و از وی برگردند و همه جهان دانند که خارج است
و شیعه را الوانی و مند و باقی هست که غیر ایشان نیست و هیچ وقت
روا نباشد و کتب شیعه از شرح اوقات و مقدمات و معارضات
نماز ملاست و اگر شیعه روز آدینه جمع کنند میان پیشین و دیگر با
عذر ضرورت و جمع کنند میان نماز شام و خفتن که با اختیار تا چهار گفت
نماز نافله شام و دو رکعت صدره غفیله وا دعیه کنند بعد از فریضه شام

ابتدا نکنند بعضی حتی در شب آدینه و نه بگزارد اوقات اقتدا و آن
برسول کرده‌اند لانه ص جمع بین الظهر والعصر بعرفه وجمع بین المغرب و
العشا بمزدلفه علی ما رواه کثیر من الصحابه بعضه وجمع میان ظهر و عصر
روز آدینه برای آن کنند که بیست رکعت نافلهٔ آدینه پیش از زوال بعضی
ظهر است و میان دو نماز بعضی شبهه نیست که فاصله است و اما آنچه
گفته است سجده بر مهر رو کنند پنداری در آن تعمدت که میگویند
بر دوام بکنند زیرا که ده است اگر نه دانستی که مذهب شیعه و اهل بیت
نماز بر هفت اعضا کردن که اگر یکی بگذارد نقصان نماز باشد و مذهب
بهری علما شیعه اگر باختیار ترک کنند نمازش باطل باشد و آن هفت جای
دو کف دست و هر دو سر زانو و هر دو انگشتان مهین هر دو پای
آنست که سجده بر مهر رو کنند جواب این مبتدع بر سبیل اختصار و
الحمد لله رب العالمین **آنکه گفته** مصلی بیت و چیز را انفر در نماز دست
فرو گذارد و شب همه عمدا ان خلافست که بهری دست از بهم بدارند و بهر
آستین بر هم افکنند و بهری کج بایستند در رنج مذنبان دستار بر بندند
چون او بخلکان و بیشتر سر برهنه نماز کنند **جواب** این کلمات که گفته است
در نماز دست فرو گذارند انبیا اند آنحضرت مصطفی ص و امیر المؤمنین و همه
ائمه و چون خواجه بدیشان ایمان ندارد باکی نیست هم زیدیان ملت
که طایفه است از مسلمانان و چون ایشان را مبتدع داند مذهب مالکیست
که بزرگترین استاد پیشوای شافعی را و ابو حنیفه و شافعی که شیعه بر گر
از او صاحب اعتقاد نیست آنچه او را و اصحابش را در فعل لازمست
شیعه را همان لازمست و عجب آنکه خواجه ناصبی بعد از شصت سال هنوز
ندانسته است که عمدا ان نماز در روزه اعتقاد ندارند و بصانع عالم

مجوز

معترف نباشند اما ایشان کتاب مرجای شیء از اسلامیان فراهم امده
تا هم کاری نگاه داشته باشند که در وجوب معرفه که گویند مر تو رفت
بر بعثت رسل هم کار است ایشان مبارکش باد هم کاری ایشان که
هم کاری آن حضرت شیعیان نباشد والحمد لله رب العالمین و اما آنچه گفته
است که سر برهنه نماز کنند با جهال و باقر و صادق رو است و کل مجتهد
مصیب است اگر اجتهاد حنبل و دنبل صواب است باقر و صادق را
با ایشان قیاس نکنند اگر نه دست از مذهب بد خود بدارد و کیش حنفی را
و نای زدن بهم درست باید اما آنچه گفته است که دستار را تحت الحنک
بر بندند اقتدا است مصطفی و ائمه هدی ص و اگر خواجه بدیشان معترف
نیست آخر دانند و شنیده باشد که خلفا خواجه در بغداد در نماز
تحت الحنک بر بندند و جمله قضاة و ائمه که در دار الخلافه بوده اند و هستند
همان سنت نگاه داشته اند و جمله قبایل عرب تا زمان ایشان قاعده
کرده اند و در این دیار بزرگترین مفتی و اصحاب ابو حنیفه در عراق و خراسان
قاضی عماد الدین حسن استرآبادی بود و همیشه این سنت نگاه داشتی
و در جامع مسلمانان که خطبه نماز بار نکردی و اقتدا احفا بر باشد
دوازده علم نپندارم هشتاد سال بر عمل متواتر بدان و دست نماند بشمار
بدعت نکنند پس اگر کرده است بر شیعه همان هیچ در این عمل که برابر
بد آن معتبر و لکن تحت الحنک سنت مصطفی ص و سنت اهل البیت
و ابو ناصبی چون شنیع مستحق ذم و عقوبت و اما آنچه گفته است سر
برهنه نماز کنند از آن مذهب اهل بیت روا است و شاید کرد و در آن
نقصانی نیست والحمد لله رب العالمین **آنکه گفته** مصلی بیشتر
رافضی علم سفید دارد و در اقتدا اهل بدعت و ذم علم سیاه کنند و آن

رایت غز و ظفر است خلاف نیست که رایت رسول ص روز بدر سیاه بود
و رایت حضرت علی ع در روز در جنگ جمل و صفین سیاه بود و دستار
که حضرت رسول ص به عباس داد سیاه بود و فرزندانش به تبرک رایتها
و بران لون رایتها و لباس ساختند و هنوز دارند بحمد الله و هر کجا
بدعتی بود چون مقنع بسمرقند و بابک خرم دین و صاحب الزنج در بصره
و علوی سرخی و صاحب المدثر و اینها که در هجر و لحسا و بحرین خروج کرده اند
و دیگر ورن مهدویه القرمطیه در عهد مکتفی بر منصور خلیفه بیرون آمدند همه
علمهای سفید همراه بود و در اینقیتر اقتدا بدیشان کنند اما جواب
اشکالات که از سر نا انصافی و بی دیانتی و عداوت علی مرتضی ع اظهار
کرده است و فضول رفته را انکار کرده است بر سبیل اختصار گوش
باید داشتن تا شبهه زایل شود اولا دروغ محض است که گفته که شیعه
علم سفید دارند که عوام را عادت باشد علم داشتن و ملوک سبز
و سفید و از هر لونی دارند مگر سیاه که شعار ولد العباس است و چون
خلفا دارند دیگران حکومت شان نه کنند نه بینی که ملوک آل سلجوق اگر
صد هزار مروج کنند رایت سیاه در ایشان نباشد سبز و زرد
و سرخ دارند تا فرق میان خلفا و غیر خلفا باشد ثانیا شبهه نیست که مذهب شیعه
برآنست که رسول ص علم سفید و زرد و سیاه داشت علم سیاه بعباس
داد اقتدا به پدر خود کردند و سبز بعثمان داد ملوک و سلاطین
اقتدا بدو کردند و سفید و زرد و در فتح مکه از سعد بن عباده انصاری
باز استد و به امیر المومنین ع داد و پس ای ناصف کرا اقتدا العباس و
عثمان بدعت و ضلالت نه است شیعه را تو چرا اقتدا به امیر المومنین ع
روا نمی داری و خوانی بکر ملاحده اقتدا کنند مگر از احکام شرع اهل اسلام

است

دست از آن نسبت شاید داشتن که همه رایات موحد نشود و موحد باختیار
رایت ملحد نباشد و عار عوز همه زنده مان در یمن و طایف و علاء و گیلان
و زمین و عمان رایت سفید دارند و بنا بهر اران ملحد صلب نگشند
و سرها در پیش رایت سفید دارند تا خواجه بداند که رایت سفید از آن
ملحد نباشد و اما آنچه گفته است که روز جمل و صفین رایت علی ع
سیاه بود و دیگران رایت سیاه را امروز را اهل ملحد منع می خواهند اینها
که در جمل و صفین انکار رایت سیاه با حضرت علی ع مسلم نیست و انکار
رایت سیاه هیچ و علامت ملحد نباشد تا مصنف ناصبی آن طرف را
از دست بدارد و ما آن الزام قبول کنند تا بداند که اگر ملحد و رافضی آنست
است و اما آنجماعت را که اسامی بر شمرده است از اهل الحاد و بدع و
ضلالت که علم سفید داشته تیره ترید و نفاق بار ایشان خارج کانند
میکردند و هم بانگ نماز و بصورت دین بضرورت شعار اسلام را
کار می بسته پس حق و شریعت برای انکه مبطلان بران بر دند باطل
نباشد و ملحد مسلمان نباشد حکم علم چون دیگر شرایع باشد و ایشان
خود ملحد و حق و عجیب انکه مقنع بسمرقند و بابک خرم دین و دیگر مطلق
و غیر ایشان را که یاد کرده است اول حالت که دعوت کردند صاحب
علم سبز و سفید یا به سیاه تنها در جهان مرگشته عوام و اهل غفلت را
با الحاد و مردکیر دعوت میکردند که وجوب معرفت خدای نه موقوفست
بر بعثت حضرت رسول ص و عقل و نظر را اثری نیست و بی رسول ص خدا
را شوان دانستن و خود داعی باشد که قوت کردن و قوم را
بدست آوردن و طلب علم و عور کردن پس اساس مذهب و قواعد
و کیش ایشان باید دیدن که در اصول مذهب کیست و پیش از انکه خانه
خداوند را اکیرد و دزد نشاید که خانه خدا را اکیرد اگر شیعه خواجه را در اصول

با ملاحده منازعه نکند که نرم باید کردن و لشکر به هم که از فروع مذهب است آن
حکمت دو دولت منازعه نباید کردن امنیت جواب والله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب **اگر گفته** مصنف سبب پنجم رافضی چون تکبیره
الاحرام بندد دست کلام فراموش کنند و این بدعت جواز ازانست
جواب اینکه آنست که خود را کجا نسبت نام کنند من اهل سنت از
بدعت باز ندانند مذهب اهل البیت چنانست که فاصله کنند میان بانگ نماز
و اقامت تا بفصول منفصل شود و فرق ظاهر گردد ان فاصله سجده یا دعا
یا قدمی پیش نهند که بار دیگر در مدت باز افتد کرده بودی این باره داشتن
و اگر بانگ نماز نکنند هرگز این قدم فراپیش نهند و این از مذهب شیعه
اصول معلومست **اگر گفته** مصنف سبب ششم رافضی چون نماز کنند
دستها سه بار بر زانو میزنند به معنی سه خلیفه که ابوبکر و عمر و عثمان باشد
جواب این دروغ و بهتان آنست که ما ندیده ایم که خود دست بر زانو
زدن را به دشمنی چه مناسبت است و ابوبکر و عمر را چه نقصان باشد
که کسی دست بر زانو زند و علی علیه السلام را چه نقصان که خارجی هزار بار
سر بر دیوار زنند اولا دست خود یکبار بر زانو زنند اما سه بار تکبیر کنند
الله اکبر و سببش آنکه معتمدان نقل کرده اند از حضرت مصطفی صلعم که
روزی سلام نماز پیشین را باز داد حضرت جبرئیل را دید گفت الله اکبر
جبرئیل گفت جعفر از حبشه باز رسید حضرت رسول صلعم گفت الله اکبر
در حال او از آمد که حضرت فاطمه با امام حسین علیه السلام بار نهاد باز گفت
الله اکبر حضرت جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی می فرماید که بعد از هر
فریضه این سه بار سنت میگویی الله اکبر این سنت شد و سنون شیعه
با تقیت اگر خواجه سنی است بدار این سنت مصطفی است که سنت را
بدعت خواندن علامت سنی گری باشد پس این سه بار الله اکبر گفتن

نشان

نشان دوستی جبرئیل علیه السلام و حسین و جعفر است نه علامت دشمنی ابوبکر
و عمر است و الحمد لله رب العالمین **اگر گفته** مصنف سبب هفتم رافضی
چون که به روی یکدست مسح کنند و مخالفت علی کرده اند زیرا
که او وضو چنین کرد ما کنیم **جواب** این شبهه آنست که نه خواجه معتقد
سالست که استنجا یکدست کند یا حصول یقین کنا بست و درست است اگر
شیعه اقتدا رسول علیه السلام و اله و هدی صلعم نموده روی یکدست بشویند مگر نقصان
وضو نباشد و چون حق تعالی در نص آیه فرموده که یا ایها الذین آمنوا
اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الآیه از ظاهر آیه
معلوم و مفهوم میشود که یکدست باید و یا هر دو دست اگر بعضی فقها را
رسد که باجتهاد و یا بخبر رد احد حمل آیه کنند در دو دست صادق باقر
را رسد که حملش کنند بر یکدست با خبار متواتر علی که مذهب شیعه
مخصوص علی است و تیز آنکه شیعه را قاعده هست که بدستی گوش شویند
و بهان دست روی شویند بلکه چیزی خورند اما هیبت گربه اگر بود
هیئت غسل که در وضو باشد که تمام بدن بدی اگر چه روی یکدست شویند
که بعد از آن سه بار آب فرا بسر کند تا فراز گوش در آورد پس
گربه یکی را رافضی است و یکی ناصبی چنانکه مذهب محبان آل احمد
بوده است و اکنون سنی است پس مذهب گربه در وضو مرکب است
یکدست شوید چون رافضیان است و باز کند چون ناصبیان
و من به همه ناصبیش معاف دارم خواجه باید که به همه رافضیش معاف
دارد تا مرحبا بالوفاق باشد و در این مسئله که بر خلاف خویش
نباشد و اما آنچه گفته است که علی وضو چنین کرد که ما میکنیم از دو وجه
دروغست یکی آنکه اگر علی چنین کردی خواجه نگذاردی که در جهان هیچ دستور
دارد ناصبی از مخالفت علی وجه دوم آنکه وصی رسول بر خلاف قرآن

وضو نکنند و حق تعالی وضو چنان فرموده است که ناصبیان کنند قال سبحانه
یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم
الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و وضو بنوعی
در امت الا شیعه نکنند و هذا اظهر من الشمس و ابین من القمر است علی
رغم الملعون آخر رافضی در وضو اقتدا به کرده است که ستوده حضرت
مصطفی صلعم ما پاکیزه است ناصبی بدتر که در وضو اقتدا به ابلیس لعین کرده
است و هر دو دست شوید ما چون آن دو [illegible] بیگانه نباشد والحمد
لله رب العالمین **انکه گفت** حنیفه سی‌ام رافضی تراویح نکنند و گویند
بدعت عمر است و نماز چاشت روا ندارند و رسول صلعم در فضیلت نماز بسی
گفته است **جواب** اشکال آنست که اگر تراویح نافله ماه رمضان
میخواهد از مذهب شیعه معروفست و در همه کتب فقهیان اهل البیت
مذکور و نوافل دیگر مشهورتر چنانچه در کتب هست و اینها پوشیده نیست
پس دروغ محض است که تراویح نکنند و اگر آن میخواهد که بجماعت نکنند
راست است این حواله اما ما میدانیم و الستن که اجماع امت و اتفاق همه
فقها که در عهد حضرت مصطفی صلعم تراویح بجماعت نکرده اند و نه بوجه
میکنند و در عهد خلافت ابوبکر هم نکرده اند و در اول روزگار خلافت
عمر هم نکرده اند بعد از آن عمر فرموده است و نماز چاشت و امری شنیعست
و خواجه درین کتاب بسیاری مواضع بر شیعه تشنیع بدروغ زده
است که ایشان حاشا عنهم علی را بهتر از رسول صلعم دانند و ما بدرستی گردیم
که درجه ولایت کمتر است از درجه نبوت پس مذهب اصحاب درست شد
که مذهب ناصبیان عمر بهتر است از مصطفی صلعم بدرجه اعظم و مرتبه اکبر
رسد که حکم از احکام شرعیه بکرده اند که خطاب این باشد که ولو تقول
علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و حبش (?)
حاشا

نباشد که در شریعت چیزی نو نهند که عتاب این آیه که لیس لک من الامر شیء
انکه عمر را باشد که متعه و حج تمتع حرام کند و یکبار تراویح بجماعت که در عهد
حضرت مصطفی صلعم و ابوبکر نبوده باشد بنهد پس مذهب خواجه عمر بهتر باشد
از حضرت محمد مصطفی صلعم تا آنچه بدروغ بر شیعه حواله کرده است بر آنست
و بحجت حلال و حرام کردن محرمش باشد و عمر تر دیک خواجه تا بهتر
باشد از حضرت مصطفی صلعم و شیعه نافله ماه رمضان بحمد الله هزار
رکعت کنند اما سنت بجماعت نکنند نه از برای آنکه بیکار عمر است
از برای آنکه ناکردنش متابعت پیغمبر است و اتفاق افتاده که با جبر
درین مسئله مناظره میکردم در میانه گفت هر که تراویح رمضان
بجماعت نکند ملحد باشد او را گفتم حضرت مصطفی صلعم کرد گفت نه گفتم
ابوبکر کرد گفت نه گفتم لازم آید این ما جرا در حق پیغمبر و صدیق اکبر
متحیر فرو ماند انگه گفتم حکایه در شب بازوزی چند رکعت نماز فریضه است
باجماع مسلمانان گفت هفده رکعت گفتم که فرموده است گفت
خدای تعالی گفتم که آورده است گفت مصطفی صلعم گفتم اگر معتقدی راسخ
ساده صلب [illegible] ببینی که هشتاد سال عمرش بر آید و این هفده رکعت
فریضه بر سبیل تقدیر بجماعت نکرده باشد اما تنها گذارده باشد
مسلمان باشد یا ملحد گفت مسلمان و معتقد و مومن باشد گفتم ای مسلمان
الله محمد بهتر از عمر و فریضه از تراویح اولیتر که هشتاد سال بی جماعت
کسی آن میکند مومن و مسلمانست و اگر یکبار کسی این نکند ملحد باشد
بیچاره ناصبیک پالت (?) و خام متحیر فرو ماند و مبهوت بماند گفتم
ای بیچاره سنت بهتر از فریضه میدانی و عمر را بهتر از حضرت مصطفی
صلعم میشناسی تارک جماعت فریضه حذار اسلمان میخوانی و تارک
جماعت تراویح عمر را چرا ملحد میدانی معترف شد و پشیمان شد

و بر مفتیان ما انصاف خود نقرین کرد پس درست شد که نافله سنت نجاشی
در عهد مصطفی نبوده اند تا اگر شیعه نکنند ما توهم و بزه کار نباشند
مدوح و مثوب و محمود باشند و حدیث نماز چاشت مذهب اهل سنت
نکنند چنانکه ناصبیان نماز رسول و اوابین و نماز علی و فاطمه و نماز جعفر
و غیر از سنتها هرگز نکنند تعصب را اعتقاد شیعه تر نماز چاشت
نکنند تعصب ناصبیان و السلام علی من اتبع الهدی **اگر گفته** حقیقت
سنی و یکم را بعضی گوید بر خدای تعالی واجبست که امام بها دارد در هر زمان
که اگر امام بها ندارد اخلال بواجب کرده باشد بر خدای تعالی چیزها
واجب کنند پس اگر بر خدای تعالی واجبست بقول شما که امام بها دارد اکنون سیصد
سال بر آمد که امام در جهان پدید از نیست و مردم مضطر اند با امام پس خود
تا وان بر خدای تعالی باشد که آنرا با امام کرده است تفویت و تشیب او
میکنند یا عجز خدا است یا عجز امام و دین را قوتی نیست و ظالمان را قهری
جواب این کلمات و شبهات اگرچه در فصول و ابواب که گذشته
بیان کرده شد گزیر نباشد که درین موضع نیز اشارتی برود دانستن
واجبست که امام بها دارد این وجوب بر حد وجوبی نباشد که در مکلفان
استعمال کنند و نه کسی چیزی بر خدای تعالی واجب تواند کردن و کیش که
که از خلقان کسی را باشد که بر خدای تعالی چیزی واجب کند کفر محض
است و مذهب هیچ مسلمانی نیست تا آن شبهه که این شبهی آورده است
زایل باشد اما معنی این وجوب این باشد که چون خدای حکیم بندگان
خود را تکلیف کند و آن تکلیف تمام نباشد الا بلطفی که من قبل الله
و من فعل الله باشد بر خدای تعالی باشد که آن لطف بکند تا آن تکلیف
عبث نباشد و خلل حکمت باری تعالی نکند مثلا چون مکلف را تکلیف
شرعی کند باید که کتاب و رسول بفرستند چون کار فرماید آلت آن کار

بد به و چون مکلف با وجود امام معصوم مطاع بطاعت نزدیک باشد و از
معصیت دور باشد باید که امام نصب کند تا اخلال بواجب نکرده
باشد که قبیح است چنانکه تکلیف ما لا یطاق و فایده از لطف واجب
درین موضع این باشد نه آنکه کسی باشد که چیزی بر خدای تعالی واجب کند
و اما آنچه گفته است که سیصد سالست که امام نصب کرده است کلام
آنست که امام آفریده است باری تعالی و نصب کرده و مکلفان را از وجود
او اعلام کرده و چون ظاهر نیست حواله نقصان آن عاید است بمکلفان
که او را انکار کنند و معرفت او حاصل نکرده اند و مثال مسئله یکی اینست که
باری تعالی چون همه کفار عالم را تکالیف عقلی و شرعی کرده است آنچه
آلتست ایشانرا بداده است در باب تکلیف چون عقل و دیگر آلت
چون کفار استعمال عقل نکنند و عقل و دیگر آلت در معاصی و کفر خرج
و صرف کنند این عجز عاید نباشد بخدای و نه بعقل و آلت عاید
باشد بکفار که ترک کنند درین مسئله چون خدای امام پیدا آورده و نصب کرده
و امام اختیار عصمت کرد و منع او از تصرف از کثرت اعدا و تقصیر
مکلفان باشد این نقصان و عجز نه عاید باشد بخدای تعالی و نه با امام
عاید باشد بمکلفان و آنچه ممنوع است از تصرف بسی انبیاء بوده اند
که ممنوع بوده اند و منع از تصرف چون نقصان نبوت نکند که در حق اکثر
نقصان امامت هم نکند که درجه کمتر است اینست جواب این شبهات
بر سبیل اختصار و الحمد لله رب العالمین **اگر گفته** مضغث سی و دویم آنکه
تحیات با بزرگی خطرش نخوانند و بجای این چیزهای دیگر خوانند **جواب**
دعوی بی برهانست کتب فقه امامیه گذارده اند و هم بر باید گرفتن و تحیات
بدیدن و بخواندن تا معلوم شود که تحیات خوانند و بجای تحیات هیچ
دیگر نخوانند و اندر آن خواندن و اگر کلماتی زیاده و نقصان در آن

تحیات باشد و تقدیم و تاخیر در الفاظ قیاس باید کرد ان با که تحیات مذهب
ابو حنیفه بر قاعده آن تحیاتست که شافعیان خوانند و فرق ظاهر است
و اگر دو تحیات باشد مگر رسد شاید و جعفر صادق هم نیز مجتهدی باشد از
مجتهدان الا آنست که مذهب اهل البیت در تحیات آنچه واجبست
کلمات شهادتین است و صلوه بر مصطفی و آلش و دیگر الفاظ و کلمات
سنتست و فرق میان واجب و سنت و ب الظاهر است مخالفه
چیزی نیست درین دعوی والسلام علی النبی محمد و آله **آنکه گفته** فضیحت
سیم آنکه افطار بسنت مصریان روزه دو روز پیشتر نیت ماه رمضان
کنند و چون دو روز بعید مانده باشد افطار کنند و مصر همچنین کنند
و که دل روزه دارند و عید یک روز پیشتر کنند مخالفت آل عباس **اما جواب**
اینکلمات آنست که حجیران گویند که واجب نیست خدا را دانستن تا
پیغمبر نیاید و اقتدا به مصریان کنند ایشان مذهب مصریانست و مذهب
مجیران و کسی دیگر را این مذهب و مقاله نیست این جواب ان تعصب
و بی ادبیست که کرده است اما جواب آنچه دو روز پیشتر از رمضان روزه
گیرند بحساب گویند راست که زیاد و عبا و شیعه در ماه پیشتر از رمضان
روزه گیرند اما نه بنیت رمضان روزه دارند و کتب فقهای این شیخ
در احتیاط این مسئله و عدد رویت هلال و عدد شهور را حلال اجوال
اظهر من الشمس است و که دل و گوم و مانند این هرگز معترف نبوده اند
و آنرا منکر باشند و در روز عید روزه بگشایند و در همین بعد روان
کردن با جماعتی اخباریه که خویشتن را شیعه خوانند ایشان مذهب الکرابیان
بوده است و از ایشان کسی نمانده و اگر جایی باشند ایشان پنهان
اصولیان کنند که علم الهدی و شیخ ابوجعفر طوسی و علمای خراسان بر ایشان
انکار کرده اند در مسائل که ایشان ازانسنت و ایشان زنادقه و قهر کرده اند

و ظاهر

و ظاهر بنا بند کردن و نماز بند گفتن و مکر اشیای حالی در کتب اخبار دیده اند
و معلومست که نه مذهب اصولیانست والحمد لله رب العالمین و اما آنکه
گفته است مخالفت آل عباس را اگر در پیشتر کنند و اگر بحساب گویند راست
همینی مخالفت شریعت مصطفی باشد بایستی که عباس پیاز از مصطفی
تقدیم و ترجیح نداوی که صاحب شریعه مصطفی است نه ایشان تا
خواسته است که عقبه بار نماند که دیگر از اهتر از رسول میداند و بهر حال
امام زاده بهتر از کافرچه باشد علی رغم المعاند والسلام **آنکه گفته**
فضیحت سی و چهارم آنکه مفتی عقبه را هم مخالفت کند و از دست چپ
چند بنیز قایم در سرداب است لب مره رو بی نزد آنجا کند **جواب**
این محال آنست که قایم خود در سرداب نیست و ولادت گاهش آن
سرداب است و او در عالم روشن است و بسیار اهل عراق در نماز
حکم شرعی است که اگر این علت سرداب بودی مسیحیان شام و یمن
طایف بالسی که همین کردندی و این کور بخت نامصنف اگر قیاس
میکند باید که داند علی مرتضی نزد یک شیعه بهتر از قامت و کعبه
ولادت گاه اوست اگر روی بکعبه کنند اولتر بلکه کعبه قبله تحویل است
رو بوی بر آوردن مامور شریعت و بنا بر حکم منقولست از ائمه طاهرین
و این محال از وجه که از سر بغض آل مصطفی آورده است بیفاده و بی
اصلست والحمد لله رب العالمین **آنکه گفته** فضیحت سی و پنجم اگر
از همه ایشان پرسند که بهترین شما که ام قوم بوده اند ترسایان گویند
حواریان عیسی جهودان گویند که آنها که با موسی بدریا عبرت کردند
گبران گویند مجاوران زردشت حبر را اصفهانیان گویند بدترین امت
اصحاب محمد اند و زنان محمد که امامت علی را منکر شدند ما گوییم میان علی
ایشان بخاری شود و فضل یکدگر را انکار نکردند و در موافقت صحابه نظر

باید کردن که ایشان با یکدیگر چگونه بوده‌اند **جواب** اینکلات آنست که
این بیچاره مرده اند داشته که راستی میگوید درین کتاب الصفاتیه
دیگر باره بجواب کوتر است اگر از جهودان پرسند که از موسی برگزیده
در امت که بهتر است گویند برادرش هارون اگر گویند بعد از موسی که
بهتر است گویند وصیش یوشع بن نون اگر از ترسایان پرسند که بعد از
عیسی که بهتر است گویند وصیش شمعون اگر از گبرکان پرسند که در امت
ابراهیم بعد از وی که بهتر است گویند اسمعیل و اسحق ایشان نیز چنین گفته
بوده اند اما شیعه گوید چون خواجه نباشد بیگانه چون برادر نباشد
وصی به چون وصی نباشد شیعه آن طریقه نگاه داشته اند بعد از
ایشان در مصطفی علی بهتر است که برادر محمد است چون هارون و دیگر
است چون یوشع بن نون و خلیفه است چون شمعون اگر حسن و حسین
که اسمعیل و اسحق رسول‌اند تا بیچاره ناصبی را این شبهه که آورده است
خار دیده و پیکان جانش باشد اولادش اگر چون اصحاب و زنان
هر کسی را با ذریت و عصمت حضور است و بی شبهه پا شبهه از ایشان تبرا
کنند و ترک المحبت و موالات است به ایشان تولا کنند بغایت اشارت
چه حاجت است جواب این شبهه بر سبیل اختصار با دلیل و حجه و
الحمد لله رب العالمین **آنکه گفته** بعضی بر شستم رافضی هر روز صد
طلاق کنند و پنهان و بکذبه نکاح میکنند و خدای میگوید فان طلقها
فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره رافضی با چه قرآن و حکم خدا را
بچه استخفاف کنند **جواب** این آنست که معروف و مشهور است از
شیعه این مسئله که چون طلاق واقع باشد بر حکم آیه قرآن و سنت مصطفی
کار کنند و در فصول فقه این باین رفته است شرط بود اعادت
کردن و این خواجه ناصبی این کتاب ساخته است بدروغ نقول او در (?)

بوده

بوده است چون هر روز صد طلاق خورده باشد در حجر نامشروع کرده
باشند و چند بچه‌ای بیاورده باشد در ولادت خواجه بقول خواجه نطفه حرام
این خود الزام خاص است بر وی و لا مغز له منه و اما آنچه عامست بر
مذهبش نه مذهب خواجه خیانت است که اگر مردی از زنش غایب شود و خبر
شنفته و نداند زنده و یا مرده باشد که زنش را شوهر دهند مرده و زنده بی طلاق
زنش بشوهر دهند روا باشد اما طلاق رجعی را امر احب شریعت روا
نباشد رحمت بر کسی باد که انصاف از مذهب خود و مسلمان بدهد تا
شبهه و خصومت زایل باشد و مقصود حاصل و الحمد لله رب العالمین
آنکه گفته بعضی بر و هفتم رافضی قرینه خوارج باشد زیرا که خوارج
دو خلیفه حق را دوست ندارند عثمان و علی را و رافضی سه را دوست
ندارند و ابوحنیفه شاطکفی جواب رافضی باید که خارجی دهد تا
بعوض ابوبکر و عمر علی را لعنت میکند و حسن و حسین را و از بیچارت
کرد تا عرگفت سبوا علیاً کما سبوا عثمان (?) "کفرا بکفر وایمانا
بایمان" **جواب** اول که گفته است رافضی قرینه خارجی باشد آنست
که مجبر و ناصبی خود خوارج باشند یا قرینه و اگر علی و عمر را رافضی دو خلیفه
اختیار خلق را دوست ندارند ناصبی دوازده خلیفه بعض خدای معصوم
مطهر را دشمن دارند چنانکه در فصول این کتاب سیر بعض و تصریح بیان
کرده است پس شش بار خارجی باشد بدین حساب دیگر آنکه مثال رفیع
شال کرده است آورده است که ظاهر است که خوارج علی و عثمان را لعنت
کنند و از شیعه لعنت ظاهر نیست و دعوی بیهوده و غفلت بر ایشان و آنچه
گفته است از قول ابوحنیفه شاط اگر راست است و او گفته است خطا
عظیم است و بدان میماند که بغض علی را مضمر بوده است و بنیاد رسته آن
کردن حواله بخوارج کرده است و سکوتش دلالت رضاست و حوالت

دلالت اراده و آنکس که لعنت عمر راضی باشد خود داند که چه باشد و کجا باشد
اما چون بمذهب خواجه خدا را صفت تقبل و لعنت و دشنام همه انبیا
اگر شاطر راضی باشد بلعنت عمر پس عجب نباشد و مثل المذنب بمنهم
و مثل کاعتقاد و اعتقاد هم اما شرار اگر حواله بخوارج کرده است بیان
خارجی و ناصبی فرقه نیست اسم که مختلف اعتقاد دیگر است جزای
اعتقاد و تقیامت گیرند و نکال خود بآخرت بینند و نزد ایشان که کم الله و لعنهم
محمد بن عبد الله **آنکه گفته** تصحیح بر هر شیعه را فضی گوید شریعت بیا
باید و باجتهاد نشاید و از معصوم باید شنید زیرا که دیگران جایز الخطا
باشند و امروز معصوم جز صاحب الزمان نیست پس بر بقول الهیه احکام
بالغت و هیچ خبر از اخبار را اعتماد نیست زیرا که هم از معصوم میشنویم
و آنکس که روایت کرده میکند جایز الخطا اند پس بر قول رافضی خود پس
هم معصوم باید تا بوقت خود بانگ کند **جواب** اشکالات اول آنست
که شبهه نیست در آن شریعت نص باید از قول خدا و رسولش و هر که
نه از قول خدا و رسول باشد البته بر آن عمل روا نباشد کردن عذاب
اهل البیت و چون در یک حکم از احکام عبادات یا معاملات و غیر آن
دو قول مختلف باشند و دو اجتهاد متفاوت یا هر دو حق باشند
یا هر دو باطل یا یکی حق دیگر باطل محالست که هر دو حق باشند که تفاوت
و اختلاف ظاهر است مثلا ابو حنیفه گوید آمین در آخر الحمد نباید گفتن
یا نشنه نه از قرآنست و شافعی بخلاف این گوید که آمین واجب گفتن
و تسمیه از هر سوره البیت از قرآن و امثال این که بذکر همه آن مشبه
و مانند آن که بحج دم از اعضا موجب وضو است بمذهب ابو حنیفه و
بمذهب شافعی از نواقض وضو است و هر عاقل عالم داند که این دو
قول مختلف و از آن دو لا محاله یکی باشد که رسول هم بدان عمل کرده باشد

دقول

و قول دویم مخالف آن باشد که رسول کرده باشد و چون تقلید اهل
رسول ص باشد بقول و فعل او و قیاس ها بدیگر دن پس بعذر بر سکیقول
درست باشد و کرخی کل مجتهد مصیب استنت فقها را ابو بکر در
مسایل شرعی انکار کردن جحود و محض باشد و رافضیان ز مبتدع خوانند
کفر باشد و مخالفت قول رسول باشد کل مجتهد مصیب که مگر صادق
و باقر کمتر از دیگران باشد و چون در یک حکم اقوال بسیار باشد
خواجه بر خبر کل مجتهد مصیب کار کند همه حق باشد اگر بر مالکیه و زیدیه
انکار نشاید کردن که درست در نماز و زکوة اند و شیعه را رافضی
و مبتدع نشاید خواندن نماند الا آنکه مصطفی هم در یک حکم از احکام شرعیه
یکقول بوده باشد بعض از قبیل خدای تعالی و اگر مصطفی یکقول باشد لابد
آیتی ناسخ نمانده باشد و دیگری منسوخ شده پس همه شرایع بعض نباشد
در اجتهاد و قیاس خود عمل روا نباشد بمذهب اهل البیت هم ما
آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ما اختلفتم فیه من
شیء فحکمه الی الله و خواجه مصر چون در فصول گذشته بر شیعه دروغ
طعنه زده است که علما را شریک خدای تعالی میدانند پس آنست که در این
مسئله اهل السنة که خواجه ابو یوسف و ابو داود را شریک خدا میداند
که باری تعالی در یک حکم دو سه قول گوید و بر آن عمل نمایید و از اینها
آن اجتهاد و باشد لاشک همه مصیب باشند و حکم کار اعمال مختلف
همه شرکای خدا باشند در اعلام شرعیه و چون این قول و اعتقاد
تو را رد و انکار میکند مذهب صادق و باقر آنست که شرعیه همه بعض است از
قبیل خدا بیان جبرئیل و قول قرآن و قول مصطفی نه برای و قیاس اجتهاد
حنبل و مالک و ثوری و داود و الحمد لله رب العالمین و اما آن جواب
مه رو غنت که شیعه گویند شرعیه و احکام الا از معصوم قبول نشاید از

مذهب چنانست که اخبار چون متواتر نباشد ایجاب علم و عمل نکند و بلکه بعضی از
فقهای شیعه بر اخبار آحاد رخصت داده اند عمل کردن و اگرچه معصوم و
امام زمانه غایب باشد چون مسند باشد بائمه معصوم و با رسول و در
معارف الشیعه مقام هم حاجت نباشد و بیان کرده ایم که احتیاج مکلفان
با امام چیست و شریعت مصطفی متغیر و مستبدل نشود و چون امام ظاهر شود همان
گوید که از پدران خویش با خبار متواتر منقولست و حقیقت مذهب امامیت
درین مسئله که مجمل بیان کرده شد والحمد لله رب العالمین و راوی خبر اگر
جایز الخطا باشد علما عمل نکنند و تواتر خبر و طریق آن مختل نشود و اما آنچه گفت
که هر روز یکی را رافضی خروس که بانگ کند هم معصوم بایدش چنین است و
چنین گیرند این دلالت که اگر خروس باشد بی وقت بانگ گوید پیر
زن گوید که در خانه شومست این را بباید کشتن تا پیر زن عارف تر
باشد از ناصبی چه او گوید که اگر خروسی بی وقت خواند بباید کشتن و نامبر
ده اند که شخصی که عالم و معصوم نباشد با مامت قبول نباید کردن امینست
جواب این شبهات بر سبیل ایجاز و اختصار والسلام علی من اتبع الهدی
البر المختار و آله الابرار **آنکه گفت** مصنف و بهم آنست که از جماعت
و اهل فرقه اسلام مذهبی واهی تر و مقالتی رکیکتر از مذهب رافضی نیست
بنای مذهبشان بر شعرها و مغازیها باشد و فلاکمش علوی که خواب دیده
است که پیغامبر را افکنده و همه گور پرست باشند و همچون دختران که
لعبت بیارایند رافضی گور خانه بیارایند و نقش میکنند و بر گور نوشته
نهاده اند که حق و ال [illegible] و شاعرست را اگر گوید علی صلوات الله علیه
و عا و ترحم میکنند و تقرب **جواب** این حکایات هذیان تر میدانند
کی نکنند نوشتن در دیوار کار صانع کردن اما چون ضرورت باشد اشارتی
برود اما آنچه گفته است که مقاد و اهلتر از رفض نیست و از نی رفض [illegible] چال

شو

شیعه را میخواهد عیبت که عدل و توحید و تقریر نبوت و اعتراف بامامت
با عصمت داعی و در گمکیند چیر و تشبیه و کفر را حوالت بمشیت خدا
کردن و معاصی و ضلالات را بر قدر و قضا و رضای خدا بستن و انبیا
را همه کافر کند و عاصی گفتن و شریعت را چون گوشت قربان قسمت کردن
مذهبی درست و منزه است و زاد فی الطنبور نغمة بعد از این در وجوب
معرفت موافقت کردن این مذهبی سره است آن رکیک و واهی روش
چهار دست دروغ گوید و چنین قیاس کند که از قرآن کریم این آیه
نخوانده است تا بداند که حق عدلست و باطل جبر قال سبحانه و تعالی
ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء
والمنکر والبغی و در جواب این کلام این آیه کفایتست اما آنچه گفته است
که بنای مذهبشان بر شعرها و مغازیهای رکیک باشد اولا گویر نحن اگر
وقتی بعلیه شیعی بوده است با بیتی که شنیده بودی که مذهب شیعه بهتر
است شعر گفتن تا مذهب محققان شیعه چون خواجه امام رشید متکلم
و غیر او را اندهبت که روا نباشد که ائمه شعر منظوم گویند و نه انبیا
و در همه عمر مصطفی نیم بیت را حوالت کنند مگر که گفت ستبدی لک الایام
لقبه شعر و بر نظم شعر گفت تا شاعر نباشد و باری تعالی بر سبیل مدح
او را گفت و لا بقول شاعر قلیلا ما تذکرون و همه علما شیعه میگویند
که جعفر بن محمد الصادق ع فرمود که چون روزه باشید شعر مخوانید
که نقصان روزه کند گفتند اگر چه شعری باشد که حق باشد گفت وان
کان حقا پس معلوم شد که بنای مذهب شیعه بر شعر نباشد اما آنچه گفته
است که بر شعرهای رکیک عجب نیست که در بازارها این شعرهای غرا
شنوند که حمد لله که مسلمانیم ، نه زندیقیم و نه زکاتیم ، کی اشعار
و ابیات بزرگ در حسنش آید چون شعر کسایی و اسعدی و عبد الملک غاز

ماکنت جاهلا و

معتقد و خواجه علی متکلم و احمد ناصح و امیر قوامی و قایم رازی مفتی هر یکی را بهای
جهانی نرزد و توحید و زهد و مناقب را و دشمن نه ارزد و مگر طعنی اما حقی خارج
است جواب بوجه خصوصیت اما جواب آنچه گفته است که فلان کس علوی را
بخواب دیده است کعبه را در بر گرفته و ندانسته است که در پیش
تقاع که از تهتک بارسا و است خواب بسیاران دیده اند چنانکه بسیار شب
و ساده و منابر و باطان ری و بر فا و فارس و بصره و خوزستان
اما عجیبت که بنای مذهب خود فراموش کرده است که هر سال خبر بیابد که
بر آید که در فلان بقعه زاهدی پدید آمده است جبران مسح از ولایات
بزیارت آن شیخ میروند یا بکوه سندلان باشد یا بصومعه جوابار و چل
چون بر سر زن کاد رشتی را به بینند در بن غار سبلت در از شده
پیش گنار تا سر زانو و آب بر خوشتن بحرام کرده سنگهای از تن در او کشیده
از نماز و روزه مکر بحجه زبان بسته در کنج نشسته قیاسی باید کردن تا خود
آن خواب بهتر است ان بیداری و باخر کار چون بالشان فرو نگرند بیند
این که نا گفتن اولیتر و اما آنچه گفته است که گور پرست باشند شنوند
بهتر از آن رسم کش اما آنچه گفته است که چون دختر کان لعبت بیارایند
رافضی گور خانه منقش کنند و می آرایند و لا بد اری بیرون آنکه از شریعت
اجنبی افتاده است از عرف و عادت هم بیگانه است اگر خلیفه کسوه نهاده است
کعبه بنقصان دولت و کار او باشد این بعصر بایستی که رسولی بدار الخلافه
فرستادی که این آئین و رسم دختر کانست که لعبت آرایند مگر این تصنیف
مسموع نبودی اگر اشرف منازل بعد از مکه روضه مصطفی است از پر روش
بمشک و زعفران و عود و عنبر و عبیر و انواع طیب چنانست که دیوار
اصل ظاهر زینت بایستی که آن بیچاره مجبر مطلق فتوی کردی که این رسم و آئین
دختر کانست که لعبت را آرایند و قاعده و بدعت رافضیانست باکم ندهند

و اینهم

و اینهم آوازه نیکنام جمال الدین موصلی و رضی الدین ابو سعید و رامز در اطراف
عالم نه از زر اجنبی کعبه و حلیه روضه مصطفی است و همه علما و عقلا و فضلا و
طوایف اسلام ایشان زاهدان محمد مسکینه که کعبه و حظیره مصطفی و زر
و نقره و مشک میکردند پس این ناصبی بایستی که کسی بموصل فرستادی
و بگفتی که رسم دختر کانست و چون بر کعبه و روضه مصطفی عیبی و عاری نیست
حلیه و زینت مگر بر شیعه آل مصطفی حرجی نباشد که مشاهد سادات علوی
و مقابر اشراف فاطمی از خلوص اعتقاد سرها در عنان آسمان کشیده اند
و زر و جواهر قیمتی و قنادیل مکلل و شموع منور و خادمان و شهر سوب آراسته
کرده اند اقتدا بکعبه خدا و روضه مصطفی تا کعبه و مسجد قرانه گاه و
سلطانه حیدا تا نباشد از کوری خوارج و هر مشهدی مثل آن نباشد
و سلاطین عالم و ملوک جهانبانان دنیا چون بدان مشاهد رسیده اند از
فرط اعتقاد و پاکیزه آستانه را بوسه و مسند تقرب کنند او مصطفی و تقول
ناصبی و خارجی خلل نکند اما چون بیا بصد سال همه را حاجت بوده است
که کلاه بی تکلف در سر تربت عثمان شهید رسند از حد آن طعن میزنند و اگر
این همه بکعبه و مدینه رسیده است عجب است که گور خانه سلطان کبیر سعید
طغرل بر بارگی بدیده است تا حد بی زینت و آلت بعد از صد سال برده
و با صفهان گور خانه سلاطین ماضیه همه با آلت و عدت و همدان گور خانه
طغرل دویم از سلطان مسعود و محمد شاه بارگهای عجب ساز هاش از تاکر
نکشتی که رافضی زینت گور خانه کند چون دختر کان که این طعن است بر
خدا و مصطفی و بر خلفا و سلاطین اکثر بر شیعه گور بخان ان اگر شاید که
خانه مانی و ایوان کسری و قیصر لیبیا آراسته باشد چرا نشاید که تا به
فرزندان مصطفی و زهرا آراسته باشد تا این شبهه زایل باشد و دانش
که شوانده و بدین گور و مسئله صل و الحمد لله رب العالمین و اما جواب آنچه باجو نشستن

نهاده اند که حق با ایشانست این کلمه در همه طوایف بر یکی یاد است و آن کیست
که خویشتن را هلاک دانست و خصم خود را ناجی خواند اما تحقیق آنست
که اگر خدای بر همه خلقان رحمت کند مقدار بر جهود و گبر و ترسا هرگز مجبر
رحمت نکند که مجبر را خصومت با خدا و رسول و امامت و با این خصم
نجات یافتن محال باشد فویل لمن شفعاؤه خصماؤه و نجات آخرت این
امت آنست که باری تعالی گفت اولئک هم المؤمنون حقا و سید گفت
یا علی انت و شیعتک هم الفائزون و امیر المؤمنین گفت اقول للنار
حین توقف للعرض ما هذه و ذرا الرجلا ذریه لا تقربیه ان له
حبلا بحبل الوصی متصلا و اما آنچه گفته است که شاعر سادات گفته
آری چنین است شیعه مؤمن سست را دوستتر دارد که مجبر نماز کن را
که مجبر نماز میکند و میگوید خدای میکند و مومن خمر میخورد و میگوید من خوردم
پس چنان خمر خواره بهتر از چنین نماز کن باشد که آدم نسبت عمل بخود
کرد و گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ابلیس حواله کفر بخدا کرد و گفت که
رب بما اغویتنی پس شاعر مؤمن سست را اعتقاد و اعتقاد با دست
زاهد مجبر را افتد با ابلیس یوم ندعو کل اناس بامامهم و هنیئ جواب این
شبهات بر سبیل اختصار و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته تصحیح چهل
رافضی شیر عوان باشند و در شهرها که با ایشان موسست چون قم و
قاشان و آبه و سبزوار و ورامین و مهران و مصلیکاه علم دین نتوانند گزار
و اشعار عرب و هیچ رافضی کرد علم دین نگردد و فقهای ایشان همه کل
قدح و مثالب خوانند و زنان ایشان پیشانی سیاه باشند و پای ایشان
سیاه باشد از آنکه گرما به با بالاکرما به نشویند و چون کشش بدم آب نیاز
آرند و سیاه سلاخ نیز باشد پیشانی ایشان سیاه باشد و عوانی
خارزم و نیکیسلاری و امثال چند انها خطوه اند که هیچ امام ندارد و هرگز م

بحروف

بحروف و نهر از مسکن کشته نه و در واقع دارند **جواب** این کلمات دیگر
بار از شر سید انشی و متعقب که یاد کرده است بضرورت مختصر گفته شد و تبرئه
خدا رسم اما آنچه گفته است که رافضی شیر عوان باشند دروغ این کلمات
عقلا بضرورت دانند که اگر در یک محله و دیه عوان باشند عجب باشد
با همه مردم خویش کار باشند و عوانها مذهب متعلق ندارد و در هر مذهب که
عالم باشد جاهل باشد چنانکه مصلح باشد مفسد باشد چنانکه نیکان
باشند عوانان باشند و این خود خاص خبیث عامست اما عجب میدانم
که عوانها و بدکاری بقضا و قدر خدا است یا از فعل ماست اگر فعل اختیاری
مکلفانست دیگر باره را فقر باید شدن و دست از مجبری ناصبی داشتن
پس اگر بار او مشیت خدا است سلاح باید گرفتن و چون لزد و عوان
خدای شدن و دست از قم و کاشان باید داشتن بندارم که بفعل
ما ایشان حرام نباشند و نیز که خدا اکنند رافضیان را دشنام دادن
خر بطی و احمق و جاهل باشد با این همه عوانها عدلی بهتر از ده عالم مجبر که عوان
شیعه فعل خود در احوال بخود میکنند و عالم نام مجبر همه زلات و معاصی احوال
بخدای میکنند آنکه شیعه را باختیار مذهب جفا میکنند و اما آنچه حواله عوانان
قم و کاشان کرده است که با صفهان و همدان کم نباشد و دیگر بلاد
اهل جبر و تشبیه و آنچه گفته است که علم دین نخوانند پوشیده نیست احوال
مدارس و مدرسان و مستفتان در بلاد شیعه بر هر خود روایات دلالت کفتن
از عقل و عرف دور است و منکرش به سیفیچ منسوب و تازی و اشعار عرب
چون آنست در دیگر علوم همه طایفه خوانند و هر کس که نخوانند ناقص العلم و عام
طبع باشد و این تشنیع نشاید و اما آنچه گفته است که علماء شیعه درس
قدح و مثالب خوانند حاشا عنهم و تصنیف بر تصنیف امامت و دیانت
بدیده است که قدح و مثالب امکانست اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم

پنداری نخوانده است و اما آنچه گفته است پیشانی ایشان سیاه باشد
بیچاره نداند که از کثرت سجود باشد و سیمای مسلمانی گواه است و نور باشد
و ایشان از امثال ما سیاه باشد عجب است که در فصول گذشته علم سیاه را
مدح گوید و ذم علم سفید کند و چون به مشایخ رسد سفید را منزلت نهد و
سیاه را مذمت گوید باری تعالی چنین مصنف را به الحوش مشغول گرداند
و آنچه گفته است که علمای شیعه امر بمعروف و نهی از منکر نکنند مگر کور است
و ندیده است عقود مجالس و رسائل علمای شیعه و امر بمعروف و نهی از منکر
بحسب تمکن ظاهر است و دیگر معتقد را گفتند باری چنگ و چغانه زنند
و نرد و شطرنج نباختند و خمر و فقاع نخورند چنانکه علمای خواجه که خود دانند
و بر دیگران پوشیده نماند باری تعالی توفیق خیرات و طاعات کرامت
کناد ما را و همه مومنان را بالمقبل و رحمت **انگه گفته** رفضیبی چیل دیگر
رافضی برای یکدیگر گواهی بعبارت دهند و در ری قاضی حسن استرابادی
گواهی بر اصفیان تنها قبول نکردی الا با قوم که رافضی نبودندی
جواب این کلمات آنست که قبول و ادای شهادت بمذهب تعلق ندارد
با مانت تعلق دارد هر کس بعوض و عاریت و هم مستحق ذم و عقوبت و لعنت
باشد هر مذهب که دارد اما مذهب شیعه لایق نیست که ایشان خبر الله
گویند و بقیامت ایمان دارند خدای تعالی را عادل دانند و گویند مذهبی
لایق تر باشد که گواهی بدروغ دادن که جزای عمل گویند و در قیامت بازگ
در شک باشند و خدای تعالی را ظالم دانند و گویند مالک الملک است
که ممکن باشد که خدا با تا مست را بهشت برد و مومنان حاجی صایم قایم
بدوزخ برد و قیاس باید کردن تا این شبهه زایل شود و اما آنچه گفته است
که قاضی حسن رحمه الله گواهی شیعه تنها قبول نکردی نشان بهتر آنچه گفته
است راستست که اهل ری دانند مزکی و معتمد و مقرب در حضرت او

با

با سید زکی ابو الفتح ورکابو بود و دویم قاضی ابو تراب عباس سیم خواجه
ابو المفاخر قند رینی و چهارم قاضی ابو المحاسن کیا کی و هر چهار عدل
و مقبول القول و شیعی و معتقد و الحق گواهی شیعه بشنود و چگونه
ایشان را عدالت دهد و مقرب تر دارد و این ظاهر تر است از آفتاب
و سجلات و حجتهای بهایت و بقبول شهادات ایشان حکومت راندند
تا آن دروغ دیگر باره در بحر محرش بماند و پوشیده نیست که عماد الدین
حسن سادات و شیعه را چگونه مکرم و محترم داشتی و هیچ علوی پیر
و عاقل التفات نکند و الحمد لله رب العالمین **انگه گفته** مصحح چیل دوم
رافضی بر مصلی نماز کودمن و پشمین نماز نکنند مع لغت صالی رامت
و لو کجا باشد نه نهد در آن سجده کنند شباهت بت پرستان را
و اگر نمازگاه پلید باشد روا دارند مگر جای پیشانی **جواب** آنست
که مذهب شیعه امینست که بر کو و پشم و پوست سجده روا نباشد که آن
و اجماع امامیه است و اجماع ایشانست بدلالت قول معصوم علیه السلام معصوم
که در هفت در اقوال ایشان و اجماع غیر امامیه را نیست اینجز و طریقه
احتیاط و برائت ذمت در آنست که بر سنگ و گل و چوب و حصیر و بوریا
کنند که بمذهب همه فقها روا است و ذمت بری و عمل مرضی و حدیث
لو حک و شانه چوبست و مذهب همه فقها برین دو جنس سجده ساختن
کردن و حدیث شبهه به بت پرستان خاکش بر سر که چنین قیاس
کند بت پرست بر بت سجده کند روی به بت آورد و سجده بر لوح
و شانه کند این بیان که مانند بت پرستان مشابهت آن دارد و اولاد که
گوید خدا را بدیده سر ببینیم چنانکه بت پرستان بت را بینند در قدیم
اثبات کنند و چون از اینجا در گذشت بت پرستی و حدیث آنکه سجده
گاه پاک گویند مذهب چنانست که باید همه نمازگاه پاکیزه باشد پس اگر

دیگر مر رافضی را که منی خشک نشده باشد نماز نباشد و خواجه نه باکی اگر
این مسئله را برابر کنند با که مذهب کبار فقها آنست که اگر منی بر جامه آید
و خشک شود و به دست بمالد و شسته نشود با آن جامه نماز روا باشد کردن و مذهب
خواجه منی خود پاک و طاهر است و به تخم خورده سپید و در نشاد که از دوا دارد
وضو کردن و آن کس که مذهبش بر این گونه باشد که بر مذهب دیگران طعنه
زند و شرم ندارد **اگر گفته** مصنف چهل و سیم رافضی خیر العمل که
مشابهت ملحدان و در شهرهای ایشان نه شرع را حرمت باشد و نه
دین را رونق **جواب** خیر العمل در فضول که نشسته مشتبه رفت که در عهد
مصطفی زده‌اند و مذهب زیدیه همینست و ملاحده چون در اصول با خوارج
مشارکت کرده‌اند و باک نبود اگر در دو مسئله فروعی شیعه مشابهت کرده
هم باک نباشد که ملحد باشد هر شعاری که باشد اما آنچه گفته است که
در شهرهای شیعه شریعت را رونق نباشد راست میگوید در قم خدا را بر
عرش ننشانند و در قاشان رسول را سینه نشکافند و در آوه مصطفی را
مشرک زاده نخوانند و به مصلی‌گاه نگویند تا پیغمبر نیاید واجب نباشد
خدا را دانستن و با رم و ساری عادت نباشد که با ملحدان صلح کنند
و با ستر ابا و برای جز خدا کاه ننهند و بستر دار زنا و لواطه به رضا و قضا را
خدا نگویند همه جا اثبات عدل و توحید کنند و به بعثت رسل و عصمت ائمه
دلالت گویند و با رکان شریعت معترف باشند و به رای و قیاس اجتهاد
نکنند حاکم خدا را دانند شارع مصطفی را اگر با این همه حجت اسلام را
رونق نباشد گو مباش بلکه رونق دین و شریعت همینست و خلاف این
بدعت و تهمت و کین است و حضرت خواجه نه با آن و همینست یا امیر
المؤمنین لا یحبک الا مؤمن تقی ولا یبغضک الا منافق شقی نعم
رافضیان قم و ری این است کلام خیر المرسلین است والحمد لله رب العالمین

(۱) **اما اگر گفته** مصنف چهل و پنجم مذهب روافض گوشت اشتر حلالست
و هرگز نخورند و فقاع حرامست و همه در مسجدها خورند و متعه حلالست پنهان
کنند تا بدین کار روافض بخلاف کار مسلمانان باشند **جواب** این
کلمات آنست که مذهب شیعه این دو گوشت کرده است و اما خوارج
مباح نیست که با گوشت مار و موش برابر کردی که مذهب خواجه حلالست
و چنین چیزها تشنیع مذهب را نشاید که در مذهبی باشند این باشند اما
آنچه فقاع حرامست و در مسجدها خوردن خطاست و معصیت اما
سنگ میاندید که اگر مذهب خواجه و همه مسلمانان حال مسلمانان بظلم ستمند
هم حرامست و الا در مسجدها انستا نشد تب و در کعبه باشد تا بگلش نغرا بید
فقاع که در مسجد خورند حلال نشود و نه مذهب ناصبیان چنگ و چغانه
زدن حرامست و همه عالمان نزنند و خمر حرامست همه فقها خورند و شطرنج
بازی حرامست همه پیران و زاهدان کنند حرام حلال نشود و اگر چه ظاهر کنند
و حلال حرام نشود اگر چه پنهان کنند تا بدانی که کار ناصبی بخلاف
کار همه مؤمنان باشد خمر حرام دانند و خورند ظلم حرام دانند و کنند
و زنا و لواطه حرام گویند و کنند و به مذهب همه طوایف اسلام نماز
واجب دانند و بسیاری عوام باشند که نماز نکنند و خمر خورند تا
خواجه معصد بداند که دانستن باشد و کردن دیگر و اعتبار در این احوال
بعلما باشد نه بجاهل مردم و بحمد الله و منه علما و متقدمان شیعه هرگز فقاع
نخورند و روا ندارند همینست جواب این کلمات و شبهات والحمد لله رب
العالمین **اگر گفته** مصنف چهل و ششم رافضی گورها پرستند و گویند
این عبادتیست در سیرت و اعمال متبرکه نکرده‌اند که اهل تقرب و زیارت و
شفاعتست باید و از بهر زیارت علوی کنا نذرست و در سنت و نفیسه
نگوید اکنند و گورها را بها میکارند و حج کعبه رها کنند و زیارت طوس و قم

ومیگویند آن زیارت هفتاد حج اکبر است **جواب** این کلمات
پنداری این خواجه مست بوده است یا خمار زده که این فضول گفته است
که چون در فضول پیش بیان کرده است و شرح داده است حدیث کور
و کورخانه پس تکرار فایده نباشد اما انچه گفته است شیعه بزیارت علما
روند و در علم و عمل او نگاه نکنند بیچاره کسی که چندین حق را انکار کند و
نداند که اهل ری بزیارت سید عبد العظیم روند و بزیارت سید ابو عبد الله
الابیض و بزیارت سید حمزه موسوی که شرف نسب و جلالت فضل و
کمال عفت ایشان ظاهر است و اهل قم بزیارت مطهره فاطمه بنت موسی
بن جعفر که ملوک و امرای عالم حضور و شادمانی بزیارت آن تربت کو
نمایند و اهل قاشان بزیارت علی بن محمد باقر که مدفون است بیارگسب با
چندان حجت و برهان که انجا ظاهر شده است و اهل آوه بزیارت فضل
و سلیمان روند و فرزندان امام موسی جعفر الکاظم و بزیارت اوجان که
عبد الله بن موسی مدفون است اهل قزوین سنی و شیعه هر روز بزیارت ابو عبد الله
حسین بن الرضا روند و کذلک برین قیاس مبالغه کردن تا خود علم و عمل
و عفت و شرف حاصل است یا نه و با استحقاق هست یا نه و مخصوص نیستند
شیعه بدین رغبت نه سنیان بزیارت ابراهیم خواص و فرادی و
حنفیان بزیارت محمد حسن شیبانی و تربت صالحان سنت است و مقتدا به
الیه پس اگر هیچ طایفه عیب و عار نیست چرا بر شیعه عیب است اما خواجه
را خصومت مادرزاد است هم با علی و با آل علی تا طاعت و نصیحت خواجه
و سنت بدعت داند و حجت و شبهت نزد سنی مشبهی و شادباش از
ناصبی خارجی و جواب کورخانه نگاشتن نگفته ام شیعه وجهی نبوده اعاده
کردن و انچه گفته است زیارت طوس را بر حج کعبه ترجیح نهند دروغ محض
است که حج کعبه مبارکه با حصول شرایط واجب است و رکنی است از ارکان

حجز

حش و تارکش مستحق ذم و عقوبت باشد و در زیارت رضا و غیر رضا از
ائمه هدی چون مرغب باشد سنت است اگر هزار کس بزیارت رضا روند
یکی هیچ از کردن او سعید چون واجب باشد مذهب و اعتقاد شیعه است
و خواجه ناصبی که فراموش کرده است که شیوخ مقدم و پیران محتشم
از اقصای بلاد شام و حجاز و مغرب پای افزار در کرده هزار فرسنگ می
پیمایند تا بزیارت شیخ بایزید بسطامی رسند یا بزیارت پیر محمد المقدسی یا
بزیارت ابوبکر طاهر ان ابراهیم خواص آن هیچ خبیث و تشنیع نیست اما
اما شیعه چون بطوس روند بزیارت پاره اندام مصطفی نایب و فرزند
مرتضی جگر گوشه زهرا علی بن موسی الرضا بر ایشان عار باشد و خواجه با جمع
بر تشنیع یاد کنند چندان که خجالت روز قیامت و در آن موقف می
اما انچه گفته است که سنید زیارت رضا مقابل هفتاد حج است ای سنی متعصب
نامنصف نه خبر عایشه صدیقه روایت کرده است یا بد کردن که زیارت
سنی غزات باشد ببی که قول صدیقه بنت الصدیق رد کنند اما بینداز
آن نا مقبول است که در حق رضا است چه علی مرتضی بس خبر حقیقت و عایشه
راست گوی ناصبی چاهد زیارت را ثواب هفتاد حج هست حاصل العقل اصطلح
و هزار زیارت رضا یک حج نبندد اما هزار حج واجب بی محب رضا و
مرتضی سنتی قبول کنند چنانکه رسول فرموده است لو ان عبدا عبد الله
بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن
البالی ثم لم یدرک محبتنا اهل البیت اکبه الله علی منخریه من النار ثم تلا
قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و چنانکه شاعر گفته است

گر طاعت های ثقلین جمله تو داری ** و ندر دولت ازین عشق علی نیست نشان **
ور زو اگر برآرند حساب همه عالم ** همراه تو باشد بره هادیه امان **

دیگر گفت مصحف چهل و هشتم را فقر روز عاشورا خاک بر سر کنند

از دوست گرد و پدران خود را رافضیان سلف در کوفه چنانکه گفتیم حسین را بنامه
خوانده اند تا که کشته شد بدیشان بر روی می شوند و مستعمل به دروغ و راست لعنتی
میکنند و تشنیع بر خود و اسلاف خود میزنند و لعنی بکرها میکنند و زنگان
موی کرّه خود جدا میکنند و علمای رافضی موی باز میخواهند و زن و مردم
در شده باشند و عشرت میکنند مردان زنان را آراسته میکنند و پیر
دانشمند رافضی سر برهنه کنند و لعنی لعنت بر خویشتن میکنند و این در شرع
نهی است و رسول گفته است لا عزاء فوق ثلث و جامه دریدن و خاک
پاشیدن و نوحه کردن خود از مناکیر است این باشد عبادت رافضیان
و اگر تعزیت بایستی داشتن بر مصطفی اولیتر و عمر و عثمان و علی را که هم بظلم
کشته شدند بر کسی شیون میکنند این بزرگان را که هم کشته شد حسین را بظلم کشتند
عثمان را زارتر بود حسین باری جنگ کرد و قومی را بکشت و آمده بود تا ملک را بگیرد
کند اما گفته ایم که رافضی را در شرع نگردد و هر چه نهی باشد مر ایشان را بدان شتابد
و هوا پرست و جاحد باشد و چون بدین شرع او را اعتقادی نباشد
چگونه بر آن منهاج باشد [جواب] این سودای طبع و حشو مذهب که ذکر
باره این معاند مکار ناصبی مجبر یاد کرده است و عداوت علی و حسین ظاهر
گردانیده است اول آنست که تعزیت حسین علی داشتن بمتابعت رسول ع
کرده اند که خبر داد که من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة مراد آنست
که هر کس بر حسین علی عه بگرید یا کسی را بگریاند بر وی او را بهشت تمام واجب
باشند و هم مستحقان را و اعلا النواصب الخوارج و شیدین خوانند
مخصوص نیستند در همه بلاد اصحاب شافعی و اصحاب ابی حنیفه قول علما چون
محمد منصور و امیر عبادی و خواجه علی غزنوی و صدر خجندی و ابو منصور ماشاده
و محمد همدانی و خواجه ابو نصر هسنجانی و شیخ ابو الفضائل مشاط و ابو منصور حفده
دهقان ساده و سمعانیان و خواجه ابو المعالی جوینی و ترازی و علمای شافعی باتفاق

از

از فریقین در موسم عاشورا این تعزیه با جزع و نوحه و زاری داشته اند
در مشهد کربلا گریسته و این از آفتاب ظاهرتر است و اگر خواجه انتقالا
باور نیست باید که بولایت ترسان و خارجیان رود که سنیان آنجا
بدعت دانند که بر علی و حسین لعنت کنند و بر معاویه و یزید صلوات فرستند
اگر نور علم و اسلام کور و کر نیست میشنود و می بیند که حنفی و سنی آن
تعزیت دارند و آنکه تعزیه ابوبکر و عمر و عثمان ندارند از آنست که آنجا
ظلم صریح تر است و شهادت اینجا بلیغ تر است و اخبار وارد است
و اگر خواجه بر عثمان نوحه نکند از آن کند که کشندگان او مهاجر و انصار
اند و اینجا کشندگان حسین مروانی و سفیانی و اموی اند و شیعه لیز
باشند و حدیث آنکه زنان و مردان بهم بر شده باشند در همه
مجلس چنین نوع نباشد و نیت علما طاعت باشد اگر معتدی در آن
میان معصیتی کند مستحق لعنت و عقوبت باشد و عاید بجا باشد علما
و صلحا و این فصل را در فصول متقدم جوابهای شگرف مطول با
حجه گفته ایم چون با دل آن خوانده باشند با خوشتر باشند و
الحمد لله رب العالمین [انگه گفت] مصحف چهل و ششم طوایف اسلام
که نام صحابه و بزرگان را اید برده ترحم کنند و گویند با مذهب ایشان
داریم جز رافضی که از همه بیزاری جویند و گویند همه بر باطل بوده اند
کفشگران در غاشیه و جولاهان در امین و دغلان دستار دکن
و عوانان قم و خربندگان سبزوار و سرهنگان آبه بعد از پانصد
سال لعن میگویند صحابه پاک که مجاوران حضرت نبوی و ناقلان قرآن
بوده اند و مجاهدان اسلام حق بذیده اند ابو جعفر طوسی و ابو جعفر
بابویه و مرتضی علوی و ابو سهل نوبختی منجم و عبد الجبار مفید جبار و هم
و علی زیرک سندی خاصگان خدا اند و اتباع علی ابوطالب صدیق اکبر

فاروق اعظم و تابعی و سه هزار مرد از اصحاب رسول خدا و صفة هر یک
در توریه و انجیل و زبور مذکور است و علامات ایشان موصوف همه
ضال و مضل بوده اند مگر خواجگان را نظر تلک اذا قسمة ضیزی چنانکه
جهودان گویند همه محمدیان بدوزخ باشند ما که در توریة نعت و صفت محمد
میخوانند و جحود میکنند که اهل بهشت ماییم که جهودان کنند بنقل کنند ما هم
که خدای دریا از برای ما بشکافت و دشمن ما را باب غرق کرد جواب
اشکالات سنگ مهر باید کردن تا فایده حاصل شود اولا آنچه گفته است
که هر طایفه چون نام صحابه و بزرگی بر آید ترحم کنند مگر رافضی که از نم
بیزاری جویند این حوالتی است بدروغ و متهم است بر اصل که شیعه
صحابه رسول را ترحم کنند و بر اهل بیت صلوات فرستند و از مذهب
شیعه امیر معلوم است اما آنچه دیگر باره تکرار کرده است بی فایده که همه
هالک باشند مگر کفشگران و رغالیش تا آخر که مسلمانان ایشان را ذکر
کرده است بار ما جواب گفتیم که نجات و هلاک بشهر و پیشه و محله تعلق
ندارد و هر کس که مؤمن و مطیع باشد بهشتی بود و اگر چه جولاهه و کفشگر
باشد و بی ایمان و بی طاعت مستحق دوزخ باشد و اگر چه امیر و رئیس و
وزیر و محتشم باشد و اگر صد بار این شبهه باز پرسد جوابش چنین است
که گفته شده و هنوز که ناجی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و مانند ایشان
باشند بهتر از آنکه قماربازان و رکنده و رهلان باطلان و خوبیدکان
ساوه و محتشمان اصفهان و خران هلاورد و کیکاگرگان و قزوین و مانند ایشان
تا این فصل را بآن فصل قیاس میکنند و میدانند که نجات و هلاک تعلق
بشهر و پیشه و دیه ندارد و با ایمان و طغیان تعلق دارد و اما جواب آنکه گفته
است که عجیبست که مجاوران حضرت نبوت بودند حق ندیده اند اما ابو
جعفر طوسی و ابوجعفر بابویه و امثال علما برده که بعد از پانصد سال بدیدند

من انکار

من انکار نمی کنیم که صحابه حق ندیدند اما این در خواجه ناصبی است که
گوید عبدالله و عبدالمطلب و ابوطالب نور مصطفی مجاور آن
نور ندیده اند و آن معجزات قبول نکردند و ایشان را نبیه قربت و
قرابت بدوزخ روند اما رسیان خرد و رشته شانه زن کشی و حلاج بعد از
پانصد سال آمده اند ناجی اند و به بهشت روند و اگر این عجیبست این
عجیبتر است تا خواجه دیگر باره بداند که شهر و پیشه تعلق ندارد و قیاس کند
تا خود علم الهدی و این و ابوجعفر و دو مفید و غیر ایشان با علمای
نواصب مقابل هستند یا نه چون بهتر ندهما و کنند که معصیت هر چند کمتر بهتر
و اما آنچه گفته است که نام صحابه در توریة و انجیل بوده است دیگر باره
این دعوی نوشته است که خواجه آرزو میکند بر سال انکار میکنیم که نام اهل
البیت سوال نباشد که بر عرش خدا باشد و نه در کتب انبیا اما نام
صحابه در کتب اثبات میکند اگر شهر بهر اشتی نکرد دست از منشار
محال بدارستی و با حق صلح کردی و باطل بگذاشتی اما آنچه گفته است
که شاهد دارند جهودان و گویند ما بهشت رویم و دیگران بدوزخ
جوابش آنست که معلوم است همه عقلا را که بهشت یا بفضل خدا شود
یا با ایمان و طاعت خویش یا بشفاعت انبیا و مصطفی و ائمه هدی و چون
هیچ از این نیست و بحمد الله و منه ناصبیان و خارجیان را از این هیچ
نصیب نیست اولا بفضل خدا چگونه طمع دارد و ابلیس که خدا را بدنیا
ظالم و کافر آن خوانده است و بطاعت خود چگونه امید دارد که جزا بر
عمل نگرید و روا ندارد که با هزار ساله طاعت مرده هالک باشد و با هزار
ساله معصیت ناجی باشد که خدا بر تقرب مالک الملک است و شفاعت انبیا
چگونه امید دارد که بر هر کی معصیتی گران گواهی داده است از آدم تا
بمسیح مریم ع و شفاعت مصطفی چگونه امید دارد که او را کافر بچه

خوانده است و پدر و مادرش را پیش از فرعون و هامان بدوزخ فرستاده‌اند
و او را شکم شکافته از کفر و نجاست شرک گشته‌اند و بر زن پیغمبر
حارثه عایشه کرده و پنداریم که تا قیامت شرم دارد و از وی بشفاعت ائمه
خواستاران بیزارند و ایشان را چندین تهمت یاد کرده که این مصنف مجبر
درین کتاب پس خواجه ناصبی را او را بهشت بدان فراخی جای نیست
و نخواهد بودن باید که نیست در پایه نهند که خواهد بودن باید که تهمت
آنکس باشد که جزای عمل گوید و تفضل روا دارد و شفاعت انبیا و
ائمه معترف باشد و از توحید و عدل و نبوت و امامت اند والحمد لله
رب العالمین آنگه گفته مصنف چهل و هفتم رافضی و جهودان از
ثواب آمین محروم باشند رافضی در نماز روا ندارد گفتن و
جهودان از آمین طیره گشته‌اند جواب این پاره آنست که
ای خود مجبر از ثواب آمین آن مبتدع محروم باشد که ثواب در
مشیت گوید و در عقب آن ناصبی باشد که چیزی در قرآن آید که
از قرآن نباشد و با جهودان مجبران برابر باشند که خدا را
رؤیت مجاهره اثبات کنند و ثواب آمین در همه دعاها الا امیر
المؤمنین را نباشد بدلالت این خبر درست که سید انبیا گفت
علی وصیی وهو خیر الاوصیاء وانا الداعی وهو المؤمن من
دعا کننده‌ام و علی آمین گوینده و دعا که مصطفی کند و آمین که
مرتضی گوید همه مجبران و ناصبیان از آن محروم باشند و شیعیان
بدان مخصوص اما در آخر الحمد که روا ندارند گفتن از آنست که نه از
الحمد است و بسی از کبار فقها درین مسئله موافقت کرده‌اند شیعه را
و بقول ناصبی نوسلمان التفات نکرده باشد والحمد لله رب العالمین آنگه گفته
مصنف پنجاهم رافضی اخبار بدروغ روایت کنند از راویان متهم

و ابوجعفر

ابوجعفر بابویه در کتاب خود آورده است از سعد عبدالله از محمد بن الحسن
الصفار از جعفر صادق ع و امثال اینها از راویان مجهول و مطعون‌اند که جعفر
گفت از پدرانش که سید ع روزی در سرای ام سلمه رفت جبرئیل آمد
و وحی آورد سید ع گفت یا ام سلمه اسمعی واشهدی و گواه باش که علی
قاضی دین منست حامل لوای منست و علی عالمتر از همه امت منست و او
که در قیامت منبری نهند از نور بر راست عرش تا او بر آنجا نشیند
و هر که را خواهد بدوزخ میفرستد و منادی در قیامت ندا میکند که ای
معشر خلایق اینست علی دوزخ و بهشت را او فرمان او کردیم تا هر چه
خواهد میکند و علی صاحب الجنة و علی صاحب النار او اول اینها را کشنده
که در امامت او منازعت کرده باشند و بنیاد ظلم نهاده و متابعان
خود را بهشت بخشند که در آخر الزمان باشند و ایشان را رافضی
خوانند و از پیغمبر بسی خرافات و ترهات بازگفته‌اند و دروغ آورده‌اند این
روایات را هرگز ائمه دین و اصحاب الحدیث تزکیه نکنند و نام ایشان
بزنند و دروغ از آن روایات که گیرند و سپارند اولا مادر بزرگ
رافضیان نشنیدند و عقل را خود استعمال نکنند که اگر چنین سخنی رسول ع
بحضور ام سلمه و غیر او گفته بودی چون رسول از دنیا رفت وصی را در
خلافت حق بگفتندی چنانکه از آفتاب روشن‌تر است که مهاجران و
انصاریان شمشیر کشیدند و گفتند ما اولیتریم بخلافت که جان فدا کرده‌ایم
در نصرت او و دیگری گفت منا الامراء ومنکم الوزراء تیز ز مهاجر باشد
امیر و از انصاریان وزیر پس ابوبکر گفت رسول ع گفته است که
الائمة من قریش انصاریان قبول کردند و طمع از خلافت برداشتند
اگر رسول ع علی را نص کرده بود در بدن عظیم که رافضی احمق دعوی میکند
در زمان او و ابن عباس و ابوذر و سلمان و عمار را که رافضی‌اند ایشان را که گواه

می آرد آگاه بودندی این روز گذشتی این چه شغله است رسول الله
را نقض کرده است و این گفته شاد و چه منازعه میکنند آن نفر همین و دشمن
همه پنهان بار کردند و همه از ابوبکر و عمر ترسان شدند خدا و قول رسول
را فراموش کردند و گل بر روی آفتاب برانداوند از پیر ابو قحافه
تیم و پسر خطاب عدوی برسیدند و آنچه ابو حنیفه بابویه و ابو جعفر طاهر
سر کشته و شیطان الطاق و یونس عبد الرحمن افترا بستند بعد از آن
سال صحابه پاک بدیدند و مایه بدیدند و باز نپوشاندند و ترک علی و عباس
و همه بنی هاشم عاجز شدند و ام سلمه و دیگران این گواهی بار گرفتند
و همه عقلا را چه و را افترا معلوم شده است که هر چه میگویند دروغ میگویند و
دعوی بلند روایت دروغ قول ثابت حجت کز عقل قبول کند و نزد آن
فرا پذیرد **جواب** این فصل پر شبهه با تعصب که معلوم بسیار حاجت
وارد و واجب است بر سبیل اطناب بیان کردن تحقیق و دلیل تا هر شبهه
بر خیزد و فواید حاصل آید علی رغم خارجیان ان شاء الله
اما جواب آنچه گفته است که شیعه اخبار بدروغ روایت کنند از راویان
متهم چنانکه محمد بن الحسن الصفار حالش بدان که در هیچ از خود و مذهب
خود حکایت کرده است که بیشتر اخبار معمول باشد و اکثر روایتش نا
معتمد چنانکه خواجه ناصبی حکایت قیس بن حازم است که این خبر در شیعه روایت
کرده است بدروغ از رسول ع گفت ستردون منکم کلا تردون القمر لیلة
البدر لا تضامون فی رؤیته و این قیس بن ابی حازم ناصبی بوده است آنکه
مطعون است معروف است بخارجی و دشمن علی که از وی شنیده اند که گفت تا
علی را دیدم که قوم کوفه را انتقال معاویه دعوت میکرد کینه وی سوز در دل
منست و تردد او نه بوده است این قیس بن ابی حازم الخارجی تا کی بدی که
اسمعیل بن خالد روایت میکند که روزی مرا گفت دو درم بمن ده گفتم تا

از آن

آن را چه کنم گفت تا عصای بخرم و بدان سگان را از شهر بدر کنم پس چنانکه
راویان ما بزرگوار باشند شاید که محمد بن الحسن الصفار مومن و معتقد
و معتمد طعن زنند اما زبان سگ آب دریا پلید نشود و اگر راویان
شیعه را اسناد ضعیف باشد راویان خواجه را اسناد ابو هریره
و انس و ابو عبیده و ابن عاص و وقاص باشد که بدروغ زن است قیاس
کنید با خود راویان و ائمه شیعه را با ایشان بر اثر کردن پایه فرستادن این
محمد و محمود و اما آن خبر که رد کرده است و عجب نموده که از ام سلمه روایت
کرده اند دیگر باره بحجاب گوی تر است که راویان خبر بیشتر حنفی و سنی اند
و در کتب فریقین ظاهرتر است که در کتب شیعه او لا راوی این خبر قاضی ابوبکر
احمد بن کامل بن خلف است سنی بوده است و او روایت کرده است
از قاسم بن العاص المشتری و هم شیعی نیست و او روایت کرده است
از زکریا بن یحیی الخزاز المقری که عدی المذهب بوده است که او روایت کرده
است از شریک از منصور و از ابراهیم از علقمه از عبد الله
عباس چنانکه گفت خرج رسول الله ص فلم یلبث اذ جاء علی ع و این
حدیث بطول زیادت از آنست که ناصبی آورده است که راویان بر وجه
از مصطفی در حق علی روایت کرده اند که ذکر خبر و معنی آن کتاب بتوان
رسول ص فرموده است و ام سلمه روایت کرده و دگر چهار هزار خبر را اول
عائشه شاید و یکی مرد و هست ام سلمه فاضلتر است و زیرک تر از بسیاری
از زنان رسول که بعد از آن باشد که او را با علی و فاطمه و آل ایشان هیچ
و عداوتی نبوده است و اخبار در امامت و ولایت و فرض طاعت و
قرابت و قربت و سخاوت و فضل و اخوت و مناقب امیر المؤمنین بیشتر
از آنست که سنی و حنفی و شیعی روایت کرده اند که گفت صد هزار
خارجی و ناصبی مستمع پنهان و باطل نشود و باید که جانش بر آید بکتب جانه

ساوه و همدان و قزوین و اصفهان و دو که رافضی باشند و از راویان
سنی معتمد شنوده تا بدانند که نه ساخته ابوجعفر بابویه و انداخته ابوجعفر
طوسی است که صد هزار لعنت بر دشمنان سید مرتضی و دو جعفر و معتقد
باد و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته فضیحت پنجاه و یکم رافضی که
که در وضو موی دست بار پیش نشاید شکستن که وضو باطل کند و
ایشان همین سودا منفرد اند جواب این شبهه آنست که این بیچاره
و هیچ سال رافضی بوده است و هم شنوده است و هم پسالست تا سنی
است و هم هیچ اولا بایست که و الستی که مذهب مرتضی است و در کتاب
المقنع است که موی بار پیش شکستن روا باشد و وضو باطل نکند و اگر
چه ابوجعفر گوید اولیتر آن باشد که بار نشکند اما مذهب مرتضی اینست
گر گو شده و باکی نباشد و روا باشد چون کتاب بر گیرند و بگویند
این شبهه ساقط شود و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته فضیحت پنجاه و دوم
رافضی دو چوب با مرده در کفن پیچند تا در گشته بدانند که رافضی است
جواب این شبهه آنست که چنین است و جریدتین با مرده در گور
نهادن سنت همه انبیاست و سنت محمد مصطفی است و سبب نهادن
نه آنست که ناصبی آورده است سبب آنست که چون آدم را از بهشت
بزمین فرستادند جبرئیل را گفت از آن درخت خرما که من در زیر
آن خفتمی و نشستمی دو چوب بیاور تا مرا از نسیم او راحتی باشد بیاورد
و بنهاد و درخت بارور شد و آدم در سایه نشستی و میوه از آن خوردی
و چون از دنیا برفت خدای تعالی فرمود که دو چوب از آن درخت در
کفن آدم پیچید چنان کردند و آدم چون چوب خرما دیدی فرزندان خود
را گفتی هذه عمتکم این عمه شماست پس جریدتین سنت آدم و حوا شد
آنکه سنت همه انبیا شد آنکه سنت محمد مصطفی و مرتضی شد و خواهد اگر

سنی

سنی است نه امامی از آن سنت چرا تبرا میکنند اینست وجه و سبب آنکه
خواجه اسفرائینی آورده و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته فضیحت پنجاه و سیم
مرتضی بغداد در کتاب المقنع آورده است که روزه روز شک فضیلتی
تمام دارد و این مخالفت رسول خداست که گفت من صام یوم
الشک فقد عصی ابا القاسم جواب این شبهه آنست که این
نومسلمان چون حوالتی کند تا کی همی شخصی چون نه بیند و نداند و کلمات
آن باشد که ذکر کردیم باشد شرم زده باشد اولا مذهب همه شیعه
و مذهب مرتضی چنانست که روز شک به نیت شک روزه داشتن حرامست
و از مذهب و کتب شیعه امامیه معلوم و مشهور است تا جان مجبرش بر آید
ربا بدین گرفتن و بخواندن تا این شبهه زایل باشد و حواله کتاب
المقنع کردن بدروغ غایت جهل و نادانی باشد اما مذهب شیعه چنانست
که روز شک به نیت شعبان روزه باید بودن تا شک ساقط شود
و هنوز که روزی به نیت شعبان روزه دارند اولیتر باشد که روزی
از رمضان بخورند بکوری مجبران و لعنت بر هر دو باد که روزه تمام باید
داشتن و آن خبر که از رسول گفته همه حال تاویلش رسوه کرده اند
که من صام یوم الشک بنیة الشک فقد عصی ابا القاسم و دلیل این
آنست که اگر نه چنین بودی و باشد هرگز از رسولان و امامان و
اصحاب و مؤمنان امت که رجب و شعبان روزه باشند باید که
روز شک روزه نگشایند و معلوم خلاف اینست که پیوسته دارند
پس روز شک اگر به نیت شعبان روزه دارند روا باشد و تاویل
خبر بدین وجه باشد که به نیت شک روزه نباید داشتن چنانکه مذهب
اهل سنت و الحمد لله رب العالمین آنکه گفته فضیحت پنجاه و چهارم
رافضی هیچ درویشی رحمت نکند و مرتضی در کتاب المقنع آورده است

که صدقه بهیچ درویشی نشاید داد الا بدانکس که تولی بجا و بیا زده معصوم
بکند **جواب** این شبهه آنست که خواجه غلط خوانده است این قول
نه در صدقه سنت مذهب شیعه مخالف سؤال شاید دادن بلکه
مخالفان اسلام هم روا نباشد دادن اما زکوة واجب الا معتقدان
حق که عالم و طاهر باشند و از صنف یکی باشند نشاید داد
که مولفه قلوب را با غیبت امام حکم ممنوع است پس مرتضی را گفته
باشد در زکوة گفته باشد نه در صدقه **آنکه گفته** تصنیف بنجاه و پنجم
رسول م زکوة بر بنی هاشم حرام کرده است و رافضی مخالف فرمان او را
کنند و گویند زکوة بر بنی هاشم شاید دادن و گویند در همه چیزی از انواع
تجارات و مراحات و کسب خمس است که باشند و سهم هر قائم در زیر
زمین باید کردن تا چون بیاید بر گیرد و اگر نه با مانت بسپرند تا خروج او کار
وصیت میکنند تا چون بیاید بدو دهند و این مخالفت امت و گنج نهادن
نهی است **اما جواب** اول که رسول م بر بنی هاشم حرام کرده است خطای
عظیم است خدای تعالی کرده است که حلال کننده و حرام کننده خدای است
که عالم الذات است و مصالح شناسد و مخالفت قول رسول آن کرده باشد
که فدکی که رسول م بفاطمه داد باز ستانند و در آن تصرف کنند تا خواجه
مجبر تا ریخهای کهن فراموش نکند و اما آنچه گفته است که شیعه را اعتقاد است
که زکوة بر بنی هاشم شاید دادن هم خطاست و در شریعت که مذهب شیعه
چنانست که زکوة و صدقه بر بنی هاشم حرام است بدلالت این خبر که روزی
خرما آورده بودند تا رسول بر فقرا خرج کند حسن ع که کودک بود یکی برداشت
و در دهان نهاد رسیده دست در کرد و از دهانش بدر کشید و گفت
لا تحل الصدقة لاهل بیتی پس زکوة و صدقه از غیر بنی هاشم بر ایشان
حرامست و اگرچه فرزندان ابولهب باشند بر سبیل تقدیر با آن دروغ دیگر

باره

باره در بحر محیرش ماندند اما بعضی فقهای شیعه عند ضرورت رخصت داده اند
که چون بنی هاشم از اخماس ممنوع و محروم باشند بقدر حاجت زکوة
بدیشان شاید دادن و محققان شیعه بر آن عمل نکنند و حدیث حسن
چنانست که نوشته است و بیان کرده و شرح این کتاب احتمال
نکند و دلالات از قرآن و اخبار و اجماع شیعه در کتب مسطور است باید
دیدن و بخواندن تا شبهه زایل شود **آنکه گفته** تصنیف بنجاه و ششم
گفته ام که رافضیان همه چیز را شبهت دارند بجهودان خدای تعالی
وسلوی میفرستاد جهودان بدل آن سیر و پیاز میخواستند خدای تعالی
مسکنت بدتر میخواهید و بهتر رد میکنید انکه ضربت علیهم الذلة والمسکنة
کار رافضیان همچنین است همواره مذلت کشند و لعنت و دشنام
شنوند و بگوش میرسند و همه را همه در سی باشند و از کمتر خوانده بر سینه
و گویند رسول خدا درویش بوده است و علی همه روزه گرسنه بودی
و قدری پوست جو خوردی و فاطمه را جا در پشمین بود و چند جا پیکان
حنا دوخته همه دروغ گویند اگر با دل خبر ندانستندی اما خدای تعالی دنیا
بطفیل آخرت در پای ایشان نهاد و در دنیا زهد اختیار کردند و از وجه
حلال خوردند و صلتها و عطاها بسیار دادند و چاکران و بندگان داشتند
که همه سیر توان داشتن **اما جواب** این کلمات شیخ آنست که گفته
است کفتیم چون بگفت و برفت دیگر بار و سفاهت کردن از غایت
علم و کمال احمقی باشد و ما را جواب ضرورتست اما آنچه گفته است رافضی
شباهت بجهودان دارد و جواب و معنی ما درست کردیم در فصول اوایل
این کتاب که مجبر و ناصبی را شباهت از وجوه بکبرکان و جهودان
درست باین زیادت شرط نیست که چون گویند تعجب و دلیل باید باشد
اما آنچه گفته است در شیعه [illegible] که جهودان [illegible] من و سلوی کردند شیر و

چاپ از خواسته بهتر رها کردند و بدتر طلب کردند سبحان الله العظیم چه مانندست
بجبریان و ناصبیان و مشبهان در صورت یهودان اولا مثل قوم
که ربنا اطلعنا البقل و القثا را کردند و ثانیا عدس و بصل طلب کردند که ربنا
اغنیتنی و عدل و توحید بگذاشتند و جبر و تشبیه اختیار کردند و پیغمبر
پاک و پاک زاده را دست بداشتند که از پیغمبر شکافته را اختیار
کردند و امام بعض معصوم را ترک کردند و اختیار و جایز الخطا طلب کردند
و شریعت که از قول خدا بود رها کردند و بقیاس حنبل و دنبل راضی شدند
تا بجهودان مشابه دارند کما قال الله تعالی أتستبدلون الذی هو
ادنی بالذی هو خیر تا اگر ائمه را از شهر بدر کردند ایشان را ازین
بدر کردند اما جواب آنچه از ذلت و مسکنت اختیار کردند گو رسیدن
بینند که در هر طایفه و مذهب هم غالب باشند و هم مغلوب هم درویش و هم
توانگر و هم ذلیل باشند و هم بدول این مخصوص نباشد بمذهبی و طایفه
عامست در همه طوایف باشند تا اگر شیعیان بساده و مزدوران بودن
باشند همه مجبران و ناصبیان در بلاد مازندران زبون باشند و امثال
آن خود معلومست و بدلیری و جرات چه مفاخرتست که همه ارذلان و کافران دلیر
و مشهور باشند و این تشنیع مذهب و اعتقاد را نشاید و عاقل چون
تامل کند بداند والسلام علی النبی و آله آنچه گفت که در کتاب المبتدا که
واقدی ساخته است که مخالف طریق آورده که هریک از وجوه صحابه که از دنیا رفتند
از ایشان چه ماند و محمد بن کعب القرظی گوید من شنیدم از امیرالمؤمنین که
در اول من سنگ بر شکم بسته بودم از گرسنگی و اکنون در عهد عمر
دوازده هزار دینار عطا یافتم و عمر چند مزرعه و ده بطیو ادکرده بود
از آنجمله یکی ینبع بود و عمر چون وفاتش رسید هشتاد هزار دینار ماند
بفرمود تا به بیت المال بردند و هفتصد درم وام ماند فرزندان از کفن او

و عبدالر

و عبدالرحمن عوف را سه هزار شتر ازو ماند و پانصد شتر کاروان و چهار
پانصد میش و بز زاینده و دویست مادیان و رمکه و پنجاه شتر آبکش و ندر
کشتها را و درا پیرون از دیگر مالها و چهار زن داشت و یازده پسر
و دختر هشت بکابین هشتاد هزار دینار بر آمد و پنجاه هزار دینار وصایا کرد
بیرون از ترکه تا بغازیان اسلام دهند با صد و پنجاه اسب سپاهی
هزار و پانصد شتر از سبیل و آنچه از عثمان عفان بماند هزار هزار درم
بود و دویست و پنجاه هزار دینار و صد و پنجاه اسب و دو هزار شتر
اینهمه غوغا بغارت کردند و آنچه از زبیر ماند چهل هزار درم و آنچه از طلحه ماند
ضیاع و عقار هشتاد هزار دینار بر آمد و دو هزار هزار درم و پانصد
هزار درم نقد و چهار صد هزار دینار نقد و سبحان الله در عرب دیگری نبود
تا کبیرگش حکایت کرد که روزی بود که صد هزار درم بیکدفعه بدادی و هر
روز دویست تن را طعام دادی و دویست و پنجاه بنده و چهار صد شتر
آبکش چون بماند با گوسفند و گاو بسیار و هر سال هزار درم او را غله
ملک بود و دویست هزار دینار در تجارت بود و آنچه از خباب بن الارت
بماند پنجاه هزار درم بود و او از درویشان صحابه بود و آنچه از حاطب
بن ابی بلتعه بماند هفتصد هزار درم و چهار هزار دینار بود و آنچه از زید
بن ثابت بماند چهار صد و سی هزار دینار بود و ده هزار دینار مضروب و سپید
و بیست و پنج هزار دینار متاع و آنچه از سعد بن مخلد ماند پانصد هزار دینار
بر آمد و آنچه از محمد بن مسلمة الانصاری بماند سی هزار و پانصد و ده هزار درم
بر آمد و دویست و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند و آنچه از عقبة بن عامر الجهنی
بماند صد هزار درم و چهل هزار دینار بر آمد و از عبدالله بن سعد سی هزار
دینار بماند از عقار و پانصد هزار درم نقد و چهل هزار دینار و آنچه از یعلی
بن امیه بماند هزار هزار دینار و صد هزار دینار ضیاعات و ناطق بر آمد

و آنچه از حکیم بن حزام القرشی بماند او در صد و بیست سال بود و حکیم [illegible] و ترکه
بر پنجاه هزار دینار بخرید از ورثه و زنگوه مالش چهل هزار دینار بود و آنچه از
حویطب بن عبد العزی بماند او در صد و بیست سال بود و هشت هزار دینار بود
و از ابوهریره صد هزار دینار بماند و مال انس مالک و فرزندان او را
قیاس نبود و از فرزندان ابوبکر با سخاوت و مروت ایشان چندان بماند
که حد آن نبود و در تقیان بکشیدند و از عبد الله بن عمرو بن عاص دویست
هزار دینار بماند و از عبد الله عمر سیصد هزار دینار بماند و املاکش بجای
هزار دینار بر آمد و از عبد الله عباس هزار هزار و نود هزار درم و پانصد
هزار دینار بماند این همه بود ایشان بماند انم و درویش در مانده هیکر بود بی
دینار و درم ایشان کرده برکات سید اولین و آخرین افضل الخلایق اجمعین
همه از غنیمت کافران بدیشان رسیده بود و در راه خدا و اعزاز دین
صرف میکردند **جواب** این ترهات و طامات و خرافات مطول که مبلغ
خویش این خارج بیان کرده است مستغفر بر دو انش الله [illegible] اما جواب آنچه
گفته است که اصفهانیان گویند رسول خدا درویش بود آنست که این
مصاف اول سیاست که مصطفی کنند که اجماع است که مصطفی عوار
خویش فرمود الفقر فخری و از بار [illegible] درویشی حجت خواست اللهم احینی
مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین و آنچه عائشه گفت
ما دخل بیت بیکم منخل قط وما شبع آل محمد ثلثة ایام متوالیات قط
معنی آنست که در حجره رسول پرویزنی نبود که آرد بدان بیزند و در حدیث
آمده است که خرج رسول الله من المدینة علی صعدة منها حلقا علیها
قوصف کلهم لیس منه الا فرقها معنی آنست که مصطفی از مدینه بیرون آمد بر خری
که یوزی در دنبال او کلیم بر وی انداخته که آن کلیم الا [illegible] نمانده بود
و امیر المومنین [illegible] از وی [illegible] مصطفی بدین لفظ عبارت کرد و کان علیه السلم

رکب

برکب حمار العادی بردف خلفه و امثال این حکایات که در آثار رسیده است
همه دروغست مبارک باد بر تقول خواجه ناصبی که آن اولتر که توانگر باشد و انار
جو خوردن علی با خشت کندن عمر قیاس باید کردن اگر به درویشی بود و اگر
بتواضع و اگر بقناعت که خواجه بهر روز بنیاد فخر عمر بر سر اصفهانیان میزند
و اما حکایت علی در دختر خیر البشر با گلیم ابوبکر قیاس باید کردن که بدوختن
زد کرده بود و خواجه با نصیه ساخت که از آن فقر و گلیم لاف میزند
تا چون حکایت علی و فاطمه کند نقد ابوبکر و عمر فراموش نکند اما
آنچه گفته است که علی گفت مرا در عهد عمر دوازده هزار دینار عطاست
در دعوی صحت و جا بنیاده است مبارک باد اما آنچه گوید عمر چند دیه
ضیعه بقطعه علی کرده بود به عالم که داند که عمر بغضب [illegible] با فاطمه محمد چندان
[illegible] کرده اند که دیه و ضیعه بیچ نهد و آن قصه معروفست که فدک را
از دختر مصطفی باز گرفتند پس چگونه رنیاده آن کار چیزی بجا دهند تا
محال آن دعوی از این بحث معلوم شود که نه اول فدک بر استحقاق
لقباط و علی را کردی او لنبر بودی که آخر منع [illegible] آن باستحقاق قطعه
علی کردی و اتفاقست که منع آب نبود که علی [illegible] آورده بود بتوقف رسول
هر روز بکرمکان رفتی و اندکی بکشودی تا آب ظاهر شد و عمر و زعمر
را و منع هرگز حتی نبود و آن محالات که گفته است که هر یک از صحابه چند
باز ماند خدای تو عالمست که بشر در دغشت و عقل عقلا را بر چنان حالتی
خنده می آید و شنو گوید چون عمر در اسلام آمد پیرهنش صد دم پیوند بود
چون مقتول شد صد من بود از بر مام بسیار و قنی گوید زهدش
بدین صفت بود و فقر با قرار [illegible] در مال مقابله میکنند تا بدانم که کدام
گیرم زهد یا تنعم و آنچه از عبد الرحمن عوف حکایت کرده است آخر
نه بدین حد و ار غایت جهل و سخن گفته که پیش یکی زن او چهار هشتاد هزار

[illegible]

دنیا نبود و نه دانسته که شیئی از ترکه نصیب هر چهار باشد و اگر بود کتاب الله
والله یورث من یحبه پنداری این خبر بخواجه ناصر رسیده است که رسول
می‌گفت فقراء امتی یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بخمسمائة عام ای بیا
که عبد الرحمن بن عوف در حساب در عرصات ماند تا از عهده حساب بر آید
اما آنچه از عثمان روایت کرده است درست است که امیر المؤمنین علیه السلام
چنین فرمود در خطبه شقشقیه از نفقه عثمان که و قام معه بنو امیه یخضمون
مال الله خضم الابل نبت الربیع مال خدا و مصطفی را بستان و فقرا و
مساکین خرج کردی چون بکشتند میراث ماند و این نه فضیلت است بلکه منقصت
است که خواجه ناصر آورده است در حق خلفاء راشدین که ما گمان
بردیم که ایشان بمتابعت مصطفی و دیگر انبیا ترک دنیا و زخارف آن
کردند ندانستیم که چون قارون مالهای عظیم جمع کردند تا از ایشان باز ماند
اگر چنین بود مبارک باد و در زبیر همین و مانند آن و اما آنچه از طلحه روایت
و حکایت دروغست اما غرض من آنست که چون در اول کتاب گفته
است که زبیر از علی شجاع تر بود خواسته است که رمز در آخر کتاب بگوید
که طلحه از مصطفی سخی تر بود که چون در عرب کسی گوید که از و سخی تر بوده است
مصطفی چون از عرب است و افضل باشد این اجوا اگر باعتقاد کند کفر محض
باشد اما خواجه متعصب با علی و مال علی لاف میزند اگر نه چرا از عبد الله
جواد و از اسخیای بنی هاشم حکایتی نکرده است و نه در حق ایشان
اشارتی کرده است از بعض جعفر طیار و از سخا و عطای حسن و حسین علیهما السلام
اثری بیاد آورده است از غایت شریری کرده است و او در اعتقاد
علی نوشته است عجب نباشد که عمرو عاص که بمتابعت معویه در جنگ صفین
با علی بر حق باطل گشته مر او را باطل بکن باز نماند و او را املا و حالا باشد

بئس الحال حال یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و

جنوبهم

وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون

اما آنچه از ابو هریره روایت کرده است هم عجب نباشد و خواجه با بر
خوانده باشد و شنوده که در عهد خلافت ابوبکر ابو هریره سوار بود
بر اشتری بر در سرای عایشه صدیقه میگذشت آواز پای اشتر بگوش
عایشه آمد گفت من آن راکب گفتند ابو هریره است عایشه گفت که
ابو هریره بدانجا رسیده که سوار میگذرد و این کلمه نقل افتاد و ببر
زد و آمد و عایشه را گفت آری من سر و اند خبر در بغض امامت علی
از خلق باز پوشیدیم تا امامت بر بدیت قرار گرفت آواز اشتر
بمن رسید عایشه عذر خواست از وی و بعد از آن معلومست که با معویه
رفت و با علی خصومتها کرد و برقت چون که زبیر شدی او نداشت و ابو هریره
و عمرو عاص و شرحبیل بر کس چه حجت نباشد که از ایشان مالی از باغ
اما قاتل و اند که این زر مال ما باشد بلکه و بال و نکال ما باشد و بدان
مفاخرت نمودن غایت جهالت و ضلال باشد اما حدیث انس بن
مالک بار بسته و اند که دروغ محض است که در شدت فقر و درویشی
بمرد تا در آثار هست که آخر عمرش با حجاج حجاج بن یوسف ثقفی آمد
و انس از معمران صحابه بود چون بحجاج رسید بر قبر داشت بر روی
و رکنده اشته بود بر آمد و بر و اشت نا پیدا شده بود و برص بر روی
ظاهر حجاج پرسید این چیست گفت روز شوری علی از من گواهی
خواست باز پوشیدیم و گفتم مرا یاد نیست مرا نفرین کرد و گفت اگر
دروغ میگوئی بار بیقه تر امتحان کناد یعنی که هر که خواهد که باز پوشی
ظاهر شود حجاج او را قبول نکرد و پسیج ندادند او و درویش و محتاج
بمرد تا اگر به دعا و نعمت در حق مالدار این خیانت که در حق انس
در وقت و اگر نعمت راستست مبارک باد اگر کلال و اشد خود دعا

باشد فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب تر و کیف اهل حق چنین است
که از مصطفی از مال دنیا هیچ باز نماند الا از منقولات از آلت سلاح و حجره
خاص و از علی مرتضی آنشب که او را دفن کردند بامداد او حسن علیه السلام بر منبر
بر آمد و گفت یا معشر الشیعه لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه
الاولون بعلم و لم یدرکه الآخرون بعلم و ما خلف صفراء و لا
بیضاء الا سبعمائة درهم اراد ان یشتری بها خادما لاهله پس از مصطفی
درم نبود و صفت انبیا و اولیا بر فراغت و مال طلبان نگاه هیئت که زبان بگوید
اللهم احینی مسکینا و [illegible] صفراء و بیضاء [illegible] غیری و من
بنده اشتم که قارون و فرعون و قیصر روم و خاقان ترکستان باشد که مال
تفاخر کنند نه انستم که صحابه رسول باتر دل چنین آیه انما الحیوة الدنیا
لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد و دیده
ان چگونه جمع حطام و زخارف دنیا کنند و پنداری خواجه ناصر آن
حدیث نشنوده است که ابو ذر مهمان سلمان رفت نان و نمک یافت
و مصطفی بخانه علی آمد و طعام نیافت و آن خبر پنداری که مشهور است که
سیده گفت الان قوت نوبین [illegible] که قوت نگیرند و دار
گفته ام که تو از استکار این باشی پنداری عمر و عثمان و عبد الرحمن
و طلحه و زبیر و ابو هریره و لیث عاص و انس و سعد وقاص از این خبر
بیگانه بودند هر یکی انبار عظیم زر بر یکدیگر نهادند بیچاره این خبر
مست ناگاه بوده است که منعقد از منقبت بار نشناخته است
و از آن خبر بیگانه بوده است که امیر عبادی سفر در اربعین آورده است
که یکی از صحابه بمرد نشد که ده دینار داشت سید گفت شما بر وی نماز
کنید که دنیادار بوده از عجب موسی و عیسی در گذشت و در دنیا دعوت
کرده فرعون و قارون در لباس تر انگری دعوت کرده اینک خواجه

را انکر

توانگری صحابه و جمع مال را بر رافضیان مزند زنند اند که مال دنیا را قدر
نباشد و نعمت و دینار را خطر نباشد الا وزر و وبال و نکال و حساب
و عقوبت قیامت و پنداری که خواجه ناصر آن خبر نشنوده است که همه
اصحاب الحدیث چون محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج و غیر ایشان
روایت کرده اند که جبریل به محمد آمد و گفت یا محمد ان ربک یقرئک
السلام و یقول لک یا محمد ان شئت جعلت لک بطحاء مکة ذهبا و فضة
قال لا یا رب اجوع یوما اشکرک و اشبع یوما احمدک و این
مصطفی است با جلالت مرتبت و فر عظمت روز گرسنگی خواهد و روز
سیری و در قصه قارون چنین باشد که ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة
اولی القوة و خواجه سنی که بیند عمر و عثمان و طلحه و زبیر را هزاران هزار
درم و دینار باز ماندند این موافقت قارون باشد یا متابعت پیغمبر
این دعوی در صحابه اگر رافضیان کرده بودندی اما چون سنیان گفته
باکی نباشد و پندارم که این چندان الزام حجت ایشان کردن نتوانست
سود ندارد و دیگر اگر خواجه مجبر رساله از پیران طریقت الف میزند
که شبلی را قناعت چگونه بوده است و جنید را کسب چگونه بود اگر آن
سنت است پس جمع مال اگر بدعت باشد و اگر جمع مال سنت
باشد ترک و [illegible] را بدعت باشد بیچاره کسی که از شریعت و طریقت
چنین بیگانه باشد که رسول گوید حب الدنیا رأس کل خطیئة و جای دیگر
میفرماید من احب الدنیا اضر بآخرته و دیگر جای گوید ان الله لم
ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضا لها و جای دیگر میفرماید انما اموالکم
و اولادکم فتنة و جای دیگر فرماید ان الله لا یحب المسرفین پس خواجه بزر
خلاف آن به تصنیف کند تا بداند که گوید صحابه علم طاعت کردند و گوید
مال و نعمت و زر و سیم [illegible] طلب کردند اکنون منقصت مصطفی و منقبت
خوانند و صفت رافضیان دانند و هر عاقل عالم کامل که این [illegible]

باستغفار خواند نقصان مذهب معه و نقصان عقلش نه اند والحمد لله رب العالمین
اگر گفته فضیحت پنجاه و هشتم را انقر گو بید با وجود زن عم زن را داخل
زن زا زنا شاید کردن و این مخالف شریعت است جواب این شبهه آنست
که امین مذهب شیعه چنانست که چون مرد با وجود عمه و خاله که زن او باشد
خواهد که دختر برادر و دختر خواهر ایشان را نکاح کند الا به دستوری و اجازت
و رضای عمه و خاله ایشان نتواند کردن اگر نکاح کند بی رضای ایشان آن
نکاح موقوف باشد بر رضای ایشان اگر بعد از نکاح رضا دهند درست باشد
و مرضی و بعد از رضا نباشد ایشان را اگر فسخ آن عقد کنند و عزل کنند
و منع و رضا ندهند بعد از نکاح ایشان را از مرد جدا کنند همچنانکه
که عده ایشان بود چون سه پاکی گذشت آن زن را نه باشد از میان
ایشان و مستغنی باشند از طلاق اما اگر با وجود دختر برادر و دختر خواهر
که زن او باشد خواهد که عقد بندد خاله و عمه ایشان بی رضای ایشان
روا باشد و این عقد درست باشد و رضای دختر برادر و دختر خواهر
اختیاری نباشد و در آن عقد و این خلاف مذهب فقها است و در آیه
حرمت علیکم امهاتکم الآیة که آیه تحریم است نیست که عقد بر وجه که بیان
کرده شد حرام است و مذهب ابوحنیفه چنانچه باشد از عبادات و معاملات
و بیوع و مناکحات که مذهب شافعی معمول علیه نباشد و مذهب ابوحنیفه عمل
کنند این مسئله مذهب اهل البیت است و چون بر تحریم آن آیه دخول نیست
اجماع امامیه بر صحت آن کفایت باشد به دلائل که گفته شد از پیش اثبات
مذهب اهل البیت که گفته شد و این مسئله الحمد لله رب العالمین اگر گفته
فضیحت پنجاه و هشتم را انقر روا دارد که جواز فرج کنیزک خویش
به عاریت دهد جواب این شبهه آنست که نزد بعد از فرج مذهب مسلمانا
روا نیست اما کنیزک هبه و دادن حکم کنیزک حکم دیگر مال باشد و مالک را
باشد که مال خود به غیری دهد اما این مسئله شرح بسیار دارد و در کتب شیعه

سایه

ساید و بدان تا آن شبهه که به دلایل آورده اند زایل باشد که در کتاب پیش
از این احتمال کنند که بعنایت مطول و ممل باشد اما خواجه مجیر چون روا دارد
که خدای تعالی اگر خواهد ایمان مومن بستاند و بکافر دهد و کفر کافر بستاند و
به مومن دهد که مالک الملک است اینجا نیز باید که روا دارد که خواجه کنیزک را مالک است
بعد از استبرا و احتیاط روا باید داشتن که کنیزک را به غیر خود دهد
هبه و السلام اگر گفته فضیحت پنجاه و نهم رافضی فقاع را چون خمر دانند
و هم در مسجد ها خورند و فقاع را اخبار روا شد بر خلاف فقهای اسلام
جواب این شبهه بعینه گفته شد تکرار بسیار ملال افزاید و یک فصل
دو بار در کتاب آوردن بعینه الا دلالت نباشد بر جهل مصنف اگر گفته
فضیحت شصتم به آنکه بتر و نکبت همه امت چنانست که هیچ زمین بزرگوار
ترمیت از آن زمینی که خدای تعالی رسول خود در آنجا آفرید و بعد از آن
بقعه که قبض روح رسولش آنجا که جای مدفن و تربت و رسول فرموده است
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران و هیچ قوم
محتشم تر از آن قوم نبودند که مصاحبت رسول ص یافتند و رسول
گفته است خیر القرون قرنی ثم من یلیهم ویل من یلیهم و نیز گفته است
طوبی لمن رآنی ولمن رأى من رآنی پس خود انیه هرزه است که
گفته اند در غایش بهتر از مصاحبان رسولند و نیز رسول ص گفته است
جنبوا امواتکم جیران السوء پس بقول رافضی آن خاک و آن تربه
که رسول خدا ص نهاده است بدترین خاک است که ابوبکر و عمر نهاده اند
و رسول ص خود را از همسایگان بد نگاه داشت و زنانش خود بدترین
زنان بودند و این در و غنست که اصلح لنا ازواجنا و ذریاتنا
این و عایشه و اگر کرده اجابت شود که مذهب و افضل زنان رسول ص
منافقان بودند جواب این فصل با تعصب که از سر تهمت و بدعنادی راست

هیئت که شهر هیست که کو خیر البقاع است که مولد و منشأ مصطفی است و در
شرف آن ازیست که منزل و مدفن مصطفی است و درین و نقبه خلافت
و در آن هم خلافتیست که القبر روضة من ریاض الجنة و شرف و مرتبه
بهشت با عظم از مصطفی است و قبر مصطفی روضه از ریاض خلد است فرق
این تر اما آنچه گفته است هیچ قوم محتشم تر از آن قوم نبوده‌اند که
مصاحبت رسول را یافتند این مطلق گفتن خطاست و روا باشد
که بهتر از مصاحب رسول باشد مجرد را بهتر بهتر باشد و اگر چه مصاحبت
رسول هرگز در شان بد و بدتر باشد و اگر چه خود از نفس رسول باشد مجرد مصاحب
بهتر شوند شدن که پسر نوح اگر چه پیغمبرزاده است بدتر است از مؤمن
آل فرعون اگرچه هیچ پیغمبر را ندیده است بهتر است تا خواجه بداند
که مجرد مصاحبت تنها کار راست نشود و نه مذهب خواجه ناصبی را اصلی نیز
حنفی چنانست که بلال حبشی بهتر است از ابوطالب قرشی و مصاحب و قرابت
و قرابت ابوطالب را بیشتر است تا بدین محبت دست از این [illegible] ندارد
مجرد مصاحبت قوم نباشد که بار [illegible] حکایت میکند از قصه یوسف
که او با جماعتی در زندان بود و گفت یا صاحبی السجن و معلومست که ایشان
بر دین و سنت یوسف نبودند و الا مصاحبی مجرد نبود از رضی به رسول
اگر بهتر است با ایمان و طاعت و متابعه بهتر است نه مجرد مصاحبت اما
آنچه گفته است که سید گفت خیر القرون قرنی ثم من یلیهم و یلی من
یلیهم راست است و حقست و قول مصطفی است و بدان لکن رست [illegible]
شرایط که بیان کرده شد و جز دیگر که زمره و طوبی لمن رآنی [illegible] است و حقست
اما تقدیر کلام چنین باشد که آنها که مرا دیدند و بمن ایمان آوردند و بقول
کار کردند و از اهل بیت من برگشتند و بر شریعت من انکار نکردند و آن
خبر هم صحیح است که جنبوا اصواتکم جیران التو [illegible] چرا [illegible] بعضی از

وی هرچه بهتر بسته شده باشد نباشد اگر معتقد بیرون در جوار یکجا افتند یکجا
از آن بد چه نقصان بود اما دعای اصلح لنا ازواجنا هم درست
و رسول هم فرموده است و خوانده و خدای تعالی اجابت کرده است و
زنانش بجمله مومنات و قانتات و امهات المؤمنین بوده‌اند اما خواجه
مجبر چون شنیده‌اند که اصلح لنا ازواجنا از قرآنست با دیگران آیه دیگر
خوانده‌اند که عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن تا آخر آیه
برخوانده‌اند که هم از قرآنست و روا باشد که اصلح لنا در بعضی زنان مستجاب
باشد و در بعضی که معصوم نند باشبه [illegible] باشد و فرزندانش خود
بعضی ائمه طاهرین و بعضی سادات بزرگوارند که مسخ [illegible] مجبران خارجیان
که مجبر و خارجی اگر مار سیاه [illegible] بر سینه خود دوستر دارد که نسبت
علویان و فاطمیان و ذریت [illegible] شده آلوده زلت و معصیت اند
دعا در بعضی مستجابست و در بعضی اما حدیث آنچه گوید بدترین بقاعی
تربت رسولست که ابوبکر و عمر آنجا نهاده‌اند و این خود نه مذهب شیعه
است و نه مذهب خواجه [illegible] معتقد باشد لایق تر است بدان دلیل که
علی مرتضی روز وفات ابوبکر و عمر زنده بود با صلابت و شجاعت و [illegible]
نکرد که ابوبکر و عمر را آنجا دفن کنند عباس [illegible] رفت [illegible] کافه
بنی هاشم حاضر بوده‌اند البته [illegible] منکر نکرده‌اند که دلیل کند که
راضی باشند بدان [illegible] اما آنروز که امام حسن [illegible] پسر علی مرتضی
و فرزند فاطمه زهرا با رفعت و قدر و شرف و نسب و ظهور فضل و عصمت
بهتر بود با اصل و نسب و علم و عصمت هم از ابوبکر و عمر که گذشته خواستند
او را به تربت مصطفی آورند تا عهدی تازه کرده‌اند در حال عایشه
بر شتر سوار شده و مروان علیه اللعنه را اندر شخ برکشید و همه بنی امیه
با سلاح که [illegible] حسن بن علی مرده آمدند و کینه بدر و احد و جمل و صفین

تازه کردند تا رها نکنند که جگر گوشهٔ مصطفی ص را آنجا دفن کنند شیعه و سنیان
شیعه منع میکنند که ابوبکر و عمر عدوی را در حظیرهٔ مصطفی ص بنهند
و اما عایشه و مروان روا نمیدارند که پسر فاطمه را در حظیرهٔ جد او
برند این عداوت بنگر تا چه حد است اینجا است این خصومت که سابق
تر است تا در کتب می آید که عبد الله عباس رض که پدر خلفای ایشان
است برملاء خلق روی بعایشه کرد و گفت واسوءتاه یوما علی بغل
و یوما علی جمل تریدین ان تطفئی نور الله و تقاتلین اولیاء الله
ارجعی الی بیتک و کلام در همین مذکور و مسطور است پس ظاهر شد
حجت که علی با مروان که منع نکرد که ابوبکر و عمر را که جوار مصطفی رسیدند ایذا
چگونه منکر باشند و چون عایشه و مروان و بنی امیه امام حسن ع را در
حظیرهٔ رسول نگذارند خود او چگونه دشمن خاندان نباشند و اگر با
این اخبار و قصص مشغول شویم کتب بسیار باید و ما را الجواب این
مجبران و ناصبیان در همین موضع است قدر کفایت است تا معلوم باشد که مجبران
و ناصبیان علی و آلش را دشمن تر دارند و شیعه صحابه رسول را المنة
لرب العالمین اگر گفته که قضیه شیعی شست دیگر را فضی و بدبه میزنند که علی امام
بنص بود بقول خدای تعالی و رسول ص اگر گوییم در قرآن کجاست گوییم انما
ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الایه و دلیل مرتضی علی ابو طالب است
گوییم این چه دلیل خلافت و امامت کند که اگر درست باشد که در شان
علی است بعد از آنکه خود مسلم نیست و بر مفسران بر آنند که در شان او
خاص نیامده است و اگر مسلم شود خدای تعالی میگوید مومن ولی ایشان ام و
رسول مومن ولی ایشان است و آن مومنانی که در رکوع صدقه دادند و کدام
کس این را منکر باشد که خدا و رسول و علی ولی مومنانند و معاون
و محب مومنانند این دلیل نکند بر نص و بر خلافت و از اخبار رسول که گفته

انت

انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی دلیل خلافت او
ما درست کردیم که هرون خلیفهٔ موسی نبود و بعد از مرگ او تا تو این را بر آن
حمل نکنی که خلیفه و وصی یوشع بود هرون و هرچند چون علی را الفضل نکردند
و چرا بر سر جمهور اصحاب بغض نکرد چنانکه تو شمرده و خاندن و همگی انکار
نکردی در سفر سیاست و پالان شتر سیاست چنانکه کسی وزد و بیده
کاری کند به بینه کی بود و منبر کی بود چنانکه شیخ همه شریعت بر جمهور
صحابه میکرد این کار بتر دیک تو عظیم است و ما سوت بر ابر است
سیهان سیاست نکرده و قتال تا کی گفتید شنیدم کی گوید حاضر نبودم
کی گوید بدین امامت چه منظور است اگر چنین بودی که تو میگویی خدای تعالی
با رسول نگوید ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله
و خاتم النبیین و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
هرون اخلفنی فی قومی بر انستم که رافضیان شنیده اند و دروغ میگویند
و درست نیست که رسول ص گفته است در حالت وفات استخلف فی اهلی
در کسی نص نکرد و گفت مروا ابابکر باجماع اصحاب خلیفه شد اما جواب
آنچه گفته است که شیعه امام بنص گویند بلی چنین است و این مذهبی
دیرینه است و کهن است از آن روزگار باد است این مذهب که
آدم بر شیث نص کرد و بعد از وی همه انبیا این کردند بدین نسق بود تا
است که رسن نهاده اند چون مذهب ابو الحسن اشعری و حسین نجار و عمر
و عبید و غیر ایشان و مذهب اهل حق امام بنص است و عصمت معصوم
بعد از مصطفی علی مرتضی است بدلالات قاطع و بیان کرده شد و بحمد الله
شیعه دلالت بر امامت نه از تحکم بینه و نه از خبر که این هر دو سمع است
و اما دلالات بر امامت از طریق عقل گوییم و آن وجوب امامت و جواز

حظ بر آن وجه که بیان کردیم اما آیات و اخبار از برای تأکید دلائل تعیین
امامت آوردیم و بیرون از آیه انما و خبر انت منی بسیاری آیات و اخبار
است که دلالت بر امامت علی ع دارد چون کتاب نه در امامت است آنچه
در مواضع رفت از بهر کفایت است و در کتاب البراهین فی امامة امیرالمؤمنین
و بیان آیه و وجه خبر و دلالت بر امامت بشرح گفته ایم در این کتاب اجمال
کنند چون بخوانند بدانند اما آنچه گفته است که خلیفه موسی هارون بود
و وصی و خلیفه وی یوشع بود و تسلیم ایشان و سابرک باد و پس در امت
خلیفه همان باید که باشد و با جماع وصی باشد و اجماعست که وصی مصطفی
نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان بود بلکه علی بود بحقیقت پس خلیفه هم وصی باید تا
صورت و مثال راست باشد که آورده است و اما آنچه گفته است
که چون علما را بعض میگوید بایستی که بر ملا خلق گفتندی تا حق پوشیده نماند
دیگر باره بجواب گوی تر است ما اینجا باید که بغدیر خم بر طرف بسی برگرد
و به چندین واو را بعض کرد بحضور همه مهاجر و انصار که مدنی و حضری
بودی دعوی بغیر او را با امام کردن رسول ع حاضر و خلاف ظاهر ربانیت
کردن نقصان عقل باشد اما آنچه گفته است در سوال بنقص نقصان
امامت بیچاره بیزاری از آن احوال هدایت وحی و رسالت اولوالعزم
بیخبر است باید که این مصاف اول کجا ای بیه کنند و گوید در شب تاریک
باد و باران بر خواسته موسی غریب در بیابان از درختی گوید انی
انا الله چنانکه کسی کاری و دیده کند منبر نهاده مردم حاضر بجمع
و او دگذالک بکه و کعبه نهاده بنی هاشم و قریش نشسته محمد را برکرسی بگوید
حق بری چنانکه کسی کاری و دیده کند اگر بعذر رسالت موسی بشب در
کوه و بیابان و بعد بنبوت مصطفی بر حق نقصان شود ایشان نکنند
نقص که بعذر امامت علی بر بالان نقصان نکنند رسول مصطفی و موسی باشند

وصادق

وصادق و صاحب معجزات اند امامت علی و آلش که نص معصوم اند و
عالمند بنهان و آشکار را نتوانند دید تا خواجه ناصبی ایضورت را باق
قیاس نکنند تا دلش به شک نماند اما آنچه گفته است که خدای تعالی نام
انبیا و نام مصطفی را در قرآن فرموده است بایستی که نام علی صریح
بگوید که او بعد از مصطفی امامست تا امت را در آن شبهه نباشد در
باره ناصبی ملعون دست از تعطیل ایمه باشد و اشده است و از اراده و
مشیت بیزار شده و مالک الملک را معزول کرده چنانکه رافضیان
گویند میگوید چنین میبایست کردن و کور است و نمیداند که قیاس آیات امامت
در بصورت با نبوت نکنند که معرفت نبی سمعی است و معرفت امام عقلی
و سمعیت که با خدای تعالی منازعه میکند که این سرگشتگی است که مسلمانان را
مبدی مطلق گوید اقیموا الصلوة چرا مصرح نگویند که در بعضه چند است و
سنت چند است بعین وقت نکنی در قرآن آیه بنوستی که چند رکعت
در سفر و حضر چگونه مبهم گوید اقیموا الصلوة تا امت مصطفی سرگشته
باشند و انکه نگوئی و آتوا الزکوة مطلق بعین نکنی که از عیب و دینار
چند بیار و از ده من گندم تا فقها را خلاف نباشد شریعه تو زمانی
رای و اجتهاد و جا افکنی تا صحت و دو قول مختلف پدید آید کذلک در
همه ارکان شرع یا بس پس اگر در این همه سمعیات رواست تا نقص مصطفی
عبث نباشد و بعد از فرق از میان عالم و جاهل پدید آید مسئله
امامت خود عقلیست چگونه گیرند که نام علی شود و مصرح تا شرف علم باطل
شود و مرتبه عقل زایل شود و ثواب و عقاب را حکم نماند در عقل عقلا
مذکور است که امامی میباید و جای لفظ نیست باید قرآن و محمد باید و بگوید
که بر این صفت کدام شخص است تا بداند که ناصبی هرزه از خاید و مکابر دروغ
گوید و دشمن توحید و عدل و نبوت و امامت و شریعت و علم بدان

خوش نیست که نام علی در قرآن مصحح مثبت نام و دیگران فرعونی چگونه ظاهر است
و هر آیه که ناصبیان آورده اند در حق غیر علی ابو طالب بدروغ و تزویر
و تعصب است منفیست جواب آنچه در انما ولیکم الله و غیر قرآن است و اما آنچه
گفته است دروغ بر رسول بسته که در حالت وفات گفت الله خلیفتی فی
اهلی و آنکه گفته است همه دلالت بر صحت مذهب شیعه که چون رسول
گفت الله خلیفتی فی ازواجی عایشه را بهره نباشد از ان و چون گفت
الله خلیفتی فی امتی پس خواجه ناصبی را از آن نصیبی نباشد گفت
الله خلیفتی فی اهلی مثل اهل فاطمه باشد و علی و فرزندانش بغیر ازینها
است را بگیرید پدرم و علی را انتها تا خواجه چون معتقد است بدانید بگیر
لبش بهر نیاورد و اما آنچه بر انکار نص آورده است که رسول گفت
مروا ابا بکر را اجماع امتش حجت نباشد اگرچه خبرست که شیعه قبول
نکرده است در ضرورت نیز او که هر ارزنده گوهر نجیبی باشد که این لفظ
بدانند که دلالت بر نص بودن را اجماع و اختیار و اگر گفتی مروا اداحلا (?)
منکم و اختیار نقص با ایشان افگند دلالت جاری نباشد پس
بنقول ابو بکر نص رسول ست بامامت خواجه که همه سنیان را نگویید با دست
از مذهب صد و پنجاه ساله بدارند و طریقه اختیار را اگذارند و ابو بکر
را امام بنص گویند بدلالت این خبر تا مذهب نو باشد که هزاری از
مذهب کهنشان محال نخواست و درین باب این کتاب کتابهاست حجتها
کفایتست والحمد لله رب العالمین **آنگه گفته است** فضیحت شصت و دوم آنکه
هرگز نماز وتر کنند و نیز و نزدیک امام ابو حنیفه واجبست و نزدیک شافعی
سنت است و رافضی هرگز نکنند **جواب** این کلمه آنست که مصابیح
کبیر و صغیر و دیگر کتب هر باب نگرند و بگویند اندر آن و اگرچه کور است
و چشم نابینا مطالعه مصابیح پیدا شوند کردن تا بدانند که مذهب شیعه

نماز

نماز شفع و وتر چگونه است و ادعیه و اوراد آن و دی چگونه است و چه وقت
خوانند و بدان عمل کنند و در شهری اند هزار معتقد چگونه نکنند انبیا
را نجا بیندازند دروغ گفتن در برش خویش بخندند که محال بود آید
ازین سبب ابها دروغها گفته سند و نزد شو ان که اشتن ابو حنیفه گوید
واجبست الا به نیت واجب کنند و شافعی گوید سنت است الا
به نیت سنت نکنند و به نیت سنت وجوبش فعل نشود و خواجه حنفی
سنی است پس هیچ یکی که بگوید تر به نیت کنند و این روا نباشد و
چون بیک نیت کنند حنفی سنی نباشد که خلاف ظاهر است پس اولیتر
آنکه وتر نکنند مصر و هیچ حنفی سنی که مذهبش مرکب باشد اما آنچه دروغ
گفته است که رافضی نکند تا الزام و حجت ناصبی خواجه شکند پس بیابست
که این فضیحت ناصبیان خوانند نه فضیحت رافضیان بقول
ابو حنیفه میسنت مبری منیت و بقول شافعی به نیت وجوب ادا
منیت تا قول مصنف هیچ مردود نکرده باشد و که در همه کتاب این
گفته است کفایتست والحمد لله رب العالمین **آنگه گفته است** فضیحت شصت
و سیم رافضی گوید پیش از آنکه تحریم خمر نیامده بود خمر حرام بود
و همه معتقد ایشان بود که علی خمر نخورده و دیگر همه صحابه خمر خوردند و بود
اگر فضیلت علی بدان بود بر صحابه که خمر نخورده بود و بت را سجده نکرده
بود و بسیاری از ما باشند که هرگز خمر نخورده باشد ما و پدران ما
هرگز بت سجده نکرده ایم باید که ما را فضیلت بر علی باشد و ما گوییم چون آیه
تحریم آمد علی کوچک بود و بت پرستی منع شده بود که اگر او بزرگ شد
و اگر ابو بکر و عمر و اعلای صحابه خمر خوردند و بت پرستیدند نه حمزه و
جعفر و عباس و عقیل خوردند و بت پرستیدند تا بدانی که رافضی
همه بهوای تعصب گوید نه از سر دیانت و حقیقت ثابت است بعضی از فضایح

و قبایح روافض اعاذنا الله وایاکم من شرهم و وقانا وایاکم من
کیدهم انه العلی العظیم الجواد الکریم واستغفر الله العظیم
من الخطایا والزلل فی القول والعمل انه قریب مجیب وصلی
الله علی محمد و آله خاتم انبیاء الله وخیر خلق الله وعلی اصحابه
کتبت و فرغت من هذا فی النجف سنه خمس وخمسین وخمسمائه

جواب این فصل آخرین آنست که شبهه نیست که خمر در عهد جمله انبیا
حرام بوده است و هرگز روا نباشد که حلال باشد که مزیل عقل و
نقصان کننده شریعت و در آنکه همه صحابه بهم کردند و سم خوردند
شبهه و خلافی نیست و اتفاق عقلا و عقلاست که خمر خورده چون
زاهد نباشد و بت پرست چون مومن نباشد و اگر حمزه و جعفر
و عقیل و عباس رضی الله عنهم خورده اند و بت را سجده کرده اند لاجرم
امامت را نشایند که هر کس خمر خورده باشد یا بت سجده کرده
باشد وقتی که از آنها توبه کند امامت و نبوت را نشاید اما
مومن مخلص تایب باشد پس امام بعد از مصطفی علی باشد نه ابوبکر
و نه عمر و نه عثمان و نه عباس و نه عقیل و نه جعفر از این وجوه که
بیان کرده شد والحمد لله رب العالمین که ما را توفیق داد و مدد
و تمکین داد تا جواب این خارجی ناصبی بنوعی که مومنان شرق
و غرب خوانند تا بقیامت داده شد و شبهات و اعادیل
مجبران همه باطل و مضمحل کرده آمد و از باری تعالی خواسته می آید
که اگر خطایی یا زللی یا سهوی در قول و قلم آمده باشد ما را عفو
کند که در تعصب و سخنان سخت که نوشته آمد بر سبیل جواب
بود نه بر سبیل ابتدا و در جمع این نقض بتقرب بخدای تعالی کردم
و بمصطفی و مرتضی و همه ائمه هدی تا روز قیامت از رحمت او و شفاعت

ایشان

ایشان بی نصیب نباشیم و مومنانی که در حالت حیوة ما و بعد از ما
بر خوانند ما را و همه علمای شیعه را به دعای خیر یاد آورند و در
خاتمه این کتاب التجا کردیم بخدای تعالی بوسیله این آیه از کتاب عزیز
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة
لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا
فانصرنا علی القوم الکافرین آمین رب
العالمین و یا خیر الناصرین و
استجب دعائنا و دعاء
جمیع المومنین بحقک
یا ارحم الراحمین
قد فرغت من تسویده فی تاریخ خامس ایام شهر جمادی الثانی من شهور سنه ١٠٦٨
بعون الله تعالی و حسن توفیقه

